

**من سید محمد موسوی خوئینی ها مخالف ولایت فقیه هستم**

رمز گشایی از زندگی سید محمد موسوی خوئینی ها

صفحه ۲۰

**بهوای آزاد**

نکته شماره ۵۰۰ تومان

۱۱۰ صفحه

پنجشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۹۸ / ۱۷ رمضان ۱۴۴۰ / می ۲۰۱۹ / شماره ۴

**خاتمی گورباچف نیست!**

سختان رهبر انقلاب در جمع کارگزاران نظام آبان ۷۹

بند معتقد که اصلاحات، یک حقیقت ضروری و لازم است و باید در کشور ما انجام گیرد.

اصلاحات باید تعریف شود. اولاً برای خود ما که می خواهیم اصلاحات کنیم، تعریف شود و مشخص باشد که می خواهیم چه کار کنیم. ثانیاً برای مردم تعریف شود که منظور ما از اصلاحات چیست

پرسش زندگی و کارنامه عبدالکریم سروش

**استاد تجدید نظر طلبان**

**کرواژی از دادگاه عبدالله نوری وزیر کشور خاتمی: بیچاره!**

روزنامه الشرق الأوسط در مقاله خود نوشت از نوری به عنوان شخصیتی که راه را برای پایان دادن «دخیمینسم» هوار کرده است، باید با احترام نام می برد.

روزنامه تایمز نیز نوری را معارترین لوتر، ایرانی خطاب کرد.

صفحه ۴۰



# بررسی تاریخی، کارنامه ی جنبش اصلاحات؛ بیست و دو سال پس از پیروزی سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶

نگاهی به زندگی سید محمد خاتمی و کارنامه ی وی در کسوت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

**شاگرد جان لاگ**

صفحه ۳۸

نگاهی به دیدگاه اصلاح طلبان به استکبار و رابطه با آمریکا

**مرعوب آمریکایی ها!**

صفحه ۷۸

**مابه خردادپر از حادثه عادت داریم**

گزارشی از کاندیداتوری و پیروزی سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶

مجمع روحانیون مبارز اعلام کرد از بین سید محمد خاتمی و هادی خامنه ای یکی کاندید خواهد شد. و دیگری نباید که از بین دو شخصیت نامبرده، درباره کاندیداتوری خاتمی به اجماع رسیدند. شخص خاتمی با توجه به عملکردش در وزارت فرهنگ و با توجه به «آگاهی» رهبر از تدوین ایدئولوژی سکولار توسط وی و یارانش، بعید می دانست که از جانب رهبری با ورودش به عرصه انتخابات موافقت شود. مهدی کروبی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز)، در این باره می گوید: «من مأمور شدم خدمت مقام معظم رهبری بروم و سؤالاتی از ایشان بکنم تا ببینم نظر منظم له چیست و دیدم نظرشان درباره ی، همانند سایرین است. قبلاً فرموده بودند هر کدامتان بیاید و کاندیدا شوید به شما می گویم، هر کدامتان که رأی بیاورید تنفیذ و تأیید و حمایت می کنم...»

ادامه در صفحه ۴۴

**آغاز به کار مجلس ششم شورای اسلامی با تقلب**

صفحه ۶۲

بررسی حوادث ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و وقایع کوی دانشگاه

**دانشجو بازیچه نیست.**

صفحه ۶۰

نگاهی به زندگی میرحسین موسوی از تولد تا نخست وزیری

**حاشیه هایی بیش تر از متن**

صفحه ۱۳

مصاحبه زهرا رهنورد با روزنامه جمهوری اسلامی در مورد انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی:

درباره قانون اساسی باید بگویم که اولاً با ترکیب یکدستی که در مجلس خبرگان هست، موافق نیستیم... حالا گرچه در این انتخابات تقلب شده... این مساله هست، این ترکیبی که وجود دارد، بینش مکتبی اسلام که الان برای ما اصل قضیه است، در آن به ندرت حضور دارد.

ادامه در صفحه ۱۳

**از سعد آباد تا پاریس تقریباً هیچ!**

نگاهی به روند مذاکرات هسته ای در دولت سید محمد خاتمی از مذاکرات سعد آباد تا مذاکرات پاریس

دکتر منوچهر محمدی استاد دانشگاه تهران:

در مذاکرات پاریس که فیلم آن چندی پیش از بی.بی.سی فارسی پخش شد، همین آقای ظریف التماس می کرد که یکی دو تا سانسرفیوژ بچرخد. طرف مقابل در جواب ظریف اعلام داشت که شما حتی لیاقت داشتن چنین فناوری هسته ای را هم ندارید و گفتند که شما باید کلاسهای فیزیک هسته ای را نیز تعطیل کنید و دستور دادند که کلیه دانشجویان ایرانی را در اروپا و آمریکا از سر کلاس های فیزیک اخراج کنند

صفحه ۹۹

بررسی تفصیلی پرونده قتلای زنجیره ای در دولت خاتمی مهم ترین پرونده امنیتی جمهوری اسلامی ایران

**چند فقره قتل و سوالاتی که بی پاسخ ماند**

صفحه ۴۷

**اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم کلید خورد**

صفحه ۸۲

در آخرین روزهای اسفند ۷۸ سید جباریان ترور شد:

**ترور جعبه سیاه اصلاحات**

صفحه ۶۵

در پی بازداشت سه نماینده مجلس توسط قوه قضائیه:

**مهدی کروبی: با این شرایط نمی توانم مجلس را اداره کنم.**

اعلام نتایج شمارش اولیه آرای مردم در انتخابات مجلس چهارم حاکی از شکست چپ های خط امامی

**شکست مقدمه ی پیروزی است**

صفحه ۱۷



این شماره تقدیم میشود به  
حضرت زهرا (سلام الله علیها) و  
همه‌ی فرزندان شهید گمنامش



## بخش اول | آغاز يك رويابا



بنويسيد اسلام ناب  
محمدي، بخوانيد اسلام  
ناب | آمريکايي ۸۱



استاد تجديد  
نظر طلبان | ۳۰



حاشيه هايي پيش تر از  
همن | ۱۳



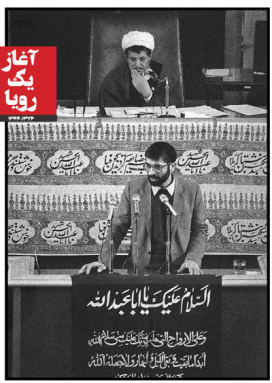
آغاز يك رويابا ۴  
از جامعه تا مجمع | ۶



من سيد محمد موسوي  
خوئيني ها مخالف ولايت  
فقيه هستم | ۲۰



شکست مقدمه ي پيروي  
است | ۱۲



آغاز  
يك  
رويابا

## بخش دوم | ساليهاي آشوب و تلاطم

سال اول | شماره ي پنجم  
خرداد ۱۳۹۸

صاحب امتياز و مدير مسئول :

معين رضيني

مشاور پژوهشي پروژه:

سيد مهدي دزفولي

شوراي سردبيري :

فائزه نصرت

مهديه دهقان

ريحانه خورشيد

معصومه بختياري

شوراي نويسندگان :

آزاده آقايي

فاطمه اصغريان

فاطمه ايزدي

عاطفه بابايي

معصومه بختياري

فاطمه بيژني

فاطمه پازيار

ناهيد پيري

عاطفه جاويد

زينب سادات حسيني

اميرحسن خداديان

ريحانه خورشيد

مهديه دهقان

معين رضيني

مرتضي زاد مهدي

ريحانه زارعي

زهرا سيفي

سعید گلدوست

صابر کاظمي

فروغ کاوياني

فاطمه کماني

فاطمه قدرت نيا

زهرا مرادي

زهرا محبتي فر

زهرا موسوي

زينب نوروزي

فائزه نصرت

طراح جلد و صفحه آرا:

گروه شهيد آويني

با تشكر از:

محمد زعيم زاده

وحيد خضاب

جواد موگويي

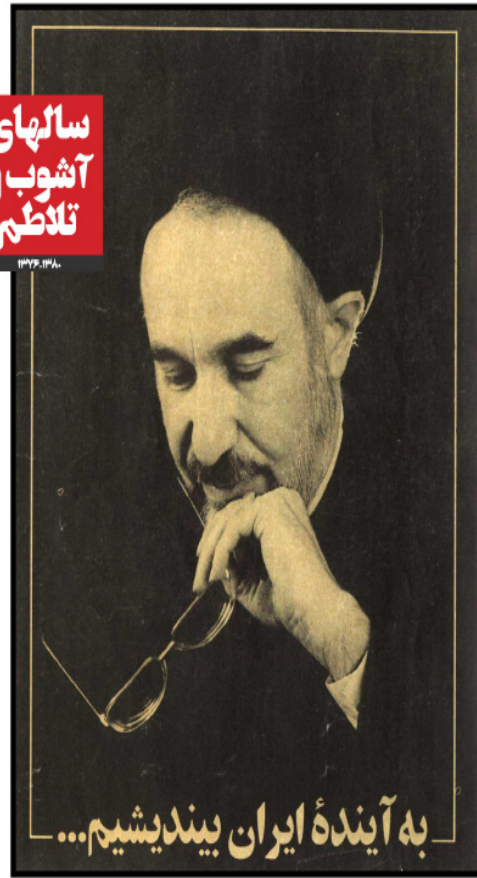
پيام مرادي

محمد رضا محمدي

هاجر خدايي

نگار مجيري

ساليهاي  
آشوب و  
تلاطم



به آينده ايران بينديشيم...

## بخش سوم | ساليهاي افول و سقوط



جام زهرا ۹۱

آزادي بي حد و حصر  
خواهانيم | ۸۸



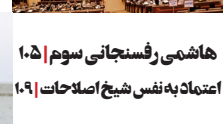
از سعد آباد تا پارس  
تقريباً هيچ | ۹۹



ايشكر يزان ۸۶



شورش عليه  
جمهوريت | ۹۳



هاشمي رفسنجاني سوم | ۱۰۵



تحقير نتيجه ي تغيير  
۹۵ |



اعتماد به نفس شيخ اصلاحات | ۱۰۹



مرعوب آمريکايي  
ها | ۲۸



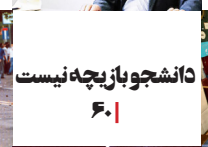
اصلاح قانون مطبوعات  
۸۳ |



خاتمي گورباچف  
نيست | ۲۱



برئين شهر رويها | ۶۸



دانشجو باز يچه نيست  
۶۰ |



شوراي شرا ۵۵



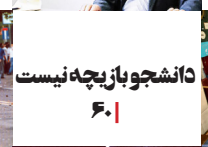
چند فقره قتل و  
سوالاتي كه بي پاسخ  
ماند | ۴۷



شاگرد جان لاك | ۳۸



مايه خرداد پراز حادثه  
عادت داريم | ۴۴



آقای ايدئولوگ | ۵۷



حزب جبهه مشاركت  
ايران اسلامي | ۵۳



شروع با تقليب | ۶۲



ييجاره | ۷۶



ساليهاي  
آشوب و  
تلاطم





## جای مقدمه

جناب آقای خاتمی، چند شب پیش وقتی گفته شد عده‌ای با شعار علیه رهبر معظم انقلاب به سمت مجموعه‌ی شهید مطهری در حرکت‌اند، بچه‌های کوچک ما در چشم ما نگریستند، انگار از ما سؤال می‌کردند غیرت شما کجا رفته است؟

جناب آقای رئیس‌جمهور، امروز وقتی چهره‌ی رهبر معظم انقلاب را دیدیم مرگ خودمان را از خداوند طلب کردیم چون که کتف‌هایمان بسته است و خار در چشم و استخوان در گلو باید ناظر پژمرده شدن نهالی باشیم که حاصل ۱۴ قرن سیلی و زجر شیعه و اسلام است.

جناب آقای خاتمی، شما خوب می‌دانید، در عین توانمندی به‌خاطر مصلحت‌اندیشی دوستان ناتوانیم. چه کسی است که نداند امروز متافقین و معاندین دسته‌دسته به نام دانشجو به صف این معرکه می‌پیوندند و خودی‌های کینه‌جو و منفعت‌طلب کوتاه‌نظر آتش‌بیار آن شده‌اند و برای تهییج آن، از هر سخن و نوشته‌ای دریغ نمی‌کنند؟

جناب آقای خاتمی، تا کی با اشک بنگریم و خون دل بخوریم و با هرج و مرج و توهین، تمرین دموکراسی کنیم و به قیمت از دست رفتن نظام صبر انقلابی داشته باشیم؟

جناب آقای رئیس‌جمهور، هزاران خانواده‌ی شهید و جانباز و رزمنده به شما رأی دادند که رأی آن‌ها مدال سینه شماست. آن‌ها از شما انتظار برخورد منصفانه با این مسائل را دارند و ما امروز رد پای دشمن را در این حوادث به خوبی می‌بینیم و قهقهه‌ی مستانه را می‌شنویم. امروز را دریابید که فردا خیلی دیر است و پشیمانی فردا غیرقابل جبران است.

سیدبزرگوار، به سخنرانی به ظاهر دوستان و خودی‌ها در جمع دانشجویان بنگرید، آیا همه‌ی آن گفته‌ها تشویق و ترغیب به هرج و مرج و قانون‌شکنی نیست؟

آیا معنای سال امام (ره) همین بود؟ آیا به همین صورت می‌توان میراث گرانبهای او را حفظ کرد و آیا بی‌توجهی تعداد اندکی به نام حزب‌الله مجوزی است برای شکستن سر هر متدین و هتک حرمت آن؟ جناب آقای خاتمی، رسانه‌ها و رادیوهای دنیا را بنگرید، آیا صدای دف و دهل آن‌ها به گوش نمی‌رسد؟ جناب آقای رئیس‌جمهور، اگر امروز تصمیم انقلابی نگیرید و رسالت اسلامی و ملی خودتان را عمل نکنید، فردا آن‌قدر دیر و غیرقابل جبران است که قابل تصور نیست.

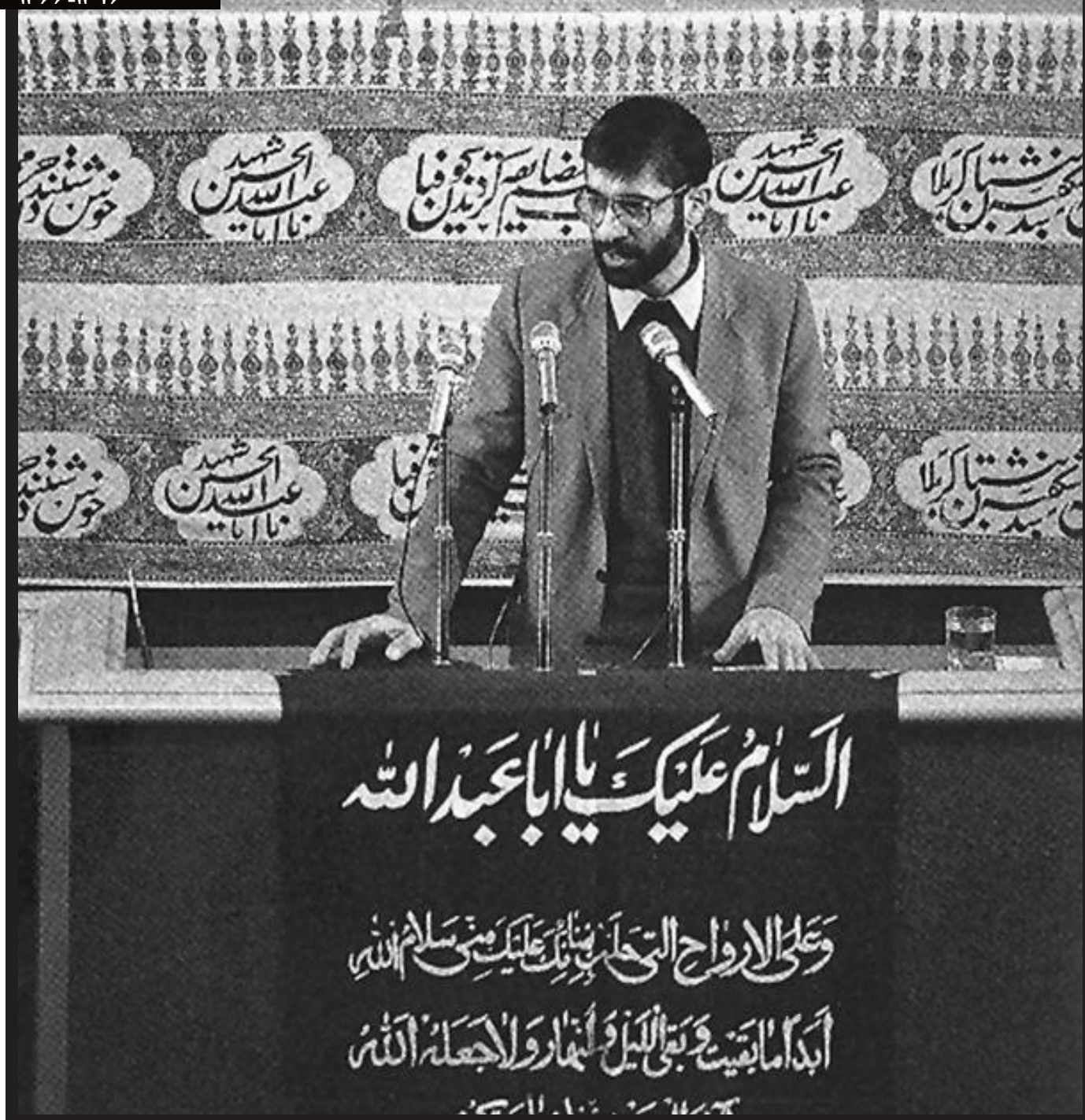
در پایان با کمال احترام و علاقه به حضرت‌عالی اعلام می‌داریم کاسه‌ی صبرمان به پایان رسیده و تحمل بیش از آن را در صورت عدم رسیدگی، بر خود جایز نمی‌دانیم.

فرماندهان و خدمتگزاران ملت شریف ایران در دوران دفاع مقدس: غلامعلی رشید - عزیز جعفری - محمدباقر قالیباف - قاسم سلیمانی - جعفر اسدی - شهید احمد کاظمی - محمد کوثری - اسدالله ناصح - محمد باقری - غلامرضا محرابی - عبدالحمید رئوفی‌نژاد - شهید نورعلی شوشتری - دکترعلی احمدیان - احمد غلامپور - یعقوب زهدی - نبی‌الله رودکی - علی فدوی - غلامرضا جلالی - امین شریعتی - شهید حسین همدانی - اسماعیل قآنی - علی فضلی - علی زاهدی - مرتضی قربانی.



# آغاز یک رویا

۱۳۶۶-۱۳۷۶





می شد اما رفته رفته به ویژه با پایان جنگ و ارتحال حضرت امام(ره) و مساعد شدن فضای نقد حکومت دینی با حضور افرادی چون حسین حاج فرج الله دباغ معروف به دکتر عبدالکریم سروش، اکبرگنجی، شبستری، مردها و... رویکرد ماهنامه کیهان فرهنگی در مخالفت با جریان کلی انقلاب و رهبری قرار می گیرد. این

مجمع روحانیون مبارز | مجمع روحانیون مبارز در اوایل سال ۱۳۶۷ و در پی بالا گرفتن اختلافات جناح چپ و راست جامعه روحانیت مبارز تشکیل می شود. اعضای شورای مرکزی آن شامل افرادی چون خوئینی ها، کروی، توسلی، صانع، جلالی خمینی، خاتمی، خلخالی، لاری و

سهم خواهی از انقلاب ملت پرداختند و دعاواها بر سر نوع حکومت و نقش و میزان دخالت حکومت در حیات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه آغاز شد و نظرشان درباره ی الگوی مطلوب برای شکل و نوع حکومت، آنها را از هم متمایز کرد. در این بین اختلاف نظر بین اشخاص و علمای دینی که جبهه ی واحد اسلام گرایان



مطلب را با چاپ مقالاتی همچون نظریه ی قبض و بسط تئوریک شریعت و مقالاتی که سعی در عصری و تاریخی قلمداد کردن دین داشتند به خوبی می توان دریافت. در سال ۶۹ در پی تغییر و آقای موسوی خوینی ها به عنوان مسئول مرکز انتخاب شد. مدیریت موسسه ی کیهان، جمعی از فعالان رسانه ای حاضر در این موسسه نیز استعفا می دهند. اشخاصی مانند عباس عبدی و هادی خانیکی به روزنامه سلام به محوریت موسوی خوینی ها پیوستند و عده ای دیگر در سال ۱۳۷۰ موسسه کیهان را تاسیس کردند. اولین شماره ی مجله ی کیهان در آبان ۷۰ و با سردبیری شمس الواعظین، مدیر مسئولی تهرانی و صاحب امتیازی رخ صفت منتشر می شود. این موسسه جلسات هفتگی تحت عنوان حلقه ی کیهان را بر پا کرد که هر چهارشنبه با تدریس عبدالکریم سروش حول موضوعات فلسفی، کلامی و فقهی برگزار می شد. اعضای حلقه خود را روشنفکر دینی می نامیدند و در پی تبیین رابطه ی دین با مدرنیته و محصولات آن مانند آزادی، حقوق بشر و سیاست بودند؛ اعضای حلقه خود را بطور مستقیم کمتر در گیر مسائل سیاسی می کردند و تحلیل مسائل سیاسی روز را که تحلیل نظری آن قبلا در کیهان آمده بود از طریق روزنامه سلام، هفته نامه عصر ما و فصلنامه مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری منتشر می کردند. از هر دو طیف چپ و راست در جمع نویسندگان مجله کیهان حضور داشتند اعضای طیف چپ همچون حجاریان، گنجی، تاج زاده و آرمین و اعضای طیف راست همچون شمس الواعظین، نراقی، مردیها و سروش. سروش به عنوان پدر معنوی کیهان شناخته می شود و اندیشه های او در تغییر ایدئولوژی اصلاحات از بیشترین تاثیر برخوردار بوده است او در مسیر دفاع از مدرنیته، دخالت حداقلی دین در اجتماع و همچنین توانست لیبرالیسم و سکولاریسم قدم بر می داشت و همچنین توانست اعضای ی چپ رادیکال کیهان را در کیهان به راست های طرفدار مدرنیته و لیبرالیسم تبدیل کند. حلقه کیهان در ابتدا با هدف پاسخ به سولاتی که در جریان تعارض های به وجود آمده در جناح چپ و تأمین مبنای فکری برای جناح چپ، تشکیل شد، اما در ادامه به تولید فکر، نظریه و ایدئولوژی و انتشار آن در جامعه انجامید. از جمله اهداف کلان کیهان در دوره ی اصلاحات تغییر اذهان و افکار عمومی و تغییر رفتار مخاطبان بود، کیهان این کار را از طریق انتشار روزنامه های متعدد پی می گرفت و اعضای حلقه به دنبال هدف تغییر ساختار های سیاسی، اجتماعی به طور مستقیم وارد عرصه ی سیاست شدند، به طوری که اقتدار رسانه ای جناح چپ پس از دوم خرداد ۷۶ مدیون حلقه ی کیهان است. موسسه کیهان ماهنامه ی زنان را نیز به سرپرستی شهلا شرکت منتشر می کرد و در تلاش برای جایگزینی آن به جای مجله ی زن روز کیهان بود این مجله دارای نگاه فمینیستی و به دنبال معرفی حقوق غربی زنان بود. هم عصر با حلقه ی کیهان حلقه های فکری دیگری نیز تشکیل شدند که کم و بیش همان روند تغییر ایدئولوژی را دنبال می کردند. حلقه آیین در سال ۷۳ برای مواجهه ی فکری با موضوعات مهم مدرنیته مانند جامعه ی مدنی، مردم سالاری، حقوق بشر قانون گرایی و استبداد دزایی با پیشنهاد سید محمد خاتمی تشکیل شد. این حلقه که متشکل از افرادی همچون کدیور، خانیکی، ابطحی، حجاریان، میبیدی، تاج زاده، عبدی، محمد رضا خاتمی و محمد خاتمی بودند، به دنبال پایه های فکری و نظری وسیع تری برای پاسخگویی به موضوعات مبتلابه در تقابل سنت و مدرنیته برآمدند اما در نهایت خود از مسیر منحرف و بجای هضم مسئله به انکار داشته های دینی و تمدنی روی آوردند. حلقه ی آیین نیز در ابتدا به دنبال مواجهه با تفکراتی بود که در قالب ترجمه وارد فضای جامعه شده بودند، درباره ی افکار روشنفکران دینی مخصوصا کیهان بحث می کرد و به دنبال باز خوانی اندیشه های ملی – ایرانی که الزام ریشه ی دینی نداشت بودند اما بعد ها به دنبال نواندیشی در حوزه ی دین افتادند و در جریان انتخابات خرداد ۷۶ نیز تلاش زیادی برای معرفی آقای خاتمی کردند.

**| مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری |**

در سال ۶۸ و به دنبال ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی مرکزی به نام مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری تشکیل و آقای موسوی خوینی ها به عنوان مسئول مرکز انتخاب شد. مسئولیت سایر معاونت های مرکز همچون اندیشه اسلامی، فرهنگی – اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به ترتیب بر عهده ی آقایان کدیور، عبدی، نمازی و حجاریان بود. تمرکز فعالیت ها در این مرکز بر روی معاونت سیاسی بود؛ حجاریان مبنای نظری توسعه سیاسی را تدوین میکرد که بعد ها هدف دولت خاتمی شد. آنها معتقد بودند که راه توسعه سیاسی در ایران در ابتدا از مسیر برخی تغییرات در ساختار سیاسی کشور می گذرد.

**| حلقه سلام |**

این حلقه در سال ۶۹ با انتشار روزنامه ی سلام به محوریت موسوی خوینی ها شروع به فعالیت کرد. این حلقه مباحث و نظریه های تئوریک مطرح شده در حلقه های «کیهان»، «آیین»، «مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری» و «عصر ما» را به زبان ساده تر و در سطحی گسترده تر در این روزنامه منتشر میکرد. در حقیقت روزنامه ی «سلام» حلقه ی ارتباطی جریان چپ با عامه مردم و افکار عمومی بود. حزب مشارکت نیز شامل جمعی ۲۰ نفره از افرادی که به حلقه های کیهان و آیین و مرکز مطالعات منتسب بودند و هر یک وارد عرصه سیاست شده و مسئولیت های کلیدی گرفته بودند. اعضای حلقه ی کیهان در عین اشتراکات و اتفاق نظرها به ویژه در ارائه ی نظرات سکولاریستی و تقلیل ساحت دین و احکام دینی به زندگی فردی و شخصی و تاثیر پذیری از نظرات متفکران غربی در این حوزه، اختلاف نظرهایی نیز داشته و دارند، اما اندیشه ها و مهمتر از آن هدف مشترک آنان در ترویج مکتب سکولاریسم اسلامی، موجب نوعی همگرایی وثیق بین این طیف شده و اختلافات آنان را کمرنگ کرده است.

**| حسین حاج فرج الله دباغ |**

از فردی به نام حسین حاج فرج الله دباغ معروف به دکتر عبدالکریم سروش شاید باید تحت عنوان یک فرد نو اندیش یا بهتر بگوئیم دگراندیش دینی و زیرک نام برد. او با مطرح کردن نظراتی کاملا فلسفی و با فصاحت کلامی متبحرانه توانست اذهان را با خود همراه کرده و اندیشه هایی که مهم ترین ویژگی آن التقاط اسلام با مکاتب مادی است را در بستر فکری جامعه جاری کند. مقالات فلسفی او در مجله ی کیهان فصل تازه ای را در مباحث عقیدتی – سیاسی جامعه اسلامی باز کرد، که شاید در ظاهر بسیار خردمندانه و مبتنی بر عقل بشری به نظر برسد اما در حقیقت اصل اسلام را به عنوان یک مکتب الهی و دین جامع مورد سوال و شبهه قرار می دهد. عناوینی مانند پلورالیسم دینی که در مقاله ی صراط های مستقیم به آن اشاره می شود و با بیان این مفهوم که اسلام به طور مطلق دارای حقانیت نیست؛ تلویحا از سکولاریسم حمایت می کند چرا که با این تعریف دیگر نمی توان از حکومت دینی صحبتی به میان آورد. سروش با تفکیک برخی مبانی دینی به مبانی ذاتی و عرضی، بیان میکند که فقه و احکام دینی جز عرضیات دین هستند و تغییر و تجدید در آن ها ضروری است، لذا حکومت دینی را برپایه یک عرضی تغییر نمی توان بنا کرد.

سروش معتقد بود فقه تنها برای حل مسائل جوامع گذشته که ساده بودند و رشد علم و پیشرفت تکنولوژی در آن نبوده مناسب است، فقه نه تنها توان اداره جوامع جدید را ندارد بلکه با برخی از ارزش های آن ناسازگار است. با همین مبنای فکری است که سروش نقش و تاثیر فقه در اداره جامعه و سیاست گذاری و برنامه ریزی را حداقلی و شاید در حد صفر می داند. سکولاریسم روح حاکم بر تمام نظرات و تفکرات سروش بوده و در همین مسیر هم با دین اجتماعی – سیاسی مخالفت می کند و ایدئولوژیک کردن دین را معادل دنیایی کردن دین می شمارد. حکومت دینی در باور سروش حکومتی است پلورال، سکولار، لیبرال و منطبق با حقوق بشر مدرن غربی و تحقق بخش آن است. سروش عالم دینی بودن و پارسا بودن را هیچ حق ویژه ای برای حاکم نمی داند و حکومت را به عنوان یک قاضی بی طرف تنها نظاره گر

رقابت ادیان و عقاید مختلف در میدان اجتماع معرفی میکند؛ در عین حال تحمیل یک دین و یا یک قرائت از دین به جامعه را از مقتضیات قدرت می داند. او حکومت دموکراتیک دینی را حکومتی معرفی می کند که ریشه در جامعه ای دین دار دارد و با بهره بردن از عقل جمعی و با حرمت گذاشتن بر حقوق بشر، ملزم به قواعد دموکراسی است، از نظر سروش مقدمه ی لازم برای دموکراتیک کردن حکومت، سیال کردن فهم دین از طریق برجسته کردن نقش عقل در آن است؛ آن هم نه عقل فردی بلکه عقل جمعی. سروش می گوید حکومت دینی از آن حیث دینی است که حکومت ایمانی است و وظیفه ی آن حفظ و ارتقای آزادانه و آگاهانه ی ایمان مومنان است. حکومت نیازهای مردم را برطرف می کند تا مردم خود به نیازهای ثانویه بپردازند. سروش معتقد است دموکراسی از اسلام قابل استخراج نیست و سکولاریسم سیاسی نتیجه ی منطقی باور به کثرت گرایی (پلورالیسم) است. در سکولاریسم سیاسی مشروعیت نظام صرفا منوط به عدالت است نه دیانت و با این تعریف از نظر سروش ولایت فقیه یک استبداد دینی شناخته می شود. بنابراین در مجموع سروش هیچ فهمی را از اسلام کامل نمی داند و معیار و میزان اصلی در سیاست را حقوق بشر، و دموکراسی را تنها شکل حکومت می داند که قادر است هم از حقوق بشر حمایت کند و هم می تواند نقش صحیح دین در سیاست را تضمین کند.

**| علیرضا علوی تبار |**

از جمله اندیشه های مبنایی همه ی اعضای حلقه آن است که هیچ کدام برای دینداران و مفسران دین امتیاز ویژه ای قائل نبودند. علوی تبار نیز معتقد بود که جزء مبنای اندیشه دموکراسی آن است که هیچ شخص یا گروهی از حق ویژه ای برای حکومت برخوردار نباشد. اما این بدان معنا نیست که علوی تبار قائل به آن است که دین در حیات اجتماعی مردم نقش ایفا نمیکند بلکه او اسلام را باور و ایمان شخصی و خصوصی نمی داند و قائل به حضور فعال دین در زندگی عمومی و جمعی است. در عین حال او به دنبال تفسیری از اسلام است که نه تنها با جمهوری و مردم سالاری سازگار است بلکه به عنوان پشتوانه ی اخلاقی و معنوی برای آن عمل می کند و تنها راه تحقق کرامت انسانی را دموکراسی و حقوق بشر می داند. علوی تبار کفه ی ترازوی قانون اساسی را به نفع بخش غیر انتخابی سنگین تر می داند بنابراین معتقد است هدف اصلاحات باید تحقق کامل مردم سالاری باشد.

**| سعید حجاریان کاشی |**

سعید حجاریان که به مغز متفکر و ایدئولوگ جریان سیاسی اصلاح طلب در ایران معروف است و از شخصیت های بسیار نزدیک به سید محمد خاتمی است تحت تاثیر اندیشه های متفکرین شرقی و مارکسیست قرار دارد و نظرات سیاسی، اجتماعی وی ملهم از اندیشمندان مارکسیست می باشد. ابهام و چند دستگی در قانون اساسی را عامل چند دستگی درون نیروهای سیاسی می داند و با این تعریف که نهاد ها در جمهوری اسلامی یا انتخابی هستند و با آرای مردمی شناخته می شوند و یا انتصابی هستند و بر اساس انتصابات نهاد رهبری شکل می گیرند به دنبال حمایت از نهاد های انتخابی در برابر انتصابی است و روش فشار از پایین و چانه زنی از بالا روش حجاریان برای عقب راندن نهاد های انتصابی و رسیدن به اهداف حزبی و گروهی است. او به دنبال ایجاد نوعی حاکمیت دوگانه است که با نوعی تقسیم کار سیاسی بدون تداخل همراه می شود. او نظام فعلی جمهوری اسلامی را حکومتی دوگانه معرفی می کند که مرزهای نهاد های سیاسی غیر شفاف و متداخل است و در همین راستا پیشنهاد نظارت رهبری بر رئیس جمهوری به صورت اطلاعی (در برابر استصوابی) را مطرح می کند. جریان تغییر ایدئولوژی اصلاحات متأثر از عوامل متعدد و حضور افراد و جریان هایی است که ما تنها به مختصری از آن ها پرداختیم، هرچند که نقش حلقه ی کیهان و اعضای آن در این میان از همه پررنگ تر به نظر میرسد اما جریان تغییر ایدئولوژی اصلاحات را نباید تنها نظاره گر

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۵

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸



مقدمه

# از جامعه تا مجمع!

گزارشی کوتاه از جامعه روحانیت مبارز تا مجمع روحانیون مبارز

فاطمه پایار

ترم شش پزشکی علوم پزشکی شهید بهشتی

## تشکیل جامعه روحانیت مبارز

تشکیل جامعه روحانیت مبارز تهران به پیش از پیروزی انقلاب باز می‌گردد. در سال ۱۳۵۶ و هم‌زمان با اوج گیری مبارزات انقلابی مردم، جمعی از روحانیون حاضر در تهران (با پیگیری آیت الله مطهری) بر آن شدند تا به عنوان رهبران عملی فعالیت‌های مبارزاتی، متشکل‌تر عمل کنند. لذا تعدادی از آنان (با حضور افرادی چون خود آیت الله مطهری، مهدوی کنی، مفتاح، بهشتی، باهنر، هاشمی رفسنجانی و ...) دور هم جمع شده و اساسنامه‌ای برای تشکیل مد نظرشان تنظیم نمودند و جامعه روحانیت مبارز شکل گرفت.

## تشکیل حزب جمهوری اسلامی

تعدادی از بزرگان و اعضای مؤسس جامعه روحانیت مبارز با توجه به ضرورت وجود تشکیلاتی مذهبی-سیاسی به عنوان پشتیبان برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضمن هماهنگی و مشورت با بنیانگذار جمهوری اسلامی تشکیل سیاسی گسترده‌ای به نام "حزب جمهوری اسلامی" را بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب به راه انداختند. این تشکیلات سیاسی که بزرگ‌ترین و فراگیرترین حزب در تاریخ احزاب سیاسی ایران بعد از انقلاب محسوب می‌شود، به منظور حفظ و پاسداری از دستاوردهای انقلاب، مبارزه با ضد انقلاب، بهره‌گیری از مبارزات ضد استبدادی و ایجاد امید در مردم تاسیس شد و موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد.

نظریه پرداز، مغز متفکر و طراح اصلی حزب، شهید بهشتی، پیرامون زمان، علت نامگذاری و بنیانگذاران اولیه حزب می‌گوید: «با تأکید امام هفت یا هشت روز پس از پیروزی انقلاب حزب را اعلام کردیم. چون ما به جمهوری اسلامی می‌اندیشیدیم نام آن را گذاشتیم جمهوری اسلامی. پس از انقلاب ما پنج نفر (بهشتی، خامنه‌ای، رفسنجانی، باهنر و موسوی اردبیلی) موجودیت حزب را اعلام کردیم. البته به آقای مهدوی کنی هم گفته بودیم ولیکن استقبال نکرد.»

از هنگام تاسیس حزب جمهوری اسلامی تا زمانی که این حزب به فعالیت خود ادامه داد، به رغم آنکه جامعه روحانیت مبارز عملاً تعطیل نشد، فعالیت سیاسی آن تحت الشعاع حزب

جمهوری اسلامی قرار داشت. در واقع به دلیل تمرکز فعالیت نخبگان و عناصر محوری روحانیت مبارز در حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت همسو و هماهنگ با حزب به ایفای نقش پرداخت و جز چند مورد خاص موضع جداگانه‌ای اتخاذ نکرد. پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۶۶ (توضیح دلایل این انحلال از جمله تحقق هدف اصلی، شهادت شخصیت‌های مهم، عدم دقت کافی در جذب نیروهای جدید، گسترش اختلافات در خط مشی سیاسی و اقتصادی و ... در این مقال نمی‌گنجد.) بار دیگر جامعه روحانیت مبارز با جنب و جوش چشمگیری در صحنه سیاسی فعال شد اما دامنه اختلافاتی که در نهایت سبب توقف فعالیت‌های حزب شد در درون جامعه روحانیت مبارز نیز جریان یافت. سرانجام با انشعاب تعداد اندکی از اعضای شورای مرکزی جامعه روحانیت تشکیل جدیدی به نام "مجمع روحانیون مبارز" در اوایل فروردین ۱۳۶۷ پا به عرصه سیاسی کشور گذاشت. ابتدا تصمیم بر این شد آقای کروی و موسوی خوئینی ها در مورد تشکیل این تشکیلات جدید با امام صحبت کنند. با توجه به آنکه در آن زمان آقای کروی در بیمارستان بستری بود آقای خوئینی‌ها به تنهایی در اسفند ماه ۱۳۶۶ با امام ملاقات کرد و بر خلاف آنچه برخی تصور میکردند امام با ایجاد انشعاب در جامعه روحانیت موافقت کردند.

حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری درباره مباحث مطرح شده آقایان در نزد امام در کتاب خاطرات خود چنین می‌نویسد: «جمعی از آقایان به اتفاق آقای کروی خدمت امام رسیدند و در توضیح دلایل انشعاب اظهار داشتند که اگر با این نگاهی که آقایان دارند ادامه دهیم، جوان‌ها را از دست می‌دهیم و ممکن است فاصله جوان‌ها با روحانیت بیشتر شود و جوان‌ها از دست بروند. جامعه روحانیت نمی‌تواند جوانان را جذب کند. بنابراین ما که روحانی هستیم بهتر است که جوان‌ها را جذب کنیم و لازمه‌اش این است که تشکیلاتی با ادبیات خاص خودمان راه بیندازیم. با این توجیه امام هم برای انشعاب چراغ سبز نشان دادند و مجمع روحانیون مبارز تشکیل شد.»

تبعین علل انشعاب و به رسمیت شناختن تشکل

پس از انشعاب رسمی مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت با اینکه این اتفاق در زمان نوروز رخ داد و به صورت معمول روزنامه‌ها منتشر نمی‌شدند، روزنامه‌های کیهان و اطلاعات جناح اقلیت جامعه روحانیت (مجمع روحانیون بعدی) اصرار داشتند که هادی غفاری و فخرالدین حجازی در لیست باشند ولی اکثریت اعضا با این تصمیم مخالف بودند. در این زمان که اختلافات قبلی سرباز کرد.

جناح اقلیت جامعه روحانیت (مجمع روحانیون بعدی) اصرار داشتند که هادی غفاری و فخرالدین حجازی در لیست باشند ولی اکثریت اعضا با این تصمیم مخالف بودند. در این زمان که اختلافات قبلی سرباز کرد.



که گردانندگان هر دوی آن ها یعنی حجت الاسلام سید محمود دعایی و حجت الاسلام و المسلمین محمد خاتمی عضو مجمع روحانیون مبارز نیز بودند شماره های فوق العاده منتشر نمودند و به ذکر و تبیین فلسفه این انشعاب پرداختند . ظاهراً خلاصه سخنان آنان این بود که حضرت امام که در سخنان خود راجع به اسلام آمریکایی و اسلام سرمایه داری و ... سخن می گویند حتماً دسته ای در داخل کشور را مدنظر دارند و آن دسته همین جامعه روحانیت مبارز و هم طیف های آنان هستند و لذا مجمع روحانیون برای ترویج اسلام ناب محمدی منشعب شده است و قصد دارد خط واقعی امام را دنبال نماید . آیت الله موسوی خوئینی ها طی مصاحبه ای با کیهان ( در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۱۰ ) گفت : « مهم ترین علت تشکیل روحانیون مبارز اجرا و پیاده کردن نقطه نظرات حضرت امام می باشد » .

به هر حال در ۱۸ فروردین در فضای شک و تردید پیش آمده ، انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی برگزار شد . در این دوره از انتخابات ، مجمع روحانیون مبارز با بهره گیری از شعارهای "جنگ فقر و غنا" ، "اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی" و "حمایت از محرومین و مستضعفین" که از سوی حضرت امام اعلام شده بود توانست اکثریت کرسی های نمایندگی شهر تهران را از آن خود سازد . از فهرست سی نفره نمایندگان تنها شش نفر از کاندیداهای جامعه روحانیت که سه تن از آنها نیز به صورت مشترک در فهرست کاندیداهای مجمع روحانیون مبارز نیز بودند توانستند به مجلس راه یابند . (علی اکبر هاشمی رفسنجانی ، حسن روحانی ، عباسعلی عمید زنجانی افراد برگزیده مشترک در لیست دو تشکل و علی اکبر ناطق نوری ، محمدرضا باهنر ، سعید رجایی نامزدهای اختصاصی برگزیده جامعه روحانیت مبارز )

به رغم اعلام بنیان گذاران روحانیون مبارز و تأکیدات مکرر آنها طی مصاحبه های مختلف بر اخذ موافقت شفاهی حضرت امام با تأسیس این تشکل ، شبهات و سوالات مختلف درباره مشروعیت آن هم چنان جریان داشت ، تا آنکه با اعلام نظر کتبی حضرت امام مجمع روحانیون از مشروعیت برخوردار گشت . بر این اساس امضا کنندگان بیانیه ۲۹ اسفند ۱۳۶۶ روحانیون مبارز در حالی که موفقیت نسبی در انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی کسب کرده بودند با نوشتن نامه ای به امام ( در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۵ ) خواستار اعلام نظر حضرت امام درباره تشکل خود شدند .

متن نامه و پاسخ امام به شرح زیر بود ( برگرفته از کتاب صحیفه امام خمینی ، جلد ۲۱ صفحه ۲۷ و ۲۸ ) :

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی امام خمینی - ادام الله ظله الوارف علی رؤوس المسلمین .

با تقدیم تحیات وافره و ادعیه خالصانه

احتراماً، معروض می‌دارد: در فضای مبارک آزادی اظهار نظر و بیان عقیده که یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی است و در سایه حکومت جمهوری اسلامی ایران و در شرایط کنونی کشور و به ویژه با توجه به تأکیدات مکرر آن حضرت در جهت لزوم حضور در صحنه و خصوصاً با توجه به وظیفه خطیر روحانیون کشور در ارشاد و روشنگری جامعه انقلابی و دخالت صحیح در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و تقویت نظام مقدس

اسلامی، اینجانبان امضاکنندگان ذیل لازم دانستیم که با همکاری و تبادل نظر با یکدیگر در قالب تشکل و نظم جدید به فعالیتهای خود در مسائل سیاسی و غیرسیاسی که در سر نوشت انقلاب و کشور تأثیر فراوان و قطعی دارد، سامان دهیم. تعهد و میثاق جمع ما در این فعالیتهای پیروزی از اصول و خط مشی انقلاب که از ناحیه مقام معظم رهبری در مقاطع مختلف در سخنرانیها و پیامها ترسیم و تبیین شده است، می‌باشد.

خط مشی ما از اصولی است که به‌طور جامع در «پیام حج» سال گذشته که بحق «منشور انقلاب» نام گرفت، می‌باشد. خط مشی‌ای که در نامه‌ها و پیامهای پس از آن به ویژه در تبیین اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - و

## یک نگاه

### حضرات حجج اسلام، روحانیون مبارز تهران - دامت افاضاتهم

**سیر قضیه به همین صورتی است که در نامه آورده‌اید، انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگری پر خاش کند که بحمدالله با شناختی که من از روحانیون دست اندرکار انقلاب دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت. من به شما و همه کسانی که دلشان برای اسلام عزیز می‌تپد دعا می‌کنم، و توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم.**

والسلام علیکم ورحمة الله.

۱۳۶۷/۱/۲۵

روح الله الموسوی الخمینی

بویژه اقشار مستضعف که در شأن و وظیفه روحانیون است. و از آن جمله حفظ و تحکیم هرچه بیشتر پیوند مابین دو قشر عظیم روحانی و دانشگاهی که آن نیز از دستاوردهای رهبری آن حضرت و این انقلاب شکوهمند است. مستدعی است نسبت به آنچه معروض گردید چنانچه صلاح می‌دانید نظر مبارک را مرقوم فرمایید. در اینجا لازم می‌دانیم از صدور دستور کمک مالی ماهانه که قبل از برگزاری انتخابات از اعلام آن در رسانه‌ها خودداری نمودیم، تشکر و سپاسگزاری نماییم.

در خاتمه پیروزی نهایی رزمندگان اسلام و شکست قطعی دشمن بعثی - صهیونیستی و نابودی صدام و سایر دشمنان اسلام، خصوصاً آمریکای جهانخوار و طول عمر و سلامت آن امام عزیز و بزرگوار را از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم .

بسمه تعالی

حضرات حجج اسلام، روحانیون مبارز تهران - دامت افاضاتهم سیر قضیه به همین صورتی است که در نامه آورده‌اید، انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید، به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگری پر خاش کند که بحمدالله، با شناختی که من از روحانیون دست اندرکار انقلاب دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت. من به شما و همه کسانی که دلشان برای اسلام عزیز می‌تپد دعا می‌کنم، و توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم و رحمة الله.

۱۳۶۷/۱/۲۵

روح الله الموسوی الخمینی

به این ترتیب با تولد مجمع روحانیون مبارز در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ مرزبندی جدیدی بین مجموعه نیروهای سیاسی ایجاد شد . یادآور می شویم از دیدگاه کسانی که اقدام به تأسیس تشکیلات مجمع روحانیون نمودند، اختلاف نظر ناشی از تفکر اندیشه، تجزیه و تحلیل و تفسیر مسائل در میان اعضای نهاد روحانیت همانند اعضای دیگر نهادهای جامعه اجتناب ناپذیر است و کثرت گرایی ناشی از این امر نه تنها عامل رکود و یا افت کارکرد نهاد روحانیت نمی شود ، بلکه سبب رشد ، تعالی و تکامل این نهاد نیز می گردد . از دیدگاه موسوی خوئینی ها از موسسین و فعالان مجمع روحانیون مبارز اختلاف برداشت و بینش غیر قابل اجتناب است : (( هر چند که در نزد هر دو جریان ملاک عمل ، اسلام و احکام اسلام است ، لکن اختلاف برداشت و بینش امری غیر قابل اجتناب می باشد . به همین لحاظ باید تأکید کنم که وجود هر دو جریان با دو نام و دو طرز فکر و بینش نه تنها نباید وسیله ای برای اختلاف باشد ، بلکه باید موجب رشد و تقویت نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز باشد و باید هر یک حریم و حرمت دیگری را نگه دارد ))

در پایان سه نکته لازم به ذکر است :

- اولاً خیل عظیم دلسوزان نظام با این انشعاب مخالف بودند و آن را به مصلحت نظام نمی دیدند ولی با امام همراه شدند .
- ثانیاً کسانی که در آغاز با مجمع همگام شدند تصور می کردند که مجمع موجب تحکیم وحدت و پیشبرد سریع تر اهداف می شود .
- ثالثاً حضرت امام نیز مشروط با انشعاب موافقت کردند . شرط امام آن بود که این انشعاب مایه اختلاف و پر خاش نگردد . در حالی که از همان روزهای نخست تأسیس ، طرف مقابل مصداق اسلام آمریکایی شمرده شد و متهم به دفاع از اقتصاد سرمایه داری گردید . این امر رنجش جامعه روحانیت مبارز را برانگیخت که در پی آن ، آیت الله مهدوی کنی خدمت امام رسید و از ایشان ، رفته این اتهامات را درخواست کرد . امام نیز در پاسخ به این درخواست پیام و منشور برادری را صادر کرد که در آن دو طرف را از اختلاف زیربنایی بر حذر داشت .

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴



هوای آزاد

دوم خرداد

۹۸





کرد و یک نقش غیر رسمی که در مجموع با نقشی که قانون برای رئیس جمهوری تعیین کرده بود، نمیتوانست همراهی و هماهنگی داشته باشد. حضرت آیت الله خامنه‌ای، خدمت امام(ره) رسیدند و گفتند، اگر در مقام ریاست جمهوری انتخاب شوم، با نخست وزیر اختلافاتی دارم و نمی توانم با نخست وزیر کار کنم. امام هم فرمودند که خودتان هر جور صلاح میدانید کار کنید. جریان چپ هم شروع کرد به جوسازی علیه رئیس جمهور. قبل از آن هم آقای هاشمی شب نامه هایی را برای ایشان منتشر کرده بودند و در این ایام موضع گیری ها بسیار شدید بود، اما آنچه حائز اهمیت بود اینکه آقای هاشمی گفت اگر کس دیگری غیر از میرحسین موسوی نخست وزیر شود جنگ دچار مشکل می شود. در این ایام آقای محسن رضایی نیز نامه ای خدمت امام نوشت که مضمون نامه این بود که تغییر نخست وزیر لطمه جدی به جنگ می زند و امام به این نتیجه رسیدند که موسوی در پست نخست وزیری بماند. این مسئله البته نشأت گرفته از همان صف بندی هایی بود که خدمتستان عرض کردم یعنی امام(ره) می دانستند که اگر نخست وزیر تغییر کند، جریان متصل به موسوی مسلماً مشکلاتی را برای کشور و اداره جنگ به وجود می آورند چون اکثریت در دست همین جریان به اصطلاح چپ بود؛ دولت در دستشان بود، قوه قضائیه هم تقریباً همین گرایش را کم و بیش داشت، بنابراین تعداد آرایشان بیشتر بود. این عین درایت و دوراندیشی امام بود که با عدم تغییر نخست وزیر، دیگر برای فرمانده سپاه هم بهانه ای نباشد که مثلاً دولت جدید همراهی نمی کند یا دولتی که همراه بوده، رفته. از طرفی چون در مجلس سوم هم اکثریت با جناح چپ بود قرار گذاشته بودند که در صورت معرفی نخست وزیر جدید به او رأی ندهند.

در پی دیدار خصوصی که حضرات آیات مهدوی کنتی، جنتی و یزدی با حضرت امام(ره) داشتند ایشان اعلام میدارند:

«من به عنوان یک شهروند انتخاب نشدن آقای موسوی به نخست وزیری را خیانت به اسلام میدانم».

همین سخن حضرت امام(ره)، بحجت رابر آیت الله خامنه‌ای تمام کرد و ایشان بار دگر میرحسین موسوی را به عنوان نخست وزیر به مجلس شورای اسلامی معرفی کردند.

در روز رأی اعتماد به نخست وزیر جدید با وجود آنکه برخی نمایندگان از نظر مثبت حضرت امام مبنی بر ابقای دولت مهندس موسوی آگاه بودند باز هم به عنوان مخالف به جایگاه رفتند و مخالفت های خود را ابراز داشتند که در این بین جدی ترین مخالفت ها را آیت الله آذری قمی مطرح کرد، او سخنان امام(ره) در حمایت از موسوی را، نظری ارشادی دانست که لازم الاجرا نیست:

«من می خواستم عرض کنم که ما بزرگترین سرمایه‌ای که برای انقلاب داریم، چه در حال و چه در آینده های دور، امام است. ما از امام مایه نگذاریم. مطالبی و مسایلی را به وظیفه شرعی خودمان به این بهانه عمل نکنیم. امام به عنوان یک مرشد و ناصح امین باید به وظیفه اش عمل کند و به وظیفه اش هم عمل کرده و در مقاطع حساس هم می کند. آن نظر خودش را بیان می کند که چنین و چنان است. اما یک وقتی با مردمی که آنها مأمور به شور و بررسی هستند. با آنها صحبت می کند، یک وقتی با نمایندگان مجلس صحبت می کند که می گوید نمایندگان مجلس! این نظر من است و این نصیحت من است والا خود دانید. یعنی خودتان می دانید. اگر واقعا در موضع، مسئله برخلاف است، یعنی شما که در جامعه، روستا و شهرها هستید با مشکلات و نقص ها و ضعف مدیریت ها برخورد می کنید و امثال اینها، این ها باید خودشان به وظیفه شان عمل نکنند. من این را با کمال صراحت به شما عرض می کنم، اگر ما در اینجا تحقیق نکنیم و به صرف این مطلب که ولی فقیه فرموده پس ما باید رأی بدهیم، عرض کنم که ما فردا خدا، پیغمبر (ص)، ملت و

## یک نگاه

**موضوع رأی ندادن ۹۹ نفر برای امام شوک بزرگی بود چون امام ارادت این افراد به خود را می دانستند و با هوشمندی زیادی که ایشان داشتند زود متوجه موضوع شدند و بعدها هم حقیقت قضیه بر ایشان روشن شد. اما این قضیه ابزار و پیراهن عثمان تبلیغاتی شد برای گروه میرحسین در مجلس تا مخالفان سستی خودشان را از عرصه سیاست بیرون و آنها را ضد امام و مخالف خط امام معرفی کنند و تهمت و افترا و سخنرانی ها و مصاحبه ها و توهین های این دسته علیه ۹۹ نفر شروع شد و تا توانستند بد اخلاقی و سیاه نمایی کردند طرفداران آقای موسوی در مجلس و دولت هر جا که بودند، گفتند: «امام فرموده به ایشان رأی دهید و این ۹۹ نفر از امام تمرد کردند».**

مخالفان (محمد میرزایی، ولی الله زمانی، احمد کاشانی و احمد آذری قمی) و موافقان (هاشمی رفسنجانی، مهدی کروبی، هادی غفاری، صادق خلخالی، اسدالله بیات و محمد خزاعی) یک به یک سخن گفتند تا این که نوبت به رأی گیری رسید از مجموع ۲۶۱ رأی مأخوذه، ۱۶۲ رأی موافق، ۷۳ رأی مخالف و ۲۶ رأی ممتنع به گلدان ریخته شد؛ اما اگر این ۹۹ نفری که به دولت میرحسین رأی ندادند اگر میدانستند با این کار چه آینده ای برای مجلس سوم و فضای سیاسی کشور رقم خواهند زد شاید به گونه ای دیگر عمل می کردند.

جناح چپ از فرصت بدست آمده برای تخریب رقیب حتی در سالیان بعد نیز بهره برد. و رأی ندادن ۹۹ نفر از اعضای جناح راست به دولت موسوی بر خلاف نظر ولی فقیه سبب شد دو روزنامه پرتیراژ آن دوران یعنی کیهان(به سرپرستی سید محمد خاتمی) و اطلاعات(به سرپرستی سید محمود دعایی) که هر دو توسط سران جریان چپ های خط امامی اداره میشدند با حمله به طیف مقابل به دلیل مخالفت با نظر ولی فقیه راه را برای پیروزی سیاسی خود هموار کنند.

آیت الله ناطق نوری در خاطرات خود در این باره میگوید: «موضوع رأی ندادن ۹۹ نفر برای امام شوک بزرگی بود چون امام ارادت این افراد به خود را می دانستند و با هوشمندی زیادی که ایشان داشتند زود متوجه موضوع شدند و بعدها هم حقیقت قضیه بر ایشان روشن شد. اما این قضیه ابزار و پیراهن عثمان تبلیغاتی شد برای گروه میرحسین در مجلس تا مخالفان سستی خودشان را از عرصه سیاست بیرون و آنها را ضد امام و مخالف خط امام معرفی کنند و تهمت و افترا و سخنرانی ها و مصاحبه ها و توهین های این دسته علیه ۹۹ نفر شروع شد و تا توانستند بد اخلاقی و سیاه نمایی کردند. طرفداران آقای موسوی در مجلس و دولت هر جا که بودند، گفتند: «امام فرموده به ایشان رأی دهید و این ۹۹ نفر از امام تمرد کردند».

طرفداران آقای موسوی این ۹۹ اسم را پیراهن عثمان کردند و هر کس را می خواستند بکوبند می گفتند جزو ۹۹ نفر است. تقریباً ۲۰۰ نفر را اینها جزو آن ۹۹ نفر

حساب کردند. من جمله خود من را؛ حال آن که من اصلاً در مجلس نبودم. بعضی جاها که من سخنرانی میکردم، افرادی بلند می شدند و می گفتند که شما جزو ۹۹ نفر هستید. و بعضی که زیرکی آنها گل می کرد می گفتند ما می دانیم که تو جزو ۹۹ نفر نبودی، اما ذات تو این است که اگر در آن زمان در مجلس حضور داشتی، جزو اینها می بودی

دامنه ی این جوسازی ها به حدی بود که واکنش آیت الله خامنه ای را نیز در برداشت، حضرت آیت الله خامنه ای در انتقاد به دیکتاتوری ایجاد شده توسط نخست وزیر و حامیان در مجلس و نهادهای دیگر و سوء استفاده ایشان از عنوان ولایت و ولایت پذیری طی سخنانی در سال ۱۳۶۵ در جمع ۶۵۰ نفر از اعضای حزب جمهوری اسلامی تهران و شهرستانها به مناسبت سالگرد تشکیل حزب مهر سکوت از لب برداشته و می گویند: «... اما آن دسته غوغاگر که در مجلس هم مشخص هستند بسیار هم انحصارطلب هستند و همان طور که می بینید، حاضر نیستند حتی یک نفر اگر هم عقیده ایشان نیست در آنجا یا جاهای دیگر حضور داشته باشند و سر هر موضوعی سر و صدا راه بیندازند مثلاً در مورد آن ۸ نفر می بینید که چگونه عمل می کنند که البته باید گفت ۸ نفر بهانه است ۱۶... اینها آن ۸ نفر را بهانه کرده اند... اینها در حقیقت با ۹۹ نفر مخالف هستند که چندی پیش من به یکی از آنها که دائم ۹۹ نفر را زیر سؤال می برد گفتم اگر ساکت نشینی، خواه می گفت که اینها ۹۹ نفر نیستند و با من ۱۰۰ نفر هستیم، اینها آنقدر انحصارطلب هستند که جز خودشان هیچ کس را حاضر نیستند بپذیرند تا به حال چندین بار هم ریاست جمهوری را زیر سؤال برده اند. مثلاً در همین مسافرت به حرا که هر انسان بی تفاوتی هم از این مملکت می فهمید که چقدر آبرو برای جمهوری اسلامی بود ولی یکی از اینها اصل سفر را هم زیر سؤال برده که این مسافرت چه لزومی داشته... به هر حال چند بار خواسته اند که هیأت دولت را تغییر دهند و همه وزرا را یک دست مثل خودشان کنند که من مخالفت کرده ام و البته اگر چنین می شد ضربه سختی بود چرا که مثلاً به طور نمونه اگر وزیر کشور (سیدعلی اکبر محتشمی پور) را که از این گروه است، در نظر آوریم از وقتی که ایشان به وزارت رسیدند تمام استانداران و مسئولان مهم وزارتخانه را تغییر دادند و هم خط خود انتخاب کردند. در حالی که زمان برادر محترممان آقای ناطق نوری استاندارها از هر خطی بودند. به هر صورت شما باید دقت کنید بخصوص در مجلس آینده که اینها از همین حالا نقشه دارند که نگذارند غیر از خط خودشان کسی به مجلس راه یابد و شما در هر کجا که هستید نیروهای مؤمن و مخلص را شناسایی کنید و برای مجلس آینده در نظر داشته باشید و ضمناً با این گروه غوغاگر و فتنه گر مقابله کنید چرا که اینها غالباً در سخنرانیها و منابر توطئه می کنند... همان طور که گفتم سیاست ما امروز بنا به توصیه حضرت امام حمایت از دولت است و ما بنا نداریم که با دولت مخالفت کنیم بنابراین با همین سیاست و موضع گیری پیش می رویم تا این که بالاخره دوره و زمان اینها تمام شود... و ما می دانیم که دولت کند است ولی چاره ای نیست و باید حمایتش کرد... در انتخاب آقای موسوی من به امام عرض کردم که من ایشان را برای نخست وزیری شایسته نمی دانم اگرچه که ایشان فردی است مسلمان و متدین... و من در هر کجا که باشم، از ایشان به عنوان یک دستیار استفاده خواهم کرد اما برای نخست وزیری انتخاب ایشان را صلاح نمی دانم و امام فرمودند که شما هر طور میل دارید، عمل کنید و این حق شماست و واقعا این حق من بود. البته حق شخصی نبود که اگر حق شخصی بود من از آن می گذشتم بلکه حق ریاست جمهوری بود و تکلیفی بود بر دوش من که من نمی توانستم نسبت به آن بی تفاوت باشم. اما به هر حال رفتند خدمت امام و گفتند اگر ایشان کنار رود جنگ لطمه می خورد و چون جنگ برای

۱۳۶۶  
۱۳۶۷

۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۹  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

امام بسیار اهمیت دارد لذا ایشان هم آن طور نظر دادند در حالی که جنگ هم لطمه نمی خورد...»

## اختلاف بر سر لیست انتخاباتی

اختلاف در بین نمایندگان مجلس دوم در موضوعات گوناگون روز به روز فزونی یافت. شهادت به تعدادی از بزرگان چون شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید باهنر که تا آن زمان عامل وحدت بین اعضای جامعه روحانیت مبارز محسوب می شدند زمینه بروز اختلافات را بیشتر کرد اسدالله بیات زنجانی در این باره می گوید:

مادامی که مرحوم شهید بهشتی شربت شهادت میل نکرده بود ما اصلا این قضایا را نداشتیم و یا کم داشتیم. بعد از آنی که مرحومه شهید بهشتی و امثالهم شهید شدند کم کم تقریبا نوبت به اینجا رسید که ما اینطوری تغییر بکنیم.

اما اوج اختلاف در بین اعضای جامعه روحانیت مبارز، اختلاف در درباره لیست نامزدهای انتخاباتی دوره سوم مجلس شورای اسلامی بود.

در انتخابات مجلس سوم، برخی از اسامی کاندیداهایی که از سوی گروهی از اعضای جامعه روحانیت مبارز پیشنهاد شده بود در جلسه شورای مرکزی جامعه روحانیت رای نیاوردهادی غفاری، فخرالدین حجازی و سید محمود دعایی جزو این دسته بودند.

آقای ناطق نوری در این باره در خاطراتش می گوید: یکی از آقایانی که بحث کاندیداتوری ایشان مطرح شد و ما به جهاتی موافق کاندیداتوری ایشان نبودیم، آقای فخرالدین حجازی بود. زیرا عملکرد ایشان و مواضعی که داشتند، قابل قبول بعضی نبود. لذا لذا با کاندیداتوری ایشان به عنوان جامعه روحانیت مخالفت کردیم. دیگر آقای هادی غفاری بود با اینکه ایشان سوابق مبارزاتی داشت ولی با معیارهای ما سازگار نبود البته شاید افراد دیگری هم بودند اما شاخص، این دو نفر بودند که مبنای اختلاف شدند. آقای کربویی و بعضی آقایان دیگر به دفاع از این افراد تلاش می کردند رای بیاورند.

آیت الله مهدوی کنی هم در این باره می گوید: واقعا بعضی مسائل را نمی شود گفت هرچه بود یکی اختلاف سلیقه ها بود و یکی عدم اعتماد ما به بعضی ها اعتماد دینی نداشتیم معنایش این نیست که آنها را بی دین می دانستیم ولی می گفتم هر کسی که آمد و شعار تند دای دای دای دای او نمی شود و نمی توانیم تاییدش کنیم.

در طرف مقابل حامیان این افراد در جامعه روحانیت مبارز می گفتند اینها افرادی مبارز و انقلابی اند و جامعه روحانیت مبارز با تایید نکردن این افراد انحراف خود را نشان میدهد.

در اینجا بود که تمام اختلاف قبلی مانند بحث بر سر فقه سنتی و پویا و بحث بر سر برخی مسائل اقتصادی دست به دست هم داد و موضوع اختلاف در لیست انتخاباتی نیز به عنوان آخرین و بحث برانگیز ترین اختلاف سبب شد انشعاب قطع گردد.

## انشعاب در آستانه انتخابات مجلس سوم

جناح اقلیت روحانیت مبارز می دیدند که به دلیل کم تعداد بودن نمی توانند نظرات خود را مصوب نمایند و تلاش هایشان به ثمری نمی رسد و طبیعی بود که به فکر انشعاب بیفتند.

بدین ترتیب به گفته سید علی اکبر محتشمی پور، سید محمد خاتمی سید محمد موسوی خوئینی ها به دیدار مهدی کربویی رفتند و با جمع بندی های خود درباره عملکرد جامعه روحانیت مبارز پیشنهاد انشعاب از آن و تاسیس یک تشکیلات روحانی مستقل را مطرح کردند. اما آنها برای مشروعیت بخشی به عملکرد خود نیاز به تایید حضرت امام داشتند بنابراین قبل از اعلام موجودیت ابتدا به طور شفاهی و از طریق فرزند امام حاج سید احمد خمینی و سپس با مراجعه حضوری موافقت شفاهی حضرت امام را برای راه اندازی تشکیلات جدید روحانی اخذ

نمودند. اسدالله بیات سیر مراحل اخذ مجوز از امام را بدین شکل بیان می کند:

در برخی جلسات مقدماتی حاج احمد آقا شرکت می کردند و گزارش جلسات ما به امام می رسید. ما به صورت شفاهی نظر امام را می گرفتیم آیا نظرش موافق است یا مخالف دیدیم امام نفی نمی کند همین نرای ما خاطره جمعی و دلگرمی ایجاد کرد.

همچنین برای گرفتن نظر حضرت امام به صورت مستقیم قرار شد آقای کربویی و موسوی خوئینی ها در مورد این تشکیلات جدید با امام صحبت کنند و نظر موافق ایشان را جلب نمایند با توجه به آنکه در آن زمان آقای کربویی در بیمارستان بستری بود آقای خوئینی ها به تنهایی در اسفند ماه سال ۱۳۶۶ با امام ملاقات کردند برخلاف آنچه برخی تصور می کردند اما با ایجاد انشعاب در جامعه روحانیت ما فقط کردند.

حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری درباره مباحث مطرح شده آقایان نزد امام چنین می گوید:

جمعی از آقایان به اتفاق آقای کربویی خدمت امام رسیدند و در توضیح دلایل انشعاب اظهار داشتند که اگر با این نگاهی که آقایان دارند ادامه دهیم جوان ها را از دست می دهیم و ممکن است فاصله جوان ها با روحانیت بیشتر شود و جوان ها از دست بروند جامعه روحانیت نمی تواند آنها را جذب کند بنابراین ما که روحانی هستیم بهتر است که جوان ها را جذب کنیم و لازمه اش هم این است که تشکیلاتی با ادبیات خاص خودمان راه بیندازیم با این توجیه حضرت امام هم برای انشعاب آقایان از جامعه روحانیت چراغ سبز نشان دادند و مجمع روحانیون مبارز تهران تشکیل شد.

پس از کسب اجازه شفاهی از حضرت امام تنها ۱۸ روز مانده به برگزاری انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی تعدادی از اعضای جامعه روحانیت مبارز از جمله مهدی کربویی، حیدر علی جلالی خمینی، سید محمدعلی ابطحی، سید سراج الدین موسوی، محمد حسن رحیمیان، محمدعلی انصاری سید مهدی امام جمارانی، سید محمد موسوی خوئینی ها، علی اکبر آشتیانی، سید حمید روحانی، اسدالله کیان ارثی محمدرضا توسلی، مجید انصاری، محمدعلی نظام زاده، سید محمد خاتمی، سید محمد هاشمی، سید تقی درجه ای اسدالله بیات، هادی غفاری، محمد علی رحمانی، صادق خلخالی و رسول منتجب نیا با انتشار بیانیه ای در مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۶ ضمن اعلام

استقلال از جامعه روحانیت مبارز موجودیت خود را این چنین اعلام کردند: در آستانه انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی گروه های بسیاری به نامزد نمودن کاندیدا های گوناگون اقدام کرده اند و روحانیون مبارز تهران که دردها و آلام ملت انقلابی مان را برای بار دیگر در آینه حرکت آفرین امام دیده است از این موقعیت استفاده کرده و به توضیح نقطه نظرات خود در قبال ضروریات این مرحله از انتخابات اقدام می کند.

مجمع روحانیون مبارز در ادامه به صورت تلویحی خطمشی جامعه روحانیت مبارز در انتخاب و معرفی کاندیدا در آستانه انتخابات مجلس سوم را زیر سوال برد و افزود: روحانیون مبارز تهران که موقعیت کاندیداها را در لیست مختلف انتخاباتی سنجیده و متأسفانه با کنار گذاشتن افراد صالح و به زیر سوال کشیده شدن برخی از صلحا در لیست های مختلف مواجه شده و از آن پرخطر طرح اسامی غیر منقول و خارج از ضابطه های یاد شده را دیده است به خاطر حفظ حرمت خون شهدا و اصالت های انقلاب اسلامی به انتشار و معرفی کاندیدا های خود اقدام می نماید

ابتدا به طور شفاهی و از طریق فرزند امام حاج سید احمد خمینی و سپس با مراجعه حضوری موافقت شفاهی حضرت امام را برای راه اندازی تشکیلات جدید روحانی اخذ کردند. اما آنها برای مشروعیت بخشی به عملکرد خود نیاز به تایید حضرت امام داشتند بنابراین قبل از اعلام موجودیت ابتدا به طور شفاهی و از طریق فرزند امام حاج سید احمد خمینی و سپس با مراجعه حضوری موافقت شفاهی حضرت امام را برای راه اندازی تشکیلات جدید روحانی اخذ

نمودند. اسدالله بیات سیر مراحل اخذ مجوز از امام را بدین شکل بیان می کند: در برخی جلسات مقدماتی حاج احمد آقا شرکت می کردند و گزارش جلسات ما به امام می رسید. ما به صورت شفاهی نظر امام را می گرفتیم آیا نظرش موافق است یا مخالف دیدیم امام نفی نمی کند همین نرای ما خاطره جمعی و دلگرمی ایجاد کرد.

همچنین برای گرفتن نظر حضرت امام به صورت مستقیم قرار شد آقای کربویی و موسوی خوئینی ها در مورد این تشکیلات جدید با امام صحبت کنند و نظر موافق ایشان را جلب نمایند با توجه به آنکه در آن زمان آقای کربویی در بیمارستان بستری بود آقای خوئینی ها به تنهایی در اسفند ماه سال ۱۳۶۶ با امام ملاقات کردند برخلاف آنچه برخی تصور می کردند اما با ایجاد انشعاب در جامعه روحانیت ما فقط کردند.

حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری درباره مباحث مطرح شده آقایان نزد امام چنین می گوید:

جمعی از آقایان به اتفاق آقای کربویی خدمت امام رسیدند و در توضیح دلایل انشعاب اظهار داشتند که اگر با این نگاهی که آقایان دارند ادامه دهیم جوان ها را از دست می دهیم و ممکن است فاصله جوان ها با روحانیت بیشتر شود و جوان ها از دست بروند جامعه روحانیت نمی تواند آنها را جذب کند بنابراین ما که روحانی هستیم بهتر است که جوان ها را جذب کنیم و لازمه اش هم این است که تشکیلاتی با ادبیات خاص خودمان راه بیندازیم با این توجیه حضرت امام هم برای انشعاب آقایان از جامعه روحانیت چراغ سبز نشان دادند و مجمع روحانیون مبارز تهران تشکیل شد.



چپ چنین جلوه می داد که سخنی که مجمع روحانیون مطرح می کنند حق است و آنها و هم طیف های آنها نماینده اسلام ناب هستند و جامعه روحانیت و همچنین هم طیف های آن مظهر اسلام آمریکایی این همه مطلب عامل مهمی شد در پیروزی قاطع مجمع روحانیون در انتخابات مجلس سوم چنان که حتی بسیاری از افراد شناخته شده و شاخص جناح راست نظیر حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری هم نتوانستند در دور اول آرای لازم را کسب کنند و به دور دوم رفتند.

در همین زمان مجمع روحانیون سعی داشت تأیید کتبی حضرت امام را راجع به اصل انشعاب کسب کند لذا اعضای آن نامه ای خطاب به امام نوشتند و در آن فلسفه انشعاب را بازگو کرده و گفتند برای آنکه آقایان جامعه روحانیت بر برخی مسائل و موارد خلاف مصلحت و موازین پافشاری می نمودند انشعاب برای بیان نظراتشان ضروری بوده است ضمناً اعلام کردند که کارهای آنها از قبیل انتشار لیست انتخاباتی با موافقت حضرت امام بوده است.

اما مهم در جواب کوتاهی در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۶۷ از انشعاب را تأیید نمودند و نوشتند:

بسمه تعالی

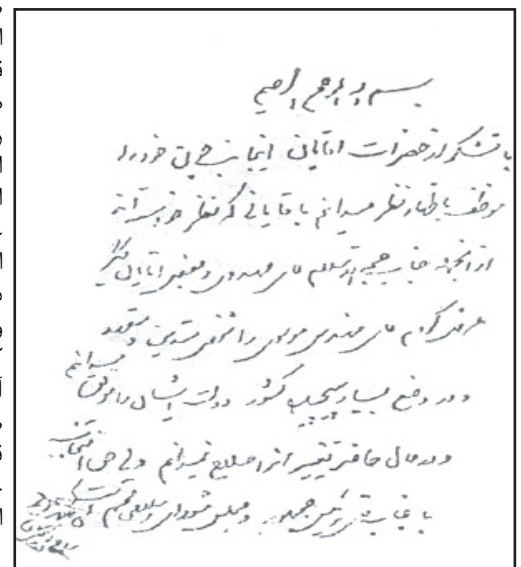
حضرات حجج اسلام، روحانیون مبارز تهران - دامت افاضاتهم

سیر قضیه به همین صورتی است که در نامه آورده اید، انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید، به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هرکس برای پیشبرد نظرات خود به دیگری پرخاش کند که بحمدالله، با شناختی که من از روحانیون دست اندرکار انقلاب دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت. من به شما و همه کسانی که دلشان برای اسلام عزیز می تپد دعا می کنم، و توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم و رحمه الله .

۶۷ / ۱ / ۲۵ - روح الله الموسوی الخمینی

### خاطره ای از آیت الله مهدوی کنی

به هر حال تهمت های سنگین و پر حجمی که از طرف جناح چپ علیه جامعه روحانیت مطرح می شد تحت عنوان فلسفه انشعاب موجب ناراحتی بزرگان جامعه روحانیت شد و موجب شد آنان برای رفع تهمت ها نزد



تصویر تأییدیه حضرت امام (ره) مبنی بر تأیید میر حسین موسوی

امام بروند هرچند دیگر دلیل رجوع آنان به امام آن بود که با استفاده از تأیید امام بتوانند نگاه جامعه را نسبت به خود تلطیف کرده و در انتخابات که حالا به نظر می رسید شکست خورده قطعی آن باشند پیروزی هایی به دست آورند آیت الله مهدوی کنی ماجرای این دیدار را به

تفصیل در کتاب خاطرات خود مطرح نموده اند: من در آن موقع [زمان اعلام انشعاب مجمع در نوروز ۶۷] در مشهد الرضا علیه السلام، مشرف بودم. روزنامه ها هم تعطیل بود. یک دفعه شنیدیم که آقایان اعلام موجودیت کرده اند. کیهان و اطلاعات در شماره فوق العاده با سر و صدای زیادی، به عنوان موجودیت مجمع روحانیون، مصاحبه بعضی از آقایان را منتشر کردند که در آن مصاحبه ها فلسفه این انشعاب را ذکر کرده بودند. آنها گفته بودند که ما در مسائل انقلاب اختلاف نظر و اختلاف

مبنا داریم. اینها (جامعه روحانیت) در مسائل اقتصادی مبنای خاصی دارند، در سیاست خارجی هم روش خاصی دارند و این همان چیزی است که امام اسمش را اسلام آمریکایی گذاشته است...

برداشت عمومی از اصل انشعاب با این فلسفه و تأیید حضرت امام این بود که جناح باقی مانده از جامعه روحانیت، طرفدار اقتصاد سرمایه داری و طرفدار اسلام آمریکایی هستند و انشعاب مجمع روحانیون، بدین علت بود که اسلامشان اسلام ناب محمدی است. با توصیف و تحلیل، این جدایی قهراً طبیعی می نمود بلکه ضرورت انقلابی داشت.

با توجه به جوی که با این شعارها و تبلیغات پدید آمد، برداشت عمومی این بود که امام هم این فلسفه را قبول دارند، گرچه حضرت امام خودشان فلسفه ای بر تأیید این جدایی ذکر نکردند و تنها اصل انشعاب را تأیید فرمودند ... بنده میان دو مرحله انتخابات [مجلس سوم شورای اسلامی] با مشورت دوستان با نامه ای که قبلاً تهیه کرده بودم، خدمت امام شرفیاب شدم. نامه خطاب به حضرت

امام بود و مضمون نامه این بود که با توجه به سوابق درخشان اعضای جامعه روحانیت مبارز در انقلاب آیا واقعا شما اسلام جامعه روحانیت را آمریکایی می دانید؟ اگر می دانید، قاعده اش این است که ما را از صفحه وجود محو بفرمایید. مگر ممکن است در ایران اسلامی و انقلابی، گروهی آمریکایی در لباس روحانیت باقی بمانند؟ قاعده اش این است که دستور بفرمایید ما را داخل دریاچه ساوه بریزند و در جامعه روحانیت را ببندند و کرکره اش را پایین بکشند. ما تا به حال فکر نمی کردیم اسلامان اسلام آمریکایی است، زیرا ما معارفمان را در حوزه علمیه از مجالس درس فقه و اصول و اخلاق شما فرا گرفته ایم. علاوه بر آن سیاست را از شما آموخته ایم، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، از سال های قبل سال ۱۳۴۲ در خدمت شما بودیم، در تمام این مدت هم با شما بودیم و شما هم تأیید و راهنمایی می فرمودید، چه طور می شود که ما در یک مقطعی یک دفعه منقلب شویم و به عنوان آمریکایی شناخته شویم؟ به علاوه، در این جریان تنها ما متهم نمی شویم، اکثریت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و ائمه جمعه و جماعات و علما و روحانیت و طلاب حوزه های علمیه در شهرهای بزرگ ایران همه با ما در این مسائل مشترکند...

تا من گفتم اگر ما آمریکایی هستیم پس ما را به دریاچه ساوه بریزید، ایشان سریع سرشان را بلند کردند و گفتند: نخیر، من کی چنین حرفی را زدم؟ من چنین حرفی نزدم. من به شماها علاقه دارم! خیر، چنین چیزی نیست، اصلاً من چنین حرفی نزده ام، من چنین چیزی را تأیید نکرده ام! من عرض کردم بله، شما صریحاً نفرومودید که ما آمریکایی هستیم، ولی وقتی که آقایان انشعاب کردند و

فلسفه انشعاب را این طور ذکر کردند که اینها اسلامشان آمریکایی است، شما هم اصل انشعاب را تأیید فرمودید، برداشت عرفی این است که فلسفه انشعاب را نیز شما قبول دارید. چیزی هم در این مورد نگفتید که حرفی که این آقایان زدن درست نیست و آن را نفی نکردید. بنا بر این از این سکوت کاملاً برداشت می شود که اسلام ما آمریکایی است... فرمودند که من به شما علاقه دارم و باید جبران کنم و این نسبت و تهمت را برطرف کنم. من تا دیدم ایشان گفتند باید جبران کنم، گفتم پس اجازه بدهید بنده سؤالی بنویسم و به شما بدهم. شما هم چیزی مرقوم بفرمایید که این اتهام را رفع کند.

این دو خاصیت داشت؛ از نظر دینی خاصیتش این بود که بالاخره امام ما را از این تهمت و این نقطه سیاه تبرئه کرده اند و از لحاظ سیاسی نیز در انتخابات تأثیر داشت. چون میان دو مرحله بود، برای مرحله بعدی انتخابات اثر می گذاشت و مفید بود. از آنجا که امام به مسائل سیاسی خوب واقف بودند، مصلحت ندیدند که معادلات انتخابات را یک دفعه به هم بریزند. البته این برداشت من بود، ایشان فرمودند خیر، الآن من چیزی نمی نویسم، ولی بعد از انتخابات بباید و هر چه شما برای رفع این تهمت بنویسید من آن را تأیید می کنم. بنده خداحافظی کردم، منتها کمی دلم شکست، برای اینکه فکر نمی کردم امام این طور برخورد کند. بالاخره قلباً مقداری ناراحت شدم، ولی ابراز نکردم و مسئله را به خداوند متعال واگذار کردم. «خاطرات آیت الله مهدوی کنی، چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صفحات ۳۳۱ تا ۳۳۴»

### امشور برادری

مدتی بعد در دهم آبان ۱۳۶۷ و در جواب نامه آقای محمد علی انصاری آن درباره اختلافات موجود بین جامعه روحانیت و مجمع روحانیون پرسش کرده بود مسائلی را مطرح نمودند که به نام منشور برادری معروف شد و در آن جامعه روحانیت را از تهمت اسلام آمریکایی را نمودند و ضمن آن به صورت غیر مستقیم به دلایل خود برای تأیید انشعاب هم اشاره نمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم.

جناب حجت الاسلام، آقای حاج شیخ محمدعلی انصاری - دامت افاضاته.

نامه شما را مطالعه کردم. مسئله ای را طرح کرده اید که پاسخ به آن کمی طولانی می گردد ولی از آنجا که من به شما علاقه مند، شما را مردی متدین و دانا- البته کمی احساساتی - می دانم و از محبت های بی دریغت نسبت به من همیشه ممنونم. به عنوان نصیحت به شما و امثال شما که تعدادشان هم کم نیست مسائلی را تذکر می دهم: کتابهای فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه ها و برداشتها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی، تا آنجا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود، از اختلاف اخباریها و اصولیها بگذریم. از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتابهای علمی آن هم عربی ضبط می گردید، قهراً توده های مردم از آن بیخبر بودند و اگر با خبر هم می شدند، تعقیب این مسائل برایشان جاذبه ای نداشت. حال آیا می توان تصور نمود که چون فقها با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند - نمودبانه - خلاف حق و خلاف دین خدا عمل کرده اند؟ هرگز. اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقها و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه ها کشیده شده است، چرا که نیاز عملی به این بحثها و مسائل است؛ مثلاً در مسئله مالکیت و محدوده آن، در مسئله زمین و تقسیم بندی آن، در انفال و ثروتهای عمومی، در مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، در مالیات، در تجارت داخلی و خارجی در مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، در حدود و دیات، در قوانین مدنی، در مسائل فرهنگی و برخورد

۱۳۶۶  
۱۳۶۷

۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۱۱  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



با هنر به معنای اعم؛ چون عکاسی، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره. در حفظ محیط زیست و سالم سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درختها حتی در منازل و املاک اشخاص، در مسائل اطعمه و اشربه، در جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، در حل معضلات طبی همچون پیوند اعضای بدن انسان و غیر به انسانهای دیگر، در مسئله معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمته و امکته مختلف، در مسائل حقوقی و حقوق بین المللی و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرک و التقاط و بلوک تابع کفر و شرک، چگونگی انجام فرایض در سیر هوایی و فضایی و حرکت بر خلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن و یا در صعود مستقیم و خشی کردن جاذبه زمین و مهمتر از همه اینها، ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقه‌های بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی- فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. اما شما باید توجه داشته باشید تا زمانی که اختلاف و موضعگیریها در حریم مسائل مذکور است، تهدیدی متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیربنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود و این مسئله روشن است که بین افراد و جناح‌های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفاً سیاسی است ولو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود، چرا که همه در اصول با هم مشترکند و به همین خاطر است که من آنان را تأیید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است. اکثریت قاطع هر دو جریان می‌خواهند کشورشان مستقل باشد، هر دو می‌خواهند سیطره و شرف‌الوصفتان وابسته به دولت و بازار و خیابان را از سر مردم کم کنند. هر دو می‌خواهند کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و کسبه صادق بازار و خیابان، زندگی پاک و سالمی داشته باشند. هر دو می‌خواهند دزدی و ارتشا در دستگاه‌های دولتی و خصوصی نباشد، هر دو می‌خواهند ایران اسلامی از نظر اقتصادی به صورتی رشد نماید که بازارهای جهان را از آن خود کند، هر دو می‌خواهند اوضاع فرهنگی و علمی ایران به گونه‌ای باشد که دانشجویان و محققان از تمام جهان به سوی مراکز تربیتی و علمی و هنری ایران هجوم آورند، هر دو می‌خواهند اسلام قدرت بزرگ جهان گردد. پس اختلاف بر سر چیست؟ اختلاف بر سر این است که هر دو عقیده‌شان است که راه خود باعث رسیدن به اینهمه است. ولی هر دو باید کاملاً متوجه

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۲

هوا

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

باشند که موضعگیریها باید به گونه‌ای باشد که در عین حفظ اصول اسلام برای همیشه تاریخ، حافظ خشم و کینه انقلابی خود و مردم علیه سرمایه داری غرب و در رأس آن امریکای جهان‌خوار و کمونیسم و سوسیالیزم بین الملل و در رأس آن شوروی متجاوز باشند. هر دو جریان باید با تمام وجود تلاش کنند که ذره‌ای از سیاست «ه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی» عدول نشود که اگر ذره‌ای از آن عدول شود، آن را با شمشیر عدالت اسلامی راست کنند. هر دو گروه باید توجه کنند که دشمنان بزرگ مشترک دارند که به هیچ یک از آن دو جریان رحم نمی‌کند. دو جریان با

## یک نگاه

**تازمانی که اختلاف و موضعگیریها در حریم**

**مسائل مذکور (مسائل فقهی) است، تهدیدی**

**متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیربنایی و**

**اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود و این**

**مسئله روشن است که بین افراد و جناح‌های**

**موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد،**

**صرفاً سیاسی است و لو اینکه شکل عقیدتی به آن**

**داده شود، چرا که همه در اصول با هم مشترکند**

**و به همین خاطر است که من آنان را تأیید**

**می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب**

**وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر**

**کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح**

**و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری**

**است. اکثریت قاطع هر دو جریان می‌خواهند**

**کشورشان مستقل باشد، هر دو می‌خواهند**

**سیطره و شرف‌الوصفتان وابسته به دولت و بازار و**

**خیابان را از سر مردم کم کنند. هر دو می‌خواهند**

**کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و**

**کسبه صادق بازار و خیابان، زندگی پاک و سالمی**

**داشته باشند.**

**منشور برادری حضرت امام (ره)**

شوروی شهید گشته‌اند. هر دو جریان از حیلہ گریه‌های این دو دیو استعمارگر غافل نشوند و بدانند که امریکا و شوروی به خون اسلام و استقلالشان تشنه‌اند. خداوند! تو شاهد باش من آنچه بنا بود به هر دو جریان بگویم گفتم، حال خود دانند. البته یک چیز مهم دیگر هم ممکن است موجب اختلاف گردد- که همه باید از شر آن به خدا پناه ببریم- که آن حب نفس است که این دیگر این جریان و آن جریان نمی‌شناسد. رئیس جمهور و رئیس مجلس و نخست وزیر، وکیل، وزیر و قاضی و شورای عالی قضایی و شورای نگهبان، سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات، نظامی و غیر نظامی، روحانی و غیر روحانی، دانشجو، غیر دانشجو، زن و مرد نمی‌شناسد و تنها یک راه برای مبارزه با آن وجود دارد و آن ریاضت است، بگذریم. اگر آقایان از این دیدگاه که همه می‌خواهند نظام و اسلام را پشتیبانی کنند به مسائل بنگرند، بسیاری از معضلات و حیرت‌ها برطرف می‌گردد ولی این بدان معنا نیست که همه افراد تابع محض یک جریان باشند. با این دید گفته‌ام که انتقاد سازنده معایش مخالفت نبوده و تشکل جدید مفهومی اختلاف نیست. انتقاد بجا و سازنده باعث رشد جامعه می‌شود. انتقاد اگر بحق باشد، موجب هدایت دو جریان می‌شود. هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرای از انتقاد ببیند. البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است. اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی‌جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، حتماً پیش از آنکه به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است. در هر حال یکی از کارهایی که یقیناً رضایت خداوند متعال در آن است، تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورتها و نزدیک ساختن مواضع خدمت به یکدیگر است. باید از واسطه‌هایی که فقط کارشان القای بدبینی نسبت به جناح مقابل است، پرهیز نمود. شما آنقدر دشمنان مشترک دارید که باید با همه توان در برابر آنان بایستید، لکن اگر دیدید کسی از اصول تخطی می‌کند، در برابرش قاطعانه بایستید. البته می‌دانید که دولت و مجلس و گردانندگان بالای نظام هرگز اصول و داربستها را نشکسته‌اند و از آن عدول نکرده‌اند. برای من روشن است که در نهاد هر دو جریان اعتقاد و عشق به خدا و خدمت به خلق نهفته است. با تبادل افکار و اندیشه‌های سازنده مسیر رقابتها را از آلودگی و انحراف و افراط و تفریط باید پاک نمود. من باز سفارش می‌کنم کشور ما در مرحله بازسازی و سازندگی به تفکر و به وحدت و برادری نیاز دارد. خداوند به همه کسانی که دلشان برای احیای اسلام ناب محمدی- صلی الله علیه و آله و سلم- و نابودی اسلام امریکایی می‌نهد، توفیق عنایت فرماید و شما و همه را در کف عنایت و حمایت خویش محافظت فرماید و ان شاء الله از انصار اسلام و محرومین باشید.

روح الله الموسوی الخمینی

کمال دوستی مراقب امریکای جهان‌خوار و شوروی خائن به امت اسلامی باشند. هر دو جریان باید مردم را هوشیار کنند که درست است که امریکای حیلہ‌گر دشمن شماره یک آنها است ولی فرزندان عزیز آنان زیر بمب و موشک



# حاشیه‌هایی بیش تر از متن!

زندگی میرحسین موسوی از تولد تا نخست وزیری

معصومه بختیاری

ترم شش پزشکی علوم پزشکی شهید بهشتی

می پرداخت تشکیل شد. این نهضت از سمت چپ وارد دین مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی نهضت آزادی را در سال ۱۳۴۰ تأسیس کردند و «مسلمان، ایرانی و مصدقی بودن» انقلابی تلاش کرد تا علاوه بر حفظ ایدئولوژی اسلامی، اندیشه را ۳ شرط پیوستن به نهضت اعلام کردند. سید حسین به ای هم درباره نظام اقتصادی و عدالت اجتماعی داشته باشد. این واسطه عبدالعلی بازرگان، فرزند دوم مهندس بازرگان، که هم دانشگاهی او در دانشکده معماری بود با نهضت آزادی آشنا شد. حسن آلاپوش، دانشجوی معماری از دیگر جوانان نهضت آزادی با موسوی همکلاس بود. علیرغم دوستی عمیق موسوی با آلاپوش و بازرگان، میرحسین هیچگاه به نهضت آزادی نپیوست.

عبدالعلی بازرگان در سال ۴۸ همراه میرحسین موسوی، حسن آلاپوش، حمید نقره کار، حسن هندی و محمدعلی نجفی، انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده معماری را تأسیس کرد و مدتی بعد انجمن اسلامی دانشگاه ملی را راه انداخت. در همین دوره ۳ نفر از جوانان نهضت آزادی به دنبال سرکوب مردم در قیام ۱۵ خرداد و دستگیری آیت الله خمینی به این نتیجه رسیدند که مبارزه مسالمت آمیز با رژیم فایده ای ندارد و تصمیم به مبارزه مسلحانه با رژیم گرفتند و برای این کار «سازمان مجاهدین خلق» را تأسیس کردند. آلاپوش بلافاصله بعد از شروع فعالیت سازمان به آن ها پیوست اما موسوی که مبارزه مسالمت آمیز و قانونی نهضت آزادی با رژیم را نپذیرفته بود چطور می توانست مبارزه مسلحانه را بپذیرد؟ به همین دلیل حاضر نشد به همکلاسی خود در سازمان بپیوندد. اما برخلاف موسوی، طیف عظیمی از مبارزان جوان و دانشجو که اندیشه مبارزه با رژیم را داشتند، به سازمان پیوستند.

**آگالری نقاشی، شریعتی، ازدواج!**

سال ۱۳۴۸ درهای حسینیه ارشاد به عنوان یک مرکز فرهنگی و اسلامی، به روی همه مردم، و به ویژه جوانان گشوده شد و بعد از سال های دراز سکون و سکوت، موج دوستداران دین و جویندگان حقیقت به سوی این محفل سرازیر شد. در این محل دکتر شریعتی با قدرت و نیروی کم نظیری هر هفته ساعت ها سخنرانی و در مباحث مختلفی گفتگو می کرد. در همان سال ورود دکتر شریعتی پای آلاپوش و موسوی هم به حسینیه باز شد. در آن روزگار یکی از علائق موسوی برگزاری نمایشگاه های نقاشی در گالری های تهران به ویژه گالری قنبریز بود. اگر چه او معماری می خواند اما علاقه اش به نقاشی، او را

وقتی صحبت از میرحسین موسوی است تمام حواس ها به دو مطلب جمع می شود: آشوب های ۸۸ و حصری که تا امروز به طول انجامیده است. شاید نقطه عطف زندگی میرحسین را بتوان سال ۸۸ در نظر گرفت اما معمولاً عکس العمل های انسان در یک موقعیت خاص عصاره تمام تجربیاتی است که در سال های پیش از آن حادثه اندوخته است؛ درواقع شالوده و بنیان اندیشه هایی که نیروی محرکه انسان در حوادث هستند را باید در سال های دور و ناشناخته تر جست. از همین رو فکر کردیم مروری کوتاه بر زندگی مهندس موسوی پیش از قضایای بازگشت مجدد او به فضای سیاست در انتخابات سال ۸۸ خالی از لطف نخواهد بود.

تقریباً تمام متن زیر خلاصه ای از کتاب آخرین نخست وزیر نوشته جواد موگویی است. کتاب شاید خالی از اشکال نباشد و نیست! اما در این قحطی آباد کتاب های تاریخی نگاشته شده توسط نسل جدید، چون گوهر گرانهایی است که صید آن را بر تمام خوانندگان این صفحات حداقل!! واجب می دانیم. باشد که مورد پسند افتد!

**تولد تا جوانی**

سید حسین موسوی خامنه ای زمستان سال ۱۳۲۰ در روستای خامنه نزدیک تبریز، مهد مشروطه زاده شد. پدرش اسماعیل از تجار جای تبریز بود. میرحسین در خانواده ای ۶ نفره متشکل از ۳ برادر و یک خواهر در تبریز بزرگ شد. تولد سید حسین موسوی با عصری بحرانی در تاریخ معاصر ایران همزمان شد. شهریور ۲۰، دوران استبداد و خفقان رضاخانی با ورود متفقین به سر آمد. سید حسین ۵ ساله بود که کشور از اشغال متفقین خارج شد و گروه ها و احزاب سیاسی توانستند با آزادی عمل بیشتری فعالیت کنند. از آن زمان تا سال های بعد که میرحسین راهی دانشگاه شد فضای کشور جولانگاه احزاب سیاسی مختلف با اندیشه های گوناگون و رنگارنگ بود. از نهضت خداپرستان سوسیالیست تا جاما این تشکل به رهبری محمد نخشب و با هدف مبارزه با نفوذ افکار الحادی و ماتریالیستی که به انکار وجود خداوند و طرد مذهب از صحنه زندگی سیاسی و اجتماعی

به برگزاری نمایشگاه های نقاشی کشانده بود. ولی آلاپوش برعکس او بیشتر وقتش را به مبارزه می گذراند. زهره کاظمی (زهره رهنورد) دانشجوی رشته مجسمه سازی بود و از سال دوم دانشگاه نمایشگاه هایی از نقاشی و نقش برجسته را در گالری بروجنی و سال بعدش در گالری قنبریز برگزار کرد. همانجا بود که با موسوی آشنا شد. وقتی به واسطه محبوبه متحدین پیش به حسینیه ارشاد باز شد، سومین نمایشگاهش را در سال ۴۸ در حسینیه ارشاد دایر کرد. همان سال با سیدحسین موسوی ازدواج کرد.

### افروپاشی جاما، سمرقند و پایانی بر ارشاد

سال ۴۶ همزمان با روزهایی که سازمان مجاهدین خلق روزهای ابتدایی تأسیس را سپری می کرد، هسته مخفی گروه جاما با نفوذ عناصری از ساواک شناسایی و دستگیر شدند و جاما از هم متلاشی شد. پیمان و سامی که در جریان فروپاشی جاما توسط ساواک دستگیر و محکوم به ۲ سال حبس شده بودند، تصمیم گرفتند به سازمان مجاهدین خلق بپیوندند. ترغیب پیمان برای پیوستن موسوی به مجاهدین خلق راه به جایی نبرد و موسوی اگرچه شیفته پیمان بود، ترجیح داد تنها به مطالعه کتاب های او بپردازد و به فعالیت های هنری مشغول باشد.

سال ۴۹ تعدادی از اعضای انجمن اسلامی دانشکده معماری برای گذران زندگی تصمیم به تأسیس شرکتی خصوصی گرفتند و نامش را «سمرقند» گذاشتند. بانی اصلی تأسیس شرکت عبدالعلی بازرگان بود. موسوی را هم دعوت به همکاری کرد. «دکتر سمرقند پایگاه فعالیت های حسینیه ارشاد شد ... می توان گفت دکتر سمرقند در حقیقت پاتوق و پایگاه فکری فعالیت های حسینیه ارشاد بود...» به دلیل ارتباط اعضای شرکت سمرقند با حسینیه ارشاد، مدیران حسینیه، طراحی آرم حسینیه را به آنان سفارش دادند.

برگزاری تئاتر در محیط مذهبی حسینیه ارشاد از نوآوری های دکتر شریعتی بود. سربداران، آخرین نمایشی که در حسینیه ارشاد اجرا شد تنها یک شب به روی صحنه آمد، زیرا در شب دوم مأموران ساواک مانع اجرای آن شدند. فردای اجرای نمایش سربداران حسینیه ارشاد بسته شد و دکتر شریعتی نیز به زندگی مخفیانه روی آورد و مدتی بعد روانه زندان شد.

### چند روز در کمیته، حذف آلاپوش

در بعدازظهر اسفند ۵۱ دخترپچه ای در تیراندازی نیروهای ساواک در جریان دستگیری «عزت شاهی»، از اعضای سازمان مجاهدین خلق، کشته شد. اما در خبرهایی که چند روز بعد منتشر شد ساواک اعلام کرد خرابکاری دستگیر شده است و در اثر گلوله ناجوانمردانه این خرابکار، دختری کشته شده است. بلافاصله پس از انتشار خبر کذب ساواک، سازمان مجاهدین بیانیه ای داد و اعلام کرد که عزت شاهی در آن روز مسلح نبوده و دخترپچه در اثر تیراندازی نیروهای ساواک شهید شده است. حسن آلاپوش و عبدالعلی بازرگان در اردیبهشت ۵۱ به جرم دادن این اعلامیه به یکی از همکاران در شرکت سمرقند، توسط ساواک دستگیر شدند و به زندان افتادند. مدتی بعد موسوی هم بازداشت شد.

عزت شاهی می گوید: «... بازرگان و آلاپوش به جرم پخش این اعلامیه دستگیر شدند. اما میرحسین به دلیل دیگری دستگیر شد که من از آن اطلاعی ندارم. او پیش هم به زندان نرسید و فقط ۱۰-۱۵ روز در کمیته مشترک بازداشت بود و بلافاصله هم آزاد شد...»

آلاپوش پس از ۶ ماه آزاد شد، اما این که موسوی در رابطه با چه موضوعی دستگیر شد و یا اینکه چرا بعد از ۱۵ روز آزاد شد نامعلوم است. خود وی هم هیچگاه در مصاحبه ها و خاطراتش به جزئیات این موضوع اشاره ای نکرده است. پس از آزادی آلاپوش از زندان جریانی در سازمان شکل گرفته بود که در حال تغییر ایدئولوژی و هدایت اعضای سازمان به سمت مارکسیسم بود. مدتی پس از اعدام بنیانگذاران سازمان و افتادن رهبری سازمان به دست تقی شهرام و بهرام آرام، به تدریج، آلاپوش و محبوبه هم مارکسیست شدند. آلاپوش در ۱۱ شهریور ۵۵ و پس از ترور چند مستشار آمریکایی، توسط گلوله های ساواک از پا درآمد و پس از ۶ ماه هم همسرش، محبوبه

## یک نگاه

**موسوی مصدق را عاشق «فرهنگ اصیل اسلامی» معرفی کرد و در سرمقاله ای با عنوان «مصدق و پایان» نوشت: «ما تردیدی نداریم که هر جریان و گروه و دسته دیگری که به انکار و اعراض مصدق و جریان های مشابه بر می خیزد و تکیه بر چنین عقاید و آرای بی که برشمردیم ندارد، یک حرکت غیراصیل، فحاش و هتاکي بیش نیست که به مقصد گل آلود کردن آب ها و ماهی مقصود گرفتن و دست و پا کردن شهرت، بدین گونه اعمال دست می زند.»**

**موسوی درحالی دربارۀ عشق مصدق به فرهنگ اصیل اسلامی نوشت که حضرت امام (رحمت الله علیه) حتی او مصدق را مسلمان هم نمی دانست**

متحدین، در خیابان فخرآباد تهران در اثر گلوله های مأموران گشتی کمیته مشترک کشته شد.

### انتشارات قلم، جنبش مسلمانان و سفر به آمریکا

اوایل سال ۱۳۵۶ انتشارات قلم توسط تعدادی از اعضای نهضت آزادی تشکیل شد. میرحسین آرم انتشارات را با شکل پر طراحی کرد که سمبل قلم های قدیمی بود. کار اصلی انتشارات قلم جمع آوری آثار پراکنده دکتر شریعتی و چاپ آن ها بود. پیمان، با اوج گیری نهضت روحانیون و از طرفی باز شدن فضای سیاسی در سال ۵۶، جمعی از اعضای نهضت آزادی و همفکران خود را دور هم جمع کرد تا مبارزه را دوباره آغاز کند. موسوی هم به این دعوت پیمان پاسخ مثبت داد. گروه، جنبش مسلمانان ایران نام گرفت. این گروه از نظر خانوادگی متعلق به ملی-مذهبی های چپ بود که میانه راه مجاهدین خلق و نهضت آزادی قرار داشتند.

اگرچه محمدمهدی جعفری، اهداف جنبش را مبارزه مسلحانه مطرح می کند اما خود او نیز معترف است که مبارزه مسلحانه تنها در حد یک فکر باقی ماند و تمام فعالیت جدی این گروه در پیروزی انقلاب تنها به صدور چند اعلامیه و نشریه در زمینه مسائل اجتماعی و اقتصادی، آن هم به طور مخفیانه و با امضاهای مستعار خلاصه شد. شاید اطمینان از عدم ورود به حرکت مسلحانه و مبارزه جدی گروه، موسوی را برآن داشت که به طور غیر رسمی به گروه جنبش مسلمانان ایران بپیوندد و گزینه روند فعالیت او از هنگام ورود به انجمن اسلامی دانشکده معماری دانشگاه ملی گواه است که هیچگاه اهل مبارزه نبوده و جدی ترین فعالیت او، طراحی آرم حسینیه ارشاد و انتشارات قلم بوده است. با این حال موسوی این حد از مبارزه را هم تاب نیاورد و چند ماه بعد از همکاری، در نگارش چند بیانیه و اعلامیه به همراه همسرش تصمیم به ترک ایران گرفتند.

جعفری قصد موسوی و همسرش از مسافرت به آمریکا را اقامت دائم اعلام میکند: «قصدها این بود که اگر بتوانند مقیم شوند. از فضای پراختیاق ایران خسته شده بودند.» اما بنا به قول جعفری، موسوی و رهنورد «بیش از سه چهار ماه نتوانستند محیط آمریکا را تحمل کنند» و تابستان ۵۷ به ایران بازگشتند. این که هدف موسوی و همسرش از این سفر چندماهه، چه بود و دلیل بازگشت آنان در ماه های منتهی به پیروزی انقلاب چه بوده، نامعلوم است و آن ها هم در این باره سخنی نگفته اند.

به هر حال عمر گروه جنبش مسلمانان ایران چند ماهی بیشتر دوام پیدا نکرد و بر اثر اختلاف میان اعضای گروه به پایان رسید.

### آغاز رسمی فعالیت سیاسی: بالاخره!

حزب جمهوری اسلامی که موسسان آن آقایان خامنه ای، بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی بودند سرانجام ۷ روز پس از انقلاب اسلامی رسماً اعلام موجودیت

کرد و عضوگیری رسمی آن هم در اسفند ۵۷ آغاز شد. قبل از شروع دومین جلسه رسمی حزب، آقای باهنر با موسوی تماس گرفت و از او خواست تا در جلسات حزب شرکت کند. موسوی برخلاف دوران پیش از انقلاب که عضویت رسمی هیچ حزب و گروهی را نپذیرفته بود، بلافاصله درخواست دکتر باهنر را پذیرفت و همان شب خود را به جلسه حزب رساند و بلافاصله هم به عضویت شورای مرکزی حزب درآمد. علاوه بر موسوی، از پیمان هم دعوت شد تا به حزب جمهوری اسلامی بپیوندد. اما او برخلاف موسوی که بلافاصله به حزب پیوست، امتناع کرد و نپذیرفت. با پیروزی انقلاب موسسان حزب تصمیم گرفتند روزنامه ای را به عنوان ارگان رسمی حزب منتشر کنند. آقای خامنه ای مدیرمسئول روزنامه «جمهوری اسلامی» بود. ایشان هم موسوی را به عنوان سردبیر برگزید. موسوی بلافاصله پیشنهاد آقای خامنه ای را پذیرفت.

### آغاز اختلافات: آیت یا موسوی؟ مساله این است!

چند ماه که از انتشار روزنامه گذشت آرام آرام از درون شورای مرکزی حزب، مخالفت هایی علیه خط مشی روزنامه به صدا درآمد. رهبری مخالفان را دکتر «سید حسن آیت» بر عهده داشت. او جزو اولین کسانی بود که به جمع ۵ نفری موسسان پیوسته و به پیشنهاد دکتر بهشتی، دبیر سیاسی حزب شده بود. ریشه اختلافات آیت و موسوی را باید در نوع نگاه این دو فرد (بخوانید جریان!) به دکتر مصدق دانست. آیت معتقد بود «دکتر مصدق پس از آن که از دوش آیت الله کاشانی بالا رفت، تمام قدرت خود را صرف کوبیدن و لجن مال کردن آیت الله کاشانی کرد. به شهادت تاریخ، هیچ زمانی در تاریخ معاصر ایران به اندازه زمان حکومت مصدق، به روحانیت و اسلام توهین نشده است که قلم از نوشتن آن اهانت ها شرم دارد.» اما موسوی مصدق را عاشق «فرهنگ اصیل اسلامی» معرفی کرد و در سرمقاله ای با عنوان «مصدق و پایان» نوشت: «ما تردیدی نداریم که هر جریان و گروه و دسته دیگری که به انکار و اعراض مصدق و جریان های مشابه بر می خیزد و تکیه بر چنین عقاید و آرای بی که برشمردیم ندارد، یک حرکت غیراصیل، فحاش و هتاکي بیش نیست که به مقصد گل آلود کردن آب ها و ماهی مقصود گرفتن و دست و پا کردن شهرت، بدین گونه اعمال دست می زند.»

موسوی درحالی دربارۀ عشق مصدق به فرهنگ اصیل اسلامی نوشت که حضرت امام (رحمت الله علیه) حتی او مصدق را مسلمان هم نمی دانست:

«گروهی (جبهه ملی) که از اولش باطل بوده است، من از آن ریشه هایش می دانم. یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بوده اند، از اولش هم مخالف بوده اند. اولش هم وقتی مرحوم آیت الله کاشانی دید که این ها دارند خلاف می کنند، صحبت کرد، اینها کاری کردند که سگی را نزدیک مجلس عینک بهش زدند، اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها (جبهه ملی) فخر می کنند به وجود او، آن هم (مصدق) مسلم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست. این (مصدق) سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود، سیلی را بر اسلام می زد.»

البته اعتراض آیت تنها به خط مشی موسوی در روزنامه نبود. او اساساً با عضویت موسوی در شورای مرکزی حزب مخالف بود. دکتر حسن غفوری فرد عضو شورای مرکزی حزب این مخالفت ها را به یاد دارد:

«شهید آیت از روز اول با افرادی مثل مهندس موسوی و ملی گراها مخالف بود و به شدت اعتراض می کرد. معتقد بود مهندس موسوی اندیشه های چپ دارد. ایشان حتی با عضویت موسوی در شورای مرکزی حزب هم مخالف بود. حالا چه برسد که بخواد وزیر امور خارجه یا نخست وزیر شود...»

### ادایه: همونا با آیت، در برابر موسوی

عبدالحمید دیالمه از شاگردان شهید مطهری بود. دکترای داروسازی از دانشگاه مشهد داشت و نماینده این شهر در مجلس شورای اسلامی بود. دیالمه علاوه بر موسوی به تفکر همسرش نیز اعتراض داشت. اعتراض او به دو کتابی بود که



زهر را رهنورد نوشته بود. موسوی هم در روزنامه جمهوری اسلامی مصاحبه های اختصاصی با رهنورد منتشر می کرد و مدام او را به عنوان متفکر زن مسلمان معرفی می کرد. همین رفتار اعتراض دیالمه را پراگتیخت:

«خانم زهر را رهنورد یک مشت مزخرف را درباره اسلام در کتاب هایی مانند «طلوع زن مسلمان»، «همگام با یوسف»، «قیام موسی» و از این مسائل تا توانسته به هم بافته از آن جایی که او سابقه مسلمانی زیادی ندارد حالا چه جور شده که به عنوان مفسر قرآن مطرح شده! معلوم نیست دنیا در دست کیست که هر کس می خواهد یک ساله مفسر قرآن شود!...» دیالمه بارها نسبت به مطالب روزنامه حزب جمهوری اسلامی اعتراض کرده بود. او این خط مشی را از چشم حزب نمی دید و موسوی را مقصر مستقیم آن می دانست. معتقد بود: «خط فکری موسوی، خط فکری جنبش مسلمان مبارز و حبیب الله پیمان و غیره است. البته نمی خواهم بگویم که عضو آن سازمان است، ولی جهت فکری آن دوره، همان است و اگر رجوع کنید به روزنامه ها می بینید در خیلی جاها این خط مشی را دنبال می کند. این ها را من از دید حزب نمی بینم، بلکه فقط از پایگاه ایشان می بینم ...»

**ادیکتاتوری موسوی بر روزنامه جمهوری اسلامی!**  
اعتراض ها در نهایت به این رسید که قرار شد گروهی تشکیل شود تا بر روزنامه نظارت کند. اما موسوی زیربار نرفت. به گفته غفوری فرد، موسوی نمی گذاشت مقالاتی در نقد مصدق در روزنامه چاپ شود. حتی یک بار که محمود کاشانی چند یادداشت درباره نهضت ملی شدن نفت نوشته بود، در روزنامه چاپ نکرد! کار به آن جا رسید که وقتی آیت به عنوان دبیر سیاسی حزب به مناسبت ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مطلبی با عنوان «تحلیلی مستند از کودتای ۲۸ مرداد» برای انتشار به روزنامه داد، موسوی به عنوان سردبیر روزنامه پس از آن که نتوانست مانع انتشار مقاله شود، مطلب وی را با این توضیح که «مقاله زیر را دکتر حسن آیت نوشته اند، ولی لازم به یادآوری است که درج آن به معنای موافقت شورای نویسندگان روزنامه جمهوری اسلامی با محتوای آن نیست» چاپ کرد. این توضیح موسوی بسیار عجیب بود، چون روزنامه ارگانی حزب که باید ارائه کننده تفکر حزب باشد، یادداشت دبیر سیاسی حزب را نظر شخصی او می دانست!

**چرا مصدقی بودن موسوی این همه دردرس ساز بود؟ (قسمت اول)**  
پاسخ این سوال در اندیشه آیت، برچند عامل استوار بود. اول این که اهمیت این موضوع از آن جا بود که در آن مقطع، با نزدیکی انقلاب اسلامی به روزهای پیروزی، جریان های ملی گرای تلاش می کردند مصدق را به عنوان رهبر انقلاب اسلامی معرفی کنند تا این طور وانمود شود که نهضتی که به رهبری امام و روحانیون به پیروزی رسیده، میراث و ادامه دهنده نهضت ملی شدن نفت به رهبری مصدق، (و نه آیت الله کاشانی) است و ایدئولوژی آن متأثر از ایدئولوژی ناسیونالیستی مصدق در دهه ۳۰ است و یاران دیروز مصدق، رهبران کنونی انقلاب ایران اند. دوم این که پس از پیروزی انقلاب، این چهره سازی در نشریه های ملی گرا هم دنبال می شد. پیمان در نشریه امت، نهضت آزادی در نشریه میزان و بنی صدر در نشریه انقلاب اسلامی بر همین رویه تاکید می کردند. گردهمایی و میتینگ های متنوعی به بهانه های مختلف برای ستایش و بزرگ نمایی مصدق برگزار می شد. حال در این شرایط موسوی در روزنامه، همین مشی را سرلوحه کار خود قرار داده بود. آن هم در روزنامه ای که ارگان رسمی حزب جمهوری اسلامی بود. حزبی که رفتار و مشرب سیاسی اش در مخالفت با ملی گراها بود. واضح بود که اعتراض آیت به موسوی به دلیل حمایت از مصدق، به معنی حمایت از یک شخص نبود، بلکه تمایل به یک جریان ضدروحانیت بود که سعی داشت در رهبری انقلاب انحراف ایجاد کند. از طرف دیگر گرایش روزنامه به ملی گراها برای آیت و هم فکراتش اهمیت داشت. روزنامه جمهوری اسلامی دقیقاً همان رویه ستایش و چهره سازی مصدق را در پیش گرفته بود که جریان های مخالف حزب در روزنامه امت، میزان، مجاهد، پیکار و ... دنبال می کردند. اما گوش موسوی به اعتراض با بدهکار نبود و در ستایش مصدق چنان پیش رفت که راه مصدق- که امام حتی

## یک نگاه

**همین الان هم هزاران نفر داد می زنند، ولی چون معروف نیستند کسی حرفشان را گوش نمی کند. زمان بنی صدر هم ما می گفتیم، ولی کسی حرفمان را گوش نمی کرد... همین الان افرادی برای بعضی از وزارتخانه ها کاندیدا هستند که به اعتقاد من خط فکریشان درست نیست، ولی متأسفانه نمی توانم کاری کنم... یکی از نمونه هایش آقای سیدحسین موسوی است، سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی. اعتقادم بر این است که خط فکری او، خط فکری جنبش مسلمان مبارز و پیمان و... است.**

**«شهید عبدالحمید دیالمه»**

او را مسلم نمی دانست!- را با راه امام حسین(ع) یکی انگاشته و مصدق را هم ردیف شهدای کربلا عنوان می کرد. اما هدف آیت از طرح اختلاف کاشانی- مصدق، «زنده کردن جنگ کاشانی- مصدق نیست». بلکه «جنگ بین حق و باطل است». «بحث از نیرنگ قدیمی استعمار است که وقتی متوجه می شود دیگر نمی تواند روبروی ملت بایستد، عوامل خود را در صف های انقلابیون جا می زند و همچون دزدی که با دزدانگان هماهنگ شده، بلندتر و راسر از آنان فریاد «آی دزد! آی دزد!» را سر می دهد. عمال استعمار هم به خواست اربابان، خود را با انقلابیون هماهنگ کرده و با دادن شعارهای تند انقلابی و با صحنه سازی ها این طور وانمود می کنند که آن ها «مخالف واقعی» استعمارگران هستند تا زمام ملت را به دست عمال خود بسپارند و انقلابیون واقعی را منزوی کنند.»

**انقلاب دوباره!**

انتخابات مجلس خبرگان مرداد ۵۸ برگزار شده بود تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین کرده و به تصویب برسانند. در این انتخابات زهر را رهنورد (که بعد از انقلاب نامش را عوض کرده و این نام را برای خود برگزیده بود) هم در تهران از سوی سازمان مجاهدین خلق، کاندیدا شد. همه احزاب و گروه ها و نیروهای اجتماعی وارد عرصه رقابت شدند. از نورالدین کیانوری، مریم فرمانفرما، احسان طبری و محمدعلی عمویی عضو حزب توده تا مسعود رجوی از سازمان مجاهدین خلق و ... حبیب الله پیمان هم از جنبش مسلمانان مبارز کاندیدا شد. وقتی نتیجه انتخابات اعلام شد، نام هیچ یک از این کاندیداها میان راه یافتگان مجلس نبود. در این انتخابات، پیروزی اکثریت با کاندیداها، حزب جمهوری و جامعه روحانیت مبارز بود. اما گروه های چپ و ملی گرا، ادعای تقلب در انتخابات را مطرح کرده، حزب جمهوری اسلامی را متهم به تقلب و انتخابات را باطل اعلام کردند. زهر را رهنورد هم جزو معترضان بود. موسوی در مصاحبه ای اختصاصی با عنوان «ویژگی های انقلاب اسلامی» در روزنامه جمهوری اسلامی اعتراض همسرش را چاپ کرد: «درباره قانون اساسی باید بگویم که اولاً با ترکیب یکدستی که در مجلس خبرگان هست، موافق نیستم... حالا گرچه در این انتخابات تقلب شده... این مساله هست، این ترکیبی که وجود دارد، بینش مکتبی اسلام که الاً برای ما اصل قضیه است، در آن به ندرت حضور دارد.»

این ادعای رهنورد بسیار عجیب بود، چون اولاً این سخن در روزنامه رسمی حزب جمهوری اسلامی، حزب پیروز انتخابات چاپ شده بود. دوم این که انتخابات را دولت موقت برگزار کرده بود که وزاری آن از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و مهم ترین جریان مخالف حزب جمهوری اسلامی بودند. از طرف دیگر وزیر کشور و مسئول برگزاری انتخابات، هاشم صباغیان دوست

دوران دانشجویی موسوی و رهنورد بود. خلاصه آن که بله! این قصه تقلب سر درازی دارد!!

**اشب هفتم!**

روز هفتم تیر سال ۶۰، قرار بود جلسه مهمی در ساختمان دفتر مرکزی حزب در محله سرچشمه تهران تشکیل شود. این جلسه برای موسوی حیاتی بود و می توانست سرنوشت او را تغییر دهد. چند روز از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری گذشته بود. موضوع جلسه، تصمیم درباره انتخاب وزیر امور خارجه برای معرفی به نخست وزیر بود. موسوی گزینه اصلی این وزارتخانه بود که در طول دوران ریاست جمهوری بنی صدر بدون وزیر مانده بود و رجایی به عنوان نخست وزیر، سرپرستی آن را بر عهده داشت. حالا با عزل بنی صدر از ریاست جمهوری وقت آن رسیده بود تا تکلیف این وزارتخانه مهم و حیاتی هم مشخص شود. موسوی گزینه اصلی وزارت بود. اما مخالفان او در حزب به شدت با این انتصاب مخالف بودند. این بار دیالمه از مخالفان دیگر مصمم تر بود:

«همین الان هم هزاران نفر داد می زنند، ولی چون معروف نیستند کسی حرفشان را گوش نمی کند. زمان بنی صدر هم ما می گفتیم، ولی کسی حرفمان را گوش نمی کرد... همین الان افرادی برای بعضی از وزارتخانه ها کاندیدا هستند که به اعتقاد من خط فکریشان درست نیست، ولی متأسفانه نمی توانم کاری کنم... یکی از نمونه هایش آقای سیدحسین موسوی است، سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی. اعتقادم بر این است که خط فکری او، خط فکری جنبش مسلمان مبارز و پیمان و ...»

این نخستین بار بود که اختلافات داخلی حزب به بیرون میکشید. با این وجود دیالمه در شورای مرکزی حزب نبود و حق حضور در جلسه یکشنبه را نداشت. اما دکتر آیت حضور داشت و دبیر سیاسی حزب بود. حالا آیت بزرگترین سد راه وزیر شدن او بود. آیت در جلسه هفتم تیر به شدت بر صلاحیت موسوی برای تصدی پست وزارت امور خارجه شوری. سخنان آیت علیه موسوی راه به جایی نبرد و به سرنوشت هشدارهای دیالمه دچار شد. با این وجود آیت با صراحت اعلام کرد که به عنوان نماینده مجلس در جلسه رای اعتماد به موسوی، با انتخاب وی مخالفت خواهد کرد. همین سخن فرصت طلایی را به موسوی داد. او بلافاصله با این توضیح که سخن آیت به معنی عدم التزام به تصمیم های حزب است، خواستار برکناری آیت از سمت دبیر سیاسی حزب شد. اگر این امر محقق می شد، موسوی میتوانست تا حدودی از تیغ تند مخالفت های آیت رهایی یابد.

این جلسه با نزدیک شدن به نماز مغرب و عشا و با پیروزی موسوی در جدال با آیت برای رسیدن به پست وزارت پایان یافت. اما موسوی در برکناری آیت از سمت دبیر سیاسی حزب ناکام ماند و شورای مرکزی رای به برکناری آیت نداد. موسوی بعد از پایان جلسه از حزب بیرون آمد و آن جا را ترک کرد. آیت هم بدون این که تصور کند چه سرنوشتی برای هم حزبی هایش در پیش است، با عصبانیت دفتر حزب را ترک کرد و راهی خانه شد. قرار بود ساعت ۹ شب بعد از نماز، جلسه هفتگی در حزب برگزار شود. هنوز چند دقیقه از آغاز این جلسه نگذشته بود که ناگهان اتاق جلسه بر اثر انفجار بمب آتش گرفت. بر اثر این انفجار علاوه بر آیت الله دکتر بهشتی، بیش از ۷۲ نفر شامل ۴ وزیر و چند معاون وزیر، ۲۷ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و عده ای دیگر از مسئولان و اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. عامل انفجار «محمد رضا کلاهی»

از عوامل نفوذی سازمان مجاهدین خلق بود. گرچه انفجار دفتر حزب وزارت موسوی را یک هفته به تعویق انداخت، اما این انفجار دو اتفاق مهم برایش رقم زده بود: از یکسو دکتر دیالمه یکی از اصلی ترین مخالفانش در این انفجار شهید شده بود. مخالفت دیالمه می توانست تاثیرگذار باشد، چون او از مخالفان نشانه دار بنی صدر در دوران قبل از ریاست جمهوری بود و زمانی که بسیاری به ریاست جمهوری بنی صدر خوشبین بودند، ریاست جمهوری او را فاجعه خوانده بود. همین پیش بینی او باعث شد نمایندگان روی او حساب دیگری باز کنند. از سویی دیگر انفجار و شهادت دکتر بهشتی و ۷۲ نفر از اعضای حزب موجب شده بود فضای آکنده از حزن و

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۵

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

اندوه شکل بگیرد و این جو روانی حاکم بر کشور کمک شایانی به موسوی می کرد، چون از یک طرف موافقان مدام بر نظر مثبت شهید بهشتی بر موسوی تاکید می کردند و از طرف دیگر مخالفان را در تنگنا قرار می داد، چون در شرایط بحرانی جنگی کشور که سازمان مجاهدین خلق اعلام جنگ مسلحانه کردند و ده ها نفر از مسوولان رده بالای کشور ترور شده اند، هرگونه مخالفت با وزارت موسوی، به عدم درک شرایط بحرانی کشور تعبیر می شد. اما تمام این شرایط باعث نشد که آیت وظیفه نمایندگی خود را انجام ندهد:

«من با این که اسم نوشته بودم در شرایط حساس، در این شرایطی که ملت هم غزادر است و هم دچار موفقیت هایی شده، نمی خواستم صحبت کنم اما در محضورت هم بودم... شرایط حساس که ممکن است مخالفت من باعث سوءاستفاده شود... از این جهت که بعدا تاریخ قضاوت بدی نکنند، تمام مطالبم را در این خلاصه می کنم... اگر ایشان (موسوی) الان هم به این سوال من پاسخ بگویند، شاید مساله حل شود که آیا ایشان مصدق و امام را قبول دارند که امام می فرمایند: «مصدق به اسلام سبلی شد. مصدق مسلم نبود...» آیا این مصدق را قبول دارند یا مصدق سرمقاله ۲۸ تیر ۵۸ و ۱۴ اسفند ۵۸ و مقاله اخیری که با عنوان خیابان مصدق نوشتند؟ کدام یک از این دو مصدق را قبول دارند...؟ مطلب زیاد است، ولی شرایط کنونی را مناسب برای طرح این مسائل نمیدانم. دلم می خواهد ایشان به این سوال صریحا جواب بدهند.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته»  
آن روز موسوی به رغم این که آیت از او خواسته بود با صراحت به سواش پاسخ دهد، زیرکانه از دادن پاسخ صریح به سوال آیت طفره رفت و گفت:  
«درباره مساله مصدق و مرحوم کاشانی، ما همه این موضع را داشتیم و مصر هم بودیم، این که مساله مربوط به سال ۱۳۳۲ است یا سال های متمادی پیش را نباید مساله عمده ای کنیم، وقتی مساله ای در جامعه ما عمده می شود، به خاطر بهره گیری های سیاسی خطوط مختلف است.»

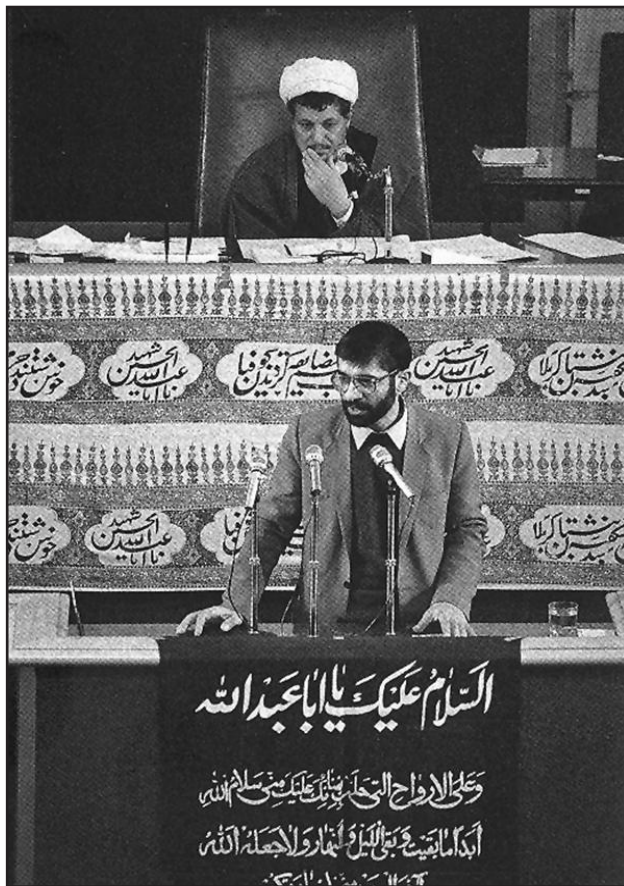
#### اچرا مصدقی بودن موسوی این همه در دسر ساز بود؟ (قسمت دوم)

در واقع موسوی با این پاسخ حاضر نشد نسبت به مصدق موضع بگیرد. شاید آن روز این سوال برای بسیاری بی پاسخ ماند؛ چرا مهندس موسوی به سوال ساده آیت پاسخ نداد؟ موسوی به راحتی می توانست با نفی مصدق از زیر تیغ حمله های آیت و مخالفانش در امان بماند و خلاص شود. اما او پاسخ نداد، زیرا نفی مصدق نفی خط قرمز لیبرالیسم، روشنفکران غربی و جریان های فراماسونری است. آیت به روشنی این رمز را می شناخت و آن را رمز میان حق و باطل می دانست. اما بسیاری عمق این سوال آیت را درک نکردند و نمایندگان مجلس هم به راحتی از کنار او گذشتند و موسوی فقط با ۸ رای مخالف، وزیر امور خارجه شد و به ساختمان باغ ملی رسید.

#### آیتی که دیگر نیست

جمعه دوم مرداد ۱۳۶۰ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و محمد علی رجایی به عنوان دومین رئیس جمهور انتخاب شد. او باهنر را برای پست نخست وزیری به مجلس معرفی کرد. قرار بود صبح روز ۱۴ مرداد ۶۰، باهنر به مجلس برود تا از نمایندگان رای اعتماد بگیرد. او نمی خواست به کابینه رجایی دست بزند و این یعنی موسوی باید یک بار دیگر برای ماندن در کابینه دولت باهنر، با وجود مخالفانش از مجلس رای اعتماد می گرفت.

آیت برخلاف یک ماه قبل، این بار می خواست هر طور شده مجلس را برای عدم رای به موسوی قانع کند. مدارکی هم جمع کرده بود. این را به دوستانش گفته بود. اما همان صبح در حالی که آیت تازه در اتومبیل پیکان شخصی اش نشسته بود توسط ضاربین مسلح مورد حمله قرار گرفت. ضارب ها مسلسل داشتند و در عرض چند ثانیه ۶۰ گلوله به طرف آیت شلیک کردند



او برای این پست «دکتر علی اکبر ولایتی» را در نظر داشت. پس از مشورت با امام، آقای خامنه ای در نامه ای ولایتی را برای گرفتن رای اعتماد به هاشمی، رئیس مجلس، معرفی کرد. ۲۰ شب بعد بهزاد نبوی همراه ۲ نفر دیگر به خانه هاشمی رفتند. هاشمی در کتاب خاطراتش اینگونه مینویسد: «بهزاد نبوی و ۲ نفر دیگر از اعضای کادر مرکزی مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند، برای متصرف کردن من از موافقت با نخست وزیری دکتر ولایتی. بیش از یک ساعت صحبت کردند، نه آن ها قانع شدند و نه من. آن ها می گویند ضعیف است، چهره نیست یا سابقه افتخارآمیزی در مبارزه ندارد و من می گویم پرکار و پشتکاردار و متقی و مکتبی است. بیشتر روی پرورش و مهندس موسوی تکیه می کنند.»

نبوی راست می گفت، ولایتی سابقه مبارزاتی درخشانی نداشت، اما موسوی چه؟ آیا او به غیر از فعالیت هنری در حاشیه حسینیة ارشاد و شاگردی دکتر پیمان سابقه دیگری داشت؟

آن شب بحث هاشمی و نبوی به نتیجه نرسید و فردا ولایتی برای نخست وزیری رای نیآورد. پیشنهاد بعدی آقای خامنه ای، مهندس غرضی، وزیر نفت بود که بعد از نظر خواهی هاشمی در جلسه غیرعلنی مجلس او هم به سرنوشت ولایتی دچار شد و رای نیآورد. اما هنوز علی اکبر پرورش و سید مصطفی میرسلیم گزینه های دیگر آیت الله خامنه ای بودند، ولی مطرح نشدن آن ها نشان داد تاکید بهزاد نبوی و مجاهدین انقلاب بر پرورش، تنها برای

و به سرعت گریختند. شهید حسن آیت که صبح روز ۱۴ مرداد از میدان به در کردن ولایتی بوده و آن ها فقط دنبال نخست وزیر موسوی هستند. درخشان اما گمنام تاریخ انقلاب اسلامی است. او نمونه کاملی از تلفیق دانش و سواد، تفکر، جریان شناسی عمیق و کم نظیر، شجاعت و صراحت و ولایتمداری است که هرگز حقیقت و حق گویی را فدای مصحلت طلبی ها و بهانه جویی ها نکرد و چه بسا همین زبان سرخ و پرنده چنان کینه ای در دل دشمنانش ایجاد کرد که جزایی کمتر از ۶۰ گلوله نداشت. یک هفته بعد، باهنر کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. نام موسوی هم در کابینه به چشم می خورد. جلسه رای اعتماد ایران را ترک می کرد، هیچگاه فکر نمی کرد که در مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، نخست وزیر ایران شود. علی محمد بشارتی می گوید:

«در هر حزبی وقتی فردی عضو هیات مرکزی حزب می شود، افراد چشم بسته در حمایت از او می کوشند و او را بالا می آورند... من در فاصله هفتم تیر تا هشتم شهریور دو سه بار از ایشان سخنرانی شنیدم، و گر نه ما از ایشان هیچ چیز نمیدانستیم و دیدیم یکمرتبه ایشان مطرح شد و آمد در لیست نامزدهای نخست وزیری. خب این به خاطر حزب جمهوری اسلامی بود. این که امام به شدت با حزب مخالف بودند، به خاطر همین بود، چون قوانین آنهین در مرکزیت احزاب وجود دارد که چشم آدم را می بندد» در نهایت صبح روز ۱۱ آبان، موسوی به مجلس رفت تا از کابینه اش دفاع کند. او روز سختی در پیش نداشت، چون شرایط کشور بسیار وخیم بود و نمایندگان صلاح را در تایید دولت می دیدند تا او هر چه زودتر کار خود را آغاز کند. موسوی با هوشمندی دست به کابینه دولت شهید باهنر نزد و همان کابینه را به جز دو تغییر در وزارت کار و وزارت دفاع به مجلس معرفی کرد. از طرف دیگر اعلام کرد برنامه هایش همان برنامه های دولت شهید رجایی است تا از فضای حزن انگیز شهادت شهید رجایی و باهنر حداکثر استفاده را بکند. موافقان و مخالفان کابینه هر یک به فراخور سخن گفتند، اما همان طور که موسوی نیز پیش بینی می کرد، تمام اعضای کابینه او رای اعتماد گرفتند.

قصه پرغصه نخست وزیری موسوی را به شرط حیات در آینده بررسی خواهیم کرد و آن موقع شاید بهتر بفهمیم چرا «حاشیه هایی بیشتر از متن»؟!

روز هفتم شهریور ساعت ۲ بعدازظهر، موسوی با معاونان خود در وزارت خارجه جلسه داشت. چند دقیقه ای از شروع جلسه نگذشته بود که ناگهان صدای مهیبی آمد. چند دقیقه بعد آخرین تلکس خبرگزاری فرانسه را داخل جلسه آوردند که نوشته بود انفجاری در دفتر نخست وزیری ایران رخ داده و احتمالاً رئیس جمهور و نخست وزیر کشته شده اند. رجایی و باهنر در آتش انفجار جلسه شورای امنیت ملی سوختند. در کمتر از سه ماه، بار دیگر انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. آقای سیدعلی خامنه ای در انتخابات ریاست جمهوری، بی رقیب بود. سرانجام هم شرایط بسیار وخیم بود. در عرض چند ماه ده ها نفر از مسئولان ترور شده بودند. ترورهای روزانه منافقین در تهران موجی از وحشت را در پایتخت ایجاد کرده بود. از طرف دیگر بعد از گذشت یک سال از حمله عراق، هنوز آبادان در محاصره و خرمشهر نیز در اشغال نیروهای عراقی بود. آقای خامنه ای هم حال و روز خوبی نداشت. بعد از انفجار ۶ تیر، هنوز جراحات او بهبود نیافته بود. با این حال با اصرار بزرگان انقلاب برای انتخابات ریاست جمهوری کشور کاندیدا شد. او برای کنترل شرایط بحرانی کشور باید نخست وزیر را انتخاب می کرد...



# شکست مقدمه‌ی پیروزیست!

انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی و شکست چپ‌های خط امامی

معین رضیئی

ترم پنج اتاق عمل علوم پزشکی شهید بهشتی

**حمله صدام به کویت و مواضع نستجیده در مجلس سوم**

صدام در یازدهم مرداد ۱۳۶۹ (دوم اوت ۱۹۹۰) به کشور کویت حمله کرد و طی یک عملیات هشت ساعته کل این کشور را اشغال نمود دولت آمریکا که منافع خویش (چاه‌های نفت کویت) را در خطر می‌دید، در ابتدا تلاش گسترده‌ای را برای ارجاع این موضوع به شورای امنیت سازمان ملل متحد آغاز کرد. شورای امنیت سازمان ملل نیز مجموعاً ۱۲ قطعنامه از آغاز اشغال، علیه رژیم بعث عراق صادر کرد که در آخرین به دولت عراق مهلت داده شد که حداکثر تا ۲۵ دی ۱۳۶۹ خاک کویت را ترک کند، در غیر این صورت، این شورا با تشکیل ائتلاف ضد اشغال و با توسل به زور، عراق را از خاک کویت بیرون خواهد راند. صدام که به قطعنامه‌های سازمان ملل بی توجهی می‌کرد، این بحران را وارد مرحله‌ای جدید کرد و زمینه را برای لشکرکشی آمریکا به منطقه خلیج فارس فراهم ساخت. با پایان مهلت ضرب الاجل شورای امنیت، سرانجام در ۲۶ دی ۱۳۶۹ (۱۶ ژانویه ۱۹۹۱) حمله هوایی گسترده‌ای علیه کشور عراق آغاز گردید، که نتیجه آن خسارات فراوان به تأسیسات زیربنایی عراق و کشته شدن بسیاری از نظامیان و مردم عراق بود. صدام رئیس‌جمهور دیکتاتور رژیم بعث عراق در این جنگ با ایستادگی در برابر آمریکا و گرفتن ژست ضد آمریکایی به دنبال تحریک احساسات علیه آمریکا و جلب حمایت جمهوری اسلامی و برخی از کشورهای دیگر در برابر این شیطان بزرگ بود. او جنگ خود با آمریکا را جنگ میان اسلام و کفر می‌خواند و خطاب به مسلمانان جهان، خواهان رهانیدن اسلام از چنگال آمریکایی‌های کافر بود. او همچنین در جریان این نبرد، توجه دنیا را معطوف به مسئله اسرائیل کرد. صدام در پاسخ به ائتلاف ضد اشغال که خواهان پایان دادن به تجاوز کویت بودند، خروجش از خاک کویت را مشروط به عقب نشینی اسرائیل از اراضی فلسطین و مناطق تحت اشغال رژیم صهیونیستی اعلام



نمود. صدام رسماً اعلام کرده بود، تنها در صورتی از خاک کویت خارج خواهد شد که اسرائیل از نوار غربی رود اردن، بلندیهای جولان و نوار غزه عقب نشینی کند. این سیاست اغواگرانه و ریاکارانه صدام موجب شد جناح چپ با محوریت مجمع روحانیون مبارز، فریب صدام را خورده و این گونه موضع گیری نمایند. مجمع روحانیون مبارز طی بیانیه‌ای خواستار ضربه زدن به منافع آمریکا در همه جای جهان شد و تلویحاً از شورای عالی امنیت ملی خواست ایران را به نفع عراق وارد جنگ کند:

بک  
نگاه

**علی اکبر محتمشی پور (عضو شاخص مجمع روحانیون مبارز و نماینده مجلس سوم) در نطق پیش از دستورش در جلسه ۳۰ دی ۱۳۶۹، با استناد به فتاوی حضرت امام در تحریر الوسیله و با فراموش کردن نقش صدام در جنایت‌های بی‌شمار علیه ایران و نقش او در آتش افروزی در منطقه، به تظہیر صدام پرداخت و ورود به جنگ به نفع وی را واجب شمرد و او را خالکدین ولید خواند:**  
**«امروز بحث بر سر گذشته ایران و عراق نیست، امروز آمریکا و صلیبی‌های غری برای نابود کردن ماشین جنگی عراق و سپس به پرداختن انقلاب اسلامی ایران و تمام حرکت‌های آزادی بخش و تثبیت و تحکیم رژیم اشغالگر قدس به منطقه آمده‌اند... امروز مسلمانان منطقه، بخصوص ملت رشید ایران وظیفه شرعی دارند تا در جهادی مقدس به مقابله با نیروهای کفر آمیز و ناتو و صهیونیسم برخیزند. انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نمی‌تواند در این جنگ خانمان سوز و سرنوشت مسلمانان بی تفاوت بماند»**

صدام را جنگ برای اسلام می‌داند و می‌گوید: «حمله آمریکای ددمنش به بهانه تجاوز عراق به خاک کویت، یک روپوشی برای پنهان کردن حقایق و واقعیات است. آنچه آمریکا در نظر دارد نفت نیست. آنچه در نظر دارد قدرت شکننده عراق نیست. آنچه در نظر دارد اسلام است و این جنگ، یک جنگ صلیبی علیه مسلمانها برای حفظ یهود و حکومت پושالی اسرائیل است. آیت الله، رهبر عالیدر زمان، آقای خامنه‌ای (سلمک الله تعالی) دستور بفرمایید، همان طور که گفتید جهاد است، کشته شدن در راه اسلام است، برای پیشبرد اسلام و برای پیشبرد آن مرامها و آن آرزوهایی که ما همیشه مد نظر داریم. ما باید در این جا آمریکا و بوش و فهد و دولتهای انگلی مانند حسنی مبارک را در سنگرها به نابودی بکشانیم، غرق خون کنیم، تا اینها بدانند حرم اسلام، حرم بزرگی است گذشته‌ها یک مسئله دیگر است. جنگ ما با عراق یک مسئله دیگر است. تجاوز عراق به ایران یک مسئله دیگر است. اما این جا سرنوشت اسلام مطرح است. این برای ما ننگ است، برای ما عار است. اسلحه داریم، قدرت داریم، جوان داریم، بسیجی داریم، ولی بخواهیم تساهل



و تسامح کنیم. هیچ وقت تسامح در این جور مسائل جایز نیست. باید به طرف جنگ و جبهه برویم، نباید بگذاریم عراق یعنی ملت ۳۰ میلیونی عراق پایمال شود و این پایمال شدن در واقع پایمال شدن اسلام است.»

اما جالب تر از این موضع، موضعی بود که علی اکبر محتشمی پور (عضو شاخص مجمع روحانیون مبارز و نماینده مجلس سوم) در نطق پیش از دستور در جلسه ۳۰ دی ۱۳۶۹، با استناد به فتاوی حضرت امام در «تحریر الوسیله» و با فراموش کردن نقش صدام در جنایت های بیشمار علیه ایران و نقش او در آتش افروزی در منطقه، به تطهیر صدام پرداخت و ورود به جنگ به نفع وی را واجب شمرد و او را خالدين وليد خواند:

«امروز بحث بر سر گذشته ایران و عراق نیست، امروز آمریکا و صلیبی های غربی برای نابود کردن ماشین جنگی عراق و سپس به پرداختن انقلاب اسلامی ایران و تمام حرکت های آزادی بخش و تثبیت و تحکیم رژیم اشغالگر قدس به منطقه آمده اند. امروز مسلمانان منطقه، بخصوص ملت رشید ایران وظیفه شرعی دارند تا در جهادی مقدس به مقابله با نیروهای کفرآمیز و ناتو و صهیونیسم برخیزند. انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نمیتواند در این جنگ خانمان سوز و سرنوشت مسلمانان بی تفاوت بماند. ملت ایران راه امام را می پیماید و از ولایت فقیه تبعیت میکنند. ملت ایران هم اکنون مقلد امام (ره) است، برادران عزیز، علماء، مراجع، مجتهدین مراجعه کنند به فتاوی امام در ارتباط با فصل دفاع در تحریر الوسیله شرایطی را که امام عنوان فرموده اند دقیقاً مطابق با زمان حاضر است. امروز چه شده است در منطقه، آمریکا و کفر جهانی به یک کشور اسلامی حمله کرده است؟ امروز خبر می رسد کربلا و نجف ما زیر آماج بمبارانهای آمریکا قرار گرفته است. چرا ملت ایران و ملت اسلام در سکوتی مرگبار به سر می برند؟ آیا ما وظیفه نداریم؟ آیا آمریکا خطری برای جهان اسلام نیست؟ آیا کشور عراق و ملت عراق یک کشور اسلامی و ملت مسلمان نیستند؟ آیا این امام نیست که با فریاد رسا وظیفه و تکلیف همه مسلمانان را دفاع از اسلام و مسلمین و سرزمین های اسلامی اعلام می کند؟ جمهوری اسلامی ملت مسلمان و انقلابی ایرانی با توجه به اصول و آرمان هایش از هر کشور دیگری اولی و احق است که در جهاد مقدس علیه آمریکا شرکت کند و به آرزوهای مقدس و الهی امام که خلیج فارس باید گورستان آمریکایی های متجاوز شود جامعه عمل بپوشاند حوادث و بحران اخیر یادآور روبرایی و صف آرایی خالد بن ولید در برابر قدرتهای صدر اسلام است. او که عمری در صف کفر شمشیر به روی پیامبر و مسلمانان کشید ولی در نهایت فاتح بزرگی برای مسلمانان گشت. ما از چه میترسیم؟ بگذار با عزت و شرف زندگی کنیم و بمیریم. زندگی زیر سایه سرنیزه های آمریکا برای ما ذلت است و اسارت است و تنگ است.»

این مواضع تند مجمع روحانیون مبارز و برخی اعضاء آن، فضای ملتیهی را در کشور حاکم کرد. اما سخنان مقام معظم رهبری مبنی بر بی طرفی جمهوری اسلامی و روشنگریهای ایشان از اهداف و پشت پرده جریان جنگ اول خلیج فارس، خط بطلانی بر مواضع تند مجمع و همفکران آنان بود و تأثیرات بسیار منفی بر آراء مجمع روحانیون مبارز در انتخابات مجلس چهارم داشت. مقام معظم رهبری در سخنرانیهای متعددی تجاوز عراق به کویت را محکوم کرده و فرمودند:

«ما تجاوز به کویت از سوی عراق را محکوم کردیم و میکنیم. کار غلطی است و هیچ کس از آن دفاع نمیکند.» ایشان در تبیین چرایی اتخاذ موضع بی طرفی که در واقع پاسخ به منتقدین این سیاست بود، به انطباق و سازگاری آن با اصول اسلامی و انقلابی ملت ایران اشاره کرده و فرمودند:

«این موضعی که مسؤولان جمهوری اسلامی اعلام کرده اند، صد درصد اسلامی و انقلابی است. چون نفی تجاوز

حالا چهره صدام در مجلات و روزنامه های اینها، یک شبه به یک غول وحشتناک تبدیل شده، حالا فهمیده اند که صدام حلبچه را بمباران شیمیایی کرده حالا فهمیده اند که صدام در جنگ ایران، شروع کننده و متجاوز بوده است. حالا فهمیده اند که صدام نسبت به ملت خودش، با اختناق ظلم می کند. تا آن روزی که منافع خودشان در کویت و عربستان تهدید شده بود، اصلاً اینها را نمی دانستند. نه رئیس جمهور آمریکا و نه سایر دولتها میدانستند و نه روزنامه نگارهای مزدور و قلم به مزد! حالا همه چیز معلوم شد. این طرف قضیه هم، صدام یک شبه ضد آمریکا و ضد استعمار و ضد سعودی شده است! همان رفیق های دیروز، همان کسانی که باهم می نشستند و علنی، علیه اسلام و مسلمین و علیه انقلاب و پایگاه ضد استکبار، یعنی ایران توطئه میکردند، حالا صدام آنها را متهم می کند که شما به آمریکا وابسته هستید و ضد اسلامید! آیا تا دیروز اینها به آمریکا وابسته نبودند؟ آیا تا دیروز اینها قارون نبودند؟ آیا تا دیروز که برای حمله به دژ مقاومت علیه استعمار و استکبار، کمک صدام بودند، مزدور آمریکا نبودند، امروز شده اند؟ آیا کسی یک شبه ضد آمریکایی می شود؟ آیا کسی از یک عنصر مهاجم به اسلام و مسلمین و دشمن عنود انقلاب اسلامی و ملت مسلمان، یک شبه تبدیل به یک مدافع اسلام می شود؟ حالا صدام سخنرانی می کند، به ملت های مسلمین خطاب میکند و می گوید اسلام را حفظ کنید و آن را از دست فهد و مبارک نجات دهید! تا دیروز که اینها حامیان و محافظان اسلام بودند، ولی حالا یک شبه به ضد اسلام تبدیل شده اند و تو هم طرفدار اسلام شده ای؟ وای بر این اسلام که کسی مثل صدام حسین طرفدار و مدافع آن شود. اینها نکاتی است که شما باید به آن توجه بکنید» مقام معظم رهبری جنگ آمریکا و عراق را جنگ کرکس ها نامیدند و افزودند:

«کاری که صدام حسین در کویت کرد، عین همان کاری است که آمریکا در حدود یک سال قبل از این در پاناما کرد و چند سال قبل از این در گرانادا انجام داد، نوع عربی آن است. آن نوع آمریکاییش بود که یک مقدار با زرق و برق بیشتری همراه بود و جنایتی در زورق پیچیده و بسته بندی شده، بر مردم آن کشورها فرود آمد ولی کار این شخص، نوع عربی و نوع عراقی و نوع صدامیش است! یعنی حقیقت قضیه همان است. هیچ فرقی ندارد. قدرتها مثل کرکس هایی که به جیفه چشم دوخته اند و به هم نوک و چنگ میزنند به جان هم افتاده اند. این تفسیر و تحلیل قضیه است»

### جنجال های نظارت استصوابی |

انتخابات مجلس چهارم دومین انتخابات پس از رحلت حضرت امام بود از یکسال قبل گمانه زنی هایی مبنی بر حذف تعدادی از افراد شاخص جریان چپ زده میشد

**یک نگاه**

**هفتم فروردین، آیت الله خامنه ای در سخنرانی نماز جمعه معیاری برای «نمایندگان صالح» مجلس تعیین میکند که به زعم آقای هاشمی «به ضرر تندر وها تمام میشود». سخنان آیت الله خامنه ای بی پاسخ نمی ماند؛ روز بعد مهدی کروبی در نشست شورای عالی امنیت ملی به آقای هاشمی میگوید «مجمع روحانیون مبارز مصمم شده که در انتخابات کاندیدا معرفی نکند**

«این روزها همه دنیا متوجه قضایای خلیج فارس و تجاوز عراق به کویت و لشکرکشی آمریکا به منطقه و جنجال قدرتها و دولتها و همان هایی است که تا دیروز پشت سر صدام ایستاده بودند، کسانی که به نفع او تحلیل میکردند، مقاله مینوشتند، بازی سیاسی میکردند و قطعنامه می دادند. چون او در مقابل اسلام ایستاده بود.

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۸

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸





روز بعد از رد صلاحیت های وزارت کشور «سید محمد موسوی خوئینی ها» و «مهدی کروبی» در نامه ای به رهبر انقلاب می نویسند:

«در صورت تداوم وضع فعلی مجمع روحانیون مبارز در انتخابات شرکت نخواهند کرد»

هفتم فروردین، آیت الله خامنه ای در سخنرانی نماز جمعه معیاری برای «نمایندگان صالح مجلس تعیین میکند که به زعم آقای هاشمی به ضرر «تندروها» تمام میشود. سخنان آیت الله خامنه ای بی پاسخ نمی ماند؛ روز بعد مهدی کروبی در نشست شورای عالی امنیت ملی به آقای هاشمی میگوید مجمع روحانیون مبارز مصمم شده که در انتخابات کاندیدا معرفی نکند؛ دوشنبه ۱۰ فروردین فشارهای نمایندگان رد صلاحیت شده به اندازهای زیاد میشود که هاشمی طی تماسی تلفنی با «محمدی گیلانی»، دبیر شورای نگهبان از او میخواهد دفاع برخی از افراد رد صلاحیت شده را بشنود. در همان روز مهدی کروبی در تماسی که با هاشمی میگیرد خواستار دخالت وی و رهبری در امر شورای نگهبان می شود. ظهر روز یازدهم فروردین عبدالله نوری وزیر کشور وقت به دیدار هاشمی می آید و میگوید با سران مجمع روحانیون مبارز صحبت کرده است و از آن ها خواسته افراد معتدل تری را پیشنهاد دهند و مجمعی ها لیستی را معرفی کرده اند که ۲۲ نفر آن ها همان نامزد های رد صلاحیت شده و ۷ نفر نامزد های جدید بودند. مجددا پس از بررسی های نهایی با وساطت های رهبری ۹ نفر پذیرفته می شود ۷ نفر از لیست جدید و دو نفر از افراد رد صلاحیت شده. روز سیزدهم فروردین مهدی کروبی به دیدار رهبر انقلاب میرود و نتیجه این دیدار آن می شود که مجمع روحانیون مبارز در انتخابات شرکت کند. انتخابات مجلس چهارم نهایتا در ۲۱ فروردین ماه ۷۱ برگزار میشود و مجمع روحانیون مبارز و جریان چپ این بار نیز حذف شدند آن هم بدست مردم به نحوی که حتی سرلیست این مجمع یعنی مهدی کروبی نیز نتوانست رای لازم برای ورود به مجلس را بیاورد.

### امروزی بر کارنامه ی حذف شدگان |

در انتهای این بخش نگاهی کوتاه به کارنامه کاندیدهای رد صلاحیت شده ی جریان چپ در انتخابات مجلس چهارم می اندازیم. نکته جالب در این جاست افرادی از جریان چپ که در انتخابات مجلس چهارم با رد صلاحیت حذف شدند. چند سال بعد نیز توسط خود جریان چپ از صحنه سیاست کشور حذف و کنار گذاشته شدند به عنوان مثال «هادی غفاری» به دلیل تندروی ها و مواضع نامعقولش در سال ۷۴ توسط شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز از این مجمع اخراج شد یا «محمد بهزادیان» او در دور اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی به سمت معاونت مالی وزیر کشور منصوب شد ولی پس از سخنرانی جنجالی اش مبنی بر اخراج همه کسانی که به خاتمی رای ندادند مستقیا توسط خود خاتمی از سمتش عزل شد سومین نمونه افراد طرد شده صادق خلخالپست وی با وجود آنکه از حامیان سید محمد خاتمی بود اما اصلاح طلبان از وی به خاطر سوابق اول انقلابش دوری می جستند به نحوی که خلخالی در مصاحبه اش با بی بی سی فارسی در اواخر عمرش گفت: «از آن جا که قصد تبری جستن از اعدام های اول انقلاب ندارم از حمایت های اصلاح طلبان صرف نظر میکنم اکنون سوالی که پیش می آید این است چگونه منتقدان نظارت استصوابی برای خودشان این حق را قائلند که افراد نامطلوب از دیدگاه خودشان را از یک یا معاونت در وزارت خانه حذف کنند اما چرا برای شورای نگهبان این حق را قائل نیستند که با نظارت استصوابی جلوگیری کند از رسیدن افراد نالایق به سمت های مهم مملکتی؟»

افرادی که هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش از آنها با صفت «تندروها» یاد میکند این گمانه زنی ها باعث جنجال بی سابقه ای از سوی جریان چپ در ایران شد آنها معتقد بودند شورای نگهبان حق حذف افراد را ندارد و رد صلاحیت ها مخالف قانون اساسی و بدعتی جدید است این جنجال ها در نهایت منجر بدان شد «آیت الله رضوانی» رئیس وقت هیات نظارت بر انتخابات طی نامه ای به دبیر وقت شورای نگهبان آیت الله محمدی گیلانی تفسیر این شورا را در مورد اصل ۹۹ قانون اساسی بپرسد این نامه در جلسه یکم خرداد ۷۰ شورای نگهبان مطرح و تفسیر آن به شرح زیر مصوب شد: «نظارت مذکور در اصل ۹۹ استصوابیست و شامل تمامی مراحل انتخابات من جمله تایید و رد صلاحیت کاندیداها میشود.» نخستین بازتاب این تفسیر را چهار روز بعد در جلسه هفتم خرداد مجمع روحانیون مبارز میبینیم هاشمی در خاطراتش در مورد جلسه این گونه میگوید:

«دکتر حسن حبیبی آمد و خبر داد که در جمع مجمع روحانیون مبارز اختلاف افتاده است. آقای کروبی و جمعی به سوی اعتدال و آقای خوینیهها و جمعی دیگر به سوی افراط در مواضع میل کرده اند»

در مورد نظر رهبر انقلاب نیز هاشمی در خاطراتش میگوید در جلسه ای که ششم مرداد با رهبر انقلاب اسلامی داشته است آیت الله خامنه ای نظر شورای نگهبان در مورد تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی را تایید کرده است. آقای هاشمی اطلاعات بیشتری درباره این جلسه و دیدگاه خود نمیگوید اما نگاهی به دستنوشته های روز ۶ بهمن همین سال نشان میدهد که او هم چندان ناراضی از این تفسیر نیست. در این روز او به دیدار هفتگی خود با آقای خامنه ای که از قرار معلوم شهبای یکشنبه انجام میشود اشاره کرده و می نویسد: «درباره انتخابات مجلس چهارم و شورای نگهبان و تفسیر اصل ۹۹ و ... مذاکره و تصمیم گیری شد. تفاهم و وحدت نظر داریم.» هر چند ۲۴ سال بعد از این ماجرا در جریان رد صلاحیت سید حسن خمینی در انتخابات مجلس خبرگان رهبری هاشمی منکر تاییده اش می شود و حق نظارت استصوابی را برای شورای نگهبان مشروع نمیداند هاشمی در اعتراض به رد صلاحیت سید حسن خمینی این چنین میگوید: «صلاحیت شخصیتی که ا شبه به جدش امام خمینی است را قبول نمیکند؛ شما صلاحیت خود را از کجا آورده اید؟ چه کسی به شما اجازه داده است که قضاوت کنید؟ چه کسی به شما اجازه داد که یکجا بنشینید و داوری کنید؟ برای مجلس و دولت

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۹

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



## شخصیت شناسی

# من سید محمد موسوی خوئینی ها مخالف ولایت فقیه هستم!

## رمزگشایی از زندگی سید محمد موسوی خوئینی ها

### ملیکا رستمی

ترم هفت پزشکی علوم پزشکی شهید بهشتی

### دوران طلبگی

در اوضاع پراضطراب و آشفتنه سال ۱۳۲۰، سیدمحمد به دنیا آمد. دوران کودکی او مصادف بود با نهضت ملی نفت ایران او اگر چه در آن مقطع کودکی ده ساله بود، نخستین مشق سیاسی اش را در حمایت از نهضت ملی نفت ایران نوشت. پدرش، سیدحسین، کاسبی متدین، محترم و مقید به مسائل مذهبی بود. از آنجا که پدران سیدحسین همگی در کسوت روحانی بودند، او نیز به جهت تبرک، عمامه ای بر سر می گذاشت. سید حسین و پسرانش در میان روستاییان و مردم قزوین ارج و قربی بسیار داشتند. از آنجا که بیشتر مردم در آن دوره سواد خواندن و نوشتن نداشتند، سید محمد مسئول نوشتن نام نامزدها بر روی برگه های رای برای مردمی بود که به سیدحسین مراجعه می کردند. سید محمد تا ۲۰ سالگی در قزوین بود و پس از آن راهی قم شد تا ادامه تحصیلات دینی اش را در مرکز تشیع و در کنار عالمان بزرگی باشد که نامشان آوازه اسلام بود. ورود او به قم مصادف بود با مخالفت روحانیان و مردم با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی. بعد از ظهر همان روز، خوئینی ها از طریق مطبوعات مطلع شد که شاه برخورد ناشایست با مسائل اسلامی داشته است. او از سکوت مراجع خشمگین بود. در این میان کافی بود تا نامه اعتراض امام به شاه را ببیند تا مجذوب شهامت او شود و علاقه بیشتری به این شخصیت بیابد. خوئینی ها از آنجا که از تبلیغ و منبر منع شده بود، در محرم آن سال به تبلیغ نرفت و در سخنرانی معروف امام در فیضیه از نزدیک شاهد خط و نشان کشیدن امام برای حکومت بود. خوئینی ها در سال ۱۳۴۲ به علت شرکت در جشنی که به مناسبت آزادی امام خمینی به پا شده بود، دستگیر شد و مدتی در زندان به سر برد. در پی تبعید امام از ترکیه به نجف در مهر ماه ۱۳۴۴ و مسرت عده ای از علما و روحانیان، موسوی خوئینی ها و جمعیت علما و طلاب آذربایجانی مقیم حوزه علمیه قم، نامه ای به امام نوشته اند و در آن ضمن ابراز خرسندی از انتقال ایشان به عتبات عالیات در عراق، از ادامه تبعید وی ابراز تأسف کردند. خوئینی ها پس از تبعید امام به نجف، در پی ایشان به راه افتاد و در سال ۱۳۴۵ به نجف رفت. اما نتوانست بیش از یک سال در نجف بماند و دوباره

### یک نگاه

**وقتی چند نفر از دوستان سخنان تفسیری آقای خوئینی ها را برای شهید بهشتی نقل کردند، ایشان با جدیت گفتند: مراقب باشید تحت تأثیر این حرفا قرار نگیرید. بخشی از این حرفها معلول گرایش به مارکسیسم است و بخشی هم تفسیر به رای است. این روش، روش درستی برای تفسیر قرآن نیست (علی مطهری)**

به ایران بازگشت. وی بار دیگر به قصد تحصیل و اقامت دائم در این میان خوئینی ها به کمک آقایان آل اسحاق، احسانی و عازم عراق گشت؛ اما در بصره دستگیر شد و پس از اعزام به نصرت الله انصاری «صندوق تعاون اسلامی» را راه انداختند تا نجف، ناگزیر تعهد داد که کشور عراق را زودتر ترک کند. او به قم بازگشت؛ اما با دست پر. خوئینی ها توانسته بود اعتماد امام را جلب کند و مسئولیت و کالت ایشان را در امر «حسبیات و ایصال فعل داشت. او در این ماجرا از آیت الله منتظری حمایت می کرد. در حمایت از این کتاب، طلاب را به بیت مراجع می برد و در آنجا سخن می گفت. یکبار نیز به بیت آیت الله گلپایگانی رفت و سخنرانی تندی کرد. چنان که چهره آیت الله گلپایگانی از این همه جسارت سرخ شده بود. ایشان حتی در اعتراض به این طلبة انقلابی و جوان عصایش را تا نیمه به نشانه ناراحتی بلند کرد؛ اما خوئینی ها پرشور احساس مسئولیت می کرد که در برابر این مرجع بایستند و سخنانش را بگویند. در پی این ماجرا بود که شهریه سید محمد قطع شد.

### تفسیر تفنگی

او به دعوت «امام جمارانی» در سال ۱۳۵۰ به تهران رفت. وی مساجد را به عنوان پایگاه مبارزه خود برگزید؛ از جمله «مسجد قائمیه» شهرری و مسجد «جوزستان». از آنجا که تمام فکر و ذکر او مبارزه و درگیری سیاسی شده بود، همه برنامه های تبلیغی اش نیز رنگ و بوی سیاسی گرفت. کلاس تفسیر نیز از این بینش بی بهره نماند او معتقد بود که تک آیات قرآن انسان را به مبارزه فرا می خواند؛ بنابراین، درگیری را به عنوان اصل مسلم در تفسیر خود پذیرفت تا سیری کاملاً زنده و ملموس به دست دهد. این بود که گاه جمعیت حاضر به حدود ۲ تا ۳ هزار نفر نیز می رسید. برخی طرح دوستی با او در انداخته بودند؛ بنابراین، آنان را به خوبی به یاد می آورد؛ از جمله دکتر ملکی از اعضای جبهه ملی، دکتر پیمان، دکتر طالب و دکتر نمازی. او رابطه صمیمی با اعضای سازمان مجاهدین خلق داشت. برخی از آنها افزون بر کلاس تفسیر استاد یا او بسیار صمیمی بودند و در روزهای تعطیل با وی به کوهنوردی می رفتند. از جمله این افراد هاشمیان و برادران جاری بودند که حتی در منزل خوئینی ها مخفیانه زندگی می کردند. برادران جاری بعد ها کشته شدند و هاشمیان نیز پس از پیروزی انقلاب دستگیر شدند. از آنجا که او میکوشید در تفسیرهای خود بیشتر به مسائل سیاسی و اجتماعی بپردازد تا مسائل معنوی و عرفانی، مخاطب چنین احساس می کرد که او توجه اش کاملاً به مسائل زمان است. او جبهه حق و





به امام اطلاع دهند.»

حضرت امام، در تاریخ ۱۰ آبان ماه، پیامی به مناسبت کشتار دانش آموزان در حکومت نظامی روز ۱۳ آبان سال پیش صادر کرد. ایشان در این پیام، ضمن بیان این نکته که دشمنان ما در هر فرصت، به خصوص در این روز، از هیچ توطئه ای دست بر نمی دارند و با هر وسیله ممکن در پی سلب آرامش از ملت ایران اند، با مخاطب قرار دادن دانش آموزان و دانشگاهیان و طلاب، از آنان خواست تا حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش دهند. بدین گونه، آمریکا را وادار به بازگرداندن شاه نمایند و توطئه دیگری را که آنان در سر دارند محکوم کنند.

این پیام صریح شک طراحان این عملیات را برانگیخت که آیا این طرح با امام در میان گذاشته شده است و آیا ایشان با زبان بی زبانی این نقشه را تأیید کرده اند؟ ولی پس از تحقیق، مشخص شد که امام از مسئله مطلع نبوده اند. در چنین شرایطی، این پیام، دانشجویان را مصمم تر کرد تا در یک اقدام ضربتی، مرکز همه توطئه ها و فتنه ها در کشور را به تسخیر درآورند.

در ساعت ده نیم گروهی تقریباً چهارصد نفره از دانشجویان تظاهرات خود را، به بهانه ۱۳ آبان، از تقاطع خیابان طالقانی -

بهار آغاز می کنند. آنان قصد دارند که از خیابان طالقانی و کنار سفارت آمریکا بگذرند و به راه خود ادامه دهند. وقتی جمعیت از

جلوی در سفارت می گذرد، حساسیت نگهبانان فرو می نشیند

و خیالشان از جانب سفارت آسوده می شود. در همین لحظه،

به محض رسیدن دستور حمله از نای گرم دانشجویی جوان،

دانشجویانی که بازوبندی به دست و عکسی از امام به سینه

دارند، در یک چشم به هم زدن، خود را در حیاط سفارت می

بینند. تیم حفاظت سفارت که هرگز تصور چنین ساختار شکنی

و حمله ای را نمی کرد، نمی تواند مقاومت چندانی کند. اکنون

دیگر ساختمان سفارت، که دهها سال زیر چکمه های نظامیان و

کارمندان آمریکایی شاهد انواع دسیسه ها و توطئه چینی ها علیه

این خاک بود، در اختیار انقلابیان جوان است.

خوئینی ها که در جریان امور بود، برای دل گرمی و قوت قلب

دانشجویان، به مقر رهبری آینده اش رفت؛ اما کمی دیرتر.

شیرینی این حمایت وی هرگز از زبان دانشجویان محو نشد

تا خود را برای همیشه مدیون او بدانند. این نخستین بار بود

که خوئینی ها در قامت یک منجی برای آنان ظاهر شد. وقتی

نوای دلنشین اذان از پشت بام سفارت آمریکا، که حکم خاک آن

کشور را داشت بلند می شد، همه بی آنکه کوچکترین توجهی به

شبهه غصبی بون مکان کنند، قامت می بستند و به اماشان

اقتدا می کردند: «ربنا اغفر لنا ذنوبنا و إشراننا فی امرنا وثبت

أقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین.» خبر تسخیر لانه جاسوسی

به سرعت در تمام خبرگزاری های دنیا مخابره شد؛ خبری که

در عین سادگی، تکان دهنده بود: «سفارت آمریکا در ایران به

دست دانشجویان خط امام اشغال شد». بدین ترتیب، هیبت

کاذب آمریکا فرو ریخت. خوئینی ها با حاج احمد تماس گرفت تا

سرانجام موضوع را به گوش امام برساند. امام پس از فراغت از

نماز، با آرامش روحانی همیشگی اش فرمود: «بگو خوب جایی را

گرفته اند، همان جا بمانند.» اما به نظر می رسد که تصرفاتی در

نقل این ماجرا صورت پذیرفته است؛ چرا که اولاً راوی این قول

فقط خود موسوی خوئینی هاست؛ ثانیاً از بیاناتی که امام بعد از

ظهر همان روز در قم داشتند، چنین رضایت ابتدایی بر نمی آید.

به هر حال، وقتی پیام امام به گوش دانشجویان رسید، شوری

وصف ناپذیر در میانشان موج می زد. آنها باید اطلاعیه های خود

را تنظیم و صادر می کردند. اولین اطلاعیه رسمی آنها به همت

خوئینی ها، با نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، ساعت

یک بعد از ظهر از رادیو پخش شد. آنها در نخستین اطلاعیه

خود، سفارت آمریکا را «سفارت جاسوسی» خواندند و با بیان علل

اجرای این کار گفتند: «ما، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

خمینی، از مواضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جهان خوار،

به منظور اعتراض به دسیسه های امپریالیستی و صهیونیستی،

سفارت جاسوسی آمریکا در تهران را به تصرف درآورده ایم تا

اعتراض خویش را به گوش جهانپان برسانیم.»

با وجود آنکه امام از طریق خوئینی ها از این ماجرا آگاه شده بود،

مرحوم سید احمد خمینی نیز، در شامگاه ۱۳ آبان، به نمایندگی

از امام، در جمع دانشجویان حضور یافت و سپس به قم بازگشت

باطل را به گونه ای تصویر می کرد که شنونده سریع و بدون ابهام

به مراد گوینده پی می برد. اینگونه نگاه ها و بیان ها سبب شد

که برخی دوستانش از جمله شهید بهشتی و مطهری با واسطه

و بی واسطه تذکراتی به او بدهند. شهید بهشتی به او گفته بود:

برخی پیش من آمدند و گفتند که تفسیرهای شما اشکال دارد و

مفاهیم متعالی و معنوی خیلی دنیای و مادی شده است. خوئینی

ها نیز به او گفته بود: حفظی که نمی شود سخن گفت. یا آن

افراد بیایند این ادعا را بگویند یا حضرتعالی خودتان اگر علاقه

مندید نوارهایش را گوش کنید.

شهید مطهری نیز تذکراتی جدی در این باره به او داد. علی

مطهری، فرزند ایشان بارها بر این نکته تأکید کرد که در

مارکسیستی بودن تفسیرهای خوئینی ها نباید تردیدی روا داشت.

او معتقد است که فرقانی ها متأثر از اندیشه های مارکسیستی

بودند و می خواستند اسلام را بر مارکسیستی تطبیق دهند و

احکام اسلام را بر اساس آن توجیه کنند. آنان بیشتر متأثر از

افرادی چون موسوی خوئینی ها، دکتر پیمان، دکتر یزدی، قطب

زاده و جزوه های آنان بودند. مجتبی مطهری، فرزند دیگر شهید

مطهری نیز قائل است که پا منبری های خوئینی ها بودند که

پدرش را ترور کردند. خوئینی ها این اظهارات و نیز خاطره علی

مطهری را به صراحت تکذیب می کند و معتقد است که اینها

همگی دسیسه ساواک برای ایجاد تفرقه میان روحانیون بود. درباره

شیوه برخورد شهید بهشتی با این جلسات می گوید: خاطرم هست

چند وقتی چند نفر از دوستان سخنان تفسیری آقای خوئینی ها

را برای شهید بهشتی نقل کردند، ایشان با جدیت گفتند: مراقب

باشید تحت تاثیر این حرفا قرار نگیرید. بخشی از این حرفها

معلول گرایش به مارکسیسم است و بخشی هم تفسیر به رای

است. این روش، روش درستی برای تفسیر قرآن نیست. آقای

ناطق نوری، که از قضات پرونده گروهک فرقان بود، می گوید:

«در دادگاه فرقان از یکی از اینها سوال کردم که شما از کجا

به اینجا رسیدید؟ گفت: ما اول تفسیر پرتوی از قرآن [آیت الله

طالقانی] را می خواندیم. بعد دیدیم یک کسی روشنفکر تر از او

تفسیر می گوید و رقتیم به مسجد جویان در خیابان نیاوران

قدیم [پیش موسوی خوئینی ها]. بعد از مدتی دیدیم یک کسی

انقلابی تر از او آمده و از روشنفکر است و او شریعتی است.

رفتیم دنبال او. بعد دیدیم یکی انقلابی تر از همه اینها آمده و

روشنفکرتر از همه اینهاست و او اکبر گودرزی است.» خوئینی

ها در تهران مانند هر انقلابی دیگری، در هوای یک نیروی

فوق العاده مغناطیسی مارکسیستی نفس میکشید؛ به خصوص

که دوستان او از قبیل حبیب الله آشوری و شاگردانش، بیشتر

جوانان انقلابی مجاهدین و دیگرانی بودند که این تفسیرها برای

آنان بسیار جذاب می نمود. به هر حال نباید از تاثیر شرایط

جهانی گرایش به مبارزه قهرآمیز در جوانان پرشور اما سرخورده

احزاب مارکسیستی و ملی گرا و در نضج و طرح بندی مسئله

جنگ چریکی در ایران غفلت کرد.

**امامی سرخ**

در ماجرای تسخیر سفارت آمریکا در آبان ۵۸ دانشجویان،

چاره ای نداشتند جز اینکه طرح خود را به خدمت امام برسانند؛

بنابراین آنان به سراغ خوئینی ها رفتند؛ گو اینکه سرنوشت چپ

های رادیکال به هم گره خورده بود. «آشنایی آنان (دانشجویان)

با بنده بیش از آشنایی من با آنان بود. آنان در جلسه تفسیر

مسجد جویان حضور می یافتند و مرا از آنجا می شناختند.

بر مبنای همین آشنایی [دوسویه] آنان برای طرح اشغال سفارت

آمریکا آمدند و با بنده مشورت کردند. حال بنده نمی دانم دلیل

آنان برای اینکه فقط به بنده مراجعه، چه بوده است؟» اینکه چرا

دانشجویان فقط به سراغ خوئینی ها رفتند می تواند دو علت

داشته باشد: نخست آنکه در آن مقطع، مشاور اصلی دیگرشان

در ایران نبود. آیت الله خامنه ای برای ایفای امور حج و بعثه

امام، در عربستان به سر می برد. از سوی دیگر شاید دانشجویان

از رابطه صمیمانه میان احمد خمینی و موسوی خوئینی ها آگاه

بودند و این می توانست در تسریع ارتباط مفید باشد. از این رو،

به سراغ کسی رفتند که با مواضع چپ گرایانه و رادیکال وی

آشنایی کامل داشتند. این می توانست محکم ترین دلیل برای

مشورت با او باشد. در هر حال، یگانه شخصی که می توانست

در آن شرایط حلقه واسطه مؤثر و کارآمدی باشد خوئینی ها

بود؛ بنابراین، «میردامادی»، «بی طرف» و «اصغرزاده» طبق

قرار قبلی به جام جم رفتند؛ جایی که نماینده امام در رادیو و

تلویزیون مشغول بود. آنان در آغاز، پس از گفت و گویی کوتاه

درباره اوضاع جاری کشور و عملکرد دولت وقت و بازتاب منفی

آن در جامعه، به ویژه در میان نیروهای انقلابی - مبنی بر اینکه

جهت دولت به سوی آمریکاست- طرح خود را با خوئینی ها در

میان گذاشتند. آنها در بیان طرح افزودند که طبق اطلاعات به

دست آمده، یکی از عناصر مهم «سیا»، در پوشش یک دیپلمات

آمریکایی، وارد ایران شده و گویا در پی اهداف خاصی برای

مقابله با انقلاب است. آنان پس از شرح تحلیل خود، طرح تسخیر

را مطرح کردند و از او خواستند با باز گفتن این موضوع، نظر امام

را جویا شود. او با تحلیل دانشجویان موافق بود؛ اما با طرح این

مسئله نزد امام مخالفت کرد و به آنان گفت که از طرف او به

دانشجویان بگویند: «امام راضی است».

چراکه معتقد بود با توجه به مجموعه نظرها، امام قطعاً مخالفت

نمی کنند و موافق خواهند بود. ضمن اینکه اگر امام مخالفت

کردند، دانشجویان بی درنگ سفارت را تخلیه می کنند. بدین

ترتیب، گروه ۱۴۵ شکل گرفت: «ابراهیم اصغرزاده»، «محسن

میردامادی»، «حبیب الله بیطرف»، «رضا سیف اللهی»، «رحیم

باطنی» و «سید محمد موسوی خوئینی ها». ولی معصومه

ایتکار، که با نام «مری»، کار ترجمه زنده خود را از همین لانه

آغاز کرده بود، در خاطراتش می نویسد: «آقای خوئینی ها به آنها

قول داد که در زمان مقتضی مسئله را به امام اطلاع دهد بعد از

اشغال سفارت بود که متوجه شدیم آقای خوئینی ها نتوانسته اند

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۲۱

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

و امام را از جزئیات قضایا مطلع ساخت. فردای آن روز، حضرت امام سخن معروف خود را درباره این اقدام بر زبان راندند تا تکلیف موافقان و مخالفان این اقدام را روشن کنند.

خوئینی ها سخنرانی های غرابی علیه آمریکا و سفارت اشغال شده آنان می کرد:

«ما با خطرناک ترین دشمن رودرو ایستاده ایم؛ منفورترین دشمن از نظر ملت ایران؛ چنان که امام در سال ۴۲ و ۴۳ فرمودند: رئیس جمهور آمریکا بداند که امروز منفورترین انسان روی زمین در نظر ملت ایران است. رفتار ما با اینها رفتار با یک دشمن خطرناک است که کمترین اغماض و چشم پوشی و عفو و برادری با آنها نداریم؛ زیرا اینها همیشه دشمن ما و دشمن ملت مسلمان هستند. همین سخنان کافی بود تا خبرگزاری های غربی، با مخابره نام و تصویر وی، لقب «ملای سرخ» را به او دهند و انواع دروغ پردازی ها را در باب وی بسرایند؛ اما هیچ یک از این تهمت ها او را از آنچه بر آن بود باز نداشت. سید محمد موسوی خوئینی ها اگرچه دانشجو نبود، به سبب اعتباری که نزد دانشجویان داشت، به عضویت شورای مرکزی لانه جاسوسی در آمد. شورای پنج نفره چگونه می توانست شش نفره نشود، در حالی که سید در لحظه های نفس گیر پس از تسخیر پناهشان بود؟ این آغاز ارتباط و پیوند آنان بود؛ رابطه ای ناگسستگی که در سفارت آمریکا ایجاد شد. اسناد لانه جاسوسی یک به یک منتشر می شد؛ اما پس از تأیید و گزینش شورای مرکزی لانه و در رأس آن موسوی خوئینی ها. بسیاری از اسناد طبقه بندی شده سفارت دو هفته پیش از پیروزی انقلاب بسته بندی، و به واشنگتن فرستاده شده، و بسیاری از مدارک به جای مانده در سفارت نیز در آستانه نابودی قرار گرفته بود؛ اما این مسئله چیزی از انگیزه دانشجویان و تلاش بی وقفه و شبانه روزی آنان برای ترمیم و بازخوانی نکاست. این مدارک باید در جایی منتشر می شد؛ به ویژه پس از تأکیدات امام انگیزه این کار دو چندان شد؛ اما چه جایی بهتر از رادیو و تلویزیون؟ خوئینی ها چند ماهی بود که منصب نمایندگی امام را در آن نهاد حساس و تأثیر گذار و استراتژیک در اختیار داشت. مدارک مرحله به مرحله به همت دانشجویان در تلویزیون انتشار می یافت و هر بار یکی را نشانه می گرفت و به حیات سیاسی وی پایان می داد. این شیوه انتشار، که بعدها «افشاگری» نام گرفت، عوامل دولتی و مقامات بلندپایه کابینه موقت را بیشتر نشانه گرفته بود. نخستین تیر ترکش به «امیر عباس امیر انتظام»، سخنگوی دولت موقت خورد، او به جاسوسی برای CIA علیه انقلاب و ارتباط با عوامل بیگانه متهم شد. وی در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۹ به همین اتهام دستگیر، و پس از محاکمه و ارائه اسناد و مدارک به حبس ابد محکوم شد. او پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به دلیل رواج شعارهای انسان دوستانه آزاد شد و ادعای بی گناهی کرد.

این تازه آغاز ماجرای افشاگری بود. گردونه می چرخید و هر بار نام کسی بیرون می آمد: مهدی بازرگان (نخست وزیر مستعفی دولت موقت)، ابوالحسن بنی صدر (اولین رئیس جمهور)، علی اصغر حاج سید جواد (نویسنده و روزنامه نگار ملی گرا و لیبرال)، مسعود رجوی (سرکرده منافقین)، کریم سنجابی (از رهبران جبهه ملی و وزیر خارجه دولت موقت تا فروردین ۱۳۵۸) آیت الله سید کاظم شریعتمداری، هاشم صباغیان (وزیر کشور دولت موقت)، احمد صدر حاج سید جواد (وزیر دادگستری دولت موقت) صادق قطب زاده (اولین رئیس صدا و سیما) جمهوری اسلامی ایران و وزیر خارجه دولت موقت، هدایت الله متین دفتری (رهبر جبهه دموکراتیک ملی)، رحمت الله مقدم مراغه ای (استاندار آذربایجان شرقی در دولت موقت و رئیس حزب منحل شده خلق مسلمان)، ناصر میناچی (وزیر ارشاد ملی در دولت موقت و از نزدیکان شریعتمداری)، حسن نزیه (مدیر عامل شرکت نفت در دولت موقت)، ابراهیم یزدی (وزیر خارجه دولت موقت)، تیمسار مدنی و کسانی دیگر.

آنچه بیش از همه موجب خشم کارگزاران می شد اعلام رسمی نام آنان از رادیو و تلویزیون بود که این نیز به سبب حضور خوئینی ها در آنجا بود؛ بنابراین، وجود فشارهای بسیار بر این دانشجویان طبیعی بود. شورای انقلاب به سبب فشارهای تحمل ناپذیری که از جوانب مختلف وارد می شد، با صدور بیانیه ای، افشاگری دانشجویان را در رادیو و تلویزیون ممنوع اعلام کرد؛

اما کسی به این مصوبه وقعی ننهاد. در ماجرای افشاگری ناصر میناچی، وی دانشجویان را تهدید به محاکمه کرد. خوئینی ها، که بلاگردان دانشجویان بود، بی درنگ پاسخی قاطع به او داد: «ما از هیچ تهدیدی نمی هراسیم. لیبرال ها و افشاشدگان، من و دانشجویان را به اتهام اشغال لانه جاسوسی تهدید به محاکمه می کنند. نه از محاکمه ترسی داریم، نه از بازداشت.» چند سال بعد، برخی تسخیرکنندگان به صراحت یا با کنایه از تسخیر لانه جاسوسی تبرا جستند و وارد مرحله اثبات نظریه «مطلوبیت تغییر بر مبنای زمان و مکان» شدند. عباس عبدی، که خود را از دانشجویان پیرو خط امام میدانست، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ با «باری روزن»، وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا، که یکی از گروهانهای لانه جاسوسی بود، دیدار کرد و مطالب در خور توجهی گفت. در این دیدار که در ۹ مردادماه ۱۳۷۷ در پاریس صورت پذیرفت، عبدی خواستار شکستن دیوار بی اعتمادی میان ایران و آمریکا شد. عبدی در اظهار نظر جالبی، اقدام انقلابی دوستانش را در سال ۱۳۵۸ نتیجه احساس بدی می داند که مردم ایران به شاه و رابطه آمریکا با مردم داشتند. گویا عبدی تاریخ را فراموش کرده، و با این سخن از تمام رویدادهای تلخی که آمریکا مسبب آن بود چشم پوشیده بود. او برای توجیه اقدامات غیر دیپلماتیک دانشجویان، به روزن گفت: «شاید اگر دانشجویان دست به چنین کاری نمی زدند، چریکهای فدایی خلق یا سازمان مجاهدین این کار را می کردند، که در این صورت اوضاع بسیار وخیم تر می شد.»

محسن میردامادی نیز معتقد است کسانی که در اشغال سفارت آمریکا حضور داشتند، با اندیشه امروزی خود به ماجرای ۱۳ آبان می نگرند، نه با نگاه دانشجوی انقلابی سی سال پیش.

امام جماعت دانشجویان پیرو خط امام، که روزی با سخنان آتشین خود حتی نام برهن از مذاکره را خیانت به انقلاب، و آن را کاری غیرعقلانه می دانست، چند سال بعد در گفتگو با مجله آمریکایی تایم، فلسفه تسخیر را «اصلاحات» می خواند. به اعتقاد وی، در این مقطع، آمریکا با بازنگرداندن شاه، به عنوان چهره ای «ضداصلاحات»، در مسیر اصلاحاتی که مردم آغاز کرده بودند قرار گرفته بود؛ وگرنه این اختلافات هرگز اساسی و جوهری نبود. وقتی امام این جماعت، چرخشی این گونه را برای خود جایز بداند، بی شک اقتداکنندگان نیز به پیروی از او قیله خود را تغییر خواهند داد. خوئینی ها برای خوشامد مجله تایم، یادآوری کرد که وی «سوپرمن» گروهانها بود و با وجود او جلو بسیاری از تندروی ها گرفته شد؛ وگرنه معلوم نبود شاگردانش

## یک نگاه

**ما با خطرناک ترین دشمن رودرو ایستاده ایم؛ منفورترین دشمن از نظر ملت ایران؛ چنان که امام در سال ۴۲ و ۴۳ فرمودند: رئیس جمهور آمریکا بداند که امروز منفورترین انسان روی زمین در نظر ملت ایران است. رفتار ما با اینها رفتار با یک دشمن خطرناک است که کمترین اغماض و چشم پوشی و عفو و برادری با آنها نداریم؛ زیرا اینها همیشه دشمن ما و دشمن ملت مسلمان هستند.**

**«موسوی خوئینی ها پس از تسخیر سفارت آمریکا» همین سخنان کافی بود تا خبرگزاری های غربی، با مخابره نام و تصویر وی، لقب «ملای سرخ» را به او دهند**

در تاریخ چهل ساله انقلاب اسلامی ایران غیر از انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی که در آن همه ی گروه های شرکت کننده در سقوط شاه بدون هیچ گونه نظارتی آزادانه در انتخابات شرکت کردند با تصویب قانون اساسی در بهمن ۵۸ سایر انتخابات با رد و تأیید صلاحیت افراد و گروهک ها توسط شورای نگهبان همراه بود. این حق علاوه بر قانون اساسی در کلام حضرت امام هم برای شورای نگهبان محترم شمرده شده است. معمار کبیر انقلاب در بیانیه ای در تاریخ ۱۴ دی ماه ۵۸ به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری دور اول خطاب به ملت ایران این چنین می گوید:

«با اینکه در این دوره به حسب قانون اساسی مصوب از ناحیه ملت، تصدیق صلاحیت رئیس جمهور و واجد بودن شرایط او به عهده این جانب است، به واسطه بعضی مصالح و جهات لازم المراءه، از آن جمله وضع استثنایی که کشور دارد، لازم است در این امر مهم حیاتی تأخیر نشود. از طرفی شناسایی بیش از ۱۲۰ نفر محتاج به زمانی طولانی است؛ و تأخیر در این حال استثنایی به صلاح ملت و کشور نیست، به این جهت و جهات دیگر این جانب امر صلاحیت و انتخاب را به ملت واگذار نمودم که خود سرنوشت خود را تعیین کنند. در دوره های آینده که انشاءالله استقرار کامل حاصل شد، به حسب قانون اساسی باید این امر به وسیله «شورای نگهبان» عمل؛ و آنان هستند که باید تشخیص صلاحیت رئیس جمهور را به حسب موازین قانونی بدهند.»

در انتخابات ریاست جمهوری دوره اول از آن جا که هنوز شورای نگهبان تشکیل نشده بود تا امر رد و تأیید صلاحیت افراد را انجام دهد. طبق قانون اساسی وزارت کشور وظیفه داشت تا پس از بررسی اجمالی شرکت کنندگان و رد صلاحیت اولیه لیست نهایی افراد واجد شرایط را در اختیار حضرت امام قرار دهد تا ایشان افراد را در نبود شورای نگهبان تأیید صلاحیت کنند.

اما امام طبق اعلامیه ای که در بالا آورده شد امر تأیید و رد صلاحیت افراد را بر عهده ملت گذاشت. از آن جا که برگزاری انتخابات با تعداد ۱۰۶ نامزد سخت بود شورای انقلاب به پیشنهاد هاشمی رفسنجانی سید محمد موسوی خوئینی ها پدر معنوی جریان اصلاحات در ایران را که در آن زمان از سوی حضرت امام وظیفه نظارت بر تبلیغات نامزد ها را بر عهده داشت به سمت ناظر بر انتخابات منصوب کرد خوئینی ها در اولین اقدام خود به بهانه تقسیم وقت تبلیغاتی نامزد ها از آن ها دعوت کرد تا به جام جم بروند وی تصمیم داشت رسماً به برخی از نامزدها بگوید از صحنه انتخابات کنار بروند در همان ایام امام در سخنانی شرکت این تعداد نامزد در انتخابات را اخلاقی در این امر دانستند موسوی خوئینی ها نیز دو روز پس از این سخنان حضرت امام در سخنانی پیش از خطبه های نماز جمعه تهران مردم را از تصمیم خود مبنی بر حذف تعدادی از نامزد ها آگاه کرد او در بخشی از سخنانش پس از ذکر نمونه هایی از گفتگوهایش با نامزدهایی که صلاحیت نداشتند گفت:

«من دیروز با این مسائل روبرو شدم دیدم هرگز ملت ایران نمی پسندند چنین افرادی به عنوان نامزد انتخابات بخواهند برنامه تبلیغاتی از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران داشته باشند لذا امروز من این مسئله را با ملت ایران در میان می گذارم اگر چنانچه براساس همین ضوابط که نمونه های آن را ارائه دادم ملت ایران اجازه میدهند من افرادی را که صد در صد صلاحیت ندارند حذف میکنم» از این سخنان خوئینی ها حمایت وسیعی شد لذا او با پشتوانه مردمی به رد صلاحیت هایش ادامه داد وی درباره شیوه این رد صلاحیت ها در مصاحبه با شهروند امروز در سال ۸۶ این گونه می گوید:

«همه کاندیداها را در وزارت کشور دعوت کردم و صحبتی مبنی بر شرایط انقلاب بیان کردم و گفتم این طور نیست هر کس بخواهد بیاید کاندید شود این صحبت به نوعی تهدید آن ها نیز بود که حتی بعضی از آن ها پس از صحبت بنده آمدند و گفتند اگر ما انصراف دهیم دیگری کاری با ما نخواهد داشت؟ گفتم نه. برخی را نیز به علت رجال سیاسی مذهبی نبودن رد کردم. تا این که دو نفر مانند مسعود رجوی و دیگری ابراهیم میرزایی با مسعود رجوی سه ساعت صحبت کردم تا این که به دلیل قبول نداشتن قانون اساسی و اقرار او در این جلسه او را رد صلاحیت کردم.»



اما یکی از سوالات همیشه بی پاسخ تاریخ از آقای خوئینی ها دلیل وی برای تأیید صلاحیت ابوالحسن بنی صدر است؟ با وجود آن که موسوی خوئینی ها چندین مدرک و دلیل علیه ابوالحسن بنی صدر داشت که هر کدام از آن ها برای رد صلاحیت وی کافی بودند او با اختیار خویش بنی صدر را تأیید صلاحیت میکند. در ادامه به چند تا از این دلایل اشاره می کنم. اولین دلیل در ایام انتخابات و در قضیه رد صلاحیت رجوی استفتائی از حضرت امام شد مبنی بر این که آیا کسانی که به قانون اساسی رای نداده اند و مخالف آن می باشند می توانند رئیس جمهور شوند؟ حضرت امام این گونه پاسخ دادند :

بسمه تعالی

کسی که به قانون اساسی رای نداده و آن را قبول ندارد صلاحیت ریاست جمهوری اسلامی ایران را ندارد

در صورتی که بنی صدر هم مانند رجوی به قانون اساسی رای مثبت نداده بود ولی آقای موسوی خوئینی ها با علم به این قضیه بنی صدر را بر خلاف فتوای امام تأیید صلاحیت میکنند

دومین دلیل در جریان تسخیر سفارت آمریکا در دی ماه ۵۸ توسط دانشجویان شش سند بدست آمد که حکایت از رابطه ابوالحسن بنی صدر با ماموران سازمان سیا داشت. خوئینی ها با علم به این که بنی صدر در مقام وزیر بازرگانی دولت موقت با سازمان سیا رابطه داشته است وی را تأیید صلاحیت کرد.

نکته جالب این است که این سند ها نخستین بار در جلسه بررسی عدم کفایت بنی صدر در مجلس توسط خوئینی ها افشا می شود و او تا آن زمان این سند ها را پنهان داشته است.

دلیل سوم سخنان خود خوئینی ها در جلسه بررسی عدم کفایت بنی صدر در مجلس خوئینی ها در این جلسه راجع به بنی صدر این چنین می گوید:

«نمایندگان محترم، آقای بنی صدر مسلمان است، ولی نه اسلام مبتنی بر فقهات اسلامی، بلکه اسلامی از پیش خود ساخته و این مطلب را هم من از دیگران نقل نمیکنم. مطلبی است بین بنده و آقای بنی صدر، و دلیل بنده بر این مطلب سخنی است که اینجانب از خود آقای بنی صدر شنیده ام. در جلسه ای که در همین ساختمان، در زمانی که خبرگان مشغول تدوین قانون اساسی بودند، در آن جلسه که به دعوت تنی چند از دانشجویان، جهت وحدت دانشگاه و حوزه تشکیل شده بود، مدعوین بنده بودم و آقای بنی صدر و آقای رحیمی و آقای خامنه ای که شاید در آن جلسه به احتمال زیاد حضور نداشتند و آقای محمد مجتهد شبستری، و بر حسب اتفاق برادر ام آقای سید احمد خمینی در این جلسه حضور داشتند. در این جلسه، در پی جلسات دیگر بحث بر سر مسائل محوری از جمله خط امام بود که در این رابطه از جانب بعضی حاضرین این سوال تکرار میشد که اصولا خط امام یعنی چه؟ این سوال به گونه ای مطرح میشد که خط امام را در هاله ای از ابهام فرو میبرد. اینجانب پس از لحظاتی سکوت که احساس کردم دیگران با پاسخ ندادن به سوال فوق گویا وجود ابهام در خط امام را تأیید میکنند، عرض کردم چرا خط امام برای شما مبهم است؟ خط امام ابعاد مختلفی دارد. بعد سیاست خارجی، در خط امام اگر کسی بگوید که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در رابطه با خط امام مشخص نیست، مثل این است که بدیهی ترین بدیهیات را انکار کند، مگر اینکه آمریکا را دشمن شماره یک نداند. در آنجا بعد مسایل اجتماعی، مسائل اقتصادی، مسائل اخلاقی، مسائل عبادی مطرح شد و من در آنجا گفتم که در بعد مسائل اقتصادی، مسائل عبادی خط امام، احکام و قوانین اسلام را که مبتنی بر مبانی استنباط فقه شیعی است، امام قبول دارد نه چیزی دیگر. در این هنگام که آقای بنی صدر در حالیکه سرش را به طرف من خم میکرد و پرشور انقلابی خساست به خرج نمی داد و ظرفیت بالایی داشت. حتی پیام برائت از مشرکان امام (ره) را سرتاسر مبارزه اقتصادی تفسیر می کند. در هر حال، او در یک موضع گیری انقلابی حکم می کند که اموال این آدم های «فاسق»، و «فاجر»، اگرچه



قبول ندارم ولی نگویید خط امام معلوم نیست. بگویید تا دیگران تکلیف خود را بدانند.»

کاملا واضح و مبرهن هست که تنها دلیل تأیید صلاحیت آقای بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری دوره اول مصلحت سنجی و دخیل شدن نظر شخصی آقای خوئینی ها در امر تأیید صلاحیت افراد برای شرکت در انتخابات بود. در واقع امروز طرفداران جریانی که منتقد نظارت استصوابی هستند زمانی که رهبر معنویان این اختیار را در دست داشت به جای دخیل کردن قانون سلیق شخصی خود را دخیل کرد. حالا سوالی که پیش می آید این است اگر نظارت استصوابی بد است چرا رهبر معنوی شما آقای خوئینی ها در جریان انتخابات ریاست جمهوری دوره اول به این نظارت عمل کرد و تا به امروز هم به این عملکرد خود افتخار می کند؟

## آقای دادستان!

دو سال پس از انتصاب حجت الاسلام محمدرضا توسلی به نمایندگی امام در امور حج، حضرت امام موسوی خوئینی ها در چهاردهم مرداد ۱۳۶۱ به جای وی به عنوان سرپرست حجاج ایرانی منصوب کردند. این سومین نمایندگی ای بود که خوئینی ها از سوی امام کسب می کرد. امام علت این انتصاب را «پیش خاص سیاسی» در وی برشمردند. به این ترتیب، موسوی خوئینی ها رفت تا حج انقلابی به جا آورد.

نخستین بار تظاهراتی در عربستان به همت او بر پا شد تا این بار «شیطان بزرگ» رجم شود؛ چراکه امام و به تبع او موسوی خوئینی ها معتقد بودند که مراسم حج، بدون «برائت از مشرکان»، حج آمریکایی است. این مواضع سبب شد تا پس از راهپیمایی، حدود هفتاد تن از حجاج ایرانی، از جمله خوئینی ها و سید محمد خاتمی (رئیس کمیسیون خارجه مجلس) و آیت الله جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان) دستگیر و از عربستان اخراج شوند. این راه پیمایی ها در سال های بعد نیز با شکوه تمام برگزار می شد. اما شاگردان خوئینی ها او را در این مسئولیت نیز تنها نگذاشتند. محمدرضا خاتمی، که از دانشجویان پیرو خط امام شمرده می شد، مشاور استاد در امور سیاسی مربوط به حج بود. موسوی خوئینی ها معمولا در امر مشاوره و پذیرفتن جوانان پرشور انقلابی خساست به خرج نمی داد و ظرفیت بالایی داشت. موسوی خوئینی ها نه تنها در ایران، بلکه در عربستان نیز به عنوان یک روحانی چپ و رادیکال شناخته می شد. عملکرد وی در تهییج حجاج برای راهپیمایی های برائت از مشرکان، که

خوشایند خوش نشینان عربستانی نبود، سبب شد که شایعه کمونیست بودن خوئینی ها در عربستان نیز بر زبان ها بیفتد. او در سخنرانی های خود اعلام می کرد: «نه کاخ سفید می خواهیم، و نه کاخ کرملین.» خوئینی ها تا سال ۱۳۶۶ در این مقام بود و پس از آن، جای خود را به رفیق دیرین خود، شیخ مهدی کربوبی داد تا خود دادستانی کل کشور را سامان بخشد.

آیت الله صانعی، دادستان کل کشور، به سبب اختلافاتی در شورای عالی قضایی، چند بار اصرار به استعفا کرد. گویا آرای شاذ فقهی وی مسئله جدیدی نبوده و نیست و از همان زمان نیز مورد انتقاد علمی برخی فقیهان بوده است. امام در تیر ماه سال ۱۳۶۶ استعفا ی او را پذیرفتند و خوئینی ها را جایگزین وی کردند. بر خلاف نظر خوئینی ها، امام معتقد به مجتهد بودن قاضی و نیز به طریق اولی دادستان کل کشور به عنوان قاضی القضاات بودند. تعهد و صراحت و عملکرد انقلابی وی مورد شناخت امام بود؛ ولی امام در اینکه او از حیث علمی به درجه ای رسیده است که بتواند در این مقام فعالیت کند تردید داشتند و حجت شرعی بر این کار نداشتند. زانوی تلمذ زدن در برابر استاد منتظری از افتخارات بی بدیل خوئینی ها شمرده می شد که این بار نیز دست او را گرفت و با تأیید آیت الله منتظری، این شبهه برای امام حل شد. خوئینی ها، که چهارمین بار نمایندگی امام را کسب می کرد، یکی از جنجالی ترین برهه های حیات خود را آغاز نمود. وی نه تنها از قافله رادیکال های چپ مجلس و دولت عقب نماند، بلکه گاهی با برخی اظهار نظرها راه را بر ایشان هموار می کرد. از همان آغاز روشن بود که او در این پست نیز به اقتصاد به دیده انقلابی می نگرد. خوئینی های بی تجربه، با رد شایعه انحلال دادرهای انقلاب، دادرها را به سه بخش مجزا تقسیم کرد تا هر یک به کاری مشغول شوند: «بخش سیاسی و مسائل مربوط به ضدانقلاب، بخش اقتصادی و بخش مواد مخدر»، او در نخستین اظهار نظرها در سمت دادستانی کل کشور، ضرورت تشکیل بخش اقتصادی دادستان انقلاب را تبیین کرد. این مسئله عینا ریشه در شعارها و نگرش هایی داشت که از موضع جناح چپ به آن معتقد بود. مواضع او را می توان ملهم از نگاه مارکسیستی و چپ برخی مبارزان در طول سالیان پیش از انقلاب دانست؛ اما هرگز نمی توان قاطعانه حکم کرد که این موضع گیری ها به عمد تبلیغ مارکسیسم نیز بود. خوئینی ها از همان آغاز شمشیر عدالتش را علیه ثروتمندان بر کشید و کفه ترازو را به سود مستضعفان سنگین کرد. او با هر آنچه مربوط به مظاهر ثروتمندی بود، مخالفت نمود. به همین سبب، حتی از ماشین های بنز ۴۵۰ بوی توطئه حس می کرد و آن را مصداق منکرات می خواند.

در روزهای آغازین مسئولیت وی، زمزمه های بازگشت ثروتمندان فراری شنیده شد. خوئینی ها به سرعت به میدان آمد و در برابر برخی بزرگان جناح راست، که ثروتمندان فراری را مالک اموال خود می دانستند، موضع گرفت و آنان را به ساده لوحی متهم کرد. از نظر او، بازگرداندن اموال و «حقی که از شیر مادر هم حلال تر» است به کسانی که از ترس انقلاب به خارج فرار کرده اند باعث خواهد شد که آنها «جانور» های دیگر را نیز خبر کنند. او به مسئولانی که به گفته خود ساده لوح اند، سفارش می کرد که از فتوا و حکم دادن علیه «یک مشت آشغال» ترسند و با تجویز تصمیم های فراقانونی، به هر نحو ممکن، جلوی ثروتمندان فراری را بگیرند. او خطر بازگشت «طاغوتچه ها و آدم های فاسد درباری» را بیش از شهادت پشاهانگان انقلاب می دانست. خوئینی ها ریشه مسائل و مشکلات اجتماعی و فرهنگی را نیز در مفاصد اقتصادی و ثروت اندوزی می جست؛ بنابراین، می کوشید در نگاه خاص خود و سخنرانی های انقلابی اش، بی حجابی و فساد اخلاقی و اجتماعی را به فساد اقتصادی گره بزند. او در این سال ها چنان به سرمایه داران کینه نشان می دهد که حتی پیام برائت از مشرکان امام (ره) را سرتاسر مبارزه اقتصادی تفسیر می کند. در هر حال، او در یک موضع گیری انقلابی حکم می کند که اموال این آدم های «فاسق»، و «فاجر»، اگرچه

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۳۳

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸

مالکیتشان «مشروع» و «صد بار هم حلال» باشد، باید به حکم ولایت، گرفته شود؛ چرا که تاکنون کجا بوده، و در آمریکا و اروپا چه غلطی می کرد؟

بلافاصله پس از این اظهار نظر، خوئینی ها کوشید تا به گفته های خود جامعه عمل ببوشانند. او دهم مهرماه، طی بخشنامه ای به دادسراهای انقلاب و عمومی دستور داد تا تهیه فهرست سرمایه داران فراری را، که به محاکم مراجعه کرده اند، اولویت کاری خود قرار دهند. او می خواست با این کار «سرمایه داران را انقدر مفتضح بکند که حتی جرئت سر بلند کردن هم نداشته باشند»؛ چه رسد به اینکه بخواهند از دستگاه قضایی شکایت کنند. خوئینی ها راه مبارزه منفی با این گونه مسائل را به خوبی می دانست. شاید بتوان تئوری مبارزه او را «سمپاشی تبلیغاتی» نامید. او اساسا معتقد است که برای مبارزه با رقیب، نخست باید پای او را به گوشه ریخت کشاند و با مشت های تبلیغاتی او را چندان زد که از اعتبار ساقط شود. در آن صورت، کنار گذاشتن او از دور رقابت آسان خواهد بود.

او به این حد قانع نشد و در پیمای از همه دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور خواست تا سرمایه داران فراری و نیز اموال به جامانده از آنها را در داخل کشور - که تاکنون از چشم دادستانی پنهان بوده است - شناسایی و به دادستانی کل کشور معرفی کنند تا دادستان اقدامات بعدی را تدارک ببیند.

او کینه عجیب خود را به خوانین این گونه ابراز می کند: «آنها یک مشت جانورند که ۹۹ درصدشان با اسلام و انقلاب ناسازگارند و زندگی شان با زندگی آخوندی فرسنگها فاصله دارد.» در یکی از همین اقدامات انقلابی، زمین های آیت الله سید مرتضی پسنیدی، برادر بزرگ امام (ره) نیز مصادره گشت و حکم استرداد آنها را کد گذاشته، و فرزندش، رضا هم بازداشت شد. ایشان نیز قصد شکایت و پخش اعلامیه داشتند که با پادرمیانی حاج احمد آقا و هاشمی رفسنجانی، حق شرعی ایشان را پرداختند و از وی دلجویی کردند. شاید همین قانون گریزی ها و تددوی های مفرط وی بود که به شکست بسیاری از وعده هایش انجامید. به هر روی، خوئینی ها تجسم آن چیزی بود که در مقام تئوری و نظر در مجلس شورای اسلامی جریان داشت. او مجسمه عملکردهای فراقانونی برای احقاق حق مظلومان - که به نظر و گفته خودش فلسفه انقلاب اسلامی است بود.

وی در سمت دادستانی کل کشور نه تنها در مفاسد اقتصادی، بلکه در مفاسد اخلاقی و بی حجابی و بحث اعتیاد نیز موضعی بسیار قاطع و انقلابی داشت. او درباره قاچاقچیان مواد مخدر معتقد بود که نخست باید با آنها اتمام حجت کرد و بیشترشان را از زندان آزاد نمود. سپس چنانچه هر کدام از آنها در ارتباط با قاچاق مواد مخدر دستگیر شدند، بی درنگ باید اموالشان مصادره شود، و خود اعدام گردند. او با «خس و خاشاک» خواندن بی حجابها، معتقد بود:

«کسانی که در جامعه رعایت شئون اسلامی را نمی کنند و به نحوی به انقلاب دهن کجی می کنند، عاقبت از میان خواهند رفت. مردم اگر احساس تکلیف کنند و ببینند مسئولین به وعده هایشان در زدودن آثار فساد نتوانسته اند عمل کنند، خودشان وارد صحنه خواهند شد و تمام خس و خاشاک ها و علف های هرز جامعه را از میان بر خواهند داشت و جامعه را پاک خواهند کرد.»

### اماجرای انفجار دفتر نخست وزیری

هنگامی که خوئینی ها به دادستانی کل منصوب شد، پرونده انفجار دفتر نخست وزیری همچنان باز بود. هر از چند گاهی کسی را احضار و بازجویی می کردند و هر چه می گذشت پرونده راز آلودتر می شد. بی درنگ پس از انفجار دفتر، کمیته ای متشکل از «آیت الله قدوسی» (دادستان کل انقلاب)، «آیت الله ربانی املشی» (دادستان کل کشور) و «سید اسدالله لاجوردی» برای رسیدگی به عواملان این ترور تشکیل شد و بازجویی ها آغاز گردید. گویا سرنوشت به گونه ای رقم خورده بود که پرونده هشتم شهریور در پایان روی میز خوئینی ها ورق بخورد. این پرونده شاید مهم ترین و عجیب ترین پرونده تاریخ انقلاب باشد که تا به امروز غبار از آن نروده اند. انفجار هفتم تیر اگرچه شهیدان بسیاری از انقلاب گرفت، در ایهام، هرگز به پای فاجعه هشتم شهریور نرسید.

## یک نگاه

**در جلسه فوق العاده ای که پس از فوت امام برای تعیین رهبر آینده تشکیل شد، آیت الله موسوی خوئینی ها به آیت الله خامنه ای رای نداد تا نشان دهد که در جمهوری اسلامی بر سر منافع نظام نمی توان با کسی تعارف کرد و آزادی بیان و عقیده در حد اعلامی خویش است. اینکه چرا موسوی خوئینی ها به آیت الله خامنه ای دید مثبتی نداشت علل مختلفی می تواند داشته باشد، از جمله اینکه او با حزب جمهوری و اعضای آن مشکل تئوری داشت و یا اینکه در این باره نیز بر چپ بودن خود اصرار می ورزید و نمی پسندید کسی که به ظاهر منتسب به جناح راست سنتی است، مسئولیت خطیر را برعهده گیرد**

دو هفته پس از آغاز به کار دولت دوم، ساعت ۱۵ روز ۸ شهریور، در دفتر نخست وزیری، جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد، محمدعلی رجایی (رئیس جمهور)، محمدجواد باهنر (نخست وزیر) و مسعود کشمیری (دبیر شورای عالی امنیت) گرد میز جلسه نشسته اند. تیمسار وحید دستجردی در کنار باهنر، و پس از او اخپانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل قرار دارند. در کنار وی نیز به ترتیب تیمسار کتبی، سرورالدینی (معاون وزیر کشور)، خسرو تهرانی (از اطلاعات نخست وزیری) و کلاهدوز (قائم مقام سپاه) در یک طرف میز هستند. سمت دیگر میز، تیمسار شرف خواه (معاون نیروی زمینی)، سرهنگ وحیدی (معاون هماهنگی ستاد مشترک)، سرهنگ وصالی (فرمانده عملیات نیروی زمینی) و سرهنگ صفاپور (فرمانده عملیات ستاد مشترک) قرار دارند. در میانه گفت و گوها، ناگهان همه احساس کردند که اتفاقی رخ داده است. گویا سر و صورتشان در حال سوختن بود. دود غلیظی فضای اتاق را گرفته بود؛ اما کسی چیزی نمی شنید. شدت انفجار به گونه ای بود که حتی پرده گوش ها را پاره کرد و مجال فکر کردن به کسی نداد. خبر حادثه به سرعت به مراکز حساس از جمله به مجلس شورای اسلامی رسید. هیئت دولت بلافاصله در دفتر هاشمی رفسنجانی در مجلس تشکیل جلسه داد. قرار بود فردای آن روز حصر آبادان به دست رزمندگان شکسته شود؛ بنابراین، برای آنکه رزمندگان روحیه خود را نازند، موضوع آشکار نشد. بهزاد نبوی، در مقام سخنگوی دولت، در مصاحبه ای اعلام کرد که رجایی و باهنر جراحاتی برداشته، و در بیمارستان بستری اند؛ اما گویا مصاحبه مصلحتی نیز سودی نداشت و رزمندگان دریافتند که رجایی و باهنر شهید شده اند و عملیات شکست حصر آبادان به تأخیر افتاد. صبح فردا رسانه ها در اطلاعیه ای اعلام کردند که رجایی و باهنر و کشمیری به شهادت رسیده اند. این در حالی بود که برخی افراد داخل جلسه و نیز نگهبانان ساختمان، از خروج کشمیری از جلسه لحظاتی پیش از انفجار سخن می گفتند. این اطلاعیه را «محسن سازگارا»، معاون سیاسی - اجتماعی بهزاد نبوی، به صداوسیما داد و گویا حاصل جلسه محرمانه ای بود که «بهزاد نبوی»، «سعید حجاران»، «خسرو تهرانی»، «مصطفی قنادها» و «محسن سازگارا» که همگی از دوستان کشمیری بودند در آن شرکت داشتند. در هر حال، شواهد و دلایل متقن نشان می داد که کشمیری در میان کشته شدگان نیست و این آغاز ماجرای پس پیچیده و مهم بود. شواهد نشان می داد که کشمیری عامل اصلی این ترور است. خانواده وی نیز بلافاصله پس از مفقود شدن او، به جای نامعلومی انتقال داده شده بودند. تلاش برای یافتن وی نیز هیچ سودی

نداشت. گویا همگی از کشور گریخته بودند. در این میان، بحث جنازه سازی برای کشمیری و انواع دسیسه ها برای شهید جلوه دادن وی، شک بسیاری را برانگیخت تا به این حادثه عمیق تر بنگرند. شاید یکی از تعجب برانگیزترین نکات این پرونده ارجاع دادن آن به دادگستری به جای دادسرای انقلاب است. از آنجا که این پرونده کاملا ضد انقلابی بود، باید در دادسرای انقلاب موشکافانه بررسی می شد؛ اما اکویا بهزاد نبوی در جلسه ای توانست شهید ربانی املشی را متقاعد کند که پرونده به دادگستری برود و در آنجا و به کمک گروهی که بهزاد نبوی تشکیل داده بود، بررسی شود. اظهارات متناقض، اقدامات خودسرانه این گروه خود ساخته، خارج کردن افراد مشکوکی مثل تقی محمدی و مصطفی قنادها از کشور، خودکشی تقی محمدی، کتمان سوابق نفاق مسعود کشمیری و مسائل بسیاری از این دست موجب شد که برخی افراد رده بالای نظام مورد سوء ظن بازپرس دادستان کل قرار گیرند. با توجه به محرز شدن ضد انقلابی بودن پرونده، بازپرس قرار عدم صلاحیت صادر کرد و در شهریور ماه ۱۳۶۱ آن را به دادسرای انقلاب ارجاع داد تا این بار اسدالله لاجوردی مسئول بررسی پرونده باشد. این تازه آغاز ماجرا بود، با روشن تر شدن ابعاد جدید پرونده، لازم بود که برخی افراد صاحب منصب از جمله بهزاد نبوی و سعید حجاران، بازجویی شوند، که این اتفاق با جوسازی رسانه ای انجام نشد. این کش و قوس ها همچنان ادامه داشت تا اینکه ربانی املشی شهید، و لاجوردی مجبور به استعفا شد. تیرماه سال ۱۳۶۴، که خوئینی ها به مقام دادستانی کل کشور منصوب شد، پرونده هشتم شهریور، با توجه به فضای حاکم بر کشور، تحت تأثیر جریانات سیاسی قرار گرفته بود. خوئینی ها نیز معتقد بود علت اهتمام بیش از حد به این پرونده، بر خلاف پرونده هفتم تیر، به سبب خط و خطوط سیاسی است؛ اما به هر صورت خواستار تعیین تکلیف پرونده شد. خوئینی ها در روز میث پیامبر اکرم (ص) دیداری از زندانیان اوین داشت. فردای آن روز، تقی محمدی که اعتراضاتی شنیدنی در بازجویی کرده بود، در میانه بازجویی ها، زمان تنفس و در همان اتاق بازجویی به طرز مشکوکی خودکشی کرد. این وضعیت برای خوئینی ها هیچ خوشایند نبود و به هیچ وجه نمی توانست دوام بیاورد. بنابراین، مسئولان پرونده می بایست تحت فشار قرار گیرند تا تکلیف هرچه سریع تر مشخص شود. وی همچنین به سبب مهم بودن پرونده و رابطه دوستانه و استاد شاگردی ای که با بهزاد نبوی و سعید حجاران داشت و نیز به سبب اینکه شاید هنوز پیگیری پرونده را سیاسی میدانست، بازجویی از این افراد را خود بر عهده گرفت. خوئینی ها اصرار داشت «شما قصد دارید سازمان مجاهدین انقلاب را محاکمه کنید. شما رأس سازمان را مطرح می کنید که بهزاد نبوی و بقیه متهمین هم اعضای سازمان هستند»؛ بنابراین، با وجود ناقص بودن پرونده، دستور توقف تحقیقات و صدور کیفرخواست را در عرض یک هفته صادر می کند؛ با این ادعا که تحقیقات به عمل آمده به درد تاریخ نگاری می خورد. اما چهار کیفرخواستی که به درخواست موسوی خوئینی ها آماده شده بود هرگز تحویل دادگاه نمیگردد. این در حالی بود که برخی اطلاعات به دست آمده از بازجویی ها، مانند فراری دادن کشمیری از کشور و نیز داستان جسدسازی مصلحتی، اهمیت مسئله را بیش از پیش می ساخت. از جمله اقداماتی که بعدها موجب دردسر خوئینی ها شد این بود که او دستور می دهد تا متهمان پرونده کنار هم باشند. او تأکید می کند که این دستور همان شب اجرا شود. این کار سبب استعفای مسئولان پرونده می شود و خوئینی ها نیز، با ابراز اینکه تاکنون با شما معاشات کرده ام، تأکید می کند: «همین فردا تکلیف شما را روشن می کنم». هم زمان رازینی، به نقل از آیت الله منتظری، اعلام می کند که قائم مقام رهبری گفته است: «اگر چیزی نیست آزاد کنید». اما برخی مسئولان وقت شورای عالی قضایی همچون «آیت الله مقتدایی»، از این کار انتقاد می کنند و خواستار ادامه تحقیقات و تعیین تکلیف پرونده ها در دادگاه می شوند. به سبب برخی کارشکنی ها و ناهماهنگی های افراد رسیدگی کننده به پرونده، هنوز پس از پنج سال از حادثه، اقدام درخوری انجام نگرفته بود خوئینی ها نیز همچنان معتقد بود که این پرونده به دنبال اهداف خاص سیاسی است. در پی این اختلافات، ۱۱ تن از مسئولان کشور، از جمله نمایندگان





به این تصریح نیازی نیست. او بر خلاف انتظار، بحثی را مطرح ساخت که تا چند سال پیش هیچ اعتقادی به آن نداشت. او می گفت نباید مطلبی را در قانون اساسی وارد کرد که دشمنان از آن سوء استفاده کنند: «[اگر این تغییر] در قانون اساسی بیاید آنهایی که بر می دارند این قانون اساسی را تفسیر و تحلیل می کنند می گویند در حکومت اسلامی این ها گفتند تمام امور به دست یک نفر است. یقیناً ما یقیناً بلی، البته چون ولی امر عادل است، عدالتش در حد بالاست. هیچ وقت به ضرر جامعه هیچ کاری انجام نخواهد داد و اگر یک وقتی بر مبنای هوای نفس کار کرد، خود به خود از آن مقامش معزول می شود. این حرف پیش ما حرف درستی است اما مردم و دنیا برداششان این خواهد شد که ما تمام امور را در اختیار یک فرد قرار داده ایم؛ حکومت فرد است با اینکه قانون اساسی هم داریم اما آن فرد هم می تواند قانون اساسی را تغییر بدهد و هم هر چیز دیگری که بر اساس قانون اساسی تنظیم می شود. «ایا خوئینی ها در ماجرای تسخیر لانه جاسوسی به این مطلب نیندیشیده بود که ممکن است ناظران بیرونی به گونه ای دیگر این داستان را تفسیر کنند و این امر موجب بدنامی جمهوری اسلامی در میان دشمنان شود؟ آیا در قضیه نظارت فوق استصوابی به این مسئله نیندیشیده بود؟

خوئینی ها می گفت که تصریح به عبارت «ولایت مطلقه فقیه» به معنای نقض قانون اساسی است. او برای تبیین استدلال خود مثال هایی می آورد که پذیرفتنی نبود. وی توجه نداشت ولی فقیه که مشروعیت نظام با اوست، در هر حال، باید با سیستمی خواص مملکت را اداره کند و آن سیستم قانون اساسی است؛ بنابراین همانگونه که خوئینی ها نیز به آن آگاه بود ولی فقیه نمی تواند به دلخواه خود کشور را اداره کند بلکه باید در چارچوب قانون اساسی رفتار نماید. ولی فقیه تنها در موارد نادری که سیستم قانون با ضرورتها برخورد می کند و کارایی ندارد می تواند از اختیارات مطلقه خود، آن هم در جهت مصلحت نظام و مردم، استفاده کند یعنی درست به همان صورتی که امام رفتار کردند؛ بنابراین، نخستین نشانه های چرخش اعتقادی و عدول وی از دیدگاههای امام را می توان در این سخنان جست. در جلسه فوق العاده ای که پس از فوت امام برای تعیین رهبر آینده تشکیل شد، آیت الله موسوی خوئینی ها به آیت الله خامنه ای رای داد تا نشان دهد که در جمهوری اسلامی بر سر منافع نظام نمی توان با کسی تعارف کرد و آزادی بیان و عقیده در حد اعلامی خویش است. اینکه چرا موسوی خوئینی ها به آیت الله خامنه ای دید مثبتی نداشت علل مختلفی می تواند داشته باشد؛ از جمله اینکه او با حزب جمهوری و اعضای آن مشکل تئوری داشت و یا اینکه در این باره نیز بر چپ بودن خود اصرار می ورزید و نمی پسندید کسی که به ظاهر منتسب به جناح راست سستی است، مسئولیت خطیر را برعهده گیرد چه بسا ترس گرایش کشور به سمت آمریکا را در دل داشت. در جریان انتخاب رهبر آینده، چند نفر از حاضران در جلسه خبرگان، شهادت دادند که امام درباره رهبری آیت الله خامنه ای نظر بسیار مساعد و موکد داشتند. این نقل قول ها و شهادت دادن ها سبب شد تا بسیاری از اعضا به سخن امام اعتماد کنند و با قاطعیت بیشتری به آیت الله خامنه ای رای دهند؛ اما اینکه چرا خوئینی ها در این باره به نظر امام تمکین و اعتماد نکرد و بر خلاف نظر ایشان رای داد جای بسی تأمل است.

شبهه به همین ماجرا در داستان ۹۹ نفر که مورد تخطئه جناح چپ واقع شد روی داد؛ در حالی که مسئله رهبری بسیار مهم تر از نخست وزیری نهایتاً چهار ساله بود. پس از انتصاب آیت الله خامنه ای به عنوان رهبر انقلاب اسلامی خوئینی ها نیز به صراحت از ایشان حمایت کرد. در هر صورت، دوره جدید با رهبری جدید آغاز شده بود. در شورای بازنگری قانون اساسی، جایگاه و وضعیت مجمع تشخیص مصلحت نظام در قالب یک اصل قانونی مطرح شد و اعضای آن به دو دسته حقوقی و حقیقی تقسیم شدند. رهبری تنها می توانست اعضای حقیقی مجمع را منصوب کند.

در همین زمینه، آیت الله خامنه ای در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۱۲، در نامه ای به آیت الله هاشمی رفسنجانی، اعضای این مجمع را برای مدت سه سال منصوب کرد. حضرات فقهای شورای نگهبان، روسای محترم سه قوه، وزیر مربوط، رئیس کمیسیون مربوط

و وزیران، با فرستادن طوماری به خدمت امام، از متهمان دفاع کردند و خواستار پایان دادن به این پرونده شدند. این نامه با امضای سیدمحمد خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی، آغاز و با امضای عبدالکریم سروش، عضو سابق ستاد انقلاب فرهنگی، پایان می یافت. جالب آنکه بهزاد نبوی نیز یکی از امضاکنندگان این طومار بود که چند جمله ای نیز با امام درد دل کرد. همزمان با فرستادن این طومار، ۹۱ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز، در تذکری به قوه قضائیه، خواستند که هرچه سریع تر به این پرونده رسیدگی شایسته شود. امام پس از دریافت طومار و جدی شدن بعد رسانه ای این پرونده، آیت الله موسوی اردبیلی (رئیس وقت شورای عالی قضایی)، موسوی خوئینی ها (دادستان کل کشور) و رئیسی (دادستان انقلاب وقت تهران) را به حضور طلبیدند. استاد بار دیگر در قامت متجی، در هنگام گزارش دادن از پرونده، به بی گناهی متهمان تأکید می کند و می گوید: «مسئله خاصی در پرونده ها وجود ندارد و پرونده کاملاً سیاسی و جناحی است». امام پس از شنیدن گزارش و دیدگاههای آقایان، سخنانی می گویند که بلافاصله پس از جلسه، در مدلول آنها اختلاف می شود. خوئینی ها به «رئیس (دادستان تهران) می گوید: «اعلام کنید پرونده بررسی شده است و به سبب نبود دلایل کافی مختومه اعلام می شود». اما رئیسی از این کار سر باز می زند. او معتقد است که منظور امام مختومه اعلام کردن پرونده نیست؛ زیرا اعتراف ها و دلایل بسیار بر مجرم بودن افراد در دست است. اما فردای آن روز، روابط عمومی دادستانی کل کشور اطلاعیه ای مبنی بر تبرئه متهمان و مختومه اعلام شدن پرونده صادر می کند و در پی آن برخی متهمان در هفتم خرداد ۱۳۶۵ آزاد می شوند.

به نظر می رسد از آنجا که موسوی خوئینی ها همواره تحت تأثیر محیط پیرامون خود قرار می گرفت، این بار نیز تحت تأثیر بهزاد نبوی و حجابیان و دیگران، سخنان صریح امام را به گونه ای دیگر دریافتت بود. در عین حال، بسیار بعید به نظر می رسد که با این همه شواهد و قرائن و همچنین اعترافات که برخی متهمان کرده بودند، حضرت امام به مختومه اعلام شدن پرونده دستور داده باشند. چپ و راستی شدن فضای حاکم بر کشور و اتهام سیاسی کاری جریانهای مقابل به یکدیگر در پی هر عمل، فضای کشور را به فضایی دور از واقعیت و انصاف تبدیل کرده بود. از این رو، برخی اقدامات حقیقی و سرنوشت ساز نیز در آتش بازی های سیاسی میسوخت. به هر روی، خوئینی ها به سازمان مجاهدین انقلاب و نیز اعضای آن که گاه افرادی رادیکال و همچنین سر منشأ شکاف چپ و راست در کشور بودند دل بسته بود و نمی توانست به آسانی احتمال دخالت این حزب را در انفجار دفتر نخست وزیری بدهد؛ بنابراین، متأثر از این دل بستگی، به دیگران اجازه بازجویی نداد تا حقیقت برای همیشه پنهان بماند. به هر حال، عملکرد ضعیف وی سند مظلومیت دو چندان شهدای هشتم شهریور گشت.

**من مخالف ولایت مطلقه فقیه هستم!**

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۲۵  
**هواي آزاد**

دوم  
خرداد  
۹۸

مجلس شورای اسلامی، حضرات آیات و حجج اسلام: «آقای مهدوی کنی»، «آقای حاج شیخ یوسف صانعی»، «آقای حاج سید احمد خمینی»، «آقای حاج سیدمحمد موسوی خویینی‌ها»، «آقای حاج شیخ محمدعلی مهدوی کرمانی»، «آقای حاج شیخ حسن صانعی»، «آقای حاج شیخ محمدرضا توسلی»، «آقای حاج شیخ عبدالله نوری» و «جناب آقای میرحسین موسوی». این ترکیب نشان می داد که رهبر جدید نیز کاملا فراجنبانی عمل می کند و چه بسا توجه بیشتری به منتقدان پیشین دارد.

### مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری

هاشمی رفسنجانی برای ساماندهی به مباحث توسعه سیاسی کشور، در سال ۱۳۶۸ مرکزی را با عنوان «مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری» تأسیس کرد و موسوی خویینی‌ها را به ریاست آن برگزید. خویینی‌ها به سبب علاقه ای که به هاشمی داشت و نیز به دلیل حذف دوستان و شاگردانش در دولت جدید کار در خیابان خارک را پذیرفت تا آنان را در این مرکز گرد آورد.

اما یاران او چه کسانی هستند؟ عباس عبدی که با حکم استاد به معاونت مطالعات و تحقیقات اجتماعی دادستانی منصوب شده بود، این بار با حکم او به معاونت اجتماعی مرکز برگزیده می‌شود. سید مظفری که اکنون او را با نام حجازیان می‌شناختند، با پرونده‌ای قطور و مبهم از ساختمان وزارت اطلاعات بیرون آمد و با کمک استاد و همکلاسی پیشین خود رفت تا معاونت سیاسی مرکز را بنیان نهد. خویینی‌ها معاونت اندیشه را نیز به هم لباسی خود محسن کدیور داد. مجید محمدی، مصطفی تاجزاده، بهزاد نبوی، محسن سازگارا، محسن امین زاده، محسن آرمین، علیرضا علوی تبار و هاشم آغاچری نیز به مرکز رفتند و به خویینی‌ها پیوستند تا حلقه یاران کامل‌تر شود.

شاخص ترین بخش این مرکز معاونت سیاسی آن بود که در حقیقت یک پروژه بیشتر نداشت و آن نیز «توسعه سیاسی» بود. این پروژه چند زیرپروژه داشت؛ مانند فرهنگ سیاسی و رفتار سیاسی اقبال مختلف ایران، تحلیل چرایی انقلاب اسلامی با هدف تئوریزه کردن انقلاب، ماهیت دولت در ایران و نوسازی ایران. این پروژه‌ها در طول مسائل تئوریک بود که در محافلی همچون «حلقه کیان» دنبال می‌شد. پروژه سیاسی مرکز در حقیقت بر مبنای تغییر ساختار و فرهنگ سیاسی ایران و طراحی نظام توسعه جمهوری اسلامی ایران، همسان با مدل توسعه سکولاریستی صورت بندی شده بود. «رامین جهانپنگلو» در آن پروژه مشاوره در سایه بود. جهانپنگلو هوای آکواریم سازی نهادهای دینی و انتقال آنها به دنیای مدرن را در سر داشت، معتقد بود که نمی‌توان با همجنس بازی و حقوق اقلیت هایی مانند بهائیان مخالف بود و در عین حال ادعای روشنفکری و اصلاح طلبی داشت. او از نوجوانی با «دربوش آشوری»، «شاهرخ مسکوب» (از درباریان پهلوی) «دربوش شایگان» (مشاوره اشرف پهلوی و از جمله کارشناسان ساواک) هم نشین بود و در نیمه دهه ۶۰ به دعوت آنان و خاله زاده اش، سید حسن نصر (رئیس دفتر فرح پهلوی) فعالیت های خود را زیر چتر سلطنت طلبان ورشکسته آغاز کرد و به شکل غیر رسمی به بنیاد مطالعات ایران رفت و در «فصلنامه ایران نامه» مشغول به کار شد.

چپ های جوان دیروز خیلی زود به تکاپو افتادند. نظام ارزشی اندیشه خود را به سرعت تغییر دادند و با لیبرال هایی که زمانی آنان را ستون پنجم می‌خواندند به بحث‌های معرفت‌شناختی و فلسفی پرداختند و با استادان دانشگاهی خود همچون «بشیریه» به پروژه‌های مشترک رسیدند؛ از جمله سید حجازیان در سال ۱۳۷۲ با دفاع از پایان نامه اش، با عنوان «موعودیت در انقلاب ایران و روسیه» در دانشگاه تهران و زیر نظر حسین بشیریه، کارشناسی ارشد علوم سیاسی و سپس دکتری آن را دریافت کرد. دیدگاه‌های مارکسیسم، فمینیسم و انواع مکتب های غربی تحت عنوان علم ترویج می‌شد. اندیشه‌های لیبرالی هابرماس و مارکس وبر، نظریه پرداز آلمانی در اذهان این جوانان رخنه می‌کرد. در نتیجه آن سوپرانقلابی های دهه ۶۰ نه به تدریج، که شاید با اندکی چشم پوشی، به یکباره در آن سوی رادیکالیسم، یعنی لیبرالیسم، به صف ایستادند.

### انجمن روبرویی

بود چگونه متولد خواهد شد.

### اسلام به جامعه

پس از تصویب طرح تأسیس روزنامه از سوی مجمع، آنها در پی فردی آسوده خاطر و کم مشغله بودند که سرپرستی آن را به او واگذارند. اگرچه موسوی خویینی‌ها خود را آسوده خاطر تر را بر قرار دارد؛ بنابراین جناح چپ با تمام قوا وارد عرصه علمی- عملی شد. اما آنها نخست باید از فیلتر شورای نگهبان می‌گذشتند. این در حالی بود که جناح چپ به تغییراتی که در برخی مواد قانون انتخابات مجلس خبرگان صورت پذیرفته بود، اعتراض داشت و آن را گامی برای حذف خود می‌دانست. به هر حال شورای نگهبان قانون اساسی از فهرست مجمع روحانیون مبارز کسانی چون مهدی کروبی، صادق خلخالی، اسدالله بیات زنجانی، احسان بخش، سید علی محمد دستغیب، سید علی اصغر دستغیب، دشتی، جمی، مروجی، سید محمد هاشمی، سید هادی خامنه‌ای، محتشمی و سیدمحمد خامنی را رد صلاحیت کرد. از میان این افراد، برخی به علت احراز نشدن شرط علمی یعنی «جتهاد» رد صلاحیت شدند و برخی مانند اسدالله بیات زنجانی اساسا در آزمون شرکت نکردند تا علمیت یا نبود آن مشخص شود. او که خود را برتر از آزمون دهنده‌گان می‌دانستند، آنان را به مباحثه علمی فراخواند و در روزی که برای آزمون مقرر شده بود، کتاب‌های تالیف شده اش را به همراه آورد تا به جای امتحان گرفتن از وی، آن کتاب‌ها را بخوانند. امروزه اصلاح‌طلبان او را «مرجع تقلید مردمی» می‌خوانند.

سید محمد خویینی‌ها و محمد واعظ عباسی خراسانی و محمدرضا توسلی نیز که جزء ۱۰۹ نفر تأیید شده شورای نگهبان بودند، در اعتراض به این رد صلاحیت‌ها با انتشار بیانیه‌ای از شرکت در انتخابات انصراف دادند تا نخستین حرکت جدی اختلاف انگیز پس از رحلت امام صورت پذیرد. انصراف دادن آن‌ها اشتباه بزرگ استراتژیکی بود که شاید هیچ‌گاه نتوان آن را جبران کرد. این اختلاف رفته رفته زخم چرکینی شد که جز با جراحی بهبود نمی‌یافت. بیانیه آنها به صراحت این رد صلاحیت را سیاسی می‌خواند و آن را روندی برای حذف یک جریان سیاسی مورد تأیید امام می‌شمرد، به گونه ای تنظیم شده بود که هیچ یک از روزنامه‌ها نتوانستند یا نتوانستند آن را چاپ کنند؛ حتی روزنامه هایی که خاتمی و دعائی رئیس آن بودند، یعنی کیهان و اطلاعات. این ماجرا اعضای مجمع و استاد را به فکر فرو برد. آنها خود را در سراسیمگی سقوط می‌دیدند؛ اما استاد پیشهادی را به یاد آورد که شاگردش یک سال پیش به او داده بود. از این رو، پیشنهاد

### یک نگاه

**امیدواریم پروردگار مهربان، شما را به باری مبعوث گرداند تا با هم به جنگ نامردمان برویم؛ زیرا مردمان چین می خواهند که به کاخ سفید پر از سیاهی ظلم و خیانت هجوم ببریم و خدایمان چین می پسندد. به سرمایه داران، به مرفهان بی درد، به متحجران، به مقدس مآب های احمق، به آنها که در خانه های خویش فارغ از رنج محرومان آریمید و در یک کلام به اسلام پناهان امریکایی با «اسلامی» که در دست داریم یورش ببریم که امانمان چین سفارش کرده اند.**

### نخستین سرمقاله سلام

تأسیس یک روزنامه را به مجمع روحانیون مبارز داد. در فضایی که مجمع هنوز از رد صلاحیت ها آزرده بود و اعضای مجمع همه جا را سیاه و سفید می دیدند و به همه چیز و همه کس به دیده تردید می‌نگریستند، نطفه روزنامه‌ای بسته شد که روشن

برایم پروردگار مهربان، شما را به باری مبعوث گرداند تا با هم به جنگ نامردمان برویم؛ زیرا مردمان چین می خواهند که به کاخ سفید پر از سیاهی ظلم و خیانت هجوم ببریم و خدایمان چین می پسندد. به سرمایه داران، به مرفهان بی درد، به متحجران، به مقدس مآب های احمق، به آنها که در خانه های خویش فارغ از رنج محرومان آریمید و در یک کلام به اسلام پناهان امریکایی با «اسلامی» که در دست داریم یورش ببریم که امانمان چین سفارش کرده اند. در آن دوره سلام نه تنها معتقد بود که دوران مدیریت فقهی جامعه، به علت تغذیه حوزه از دوران «قرون وسطا» به سر آمده است، بلکه از توهین و تمسخر بزرگان حوزه نیز دریغ نکرد. مطالبی که از زبان سلام گفته می‌شد، همگی بازتاب دیگر گون اندیشه های نوینباد فروش و شبستری بود که فقه را برای جامعه در حال توسعه ایران در عصر مدرنیته ناکارآمد می‌پنداشتند. از سوی دیگر، حضور اعضای روزنامه سلام در مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری گرچه مشکوک بود، مشکلی نمی‌آفرید. کار روزنامه و مرکز مطالعات استراتژیک به کل از یکدیگر متمایز بود؛ زیرا مرکز مطالعات استراتژیک کار پژوهشی می‌کرد؛ البته این دو کار از یک جهت نیز با یکدیگر بی‌ارتباط نبود یکی از پروژه های مرکز، توسعه سیاسی بود، وانتشار روزنامه، با آن سبک و سیاق، به منزله گام نهادن عملی در مسیر توسعه سیاسی شمرده می‌شد. خویینی‌ها در شرایطی به عرصه سیاسی کشور سلام داد که از یک سو دولت هاشمی در حال تغییر مواضع بود و از سوی دیگر انتخابات مجلس چهارم نیز در پیش آغاز سال ۱۳۷۰ همزمان شد با آغاز کشمکش های انتخاباتی و بحث ها درباره نظارت استصوابی شورای نگهبان در این شرایط، مجلس سوم با اکثریت جناح چپ، منتقد دولت برآمده از متن ملتی بود که میزان رأی آنهاست. آنان به خوبی می‌دانستند که اصل بقایشان در گرو انتقاد از عملکرد دولت است؛ بنابراین، در راه این نقد بسیار کوشیدند؛ اما اقلیت مجلس نیز بیکار ننشست و با خودباوری خاصی، رأی به دولت هاشمی را در حقیقت رأی به مجلس آینده می‌دانست. در آستانه برگزاری انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، قوای مقننه و مجریه با تفسیر به ظاهر جدید شورای نگهبان از شیوه نظارت بر انتخابات روبه رو شدند. داستان از این قرار بود که در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۰، آیت الله غلامرضا رضوانی، رئیس هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات، در نامه ای نظر تفسیری شورای نگهبان را درباره مدلول اصل ۹۹ قانون اساسی اعلام کرد. در پی آن، شورای نگهبان با استناد به اصل ۹۸ قانون اساسی (اختیار محوله به شورا جهت تفسیر اصول قانون اساسی)، در پاسخ به این استعلام، روز اول خرداد نظر خویش را به این شرح اعلام کرد: «نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی، استصوابی است و شامل همه مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیدا می‌شود».



این مسئله با نارضایتی بسیاری از اعضای مجمع روحانیون و جریان چپ روبه رو شد. در این دوره، وزارت کشور در تصدی عبدالله نوری بود که با جریان چپ ارتباط فکری داشت. از نظر وزارت کشور نیز مسئله نظارت استصوابی دخالت در امور اجرایی شمرده می شد؛ به گونه ای که نوری نیز نتوانست نارضایتی خود را از این تفسیر پنهان کند؛ حتی زمانی که وی برای ایراد سخنرانی به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه دعوت شد، با اشاره به ابهامات حقوقی، خواستار شفافیت بیشتر این موضوع گردید، که در نهایت با پیام رهبری، نظارت استصوابی تفسیر رسمی شورای نگهبان شمرده شد. اما جالب تر آن بود که برخی نامزدهای طیف چپ را هیئت های اجرایی ای رد صلاحیت کردند. که مأمور وزارت کشور در حین تصدی «عبدالله نوری» بودند. اتفاقا برخی از آنان، با وجود رد صلاحیت به دست اعضای هیئت های اجرایی، از سوی هیئت های نظارت شورای نگهبان امکان حضور در عرصه انتخابات را یافتند؛ حتی عبدالله نوری پس از پایان انتخابات، با شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی، در پاسخ به خبرنگار NBC، با بیان مباحثی کلی و دفاع از عملکرد هیئت های اجرایی، گفت که گرایش های خاص سیاسی هرگز دلیل رد صلاحیت افراد در این هیئت ها نبوده، و آنچه آنها کرده اند در چارچوب قانون بوده است. با این همه، نزدیک به هشتاد تن از نامزدهای این طیف رد صلاحیت شدند؛ در حالی که حدود چهل نفر از آنها در مجلس سوم نماینده بودند. بنابراین، مجمع روحانیون و گروه های همسو تصمیم گرفتند با اتخاذ استراتژی قهر سیاسی در انتخابات شرکت نکنند؛ اما بعدها بنا به توصیه رهبری، با انتشار بیانیه ای عزم خود را برای حضور در انتخابات اعلام کردند. خوئینی ها نیز پس از تأیید صلاحیتش، در اعتراض به این رد صلاحیت ها، دومین بار از انتخابات کناره گرفت. او در حالی به این شیوه نظارت اعتراض داشت که رهبری، آن را تأیید کرده بود. افزون بر آن، خوئینی ها نیک به یاد می آورد که در جریان نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری، امام در پیامی به ملت همین معنا از نظارت را برای شورای نگهبان در نظر داشت؛ اما او نظارت فوق استصوابی خود را اعمال کرد. وی که در نظارت کذایی خود حتی به تقوا و ایمان نامزدها نظر داشت و نام نویسی های بدون نظارت را توطئه می خواند، اکنون در روزنامه اش از تسامح و تساهل سخن می گفت:

«در خصوص انتخابات، اولین شرط این است که عموم مردم بتوانند افراد مورد نظر خویش را در میان کاندیدها پیدا کنند یا حداقل چنین افرادی امکان کاندیدا شدن را داشته باشند. «چه کسی پاینده به ولایت ققیه هست یا نیست»، هر فردی در جریان فعالیت سیاسی خود این را نشان می دهد و مردم آن را تشخیص می دهند به طور کلی، تعدادی از شروط عمومی مثل سن، سواد، التزام به قانون اساسی، فقدان محکومیت کیفری و غیره وجود دارد که مورد قبول است؛ ولی بیش از این شرط بسیار خطرناک است.»

این گونه اظهار نظرها، از زبان سران طیف چپ، از تغییراتی بزرگ در آینده ای نزدیک خبر می داد. اگرچه چپ های سلام، که اکنون در حال تبدیل شدن به «چپ مدرن» بودند، امید چندانی به تغییرات زود هنگام نداشتند، تلاش در این راه را آرمان و وظیفه خود می دانستند. روزنامه سلام بسیار کوشید تا روند انتخابات مجلس چهارم را ناسالم نشان دهد. در همین زمینه، در تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۷۱، این تیتیر را برای صفحه نخست خود برگزید:

«در صورت تداوم روند ناسالم انتخاباتی توسط شورای نگهبان، مجمع روحانیون مبارز تصمیم نهایی را اتخاذ می کند.» همچنین، کروی در گردهمایی جمعی از نمایندگان مجلس و شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز گفت که اگر نیروهای مخلص کنار رفتند، باید در انقلاب و مسیر آن شک کرد؛ زیرا احساس می شود که انقلاب محتوایش را از دست میدهد.

خوئینی ها که تا دیروز از دشمنان سرسخت تحزب بود، گویا مشکل و تناقض پیچیده ذهنی اش، با کمک برنامه ها و طرح های مرکز مطالعات استراتژیک حل شده، و پذیرفته است که یکی از ارکان «مردم سالاری» و «جامعه مدنی» ایجاد احزاب با گرایش های مختلف با آزادی های سیاسی خاص است بنابراین، با چرخشی فاحش، در روزنامه اش چنین می نویسد:

«در ایران، نظام پارلمانی فاقد جزء مکمل خود یعنی نظام حزبی بوده، و همواره خطر انحلال این مجلس زینتی و بدون پشتوانه یا بی محتوا کردن آن با تشکیل نهادهای قانون گذاری موازی برای مجلس وجود داشته است نه فقط در دستگاه قانون گذار، بلکه هر جا که قرار است حاکمیت ملی رقم زنده نهایی حق تعیین سرنوشت باشد، باید برای تضمین حقوق مردم به آنان حق تشکیل داد. اگر برای حفظ جمهوریت رأی مردم را شرط لازم می دانیم، باید به لوازم آن نیز ملتزم شد و شاید مهم ترین لازمۀ چنین امری تنوع تشکیلات سیاسی و اجتماعی است.»

رفته رفته پازل فکری چپ مدرن کامل می شد و رسالت سلام بازتاب این دگردیسی ها و تحولات بود. این دگردیسی موضوع و ایدئولوژی رنگ و روی مشخصی می یافت. در حقیقت، مانیفست چپ در آغاز دهه هفتاد را می توان در عبارات زیر جست که بخشی از بیانیه ائتلاف خط امام پس از رد صلاحیت هاست:

«آنان که معتقدند مشروعیت نظام از آسمان است، طبعاً برای مردم هیچ محلی از اعراب در تصمیم گیری قابل نیستند. آنان تنها برای مردم نقش مشورتی قابل هستند؛ آنهم نه از باب وجوب و ضرورت؛ بلکه از باب مصلحت. [در باب توهّم تهاجم فرهنگی هم باید گفت: در هیچ عصر و زمانی ملت ها را از تبادل فرهنگی میان یکدیگر گریزی نبوده است. امروزه این تبادل چنان سریع و نیز یک طرفه انجام می شود که عده ای تصور تهاجم از آن دارند و آن را به مثابه یک برنامه از پیش تعیین شده برای نابودی استقلال فرهنگی جهان سوم و به خصوص ملت های مستقلی چون ایران میدانند. پس از رحلت امام، چون ولایت فقیه در چارچوب و به واسطه قانون اساسی تحقق پیدا کرده است، لذا مستقل از هر نوع آرای گوناگون، در امر «ولایت فقیه» باید به حدود وظایف و اختیارات قانونی آن در چارچوب قانون اساسی احترام گذاشت و کلیه گرایش هایی که در صدد تقریب یا افراط از این حدود هستند، مصداق بارز غیر ملتزمین به قانون اساسی تلقی می شوند»

این نوشته ها «سلام» گرمی بود به BBC تا از آن سوی آب ها این چنین سراسیمه پاسخ این چراغ سبز نشان دادن ها را بدهد:

**یک نگاه**

**پیروزی دماغ بر چماغ. ضمن تبریک به ایرانیان آزاده و شما زحمت کشان قلم زن، که مردانه ثابت گردید عقل و شعور و منطق بر چماق تهمت و افترا پیروز است، انتخاب سید مظلوم آگاه و روشن ضمیر را تبریک عرض می نمایم. آقای خاتمی دیشب متذکر شدند که مردم رأی خود را به نظام دادند؛ اما باید بدانند که ما رأی خود را به طرز تفکر، راه و خود ایشان داده ایم.**

**«روزنامه سلام سه خرداد ۷۶»**

«چالاب ترین نکته اعلامیه روشن فکران تحت عنوان «ائتلاف خط امام»، این است که اینها یک دیدگاه های تازه ای دارند. اینها در اعلامیه شان تأکید چندانی بر حکومت ولایت فقیه ندارند؛ بلکه تأکید دارند بر «جمهوریت» و آزادی های اساسی اینها حرفهای تازه ای است که از طرف آن هایی مطرح می شود که در اسلامی بودنشان شکی نیست؛ ولی نظرات قابل توجهی را مطرح کرده اند.»

سلام به تدریج به این سمت پیش می رفت که به ارگان جریان روشن فکر نتولیرال به اصطلاح دینی (التقاطی) تبدیل شود و بازتاب دهنده اندیشه ها و عقاید نفوذی های وزارت ارشاد و مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری باشد.

موسوی خوئینی ها دومین بار در ۲۳ آبان ۱۳۷۱ از سوی رهبری به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام در آمد. این انتخاب آدم کش خوانده شد. همین روزنامه در ۲۹ فروردین ۱۳۷۲ با

بیش از هر چیز وسعت دید و اندیشه رهبری را ثابت می کرد؛ اینکه ایشان همه گروهها و احزاب درون نظام را می پذیرفت و از دیدگاه های آنان استفاده می کرد. سلام در طول حیات خود چند بار تا مرز تعطیلی پیش رفت. در روز ۴ شهریور سال ۱۳۷۲ عباس عبدی، سردبیر سلام بازداشت، و روانه زندان شد تا با دستان خود، ناخن هایش را بیرون بکشد. گویا این بازداشت به سبب درج خبری بود مبنی بر عیادت وزیر وقت اطلاعات از آیت الله منتظری در بیمارستان. علل دیگری نیز در مورد دستگیری وی نقل شده است؛ اما به گفته خود او، یک سفر خارجی و حضور در جشنواره مطبوعات آن کشور چنین دردمسری برایش آفریده بود. ولی عبدی درباره اینکه این سفر خارجی به کجا بود و در آن با چه کسانی ملاقات کرد، سخنی نگفت. هم زمان، «وفا تابش»، دبیر سرویس خارجی، و «محمدرضا نعیمی پور»، مسئول اجرایی سلام، به وزارت اطلاعات فراخوانده شدند. در این ملاقات ها، از آنان خواسته شد که از ادامه همکاری با این روزنامه خودداری کنند. چندی بعد، یکی دیگر از اعضای سلام به سبب مسائل اخلاقی، از این روزنامه به بازداشتگاه منتقل شد.

در چنین شرایطی، موسوی خوئینی ها به دلیل برخی شکایت ها به دادگاه ویژه روحانیت احضار شد. این احضار سه شاکی مجزا داشت: «آیت الله موسوی جزایری» (امام جمعه اهواز)، «دکتر نجفی» (وزیر آموزش و پرورش) و «ناصر واعظ طبسی» (فرزند تولیت آستان قدس رضوی) به این ترتیب، خوئینی ها و عبدی نخستین بار، به هنگام تعویض ریل قطار فکری شان، با مشکل روبه رو شدند. اما خوئینی ها نتوانست از این فرصت استفاده مناسبی کند. او از خود دفاع نکرد و ترجیح داد که دادگاه به خوش و بش بگذرد و بیش از این حساسیت نیافرند. از در پی این جریانات، تشکیلی با عنوان «کمیته دفاع از خبرنگاران»، که مقر آن در نیویورک بود، با فرستادن نامه ای به معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد، خواستار دریافت اطلاعاتی در زمینه دستگیری و اتهامات موسوی خوئینی ها، عباس عبدی و مهدی نصیری شد.

این کمیته پیش تر در ماجرای اهانت «مجله فاراد» به حضرت امام، از این مجله دفاع کرده بود. احضار خوئینی ها به دادگاه ویژه روحانیت نخستین اولتیماتوم به وی بود تا به او نشان دهند برکه اعتبارش رو به اتمام است به همین سبب، استاد هیچ گاه در مقام دفاع از عبدی برنیامد و زبان برنگشود تا هشت ماه بر او همان بگذرد که بر سلام بی سردبیر گذشت.

سلام از یک جهت شباهت بسیاری به مدیر مسئول خود داشت. هر دو بی پروا بودند. شجاعت خوئینی ها در کالبد سلام نیز نفوذ کرده بود، و زبان سلام نیز همچون خوئینی ها آغشته به پرخاش و درشت گویی بود؛ بنابراین، هر از چند گاهی باید از کسی یا نهادی عذر می خواست تا کار به دادگاه و احیاناً توقیف نکشد. اما سلام با همه احتیاطها و دست به عصا راه رفتن ها، باز نمی توانست خویشتن داری کند و هر آنچه را در ضمیر دارد آشکارا نگوید.

ستون «الو سلام» یکی از پرمخاطب ترین و در عین حال جنجالی ترین قسمت های سلام بود که برخی مکالمات تلفنی مخاطبان سلام را چاپ می کرد و همواره مورد توجه بود. عباس عبدی نیز در صورت لزوم، پاسخ هایی برای این اظهارات مینوشت. در روز ۸ بهمن ۱۳۷۲، عباس عبدی در پاسخ به پرسش یکی از مخاطبان مبنی بر اینکه مسئول این «گرانی و آشفتگی بازار کیست»، مطلبی چاپ کرد که قند در دل دشمنان آب نمود. او نوشت:

«آقایانی که آن حرفها را می زنند، امروز هم معتقدند که وضع خوب است و مشکلی نداریم. مردم هم از اوضاع راضی هستند اینان اعتقادشان از گذشته قوی تر شده است که مفاسد بسیار کم شده و روز به روز هم کمتر می شود و جای هیچ نگرانی نیست؛ البته این عده با همین باور است که معتقدند بهتر و شایسته تر از آنها برای در این قسمت، یک کلمه نامفهوم است وجود ندارد و هرکس جز به آنها اعتقاد داشته باشد، سلمان رشدیها و کسروی های جدیدند که نواب صفوی های خلق الساعه به سراغشان فرستاده خواهد شد.» همین مطلب کافی بود که کیهان لندن در تیتیری چنین بنویسد:

«برای نخستین بار در جمهوری اسلامی، نواب صفوی تلویحا به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام در آمد. این انتخاب آدم کش خوانده شد.» همین روزنامه در ۲۹ فروردین ۱۳۷۲ با

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۲۷  
**هواي آزاد**

دوم  
**خرداد ۹۸**

اشاره به چاپ مطلبی در سلام به مناسبت روز ۲۹ اسفند و روز ملی شدن صنعت نفت نوشت:

«روزنامه سلام که به عقیده برخی خواندنی ترین روزنامه ای است که امروز در ایران انتشار می یابد، در روزهای پایانی سال ۱۳۷۱، بدعتی گذاشت که باعث حیرت همگان شد. باری، انتشار گزارش ملی شدن صنعت نفت روزنامه سلام نوعی دهن کجی به خمینی به حساب می آید که درباره مصدق نه تنها آن حرف را زد، بلکه به صراحت نیز گفت: ملی گرایی خلاف اسلام است». اگر خوئیانی ها میزان و ملاک امام را، در سنجش عملکرد درست یا نادرست اشخاص، به یاد می آورد و از حمایت ها و سوت و کف زندهای نشریات بیگانه کوچک ترین احساس خطری می کرد، چه بسا کار به اینجا نمی رسید. در همین زمینه، نشریه ضدانقلابی نیمروز نیز در تیرتی نوشت: «روزنامه سلام بت آیت الله را شکست». این مجله در ادامه نوشت: «[امام] خمینی معصوم نیست. می توان از او انتقاد کرد. روزنامه سلام که مدیر مسئول آن موسوی خوئیانی هاست، در نظریه ای که از قول یکی از خوانندگان خود نوشت، مسئله انتقاد از اعمال و اقدامات چهارده معصوم مورد اعتقاد شیعیان را مطرح ساخت و تلویحا انتقاد از معصومین را مباح دانست.»

گاهی نظرسنجی ها و گزارش هایی در سلام می نوشتند که جز پژمردگی و افسرده سازی جامعه نمی توان مأموریت دیگری برایش تصویر کرد. از جمله سلام در چند شماره در مرداد ۱۳۷۵ به بحث فرار مغزها پرداخت و با زبانی مشکوک، سخن برخی دانشجویان را چنین بازتاب داد: «حس می کنم از صبح که بیدار میشوم، یک نفر گلویم را فشار میدهد. هیچ نقطه امید و وجود ندارد. ما زمانی کتاب می خواندیم؛ حالا دیگر نمی خوانیم. راجع به توسعه می گفتیم؛ حالا دیگر نمی گوئیم. جو قطعی مملکت جو بدی است؛ به طوری که انسان نمی تواند به راحتی رشد کند.» از دیگر مأموریت های سلام ضربه زدن به حیثیت انصار حزب الله بود؛ بنابراین، به سبب این تلاش ها مورد تشویق اپوزیسیون خارج نشین قرار می گرفت. حمله به مظاهر حجاب اسلامی نیز از رسالت های نانوشته سلام بود. چاپ تغییرهای زننده و توهین آمیز «جوالدین بروکز»، روزنامه نگار غربی، در مطلبی دنباله دار از جمله این موارد است. چاپ این گونه نوشته ها و یادداشت ها و گزارش ها بنا بر همان سیاست فرهنگی - هنری ضداسلامی نانوشته ای بود که سلام خود را مأمور به اجرای آن می دانست.

## دوم خرداد

در دوم خرداد ۷۶ سیدمحمد خاتمی، از مجموع ۲۹ میلیون و ۷۹ هزار و ۷۰ رأی مأخوذه، ۲۰ میلیون و ۷۸ هزار و ۱۷ رأی به دست آورد و با کسب حدود هفتاد درصد آرا رئیس جمهور ایران شد؛ همین کافی بود تا روزنامه خوئیانی ها کلاه از سر برندارد و «بیداری ایرانیان فهمیم و انقلابی، و فروپاشی استبداد و انحصار» را جشن گیرد و کار را تمام پندارد:

«پیروزی دماغ بر پمغ. ضمن تبریک به ایرانیان آزاده و شما زحمت کشان قلم زن، که مردانه ثابت کردید عقل و شعور و منطق بر چماق تهمت و افترا پیروز است، انتخاب سید مظلوم آگاه و روشن ضمیر را تبریک عرض می نمایم. آقای خاتمی دیشب متذکر شدند که مردم رأی خود را به نظام دادند؛ اما باید بدانند که ما رأی خود را به طرز تفکر، راه و خود ایشان داده ایم.» نتیجه انتخابات فقط بر سلام و برخی مخاطبانش مشتبه نشده بود، بلکه بسیاری از بازیگران صحنه سیاست نیز دچار توهم شدند. حماسه دوم خرداد به دو گونه تفسیر شد: «بر اساس یک تفسیر، این مشارکت گسترده مردم در چارچوب باورهای دینی و قواعد نظامی جمهوری اسلامی و با اقبال به فردی با گرایش تحول طلبی بود؛ اما گروه دیگری که از حمایت تبلیغاتی رسانه های غربی نیز برخوردار بودند، می کوشیدند «پیام دوم خرداد»، را شکستن شالوده های سیاسی و حتی اعتقادی جامعه ایرانی و نظام جمهوری اسلامی برשמند. مطبوعاتی که تا دیروز مخالفان خود را به حجر متهم می کردند، امروز در برابر هرگونه سخن مخالف «وا دوم خرداد» و «وا مردم سالاری» سر می دادند و وی را متهم می کردند که «پیام دوم خرداد» را نشنیده ای.» از دیگر قایلان نظریه دوم، روزنامه سلام، ارگان تجدیدنظرطلبان، بود که در مقاله ای نوشت: «باز گردانده شدن ارايه انقلاب و نظام

به مسیر واقعی خود و استقرار عدل، گویای این حقیقت است که خوشبختانه تیرهای تفرقه افکنانه کسانی که قصد جداسازی عده کثیری از عاشقان خورشید ولایت که در زمره السابقون بودند از همراهی مقام معظم رهبری به هدف اصابت نکرد.»

بر اساس تفسیر دوم از این حماسه، دوم خرداد وجه مشترک دگراندیشان و تجدیدنظرطلبان داخل و خارج و لیبرال دموکرات ها و سوسیال دموکرات ها شد و از آن پس، همراه با نامشان پسوندی جعل شد. «دوم خردادی» بودن درحقیقت رمز شب مشترکی برای گروه های سیاسی مختلف با گرایش های گوناگون بود. تفسیرهایی از دوم خرداد، مانند «نه بزرگ به نظام» یا «نه به قسمتی از حاکمیت» یا «نه به جناح راست»، همگی در صحنه عمل نیز دارای اثر بود. از جمله روزنامه سلام سه ماه پس از این ماجرا پیشنهاد برگرداندن «فرماندهی کل قوا» را رهبری به رئیس جمهور را مطرح ساخت. روزنامه تندمراج این سید بی پروا، چندی بعد، در ستون «الو سلام»، مطالب توهین آمیزی در پاسخ به نظریه رهبری انقلاب درج کرد رهبر انقلاب در دیدار فروردین ماه خود با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش، در آستانه روز ارتش جمهوری اسلامی ایران، اظهارات دشمنان انقلاب اسلامی مبنی بر «بازگشتن به جامعه بین المللی» را به معنای دست برداشتن از استقلال فرهنگی- سیاسی و کنار گذاشتن ایمان و عقیده عمیق ملت دانست. روزنامه سلام نیز در پاسخ به این اظهارات نوشت:

«بهتر است همه در گفتار و نوشتار طوری بگویند و بنویسند که مورد استهزا قرار نگیرند؛ مثلا خواستم عرض کنم که به جامعه جهانی برگشتن و ایجاد روابط سالم با تمام کشورهایی که انقلاب اسلامی را قبول دارند، که شعار انتخاباتی عزیز ما (خاتمی) هم بوده، به هیچ وجه به معنای قبول فرهنگ غرب نیست. این نوع برداشت های منفی از هر نوع سخنی و از هر نوع حرکتی یک نوع عوام فریبی است.» از این متن کوتاه، اگرچه برای برخی نوشته ای ساده بود، پیام دیگری در دل خود داشت: «سلام بر امریکا». این سلام از نای گرمی برآمد و بر دل رادیو رژیم صهیونیستی که اکنون او را اسرائیل می نامیدند نشست.

## یک نگاه

**رهبر انقلاب در فروردین ماه، اظهارات دشمنان انقلاب اسلامی مبنی بر «بازگشتن به جامعه بین المللی» را به معنای دست برداشتن از استقلال فرهنگی سیاسی و کنار گذاشتن ایمان و عقیده عمیق ملت دانست. روزنامه سلام نیز در پاسخ به این اظهارات نوشت:**

**«بهتر است همه در گفتار و نوشتار طوری بگویند و بنویسند که مورد استهزا قرار نگیرند؛ مثلا خواستم عرض کنم که به جامعه جهانی برگشتن و ایجاد روابط سالم با تمام کشورهایی که انقلاب اسلامی را قبول دارند، که شعار انتخاباتی عزیز ما (خاتمی) هم بوده، به هیچ وجه به معنای قبول فرهنگ غرب نیست. این نوع برداشت های منفی از هر نوع سخنی و از هر نوع حرکتی یک نوع عوام فریبی است.»**

**از این متن کوتاه، اگرچه برای برخی نوشته ای ساده بود، پیام دیگری در دل خود داشت: «سلام بر امریکا». این سلام از نای گرمی برآمد و بر دل رادیو رژیم صهیونیستی - که اکنون او را اسرائیل می نامیدند - نشست. رادیو رژیم صهیونیستی این متن را یکی از شدیدالحن ترین انتقادهای آشکار محافل داخلی حکومت به آیت الله سیدعلی خامنه ای و «به سخره گرفتن» ایشان تفسیر کرد**

رادیو رژیم صهیونیستی این متن را یکی از شدیدالحن ترین

انتقادهای آشکار محافل داخلی حکومت به آیت الله سید علی خامنه ای و «به سخره گرفتن» ایشان تفسیر کرد سلام، شش ماه بعد، پس از آنکه به دیدگاهش درباره بازگرداندن فرماندهی کل قوا به رئیس جمهور اعتنا نشد، کم کم به ساختارشکنی های نامتداول روی آورد. این ساختارشکنی ها تنها با رانت موسوی خوئیانی ها می توانست وارد فضای گفتنی پس از دوم خرداد شود. سلام در ۱۲ آذرماه مدعی شد که مردم می توانند برای حکومت ولایت فقیه محدودیت زمانی قرار دهند. این در حالی بود که هنوز بیش از هشت سال از اظهارات خوئیانی ها در مجلس بازنگری قانون اساسی و مخالفت قطعی وی با تعیین محدودیت زمانی برای ولی فقیه نمی گذشت. بنابراین، کم کم رگه هایی از یک تز جدید در سلام دیده میشد: «به انزوا کشاندن ولایت فقیه». این گونه پرادها و بی اساس سخن گفتن شیوه ژورنالیستی کسانی بود که به سبب نقصان در استدلال، برای به انفعال کشاندن حریف، راه دیگری نمی شناختند؛ وگرنه برخلاف تصور سلام، هیچ اندیشمندی با طرح سؤال و بیان شبهات درباره ولایت فقیه مشکلی نداشت و نیز کسی منکر کرامت انسان نبود. آنچه موجبات آزار و اذیت اندیشمندان واقعی را فراهم می ساخت، آلوده ساختن فضای گفت و گوهای علمی با اغراض کاملا سیاسی بود که متأسفانه بسیاری از روزنامه های طالب اصلاح از این قاعده مستثنی نبودند.

## قانون اصلاح مطبوعات و ماجرای یک تیتراژ

با مطرح شدن قانون اصلاح مطبوعات در مجلس پنجم طالبان اصلاح در نشریات انحصارطلب، طرح قانونی خانه ملت را «سایه استبداد» خواندند و آن را «معیار شناسایی مخالفان اصلاحات خاتمی» و «نقطه سیاه کارنامه مجلس پنجم» برشمردند. روزنامه سید محمد موسوی خوئیانی ها نیز هرگز از این قافله، که خود سلسله جنابان آن بود، غیب نماند و همواره نقش رهبری این جریان را بر عهده داشت. سلام در نخستین تیرهای مربوط به این ماجرا تغییر این قانون را حرکتی کاملا جناحی و سیاسی در جهت ضدیت با اصلاح طلبان خواند. سلام چند روز بعد با را فراتر نهاد و در اظهار نظری افراطی و نامعقول، «طرح اصلاح قانون مطبوعات را وهن قانون اساسی و نظام» برشمرد. این گونه به آب و آتش زدن خوئیانی ها چندان جای تعجب نداشت؛ چراکه وی می دانست با دقیق تر شدن قانون مطبوعات و بسته شدن راه های دور زدن قانون، قطار مطبوعات زنجیره ای توانایی تاختن در بسیاری میدانها را از دست خواهد داد؛ بنابراین، باید با آرایش مناسب و تقسیم کار جوخه های ترور شخصیت، فضا را برای تنفس آزاد و عملکرد مستقل نمایندگان تنگ تر و تنگ تر کرد؛ وگرنه بازبینی و اصلاح قانونی که ده سال پیش وضع شده است و حتی برخی اصلاح طلبان به نقصان آن پی برده اند، چه ربطی می تواند به وهن قانون اساسی و نظام داشته باشد؟ مگر آنکه طالبان اصلاح خود را مصداق کامل نظام و قانون بدانند. در روزهای بعد، سلام دست از تلاش های خود بر نداشت و این اصلاحیه قانونی را «قانونی کردن خشونت علیه اهالی مطبوعات» خواند و حتی در یک پیش بینی بسیار قابل تأمل، از طرح اصلاح قانون مطبوعات به عنوان طرحی برای به «بن بست کشاندن نظام» یاد کرد.

هرچه به طرح این اصلاحیه در صحن علنی مجلس نزدیک تر می شد، تیرهای انتخابی رسانه های انحصارطلب، همگام با بوق های تبلیغاتی بیگانگان، تندتر و جهت دارتر می شد. در این میان، روزنامه سلام اقدام به چاپ نامه سرگشاده «انجمن صنفی روزنامه نگاران» کرد که به صراحت از «تبعات سوء» تصویب این طرح سخن می گفت. روزنامه خوئیانی ها چند روز بعد با صراحت تمام اعلام کرد: «این هشدار جای تکرار دارد که چنانچه خدای ناکرده روزی فرا برسد که آزادی های قانونی و مشروع، ولو با وضع قوانینی برچیده شود، ثمره چنین تلاشی نصیب جناح انحصارطلب هم نخواهد شد؛ همه متضرر خواهند شد!» این بحرانها، که خوئیانی ها و شاگردانش دلسوزانه از آن خبر میدادند، چه می توانستند باشند؟ این پیش بینی ها و علم غیب گفتنها همراه بود با تلاش های پشت پرده برخی، برای اعمال نفوذ و سوء استفاده از ارتباطاتی که با برخی نهادهای امنیتی کشور از جمله وزارت اطلاعات داشتند. در این میان، کوشش ها برای لکه دار کردن وزارت اطلاعات گسترده تر شد.





چریک های ترور شخصیت، در روند بدنام کردن وزارت اطلاعات و نهادهای مشابه، در پی سندی بودند تا بتوانند با یک تیر چند نشان بزنند. سرانجام، سند محرمانه ای از وزارت اطلاعات به سرقت رفت که در ظاهر با موضوع روز، یعنی اصلاح قانون مطبوعات، مرتبط بود. این سند، نامه ای بود که در جلسات مشاوران، خطاب به وزیر وقت اطلاعات، نوشته شده بود. نامه به سرقت رفته، از دفتر چند روزنامه از جمله صبح امروز و سلام سر در آورد. اما گذشته از محرمانه بودن آن، این نامه بدون اسم و رسم، که هیچ نشانه ای دال بر سختش وجود نداشته چگونه می توانست در روزنامه ای درج شود و بدان استناد گردد؟ درواقع این کار بیشتر به کم خردی سیاسی پهلوی می زد تا تهور و شجاعت. اما کسی می توانست مرتکب چنین عملی شود؟ موسوی خوئینی ها با انتخاب تیتیر روز سه شنبه خود کوشید تا بار دیگر از کارایی سوابق خود، در ایجاد حاشیه امنیتی برای روزنامه اش، مطمئن شود. او که مطمئن بود با تصویب اصلاحیه قانون مطبوعات، با آن موارد پیشنهادشده، روزنامه سلام و دیگر روزنامه های اصلاح طلب از ایفای نقش خود باز خواهند ماند، کوشید تا به کاری بسیار خطرناک دست بزند. این خطر چندان بالا بود که حتی سعید حجاربان نیز صلاح کار خود را در آن دانست که چنین نقش خطرناکی را به موسوی خوئینی ها بسپارد. سعید حجاربان به سردبیرانش سفارش کرده بود که فقیه را پایین بکشند و اگر خبری یا نامه ای افشاگرانه در دست دارند، آن را به همکاران دیگری بسپارند که احتمالا حاشیه امنیتی قوی تری دارند. سلام با توجه به نفرت عمومی از فضای ناامنی و حساسیت مردمی به نام «سعید امامی»، و اینکه ماجرا و شایعات مربوط قتل های زنجیره ای هنوز نقل مجالس است، با حذف صدر و ذیل نامه محرمانه وزارت اطلاعات، تیتیر اول خود را چنین برگزید: «سعید امامی پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات را داده است.» تیتیر سلام در حکم ریختن بنزین بر آتشی بود که خود سلام و دیگر مطبوعات همسو طی چندین ماه افروخته بودند. گویا رادیو آمریکا نخستین کسی بود که نشان شجاعت بر سینه خوئینی ها زد. فردای آن روز، سلام آخرین تیر خود را نیز افکند تا به تاریخ بپیوندد. این روزنامه با احتساب حکم تعلیقی سال ۱۳۷۲، تا تعیین تکلیف نهایی توقیف شد. تا طالبان اصلاح، از آن «فقنوس» و «شهید»ی بسازند و شماره آخرش را قاب کنند و به عنوان سند افتخار، بالای سر خود بیاویزند. تجدیدنظرطلبان، که با اعلام حکم توقیف روزنامه سلام غافل گیر شده بودند، به هشدار و تهدید روی آوردند. روزنامه های زنجیره ای، در اقدامی هماهنگ، تعطیلی روزنامه سلام را مهم ترین سوزخ خبری خود قرار دادند و از آن به عنوان «اقدامی غیرقانونی»، «مقابله با دولت» و مخالفت با توسعه سیاسی» یاد کردند. روزنامه نشاط با عبارت معناداری در زیر تصویر مدیر مسئول روزنامه سلام نوشت: «آیا محافظه کاران هزینه به صحنه آوردن آقای موسوی خوئینی ها را محاسبه کرده اند؟» این تیتیر به خوبی بیانگر نقش اساسی خوئینی ها در پشتیبانی فکری و معنوی مطبوعات زنجیره ای است. هماهنگی روزنامه های ۱۷ تیرماه، در اختصاص تیتیرها و سرمقاله های خود به عواقب پیش بینی ناپذیر توقیف روزنامه

سلام، نشان از آن داشت که یک تیم بسیار قوی در پشت پرده، هدایت این جریان را بر عهده دارد. روزنامه نشاط از قول رسول منتجب نیا در تیتیری نوشت: «محدودیت مطبوعات خشم مردم را شعله ور خواهد کرد.» برخی دیگر از این تیتیرها چنین بود: «زمان حامل حوادث خشونت بار است.» «نظام باید هزینه های سنگینی بپردازد:» «دانشجویان ساکت نخواهند نشست»، «مقابله با دولت و مخالفت با توسعه سیاسی». همان شب، علیرضا نوری زاده، مفسر رادیو BBC در تقدیر از عملکرد مطبوعات اصلاح طلب گفت: «ما باید سرفراز باشیم که پرچمداران جامعه مدنی در ایران، یعنی نشریات نشاط، صبح امروز، خرداد، همشهری و ایران، مراکز قدرت را نشانه رفته اند و با زیر سؤال بردن مشروعیت و مقبولیت نظام اسلامی، چالشی جدی فراروی حاکمان اسلامی گشوده اند.» جبهه مشارکت نیز در بیانیه ای تهدید کرد که اصرار بر توقیف روزنامه استاد می تواند پیامدهای زیانباری داشته باشد. تابستان ۱۳۷۸ به سرعت فرارسید. بادی که چند سال پیش به کمک روزنامه سلام و ماهنامه کیان و مرکز مطالعات استراتژیک در گرفته بود، ناگهان در در تیر ۱۳۷۸ تبدیل به توفان شد؛ توفانی که مصطفی معین، وزیر آموزش عالی، آن را «حمله به حریم امن دانشجو» خواند و سیدمحمد خاتمی از آن به عنوان «تاوان افشای قتل های زنجیره ای» یاد کرد. مهدی کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی نیز غیر مستقیم پای آیت الله مصباح یزدی و طلاب را به ماجرا گشود و گفت: «وقتی یک خطیبی در یک مکان مقدس می گوید: "اگر نتوانستیم اسلام را با منطق پیش ببریم، با خشونت اشکال ندارد"، این خشونت علیه چه کسی است؟ آیا فضلا و نظریه پردازان عامل اصلی این خشونت ها نیستند؟» در غائله ۱۸ تیر، همه دست به دست هم دادند تا کار را به پیش ببرند: از استعفا ناپهنگام و مشکوک وزیر آموزش عالی خاتمی تا دخالت مستقیم برخی عناصر نهضت آزادی و ملی- مذهبی، مانند عزت الله سبحانی "مجمع روحانیون مبارز نیز با صدور بیانیه ای مسئولیت این اغتشاش ها و ناهنجاری های اجتماعی را بر عهده دادگاه روحانیت گذاشت و از به محکمه کشاندن شخصیت های شاخص روحانی و صحابه خاص امام اظهار تأسف کرد. با شکایت وزارت اطلاعات و چند تن از نمایندگان مجلس و نیز استاندار سابق اردبیل، خوئینی ها دوباره به دادگاه که دیگر چشم بسته می توانست در آن راهش را بیابد فراخوانده شد. شاید این احضاریه بدین سبب بود که نه قاضی دادگاه و هیئت منصفه، نه مردم و نه هیچ کس دیگری پیام دوم خرداد و تعریف خوئینی ها از «منافع ملی» را درست دریافته بودند. خوئینی ها به دادگاه ویژه روحانیت رفت و پشت میز محاکمه قرار گرفت تا آخرین بار از خود و روزنامه اش دفاع کند. اما این بار با دفعات پیش متفاوت بود. حنای خوئینی ها دیگر حتی نزد دوستان قدیمی اش رنگی نداشت. آنها دستش را خوانده بودند. جلسه دادگاه مدیر مسئول سلام، صبح روز دوم مردادماه ۱۳۷۸ تشکیل شد. این در حالی بود که وزارت اطلاعات، به سبب جلوگیری از بروز هرگونه تشنج احتمالی در

شکایت وزارت اطلاعات، این شکایت کان لم یکن شمرده نشد؛ چراکه قانون گذار تعقیب کیفری را به تقاضای وزارت خانه مربوطه مو کول نموده است که در این مورد وزارت اطلاعات تقاضای رسیدگی کرده بود؛ اما ادامه پیگیری قضایی بسته به شکایت آن ارگان است؛ بنابراین، تعقیب متوقف نشد و پیگیری شکایت وزارت در دستور کار قرار گرفت. به هر روی، جلسه دادگاه با سه کیفرخواست آغاز شد. دادستان، کیفرخواست اول را قرائت کرد که مربوط به شکایت محمود احمدی نژاد، استاندار سابق اردبیل بود. احمدی نژاد در شکوایتی خود اشاره کرده بود که روزنامه سلام، در تحلیل انتخابات، درباره او به هتک حیثیت و اشاعه اکاذیب مرتکب شده و اقدام به زیر سؤال بردن وی و عملکردش نموده است. کیفرخواست دیگر مربوط به شکایت هفت نفر از نمایندگان مجلس به ترتیب زیر بود: حمیدرضا ترقی، مهدی رضا درویش زاده، سیدمحمد مهدی موسوی، علی میر خلیلی، مرضیه وحید دستجردی، علی زادرس و نیره اخوان بی طرف. بر اساس کیفرخواست صادر شده، این نمایندگان مدعی بودند که این روزنامه با چاپ نامه منتسب به سعید اسلامی، پیشنهاد طرح اصلاح قانون مطبوعات را به او منتسب کرده، و به جامعه چنین القا نموده است که قانونگذاران پیرو طرح سعید اسلامی هستند. نمایندگان همچنین مسافرت سه تن از عوامل روزنامه سلام به امریکا و ملاقات آنان با عوامل امریکایی را مرتبط با آشوب های اجتماعی دانستند.

خوئینی ها برای دفاع از خود، به هر آنچه می توانست دست انداخت تا شاید از این منحصه نجات یابد. او که در بازپرسی اولیه دادگاه ویژه، کار سلام را یک «اشتباه چاپی» خوانده بود، درباره نحوه حصول اطمینان از صحت نامه سعید اسلامی گفت: «با توجه به اینکه این نامه با آگاهی به اینکه متعلق به سعید اسلامی است، با بهترین کار روزنامه نگاری فهمانیدیم که آنچه قرار است در مجلس مطرح شود، چیزی است که سعید اسلامی در پی آن بوده است. هدف این بوده که اگر سعید اسلامی جاسوس یا قاتلی بوده است که به قصد ضربه زدن به نظام مرتکب این قتل ها شده است، نمایندگان را به هدف او آگاه کند. روزنامه سلام با انتشار این نامه به عنوان بیدارباش می بایست پاداش می گرفت، نه اینکه بسته میشد» این سخن خوئینی ها همان سخنی بود که وزیر ارشاد درباره سلام گفته بود. ولی آیا این گفته های کم وزن می توانست او را نجات دهد؟ هرگز؛ چراکه دادستان بی درنگ گفت: «چرا اصل این نامه که جنجال ملی شده است را ارائه نمی دهید؟ شما در لانه جاسوسی اسناد ریز ریز شده را جمع آوری کردید. چطور میشود سندی را که این همه هیاهو ایجاد کرده است، نداشته باشید؟ سند کجاست و منابع موثق شما کیستند و دلیل شما بر صحت این نامه و سپس چاپ آن چه بوده است؟» خوئینی ها هیچ پاسخی به این پرسش ها نداشت. دادگاه در هر سه مورد موسوی خوئینی ها را مجرم شناخت و اکثریت هیئت منصفه نیز متهم را شایسته تخفیف ندانستند. او به پایان راه رسیده بود؛ راهی بن بست. او سوار اتومبیلش شد و به شمال شهر تهران رفت؛ اما پیش از رفتن رو به خبرنگاران کرد و با لبخندی بر لب گفت: «راه ما مشخص است.» پس از چند روز، دادگاه ویژه روحانیت اطلاعیه ای صادر کرد و حکم پرونده را اعلام نمود. خوئینی ها به سبب انتشار اسناد محرمانه، به سه سال حبس محکوم شد؛ اما به دلیل وضع خاص وی و نیز به سبب خدمات او پیش و پس از پیروزی انقلاب، برخلاف نظر هیئت منصفه، در این حکم تخفیف داده شد و مجازات او تبدیل شد به منتشر نشدن روزنامه سلام به مدت پنج سال. اینها همه یک روایت از ماجراست. با چیدن مقدمات روایات دیگر در کنار هم، داستان به گونه ای دیگر رقم خواهد خورد. گویا سعید حجاربان این نامه محرمانه را نزد مجید انصاری در مجلس برده بود تا آن را در صحن علنی مجلس بخواند و جو مجلس و جامعه را تحت تأثیر این نامه قرار دهد. از سوی دیگر با توجه به مصونیت قانونی نماینده مجلس، کمترین آسیب به جبهه دوم خرداد وارد شود. اما انصاری با درک درست از خطرناک بودن ماجرا، مسئولیت این کار را نمی پذیرد. حجاربان به سراغ کسی می رود که این کار تنها از دست او بر می آید: موسوی خوئینی ها.

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۴۹  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



شخصیت  
شناسی

# استاد تجدید نظر طلبان!

بررسی زندگی عبدالکریم سروش و مهم ترین مولفه های فکری وی

گردآوری: میثم گلدوست

ترم شش تغذیه علوم پزشکی شهید بهشتی

| از تولد تا انجمن حجتیه |

موضوع به رغم همه اهمیتش، آنچنان دچار افراط شده بود که نبود، آن روزها را این گونه توصیف می کند: از روحانیتی که وظیفه خود را در شیوه دیگری از تبلیغ میدید، پاره ای از استادان آن انجمن در دبیرستان تدریس می کردند به شدت انتقاد می کرد. به خصوص اگر ورود به میدان سیاست و به همین جهت بعضی از دانش آموزان مستعد را به انجمن نیز به این شیوه های دیگر تبلیغ اضافه میشد. لذا انتقادات تند معرفی می کردند. در کلاس ششم دبیرستان من و پاره ای از همکلاسی هایمان وارد این انجمن شدیم. تاریخچه بهائیت را نزد کسی خواندیم که بعدا فهمیدیم برادر همان مرحوم شمس آبادی بود که گفته می شود توسط مهدی هاشمی در اصفهان به قتل رسید. سپس دکتر پرویزی به ما درس گفت و در نهایت به درس مستقیم حاج آقا حلی رقیم و مجموع این مدت کمتر از یک سال شد. درس آقای حلی شرح و نقد کتاب ایقان بود که اهم کتاب بهائیان و نوشته میرزا حسینعلی ملقب به بهاء الله است. من از اینجا بود که احساس کردم این مطالب به درد من نمی خورد و وقتی را که صرف آنجا میکنم می توانم صرف آموختن تفسیر قرآن و نهج البلاغه بکنم و همین کار را هم کردم. بنابراین بیرون آمدم و عهد من با آن جماعت گسسته شد... یک مقدار تاریخچه بهائیت و یک مقدار ایقان و کتاب بیان یاد گرفتیم و بعد آمدم و دیدیم ما اهلش نیستیم. اینکه گفتیم ما اهلش نیستیم برای این است که انجمن ضد بهائیت، فقط فعالیت آموزشی نداشت. کارهای دیگری هم از افراد خود می خواست، به محافل بهائیان رفتن، و خود را به صورت یک دل برده بهائیت جا زدن و مدتها میان بهائیان نشستن و نقش بازی کردن و شکارهای آنها را شکار کردن و گاه درگیر شدن و کتک زدن و کتک خوردن و یا در مجادلات و مباحثات تند وارد شدن که من اهلش نبودم.

«عبدالکریم سروش» که نام اصلی او (حسین حاج فرج الله دباغ) است، در آذرماه سال ۱۳۳۴ به دنیا آمد. روز تولد او با عاشورای حسینی هم زمان بود و از این جهت، پدرش نام حسین را بر او نهاد پدری که عطار بود و خانواده ای از طبقه متوسط را در خیابان خراسان تهران اداره می کرد. او تحصیلات ابتدایی را در دبستان قائمیه در جنوب تهران به پایان برد و سپس وارد دبیرستان مرتضوی شد. حسین که از کودکی و توسط پدرش با اشعار سعدی آشنا شده بود، از دوران دبیرستان نیز با ادبیات و اشعار مولوی و حافظ، آشنا و مأنوس شد. این مسئله، تأثیر زیادی در شهرت آینده اش داشت. پس از یک سال، بنا به صلاحدید پدر به دبیرستان تازه تأسیس علوی رفت و تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضی در این دبیرستان گذراند. حسین آن دوره از زندگی خود را چنین توصیف می کند: «به امور عبادی توجه خاطر عظیمی پیدا کردم و لذت عجیبی از عبادت می بردم و در همان ایام بود - دقیقا سال ۱۳۴۱- که رساله ای نوشتم به نام «النبراس المتوقد فی تفسیر خمسة آیات مستحب قراتها للمتجهج» شما از این نام گذاری می توانید دریابید که من اولاً چقدر به عربی مغلق علاقه پیدا کرده بودم و ثانیاً به محتویات ضمیر من هم پی ببرید. پنج آیه در انتهای سوره آل عمران قرار دارد که در روایات بسیار آمده است که خواندن آنها برای متجهج - یعنی نماز شب خوان - مستحب است. من در باب این آیات تأمل بسیار کرده بودم و به خیال خودم در آنها نکات نابی یافته بودم. بنابراین تصمیم گرفتم که یافته های خود را به صورت یک رساله کوچک بنگارم و نامش را گذاشتم النبراس المتوقد یعنی چراغ فروزان. کلمه نبراس از کلمات مهجور عربی است. بعدها دریافتم که قسطاس مستقیم نام یکی از کتابهای غزالی است که در منطق نگاشته شده است.»

سالگی بودم. انجمن حجتیه از مدرسه علوی عضوگیری کلانی می کرد و برخی از هم مدرسه ای ها و همکلاسی های ما که بعدا در عالم سیاست و در جمهوری اسلامی وارد شدند و صاحب مقام های بالایی شدند از اینجا پا به انجمن حجتیه گذاشتند... یکی از بزرگ ترین معلمان و آموزگاران انجمن حجتیه که به او دکتر پرویزی می گفتند به مدرسه علوی می آمد و تدریس علوم دینی می کرد.» آری، دکتر پرویزی اسم مستعار دکتر احمد توانا بود که از سران انجمن به حساب می آمد. مسلماً یکی از علل ورود تعداد قابل توجهی از دانش آموزان علوی به جلسات انجمن، این گونه معلمین بودند. حسین حاج فرج الله دباغ هم که در این بین مستثنی

پس از پایان دبیرستان حسین حاج فرج الله دباغ در آزمون سراسری دانشگاهها در دو رشته فیزیک و داروسازی شرکت کرد و در هر دو قبول شد و به توصیه مرحوم استاد روزبه، داروسازی را انتخاب نمود و وارد دانشگاه تهران شد. اما علاوه بر رشته داروسازی در زمینه ادبیات و فلسفه نیز با علاقه و جدیت مطالعه می کرد. او در دوران دانشکده با شخصیت های دیگری نیز آشنا شد: با مرحوم مهندس بازرگان و آثار او و با مرحوم دکتر شریعتی، با شریعت سنگلجی که آن روزها آوازه بدینی یا بی ولایتی او پیچیده بود و من میخواستم بدانم که





ها عیان بود چون در دانشگاهها برای خود حریم امنی ایجاد کرده بودند و به فعالیت علیه جمهوری اسلامی می پرداختند و روند تحصیل و تدریس را مختل کرده بودند. از طرف دیگر ضرورت تغییر بنیادین در اهداف و برنامه های تدریس و تربیت، ایجاب می نمود تا برای اصلاح روند موجود، دانشگاههای کشور تعطیل شوند. سروش فضای دانشگاههای آن روز را این گونه ترسیم می کند: «حقیقت این است که دانشگاهها قبل از بسته شدن، دانشگاه نبودند. اصلا زمان، زمان انقلاب بود. هیچ چیزی آن نبود که می بایست باشد. من همان زمان در دانشگاه تدریس می کردم. کلاس درستی تشکیل نمی شد. هر روز تظاهرات بود. گروههای مختلفی سیاسی و چریکی به دانشگاه آمده و بساط گسترده بودند. دانشجویان به بانگی روان میشدند. عمدتا کلاس ها تشکیل نمی شد دانشجو سر کلاس بود اما به قول معروف من در میان جمع و دلم جای دیگر است. این مقتضای انقلاب بود و همه چیز حالت نیم بند داشت و در حال شکل گیری بود. با این همه، من نه در جریان بستن دانشگاهها بودم - ولو با وضعیتی که داشت و نه با آن موافق بودم. یک بار آقای هاشمی در این جلسات گفتند که بله ما با بسته شدن دانشگاهها موافق بودیم اما به این معنی که این بسته شدن تنها به مدت چند ماه باشد نه چند سال. یعنی به ما فهماندند که دانشگاه ها به سرعت باز شود. شخص امام نظرشان این بود و ما هم همین نظر را داشتیم. معلوم بود که ماجرای بسته شدن دانشگاهها با این بزرگان در میان گذاشته شده بود اما گویا ایده ها مختلف بوده است. این در حالی است که موضع گیری های سروش در آغاز انقلاب، عمدتا در تأیید انقلاب فرهنگی بود و او به عنوان یکی از مدافعان این ماجرا شناخته می شد. گویا سروش در آن زمان حقیقتا موافق انقلاب فرهنگی بوده اما شاید علت موافقتش، ضدیت او با مارکسیسم و تلاشش در راستای حذف اساتید مارکسیست از دانشگاهها بود، نه اعتقادش به اسلامی شدن علوم و دانشگاه، و یا حتی تصفیه دانشگاه از افکار و اندیشه های غربی. سرانجام ستاد انقلاب فرهنگی دانشگاه ها با فرمان امام خمینی، در ۲۲ خرداد ۱۳۵۹ تشکیل شد. ستادی که پس از تعطیلی دانشگاهها، برای پاکسازی و بازگشایی آنها تأسیس شد تا از این پس بر روند اسلامی بودن و انقلابی شدن مراکز آموزش عالی نظارت داشته باشد. یکی از اعضای این ستاد عبدالکریم سروش بود که با پیشنهاد آیت الله بهشتی و پذیرش امام خمینی به عضویت در آن در آمد. او در این دوره و فعالیتش، رشته فلسفه علم را در ایران بنیان نهاد و برای نخستین بار فلسفه علم کارل پوپر را به صورت ترجمه ای وارد متون آموزشی دانشگاهها و محافل علمی کرد. اگر چه سروش، در آن زمان به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی در آمد و از مدافعان تصفیه دانشگاهها بود، اما سه دهه بعد صراحتا تغییر موضع داد. او در ضمن حمله به برخی شخصیت هایی که تا دیروز با آنها همراه بود، منکر تصفیه دانشگاهها توسط ستاد انقلاب فرهنگی شد و آن را به گردن شورای عالی انقلاب فرهنگی انداخت. شورایی که در راستای همان ستاد انقلاب فرهنگی بود و چند سال بعد تشکیل شد. سروش در حالی در صدد انکار این گونه فعالیت هایش است که اغلب تصفیه ها در مدت فعالیت ستاد انقلاب فرهنگی و بر اساس آیین نامه مصوب این ستاد، توسط هیئت هایی که زیر نظر آن فعالیت می کردند اجرا می شد. موضوعی که او در سخنانی، ناخواسته به آن اعتراف کرده و می گوید:

«گرچه پاکسازیها عزلا و نصبا و قانونا به ما ربطی نداشت، من غایت جهد خود را برای دستگیری از افتادگان می کردم. یک قلم بگویم که از ستاد انقلاب فرهنگی خواستند که همه دانشجویان توده ای، از مبتدی تا منتهی را از دانشگاه اخراج کند. احتجاج ما سود نداشت. ما که مصلحت را در این امر نمی دانستیم پناه به آقای خامنه ای و سپس آقای هاشمی بردیم. و آقای هاشمی بود که توانست رأی

را برگرداند و به توده ای ها اجازه دهد تا تحصیلشان را به پایان ببرند. در این باب بیش از این نمی گویم چون اصل شبهه را روا نمی دانم. آنکه برای توده ای ها چنین می کند با غیر توده ای ها چه خواهد کرد؟ به هر حال شاید همین ایستادگی در برابر حکم اخراج توده ای ها بود که باعث شد روند اخراجها، اگر هم صورت گرفت که صورت گرفت از مسیری خارج از ستاد انقلاب فرهنگی انجام پذیرد.» او از سویی می گوید پاکسازی ها عزلا و نصبا و قانونا به ما ربطی نداشت اما از سوی دیگر تنها در یک جمله بعد اضافه می کند: از ستاد انقلاب فرهنگی خواستند که همه دانشجویان توده ای، از مبتدی تا منتهی را به ستاد انقلاب فرهنگی نداشت چرا از ستاد انقلاب فرهنگی خواستند تا دانشجویان توده ای را اخراج کنند؟! در آن زمان جریان فکری دیگری نیز وجود داشت که به مقابله با مارکسیسم معتقد بود و سروش از آن جریان نیز متأثر بود. غرب گرایی و نظام فکری لیبرالیسم که پیشینه آن درباره سروش به دوران دانش آموزی و دانشجویی و آشایی با تفکرات مهندس بازرگان باز می گشت. سروش طی نامه ای در سال ۱۳۹۱ به مناسبت روز جهانی فلسفه، سهالهای آغاز انقلاب را به دفاع از لیبرالیسم این گونه توصیف می کند:

«توده ای ها، لیبرال کشی را آغاز کرده بودند و روحانیت خام را به دنبال خود کشاندند.» در نگاهی خوشبینانه می توان گفت سروش اگرچه درون مایه دینی داشت و به لحاظ تعبد فردی مسلمان و متشرع بود، اما درون او سکولاریسم معرفتی پنهانی وجود داشت که چه بسا در این دوران، خود وی از آن مطلع نبود و از انقاط فکری اسلام و لیبرالیسم که در درون او در حال رشد بود آگاهی نداشت. چرا که وی در حوزه معرفتی، تحصیل کرده فلسفه لیبرال غرب بود و حتی اسلام را نیز ناخواسته از منظر لیبرالیسم مینگریست. این مسئله در سالهای بعد خودنمایی کرد چرا که سروش در موضعی آشکار، بارها و بارها صراحتا لیبرالهایی چون بازرگان و اعضای جبهه ملی حمایت کرد و حمله به پوپر و بازرگان را حمله به آزادی بشر دانست. او در همان نامه می نویسد: «حمله به پوپر، ادامه راه حزب توده بود، یعنی حمله به آزادی و حقوق بشر و جامعه باز غیر استالینی، یعنی حمله به مهندس بازرگان و اصحابش.»

در سال ۱۳۶۲ به دلیل بروز پاره ای اختلافات بین سروش و مدیریت دانشگاه تربیت معلم، او به مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی نقل مکان نمود. در آن سال ستاد انقلاب فرهنگی به

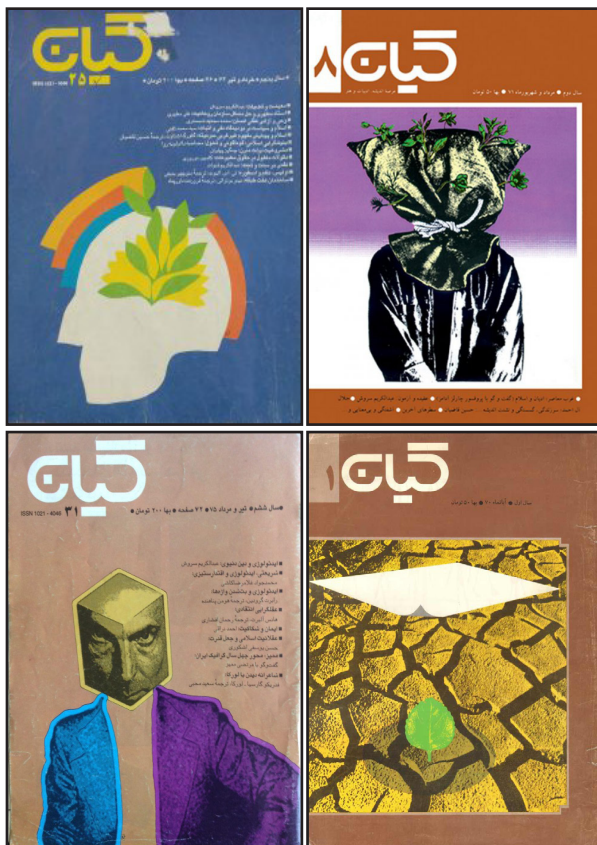
شورای عالی انقلاب فرهنگی بدل شد و اعضای آن به هفده نفر افزایش یافتند؛ اما سروش فقط در اولین جلسه این شورا شرکت کرد و سپس استعفاي خود را تقدیم امام خمینی نمود و از آن پس هیچ پست رسمی در سیستم حکومتی ایران بر عهده نگرفت، و در طول سال های بعد صرفا به تحقیق و فعالیت در مکانهای مختلفی همچون مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن حکمت و فلسفه و فرهنگستان علوم مشغول بود و استادی دانشگاه در دانشگاههای مختلف کشور.

ورود به مباحث تخصصی، خروج از دایره انصاف سروش به تدریج پای از کلاس های درس بیرون گذاشت، دایره مخاطبان را گسترش داد، گفتارهای خود را از کلاس های درس به مساجد منتقل کرد، تا بی واسطه با عامه مردم سخن بگوید و در کنار طرح مباحث معرفتی، گفتمان دینی حاکم را به نقد کشاند. مسجد امام صادق (ع) در اقدسیه تهران یکی از این مساجد بود که سروش حدودا به مدت ۶ سال در آن جلسات هفتگی داشت. برخی از این جلسات به شرح نهج البلاغه مربوط می شد. در آغاز این دوره جدید از زندگی عبدالکریم سروش که از سال ۵۶۳۱ آغاز شد، او نخست خطابه ای در باب «مبانی نظری فاشیسم» ایراد نمود. در این خطابه، یهودستیزی را از ارکان فاشیسم دانست و نسبت به رواج این پدیده در ایران هشدار داد.

اما بدون شک مهم ترین کار سروش در این دوره انتشار مقالات «قبض و بسط تئوریک شریعت» بود. مقالاتی که نخستین آن در اردیبهشت ۷۶۳۱ و آخرین آن در فروردین ۹۶۳۱ در نشریه کیهان فرهنگی به چاپ رسید. در این مقالات نظریاتی در مورد معرفت شناسی دین مطرح شده بود که البته ریشه بسیاری از منازعات فکری و سیاسی آینده بود و واکنش گسترده علما را در پی داشت. شخصیت هایی همچون آیت الله سبحانی، آیت الله جوادی آملی و آیت الله آملی لاریجانی با انتشار کتب و مقالاتی مثل «شریعت در آینه معرفت» و «با معرفت دینی» به نقد عقاید سروش پرداختند. و بزرگانی همچون آیت الله مکارم شیرازی با نصایح مشفقانه او را از ورود به مباحثی که تخصص کافی در آن را ندارد، برحذر داشتند. اما سروش در پاسخ، استفاده از ابزار بی ادبی ادیبانه را پسندید. البته هر از گاهی نشانه هایی از ادامه پابندی او به اصل انقلاب اسلامی آشکار می شد. همچنان که پس از ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی، با به کار بردن عباراتی همچون آفتاب دیروز و کیمیای امروز در رثای ایشان سخن گفت.

## در حلقه ی کبان

بعد از استعفاي سید محمد خاتمی از مؤسسه کیهان، طرفداران سروش و منتقدان نظام جمهوری اسلامی هم دسته جمعی از کیهان استعفا داده و مجله کبان را در پاییز ۱۳۷۰ راه اندازی کردند تا ناشر آرای سروش شود. ماهنامه «کبان»، معروف ترین نشریه روشنفکری دینی پس از انقلاب اسلامی در ایران است. ماهنامه جدید با مدیر مسئولی رضا تهرانی و سردبیری شمس الواعظین شروع به کار کرد و اکبر گنجی درانتشارات صراط، درس ها و سخنرانی های سروش و افراد هم فکر خود را در محفل کبان به سرعت چاپ و توزیع میکرد. عبد الکریم سروش به عنوان استاد و پدر حلقه کبان، در ترجمه و انتقال مفاهیم جدید غربی با رنگ و لعاب اشعار مولوی و تفکر غزالی تخصص داشت. مصطفی تاج زاده درباره استفاده از محضر سروش در محفل کبان می گوید: در این جلسات خیلی مسائل برای من روشن شد و خیلی از آقای سروش استفاده کردیم. نقش سروش اجتماعی کردن این مسئله بود. در این جلسات افرادی مانند سعید حجاریان، محسن آرمین، هاشم آغاچری، عباس عبدی، عمادالدین باقی و دیگران شرکت می کردند و در آن زمینه فکری حرکت های سیاسی و راه اندازی یک حزب فراهم شد. حزبی که ما امروزه آن را به نام حزب مشارکت می شناسیم. دشمن خارجی که همه این مسائل را با دقت دنبال نموده و با ظرافت هدایت می نمود، بر نقش محوری





سروش در این جریان واقف بود. دکتر مجید تهرانیان، در گفت و گویی با رادیو صدای آمریکا عبدالکریم سروش را پیشاهنگ تحولات مهم فکری در ایران می داند که نتایج سیاسی مهمی در پی خواهد داشت. در طول دهه هفتاد از سروش مقالات مختلفی بر محور موضوعاتی همچون «عصری بودن فهم دین»، «حمله به فقه و روحانیت»، «سکولاریسم»، «شریعت زدایی» و غیره منتشر شد که روز به روز پرده را از انحراف تدریجی او بیشتر کنار می زد و بر سیل منتقدین و معترضین به او می افزود. سیلی که از منتقد علمی و منطقی، تا معترض بی بصیرت و افراطی را در خود جای داده بود. در راستای یکی دیگر از سخنرانیهای سروش علیه روحانیت که با عنوان «روحانیت و حریت» در ماهنامه کیان نیز چاپ شد و برای چندمین بار اعتراض روحانیت را برانگیخت. مقام معظم رهبری طی بیاناتی در آغاز درس خارج فقه شان، علاوه بر انتقاد از این گونه سخنان، در جهت تلطیف فضا کوشیده و فرمودند: «آیا این ظلم و حق کنشی و بی انصافی نیست؟ حکومت ما اسلامی است و در آن آزادی بیان وجود دارد و این سخنان که از سر بی انصافی بیان شده، با استفاده از همین فضای آزاد مطرح شده است. البته منظوم این نیست که به حرف یا دعوائی جواب دهیم؛ خیر. منظور این است که شما بدانید انگیزه های مخالفت با حوزه زیاد و گسترده است. بعضی از کسانی که چنین انگیزه هایی دارند، خودشان هم نمی فهمند چه کار میکنند. نیت های بدی ندارند، ولی ملتفت نیستند که حرف و عملشان چه تبعاتی دارد.»

بالاخره در مهرماه سال ۷۴ هنگام سخنرانی سروش در دانشکده فنی دانشگاه تهران بین موافقان و مخالفانش درگیری شد و از آن پس بود که تدریس و سخنرانی های سروش در اماکن مختلف با مشکل مواجه می شد. و سرانجام از تدریس در دانشگاه محروم شد. این اتفاقات در زمانی رخ میداد که آیت الله هاشمی رفسنجانی بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زده بود و به سه شکوه نامه ای که سروش به او نوشت، نه تنها عیانی نکرد، بلکه یکی از وزرای کابینه اش سروش را با کسروی مقایسه کرد. فشار بر استاد اخراجی، باعث شد تا آمریکا را برای ادامه زندگی برگزیند و به سخنرانی و تدریس در دانشگاه های خارج از کشور روی آورد. البته به ایران رفت و آمد داشت و مصاحبه ها و مقالات مختلف او همچنان در نشریات داخلی آزادانه منتشر می شد. سروش علاوه بر تدریس در دانشگاه های آمریکا و اروپا، با مؤسسه آی اس آی ام هلند موسسه تحقیق در اسلام معاصر که مورد تأیید اسرائیل است، شروع به همکاری نمود. به تدریج سفرهای محدود شد و ویزایش مضبوط.

## دوم خرداد و گشایش نسبی برای سروش

با آغاز ریاست جمهوری سید محمد خاتمی در دوم خرداد، و بازگشت شاگردان و همفکران سروش به قدرت، به قول خودش گشایشی نسبی در این زمینه ها حاصل شد. در دوره اصلاحات، او علاوه بر ادامه شبهه افکنی های معرفتی اش، رسماً لباس سیاست به تن کرد چرا که یقین داشت فرصتی بزرگ و طلایی برای طرح کامل تر پروژه هایش پدید آمده است. غائله ۱۸ تیر ۱۳۷۸ یکی از پروژه هایی بود که توسط شاگردان سروش که حال از پشتیبانی دولتی نیز برخوردار شده بودند، کلید زده شد. هر روز بحرانی جدید در جهت تضعیف نظام ایجاد می شد که یکی از آنها ترور مشکوک سعید حجاریان بود. کسی که توانست در حلقه کیان روابط نزدیکی با سروش برقرار کند تا جایی که گفت «عبدالکریم سروش همیشه به من می گفتند: بهترین غزل حافظ که برای من جالب است همان است که می گوید: با کریمان کارها دشوار نیست. من می گویم "با عبدالکریمان کارها دشوار نیست و از این جهت من خیلی متأسفم از اینکه ما محروم هستیم از حضور ایشان در کشور.»

سروش هم که حجاریان را از بهترین مهره های اصلاحات می دانست، پس از ترور او هم صدا با دیگر اصلاح طلبان تلاش کرد تا ترور را به سخنان آیت الله مصباح یزدی ربط دهد. او گفت: «حجاریان قربانی تلقی فاشیستی از دین است.» تقابل جمهوریت نظام با اسلامیت آن، محور تمام بحث هایی

## یک نگاه

**بارها از جانب علما و شخصیت های مختلف به مناظره دعوت شد و صداوسیما هم همکاری های لازم را در این زمینه انجام داد و حتی تمام شروط سروش، از جمله پخش مستقیم برنامه را پذیرفت، ولی این سروش بود که هر بار به بهانه ای از مناظره میگریخت. اصلی ترین این دعوت ها، دعوت آیت الله مصباح یزدی بود که چندین بار به طرق مختلف صورت گرفت و آخرین بهانه سروش این بود که در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران گفت: «جواب من همان بوده که هست، ۲۰ جلد کتاب دارم که آقای مصباح می تواند سر هر سطر از آن یقه مرا بگیرد، اما ایشان چه نوشته ای دارد که من با استناد به آن با جناب مصباح مناظره کنم؟» البته این فقط آیت الله مصباح نبود که جایگاه علمیش از جانب سروش نادیده گرفته می شد، بلکه او درباره دیگر علما همچون علامه محمد تقی جعفری نیز اهانت هایی روا داشت و گفت: «من برای آقای جعفری متأسفم! البته بنده ایشان را یک فرد عادی میدانم هم از نظر علمی و هم سیاسی... اظهار نظرهای آقای جعفری را در هیچ یک از مسائل جدی نمیگیرم»**

بود که در دوره اصلاحات دامن زده شد، و همگی با هدف تهی کردن جامعه از اندیشه ولایت فقیه و اسلام بود. نقش سروش در این میان بی بدیل بود. او علاوه بر انتشار کتبی همچون «صراط های مستقیم» و «بسط تجربه نبوی» در این دوره، از طریق مطبوعات زنجیره ای همچون صبح امروز، جامعه، راه نو، نشاط، خرداد، توس و غیره، شبهاتش را در سطح جامعه منتشر می کرد. البته بارها از جانب علما و شخصیت های مختلف به مناظره دعوت شد و صداوسیما هم همکاری های لازم را در این زمینه انجام داد و حتی تمام شروط سروش، از جمله پخش مستقیم برنامه را پذیرفت، ولی این سروش بود که هر بار به بهانه ای از مناظره میگریخت. اصلی ترین این دعوت ها، دعوت آیت الله مصباح یزدی بود که چندین بار به طرق مختلف صورت گرفت و آخرین بهانه سروش این بود که در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران گفت: «جواب من همان بوده که هست، ۲۰ جلد کتاب دارم که آقای مصباح می تواند سر هر سطر از آن یقه مرا بگیرد، اما ایشان چه نوشته ای دارد که من با استناد به آن با جناب مصباح مناظره کنم؟» البته این فقط آیت الله مصباح نبود که جایگاه علمیش از جانب سروش نادیده گرفته می شد، بلکه او درباره دیگر علما همچون علامه محمد تقی جعفری نیز اهانت هایی روا داشت و گفت: «من برای آقای جعفری متأسفم! البته بنده ایشان را یک فرد عادی میدانم هم از نظر علمی و هم سیاسی... اظهار نظرهای آقای جعفری را در هیچ یک از مسائل جدی نمی گیرم!» سروش که افرادی همچون آیت الله منتظری را هم سو با اهداف خود می دید، طی نامه ای از وی خواست تا به جای اجتهاد در فروع، راه اجتهاد در اصول را در پیش بگیرد و به جای تجدید نظر در احکام فقهی در فقه تجدید نظر کند. در این نامه آمده بود: «علم فقه درخور دنیای کهن است نه دنیای جدید» نامه سروش پاسخ ملایم و همدلانه آیت الله منتظری را در پی داشت.

در سال ۱۳۸۳ جایزه صهیونیستی و فراماسونری اراسموس که بنیانگذار کلپ سری بیلدبرگ برنده آن را بر میگزیند، به عبدالکریم سروش تعلق گرفت. او این جایزه را با حضور در قصر پادشاهی هلند از دست خاندان سلطنتی پرنس برنهارد دریافت کرد. عبدالکریم سروش آخرین کسی بود که در هنگام حیات پایه گذار کلپ سری فراماسونری بیلدبرگ

و با تصویب شخص وی، جایزه اراسموس را دریافت کرد. جایزه ای که یک نهاد فراماسونری و با هزینه فراماسونری های اروپایی آن را اعطا میکند و در طول تاریخ خود، در دستان کسانی قرار گرفته است که بیشترین خوش خدمتی را به فراماسونها کرده اند. از میزبانی های اعطای آن تلاش برای تقویت اصول و مبانی فراماسونری است و البته از این حیث، سروش که لیبرالیسم، سکولاریسم معرفتی، تساهل و تسامح و پلورالیسم، دین ستیزی و لاتیسیم را در دانشگاه های ایران گسترش داد، واجد این معیار بود. با این همه از آنجا که در طول دوره اصلاحات، خاتمی توانسته بود تمامی انتظارات مد نظر سروش را برآورده کند، طی نامه ای از جانب سروش مورد شکوه قرار گرفت که:

«آقای خاتمی! دیر شده است، طفل انتظار پیر شده است، دل صبر از این شیوه سیر شده است... میروی و از مژگان خون خلق می ریزد.» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ سروش ابتدا از دکتر معین سپس از هاشمی رفسنجانی اعلام حمایت نمود. سال ۱۳۸۸ نیز در مصاحبه ای که درباره دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری با سایت ضد انقلابی روز آنالین داشت، ادعا کرد:

«حکومت فقه، مهلک ترین و موخش ترین استبداد است». وی در ادامه به دفاع از شیخ مهدی کروبی پرداخت و گفت: «من از ته دل آرزو مندم که آقای احمدی نژاد بر سر کار نیاید». اما کروبی در سفر تبلیغاتی ش به اردبیل در پاسخ به سوآلی مبنی بر دفاع سروش از خودش گفت: «دکتر سروش یک شخصیت دانشگاهی و علمی است و همه شما نسبت به سوابق ایشان آگاهی دارید. یعنی شما می گوید سروش حق ندارد بگوید به چه کسی رای دهید؟»

سروش پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به عنوان یکی از اعضای اصلی اتاق فکر جنبش راه سبز (جرس) به فعالیت هایش در جهت جمعیت توان مخالفان و معاندان جمهوری اسلامی ادامه داد و به طرح روشها و ارائه مضمونهای لازم برای حمله رسانه ای و فکری به جمهوری اسلامی پرداخت. او درباره فتنه گفت: «این اتفاقی که در ایران افتاد و خیلی هم جالب بود یک معنای ویژه ای را نیز از دموکراسی نشان داد. مردم عزمشان را جزم کرده بودند که احمدی نژاد را عزل کنند و این یکی از نمادهای بارز دموکراسی و جمهوریت در کشور ما بود که موانعی آمد و آن را سد کرد.» سروش در نامه ای درباره نتیجه انتخابات، با تکرار ادعای کذب تقاب، آن را «خیانت در صندوق امانت» دانست و گفت «هیچ چیز مهیب تر از زخمی کردن غرور یک قوم» نیست. در نشست در دانشگاه سواس لندن در مورد تحلیل آینده جنبش سبز، صدای مردم را صدای خدا دانست که چون سایه مبارکی باید جامعه را بگیرد. سروش «تقلب خونین در انتخابات» را «معصیت خجسته» نام داد و گفت: «معصیت از آن جهت که گناه حاکمان بود و خجسته از آن جهت که مردم راه خود را یافتند.» او در ۹۱ شهریور ۸۸۳۱ در نامه ای انتقادی به مقام معظم رهبری از همکاریش با جمهوری اسلامی در گذشته، ابراز تاسف کرد و نوشت: «بارخدا یا تو گواه باش، من که عمری درد دین داشته ام و درس دین داده ام، از بیدار این نظام استبداد آئین برائت می جویم و اگر روزی به سهو و خطا اعانتی به ظالمان کرده ام از تو پوزش و آمرزش می طلبم.» به دنبال وقایع عاشورای همان سال و حمله برخی حامیان جنبش سبز به عزاداران حسینی، عبدالکریم سروش به همراه عبدالعلی بازرگان، عطاء الله مهاجرانی، محسن کدیور و اکبر گنجی در بیانیه ای موسوم به، «خواسته های بهینه جنبش سبز» خواسته های دهگانه این جنبش را که شامل مواردی همچون استعفا دکتر احمدی نژاد، آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی اجتماعات و استقلال قوه قضائیه می شد، ارائه کردند. سروش در مصاحبه ای در این باره گفت: «ما به این نتیجه رسیدیم که اعتراضات روز عاشورا در واقع نقطه عطفی برای جنبش بود... ما پنج نفر به دلیل اینکه به اندازه کافی به رهبران جنبش یعنی میر حسین موسوی و سید محمد خاتمی و مهدی کروبی نزدیک هستیم و از مطالبات آنان با خبریم تصمیم گرفتیم مشغول نوشتن بیانیه شویم و یا در

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

این مورد نظراتمان را بیان کنیم.... این جنبش یک جنبش پلورالیستی است. در آن هم برای مؤمنان جا هست و هم برای غیر مؤمنان، هم برای سوسیالیست ها و هم برای لیبرالیست ها. تمامی انسانهایی که زنده هستند می توانند در جنبش سبز حضور داشته باشند... من سالها پیش گفتم که انقلاب ما یک انقلاب بی تئوری بود. شورش بود در مقابل شاه با یک تئوری منفی به جای یک تئوری مثبت. تاکید بنده بر این است که اگر قرار است یک جنبش جدید ایجاد شود این بار باید تئوری داشته باشد. مردم باید بدانند چه چیزی می خواهند و نه اینکه فقط بدانند که چه چیز نمی خواهند. بنابراین ما سعی میکنیم از با اعتدال ترین راه یک تئوری برای جنبش ایجاد کنیم. اهداف و آرمانها بر پایه تئوریا و بنیانهای قرار دارند. ما تئوری هایی درباره آزادی داریم... هر دو طرف باید برای یک مذاکره جدی آماده شوند. این می تواند یک گام به جلو باشد. هاشمی رفسنجانی می تواند گام آغازین این مذاکره را برای آشتی ملی بردارد... جنبش سبز محصول جنبش متوقف شده اصلاحات است. احمدی نژاد به خوبی توانست تمام ا فشار اصلاح طلب را حذف کند و دوره جدیدی را آغاز کند... حالا ما جنبش سبز داریم. جنبشی که به عنوان یک مرحله جدید اوج حرکت اصلاحات است. در همان سال مجله سیاست خارجی آمریکا «فرین پالیسی» با معرفی سروش به عنوان ده روشن فکر برتر جهان، او را تایید کرد. سکوت، مواضع دیر هنگام و یا ضعیف اعداد قابل توجهی از علما و خواص نسبت به فتنه ۱۳۸۸، این جرئت را به سروش داد تا در خرداد ۱۳۸۹ طی نامه ای به مراجع آنان را به مهاجرت از قم به نجف دعوت کند. در بخشی از این نامه آمده بود:

«دلبران عرصه جهاد اکبر، تیغ زبان اخنتد و بر دولت غاصب تاخندند. ارادتی به خلق نمودند و سعادت بدردند. اکنون نوبت شما خاموشان ناخرسند است. توقع محرومان و مظلومان از شما بسی بیش از آن است که افسرده دل و پریشان حال بنشینید و در عیان از ملامت جباران تن زیند و در نهان شکوه به درگاه قاصم الجبارین برید، یا مخفیانه بر در ارباب بی مروت دنیا پیامی بفرستید و جوابی نشنود. کار از اعوذ و لا حول نمی رود و خواهش و سفارش از اثر افتاده است و سکوت در مقابل جباران صدای آنها را بلندتر کرده است. حال که نه رأی موافقت دارید نه یاری مخالفت، مصلحت در مهاجرت است. جهاد اصغر کنید. خاطر به دست تفرقه دادن نه زیر کیست. اگر دهانها را بسته اند پاهای را که نشکسته اند. القرار مما لا یتطاق من سنن المرسلین، باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش».

به هر حال تذبذب فکری سروش در طول حیات فکری اش آنچنان مشهود است که حتی حامیانی چون محمد قوچانی در توصیف آن می نویسند:

«عبد الکریم سروش مارکسیسم را از در راند و لیبرالیسم را از پنجره به خانه آورد، آن گاه که با سلاح پوپر، مارکس را نشانه میرفت. با دست سکولاریسم را پس زد و با آن را به پستو آورد، آن گاه که معرفت دینی را از دین جدا می کرد. با چشم بر سفره سرمایه داری خیره شد و با دهان آن را تف کرد، آن گاه که صناعت و قناعت را در تفرج صنع می نوشت. اینک بر سر سفره او بسیار نشسته اند: هم روشن فکران دینی که سکولار شده اند، هم محافظه کارانی سنتی که روشن فکر دینی شده اند و هم روشن فکرانی عرفی که میهمان ناخوانده میزبان اند. و این تذبذب ادامه دارد...»

## یک نگاه

**عبد الکریم سروش مارکسیسم را از در راند و لیبرالیسم را از پنجره به خانه آورد، آن گاه که با سلاح پوپر، مارکس را نشانه میرفت. با دست سکولاریسم را پس زد و با آن را به پستو آورد، آن گاه که معرفت دینی را از دین جدا می کرد. با چشم بر سفره سرمایه داری خیره شد و با دهان آن را تف کرد، آن گاه که صناعت و قناعت را در تفرج صنع می نوشت. اینک بر سر سفره او بسیار نشسته اند: هم روشن فکران دینی که سکولار شده اند، هم محافظه کارانی سنتی که روشن فکر دینی شده اند و هم روشن فکرانی عرفی که میهمان ناخوانده میزبان اند. و این تذبذب ادامه دارد...**

«محمد قوچانی»

میان حقوق عبد و مولا، نابرابری حقوقی زن و مرد و نابرابری حقوقی مسلمان و غیر مسلمان در جامعه ی اسلامی. این نابرابری ها از مسلمات فقه اسلامی است و فقهای فریقین بر آنها اجماع دارند». از سوی دیگر سروش احکام فقهی را احکام «عملی» می داند که بی توجه به ایمان و اعتقادات افراد است. وی اساسا دین را به دو بخش ایمان و عمل تقسیم کرده اصالت را به ایمان می دهد. زیرا به عقیده ی وی عمل پس از ایمان است و به دنبال آن جاری می گردد و هدف خدا هم از نزول دین تغییر ایمان ها و عقاید بوده است. سروش فن متکفل عمل را فقه می داند که احکام و فروع را به آدمیان می آموزد. «اما آنچه متکفل ایمان و اعتقاد است، کلام دین و یا عرفان است». با این نگاه، کلام و عرفان از سوی وی بر فقه برتری یافته ترجیح داده می شوند. گذشته از آنکه فقه مختص جوامع ساده و غیر مدرن است، ماهیت آن را احکام تشکیل می دهد و احکام تنها به امر حل مشکلات حقوقی می پردازد نه همه ی مشکلات بشری... برای حل مشکلات جامعه ناگزیر به برنامه ریزی و سیاست گذاری است که فقه نه توان آن را دارد و نه برای آن تدارک دیده است، به همین خاطر، از نظر سروش فقه برای سامان دادن به کار دنیا به طور حذقلی کار می کند. همان گونه که اشاره ی آن رفت، سروش در جایی فقه را ابزار مدیریت و سازماندهی جوامع ساده ی گذشته میدانند که به کار جوامع پیچیده ی امروزی نمی آید و در جایی دیگر با این استدلال که ماهیت فقه را احکام تشکیل می دهد و احکام تنها به امر حل مشکلات حقوقی می پردازد، نه همه ی مشکلات بشری، نتیجه می گیرد که فقه تنها مختص جوامع ساده ی گذشته است. در پاسخ سروش باید گفت: اگر همان گونه که خود اقرار دارد ماهیت فقه را احکام تشکیل می دهند، باید از وی پرسید آیا در جوامع پیچیده، مسلمانان برای تنظیم روابط خود و حل مشکلات حقوقی دیگر نیاز به فقه ندارند؟ اگر فقه آن گونه که سروش ادعا دارد برای برنامه ریزی و سیاست گذاری نیست که در این ادعا هم چون و چرا وارد است. لا اقل برای حل مشکلات حقوقی که هست. پس در جوامع مدرن برای همین منظور هم که شده نیاز به فقه وجود دارد؛ مگر آنکه معتقد باشیم در این جوامع اساس نیاز به احکام دینی برای حل مشکلات حقوقی نیست که اتفاقا سروش همین باور را دارد. وی معتقد است در جوامع مدرن و امروزی مشکلات حقوقی مسلمانان باید با حقوق برآمده از ارزش های مدرن منطبق با حقوق بشر حل و فصل شود (یکی از ادعاهای سروش برای هجمه به فقه و غیر ضرور دانستن آن ناهم ساز بودن فقه با ارزش های مدرن بود). همین نکته، موضوع چالش با سروش است. سروش با اتکا و استناد بر عقاید و ارزش های مدرن، خواستار انطباق دین با این ارزش ها و عقاید است. در برابر این اعتقاد وجود دارد که عقاید مدرن تا آنجا پذیرفتنی است که با دین سازگار نباشد. این ادعای سروش که فقه به ایمان مردمان بی توجه است، با این تأکید که از نظر فقه مؤمنان برای سعادت اخروی باید در دنیا اعمالی را انجام دهند و از انجام اعمالی بپرهیزند و اینکه «دنیا مقدمه ی آخرت است و راه سعادت اخروی از دنیا می گذرد»، رد می شود.

## حکومت دینی در باور سروش

به باور سروش تصور موجود درباره ی نوع حکومت دینی تاکنون حول حکومت فقهی میگشت؛ بدین معنا، این تصور وجود داشته است که حکومت دینی چیزی نیست جز رشته ای از مقررات لازم برای حکومت و این مقررات هم لاجرم در فقه یافت می شوند و فقیهان هم کسانی هستند که این مقررات را بهتر از دیگران می دانند». از این رو، مباحث مربوط به حکومت دینی، هم درباره ی فقه بود و هم توسط فقیهان مطرح می شد، و همواره این انتظار وجود داشت که پاسخ مسائل مربوط به آن از حوزه ی فقه به دست آید. به همین خاطر تنها حکومت دینی در ایران شکل فقهی به خود گرفت و ذیل نفوذ فقه تأسیس شد. اما سروش نظر دیگری نسبت به حکومت دینی دارد؛ به عقیده ی او نه دین در فقه منحصر است و نه حکومت فقط جنبه ی حقوقی دارد؛ از سوی دیگر پیش از این فقه جزو عرضیات دین و تغییر پذیر و غیر لازم و

## فقه و ساماندهی جوامع

سروش معتقد است که فقه از عرضیات دین است لذا غیر ثابت و متغیر است. سروش این ادعای خود را بر سه پایه استوار کرده است: اول آنکه فقه محصول پرسش هایی است که می توانستند طرح نگردند. دوم، فقه علمی دنیوی و برای حل مشکلات آن است؛ نه آنکه برای ایمان و آخرت مردم تأسیس شده باشد. لذا فقه از عداد علوم دینی محسوب نمی شود. سوم، فقه قانونی برای «فصل خصوصیات و استقرار نظم در جامعه است». پس، چنانچه نزاعی در نگیرد و زندگی بر محور عدالت و انصاف بچرخد نیازی به آن نخواهد بود. گذشته از عرضی دیدن فقه، سروش فقه و مدیریت فقهی را ابزاری برای



مختص جوامع ساده دانسته شد. بنابراین، به عقیده ی سروش حصر توجه به این سو مؤمنان را از توجه به جوانب دیگر باز داشته و تصویری ناقص از حکومت پیش روی آنان نهاده است. اما جوانب دیگری که برای مطالعه ی مبانی حکومت دینی باید به آنها توجه نمود چه هستند؟ از نظر سروش این مباحث فراقه‌ی و حتی فرادینی اند؛ که باید تکلیف آنها را در عرصه های غیر دینی و غیر فقهی دین (یعنی کلام و انسان شناسی) روشن نمود. با این توضیحات، شناخت شکل حکومت مطلوب مورد نظر سروش موکول به شناخت مباحث کلامی و انسان شناختی دیگر است که برخی از آنها تاکنون ارائه شده اند. اما در اینجا برای ورود اختصاصی به بحث حکومت دینی مورد نظر سروش، مرور برخی از این مباحث ضروری به نظر می رسد. این مباحث، مبانی نظری برگرفته از مدرنیته هستند که تعیین کننده ی نوع حکومت مطلوب مورد نظر سروش می باشند. حکومت دینی مورد نظر سروش حکومتی است پولارال، سکولار، لیبرال و منطبق با حقوق بشر مدرن غربی و تحقق بخشی آن.

### سروش و سکولاریسم

سروش تأکید دارد که حکومت دینی مورد نظرش حکومتی است با گرایش های سکولاریستی. اما سکولاریسم مورد نظر وی چه معنایی دارد؟ آیا امکان انطباق و هم سازی سکولاریسم با حکومت دینی هست؟ وی در توضیح سکولاریسم مورد نظر خود چهار نوع متفاوت سکولاریسم را از هم تمیز می دهد. در معنای نخست، سکولاریسم به مفهوم ترک زهد است. این عقیده در برابر کسانی شکل گرفته است که خواهان زندگی راهبانه و زاهدانه و ترک دنیا بودند. «راهبانی که شرط سعادت اخروی را نفی کامجویی های دنیوی می دانستند. در برابر این عقیده شکل گرفت که باید رو به دنیا آورد و از آن حظ و بهره برد. سکولاریسم در معنای دوم به مفهوم نفی دخالت روحانیت در امور کشور است. این مفهوم از سکولاریسم آنجایی معنا دارد که بدانیم در مسیحیت شرط صحت بسیاری از اعمال، حضور یک روحانی است. هر چند در اسلام چنین چیزی وجود نظری ندارد اما در مسیحیت بسیاری از اعمال مانند عقد شرعی، یا غسل تعمید مشروط به حضور یک روحانی است، و شرط قبولی آن عمل این حضور است. شکل سوم سکولاریسم، سکولاریسم سیاسی است. در این شکل سکولاریسم، بر جدایی دین از حکومت تأکید می شود. سروش در اینجا بر جدایی دین از حکومت و نه سیاست تأکید دارد؛ چرا که به نظر او دین از سیاست جدا نشدنی است و تنها بر جدایی دین از حکومت می توان حکم کرد. جدایی دین از حکومت به معنای کسب مشروعیت حکومت و حاکمان از منابعی غیر دینی است. یعنی «حکومت و کسانی که حکومت می کنند حق حاکمیت را از دین و دینداری بر نمی گیرند».

این عقیده، این نتیجه را به همراه دارد که «عالم دینی بودن و پاراسا بودن در اسلام هیچ حق ویژه ای برای حاکم ایجاد نمی کند. بنابراین حق حاکمیت از هر جا بیاید از دین بر نمی آید». چنین حکومتی نه تنها مبتنی بر ادیان نیست که نسبت به تمام ادیان بی طرف و لاقضااست. به همین خاطر، در جهان امروز سکولاریسم را به بی طرفی ایدئولوژیک حکومت هم می شناسند. چنین حکومتی نمی تواند از مالیات مردم، مراکز و معابد دینی بسازد و ساختن مراکز و کلیساها به مردم واگذار شده است؛ یعنی حکومت به نفع هیچ مرام و عقیده ای تبلیغ نمی کند و به عنوان یک قاضی بی طرف تنها نظاره گر رقابت ادیان و عقاید مختلف در میدان اجتماع است. سروش نوع چهارم سکولاریسم را سکولاریسم فلسفی یا علمی می نامد. در سکولاریسم فلسفی بر این امر تأکید می شود که در تبیین امور دنیوی نباید هیچ گونه امر فراطبیعی را دخیل نمود. لذا در سکولاریسم فلسفی جایای خدا از دنیا و دخالت و در آن محو و در تبیین پدیده های اجتماعی و علمی پای آن به میان کشیده نمی شود. از میان چهار نوع سکولاریسم فوق الاشاره، سروش نوع سوم یعنی سکولاریسم سیاسی را الگوی حکومت دینی خود می داند. در این معنا حکومت دینی مورد نظر سروش حکومتی است که در آن، حکومت و حاکمان مبانی مشروعیت خود را از دین اخذ نمی کنند و در

## یک نگاه

**حکومت دینی که خدمتگزار دینداران است جز در جامعه ی دینداران معنی پیدا نمی کند. اما همه جا چه در جامعه ی دینی چه در جامعه ی غیردینی، حکومت است و ماهیت یکسانی دارد و دینی بودن و نبودنش مفاد و مضمون آن را دگرگون نمی کند و فقط با عطف به جامعه ی دینداران است که حکومت بالعرض صبغه و صفت دینی به خود می گیرد.**

### «عبدالکریم سروش»

**نظر سروش درباره ی نظریه ی ولایت فقیه امام خمینی تأمل برانگیز است. سروش این نظریه را عین استبداد دینی می داند و معتقد است که با آن نمی توان نظم دموکراتیک به وجود آورد. از آن فراتر به عقیده ی وی با نظریه ی ولایت فقیه حتی نمی توان عدالت ورزید. سروش معتقد است نظریه ی ولایت فقیه امام خمینی از همان آغاز یک نظریه ی غیر اخلاقی بوده است؛ لذا باید به دنبال جمهوری مطلق بود**

امور عقیدتی جامعه هیچ نقشی ندارند. این شکل سکولاریسم ریشه در اعتقادات لیبرالیستی دارد؛ زیرا لیبرالیسم هم بر بی طرفی مذهبی تأکید دارد. «لیبرالیسم چون نسبت به هیچ دینی موضعی و رأی ندارد نسبت به اختیار هر دینی آدمی را محق و مختار می شمارد و سخن از تکلیف ویژه ای نسبت به دین ویژه ای نمی گوید. جامعه ی لیبرال برخلاف جامعه ی دیندار، وضعیتی ماقبل انتخاب و همواره حال امتحان، انتخاب و گزینش است. بدین معنا، در جامعه ی لیبرال هیچ دین رسمی وجود ندارد و هر کس به اندازه ی دیگری حق دارد دین خود را اختیار کند و هیچ کس حق ندارد دیگری را به دین خود تکلیف کند». حال در چنین جامعه ای حکومت هم می باید در قبال ادیان و عقاید گوناگون و قرائت های مختلف از دین واحد بی طرف باشد. این بی طرفی از «لوازم پولواریسم معرفتی است که خود یکی از ارکان لیبرالیسم است» (فراموش نکنیم که پیشتر سروش بر کثرت حقایق و توزیع آن در میان افراد حکم کرده بود). سروش تحمیل یک دین یا یک قرائت از دین را از مقتضیات قدرت دانسته، بر این وجه حکومت های دینی خرده می گیرد. «این بی طرفی لازمه ی معرفت شناسی لیبرال است که انسانها خود درباره ی حقایق یا عدم حقایق مکاتب داوری کنند و نقص حجت خود را با سوزن قدرت رفو ننمایند و حقایق را با قدرت سیاسی گره نزنند». پیشتر اشاره شد که حکومت دینی ایده آل سروش حکومتی است که مبتنی بر حقوق بشر و تحقق بخش این حقوق باشد. حکومت های دینی باید به ارزش های جهانی منعکس در اعلامیه ی حقوق بشر و حقوق طبیعی مجتمع در آن گردن نهند. اما به عقیده ی سروش این یکی از نقاط چالش حکومت های دینی مبتنی بر فقه با ارزش های مدرن است. حکومت های دینی فقهی التفاتی به این حقوق ندارند و آن را بر خلاف اعتقادات خود می دانند؛ زیرا از نظر آنها «اعلامیه ی حقوق بشر با بی اعتنایی نسبت به دین و با فرض زندگی در جامعه ای غیر دینی و با نادیده گرفتن حقوق خالق نگاشته شده است»؛ و به همین سبب نمی توان به راحتی خود را با همه ی مبانی و مواد آن هماهنگ ساخت، حاکمان حکومت فقهی احساس می کنند که دعوت به دموکراتیک کردن حکومت عین دعوت به تهی کردن حکومت از دین و غیردینی کردن جامعه و بنا نهادن آن بر مبانی لایمانی است؛ به همین خاطر «ترجیح می دهند غیردموکراتیک اما دینی بمانند». سروش

حکومت مطلوب خود را حکومت دموکراتیک دینی می نامد. این حکومت، از آن جهت دینی است که ریشه در جامعه ای دیندار دارد و دموکراتیک است؛ زیرا ملزّم به قواعد دموکراسی است. حکومت دموکراتیک دینی به دلیل بهره بردن از عقل جمعی و حرمتی که به حقوق بشر می نهد دموکراتیک است. از این نظر حکومت دینی می تواند دو شکل دموکراتیک یا غیر دموکراتیک داشته باشد. حکومت دینی غیردموکراتیک حکومتی است که از دو ویژگی پیش گفته (یعنی بهره از عقل جمعی یا حرمت به حقوق بشر) تهی است. ذکر این نکته اهمیت دارد که از نظر سروش حکومت دینی به اقتضای ریشه داری در میان مردم دیندار دینی است، نه آنکه مستخرج از دین باشد. لذا ویژگی دموکراتیک حکومت دینی را نباید ناشی از دین یا مستخرج از آن دانست. حکومت دینی مسبوق به جامعه ی دینی و متناسب با آن است و در چنین جامعه ای ساختار گرفته بنا می یابد. در باور سروش یک مقدمه ی لازم برای دموکراتیک کردن حکومت «سیال کردن فهم دین از طریق برجسته تر کردن نقش عقل در آن است، آن هم نه عقل فردی بلکه عقل جمعی که محصول مشارکت همگان و بهره جستن از تجارب بشریت است و این میسر نمی شود مگر با شیوه ای دموکراتیک» حکومت های دموکراتیک، حکومت هایی هستند که بر خلاف حکومت های دیکتاتور یا دینی، عقل جمعی را داور نزاع ها و گشاینده ی مشکلات می دانند. در حالی که حکومت های دیکتاتور این داوری را به دست زور فردی می دهند حکومت های دینی داوری را به دست دین می سپارند.

پس از تعیین نوع و ویژگی های حکومت دینی، جای طرح این سؤال است که این حکومت چه وظایفی دارد؟ سروش با تقسیم دین به عمل و ایمان، وظایف - و حتی فراتر از آن هویت - حکومت دینی مطلوب خود را تعیین می کند. به عقیده ی سروش، حکومت دینی از آن حیث که دینی است حکومتی ایمانی است. بدین معنا که حکومت دینی وظیفه ی حفظ و ارتقاء «آزادانه» و «آگاهانه» ی ایمان مؤمنان را دارد. چنین حکومتی به اعتبار دینی بودن مؤسس از عمل انسان های محق و مؤمن است و ملزم است «فضایی را فراهم آورد که پاسبان ایمان آزادانه و آگاهانه و تجربه ی دینی مؤمنان باشد» چنین حکومتی در برابر حکومت فقهی قرار می گیرد که حاکمش (که فقیه است) بنابر وظیفه ی شرعی، تکلیف پاسداری و حفاظت و اجرای احکام و فروع فقهی را دارد. در چنین حکومتی تصور بر آن است که مردم باید به احکام شرعی عمل نمایند و حاکم دینی هم موظف به اجرای چنین احکامی است و «اگر برای این کار اجبار و الزام هم لازم آمد، از اجبار و الزام دریغ نکند و از این طریق سعادت اخروی مردم را تأمین نماید». در مقابل، حکومت دموکراتیک دینی برخلاف حکومت فقهی تنها دغدغه ی ایمان دین داران را دارد. از آنجایی که ایمان وضعیتی فردی، درونی و عاطفی است اگرچه بردار نیست و نمی توان به جبر آن را در قلوب آدمیان وارد کرد. چنین حکومتی وظیفه دارد که در جهت تأمین فضای ایمان آزادانه ی مؤمنان بکوشد و چنین فضایی را برای ارتقای ایمان دینداران فراهم آورد. این حکومت باید بکوشد فضای جامعه را چنان سامان بدهد که تجربه ی دینی و ایمان آوردن بی اکراه برای یکایک اعضای جامعه همواره میسر باشد (این عقیده ی سروش ریشه در باورهای لیبرالیستی وی دارد. بر اساس باورهای لیبرالیستی، حکومت جز تأمین شرایط انتخاب آزاد هیچ گونه وظیفه ای بر عهده ندارد (دیدیم که براساس گرایش سکولاریستی، سروش خواستار بی طرفی ایدئولوژیک حکومت بود). در چنین وضعی تنها وظیفه ی حکومت ایجاد فضای مناسب و مساعد برای پرورش و ارتقای ایمان است. اگر حاجات و نیازهای بشر را به دو دسته ی حاجات و نیازهای اولیه (از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت و غیره حاجاتی که شرط زنده ماندن است . ) و حاجات و نیازهای ثانویه (مانند دین و عزت نفس و مانند آن) تقسیم کنیم، حکومت وظیفه دارد که نیازهای اولیه ی جامعه را تأمین نماید تا جامعه خود بتواند به نیازهای ثانویه بپردازد. بدین معنا، خدمت کردن به دنیای مردم دیندار در واقع خدمت کردن به آخرت آنان است.

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۳۵

هوا

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

در نتیجه، روح حکومت دینی می شود؛ گرچه شکل و ساختار معینی نداشته باشد و در هر عصری شکل خاصی به خود بگیرد. حکومت دینی از حیث دینی بودن، دنیای مردم دیندار را به طور حداقلی آباد کرده، نیازهای آنان را فراهم می آورد تا آنان را از قید نان و دارو و مسکن و حاجات اولیه برهاند. تا «تأمل و غور در حاجات ثانویه از جمله ایمان های لطیف معنوی برای آنان فراهم شود و از این طریق مختارانه و آزادانه سعادت اخروی خود را تأمین کنند». لذا ارتباط حکومت دینی و دینداری مردم جهت یابین به بالا دارد نه بالعکس. یعنی از آنجایی که مردم دیندارند حکومت دینی می شود، نه آنکه چون حکومت دینی است وظایف دینی برعهده دارد. اما شاید در اینجا این پرسش پیش آید که وظیفه ی تأمین نیازهای اولیه، وظیفه ی هر نوع حکومتی است (چه دینی و چه غیر آن) و این نوع حکومت هیچ تفاوتی با سایر حکومت ها ندارد؛ پس بر چه اساس و بر پایه ی چه توجهی چنین حکومتی را دینی می نامیم؟ از نظر سروش «تفاوت های اصلی حکومت های دینی و غیر دینی نه در شکل آنها که در غایات آنهاست. حکومت دینی آگاهانه و هر روز دنیای مردم دیندار را آباد می کند تا آنان آخرتشان را خود آباد کنند. این غایت حکومت دینی است. اما شکل آباد کردن دنیا می تواند در هر دو نوع حکومت کاملاً یکسان باشد». از این نظر تفاوت حکومت دینی از غیر دینی نه در تفاوت های ساختاری که در تفاوت اغراض حکومت و در منبع و منشأ حکومت است. حکومت از آن نظر که تأمین کننده ی نیازهای اولیه به منظور زمینه سازی برای فراهم آمدن شرایط کسب نیازهای ثانویه است. و در میان مردمی دیندار شکل گرفته است - دینی به حساب می آید: «حکومت دینی که خدمتگزار دینداران است جز در جامعه ی دینداران معنی پیدا نمی کند. اما همه جا چه در جامعه ی دینی چه در جامعه ی غیردینی، حکومت، حکومت است و ماهیت یکسانی دارد و دینی بودن و نبودنش مفاد و مضمون آن را دگرگون نمی کند و فقط با عطف به جامعه ی دینداران است که حکومت بالعرض صیغه و صفت دینی به خود می گیرد». اما چنین حکومتی حق حاکمیت را از چه کس و از چه طریق به دست آورده است؟ حق حکومت در دموکراسی دینی مأخوذ از خواست و اراده و تفویض تابعان است که با حق حکومت در حاکمیت های دینی فقهی تفاوت دارد. به عقیده ی سروش و حکومت های فقهی حق حاکمیت از سوی خدا به حاکم تفویض می شود و نقش مردم هم کشف این است که این حق از آن کیست و به چه کسی تعلق می گیرد. همان گونه که اشاره شد، از نظر سروش چنین منبع مشروعیتی یکی از تفاوت های دو نوع حکومت دینی مورد بررسی است. گفته

شد که سروش به سکولاریسم سیاسی (حداقلی) باور دارد. در این شکل سکولاریسم بر جدایی دین از حکومت حکم شده است و بر این امر تأکید می شود: «حکومت و حاکمان حق حاکمیت را از دین نمی گیرند». همان گونه که پیداست این نظر سروش، که مبنای استدلال وی هم هست، با نگاهی بیرون دینی گزاره ای «هنجاری» است و هیچ گونه استدلالی برای اثبات صحت آن نشده است. چنین گزاره هایی (گزاره های هنجاری) ابطال ناپذیرند؛ بدین معنا که نمی توان آنها را ابطال - و البته اثبات - کرد. پذیرش گزاره های هنجاری نه ناشی از یک فرایند منطقی که ریشه در حقایق دیگر دارد؛ نیازهای ارزش های دیگر مورد قبول، تربیت، تجارب و... در پذیرش یا رد چنین گزاره هایی دخیل اند. برای رد سکولاریسم سیاسی مورد نظر سروش کافی است بر گزاره های عکس گزاره ی مبنایی آن تأکید کرد. یعنی گفت: برخلاف ادعای قائلان به سکولاریسم سیاسی منابع مشروعیت حاکمان و حکومت از دین بر می آید. این گزاره در یک فضای عقلانی و فلسفی (بیرون دینی) گزاره ای هنجاری است؛ اما با نگاهی درون دینی می توان برای اثبات یا رد آن استدلال نمود. همان گونه که بارها تأکید شده است، اگر قرار است دین بر جامعه حکومت کند و احکام دینی بر آن حاکم باشد. در یک معنای کلی جامعه ای دینی داشته باشیم - پس باید پذیرفت که منابع مشروعیت - و حکومت از دین بر می آید؛ زیرا عالمان و عاملان به دین باید حکومت کنند. در ضمن، چنانچه یک دین

داعیه ی سیاسی - اجتماعی دارد باشد و برای پذیرش فرد یا افرادی به عنوان حاکم، دینداران را مکلف و من کند، دینداران نمی توانند این حکم را نادیده گرفته و به آن پشت کنند؛ مگر آنکه از دینداری عدول نمایند. البته سکولاریسم سیاسی نتیجه ی منطقی باور به «کثرت گرایی» است. همان گونه که پیشتر ذکر آن رفت، کثرت گرایی یکی دیگر از باورها و ارزش های مورد نظر سروش است. بر پایه ی اعتقادات کثرت گرایانه همه ی نخله ها و مکاتب فکری - فرهنگی از میزانی از حق برخوردارند و با این ادعا که یک مکتب در برابر سایر مکاتب از حق برخوردار است، نمی توان آنها را حذف کرد و با مانع از فعالیت های اجتماعی آنها شد. اگر همه ی نخله ها و مکاتب ناسازگار می باشد (به این بحث در انتهای همین فصل باز خواهیم گشت).

## سروش و جمهوری اسلامی

هرچند نظراتی که تاکنون از سروش نقل شد تلویحاً موضع و نظر او را درباره ی جمهوری اسلامی و نظریه ی کانونی آن (ولایت فقیه) انعکاس می دهد، اما سروش در چند ساله ی اخیر (به ویژه پس از وقایع سال ۱۳۸۸) نظرات صریح خود را درباره ی جمهوری اسلامی ابراز داشته است. نظرات سیاسی سروش - که متعاقباً خواهند آمد - امتداد منطقی نظرات بنیادی تر او در حوزه ی فلسفه و کلام است و می باید آنها را بر آمده از همان نظریات مبنایی تر دانست. در ابتدا سروش تفسیر های موجود از مهدویت را (که پایه ی نظری نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است) در تعارض و تضاد با دموکراسی می داند. به عقیده ی او آن تفسیر از مهدویت با دموکراسی همخوان است که بازگشت حضرت مهدی (عج) چنان دور تصور شود که بتوان برنامه ریزی سیاسی انجام داد. این تفسیر از مهدویت همان عقیده ی «سکولاریزاسیون» است. یعنی اندیشه های دینی آنقدر از دنیای موجود فاصله می گیرند که بدون توجه به آن برنامه ریزی انجام گیرد. این تفسیر، مهدویت را نفی نمی کند اما همشین و دیوار به دیوار نفی آن است. زیرا اعتقاد و عدم اعتقاد به آن، تفاوتی در برنامه ریزی های اجتماعی - سیاسی نخواهد داشت. سروش در نظرات سیاسی سال های اخیر و بالخصوص درباره ی حکومت مطلوب خود به نوعی تحول دچار شده است؛ به گونه ای که دیگر از حکومت دموکراتیک دینی کمتر سخن به میان می آورد، و به جای آن بر «حکومت فرادینی» تأکید دارد. «حکومت فرادینی» حکومتی است که نسبت به همه ی ادیان بی طرف است؛ هیچ حق ویژه ای به پیرو هیچ دین ویژه ای نمی دهد؛ پلورالیسم دینی و سیاسی را به رسمیت می شناسد، برای همه حقوق برابر قائل است و قانون را برای همه یکسان اجرا می کند. حکومت فرادینی نامی دیگر برای سکولاریسم سیاسی مورد نظر سروش است. سروش این حکومت را از اسلام قابل استخراج نمی داند، زیرا به عقیده ی وی «دموکراسی از اسلام قابل استخراج نیست». دموکراسی یک روش حکومتی برای «مدیریت کم خطا» بر «مردم حق مدار» است و این اصول، که رکن هر نظام دموکراتیک هستند، از مبنای دین استخراج نمی شوند.

سکولاریسم سیاسی از دو رکن عمده تشکیل یافته است: اول، رکن مشروعیت و دیگری بی طرفی نظام سیاسی نسبت به فرقه های دینی و فکری. در این تفسیر، مشروعیت نظام منوط به عدالت است و نه دیانت خاص. و مقبولیت آن هم از مردم می آید. در این شکل حکومت، که هیچ تفاوتی با سایر دموکراسی ها ندارد، سعی می شود قوانینی که با قوانین قطعی دینی منافات ندارند به تصویب نرسند که این قوانین قطعی و ضروری هم در اسلام ناچیز و بسیار محدود هستند. در این بین نظر سروش درباره ی نظریه ی ولایت فقیه امام خمینی تأمل برانگیز است. سروش این نظریه را عین استبداد دینی می داند و معتقد است که با آن نمی توان نظم دموکراتیک به وجود آورد. از آن فراتر به عقیده ی وی با نظریه ی ولایت فقیه حتی نمی توان عدالت ورزید. سروش معتقد است نظریه ی ولایت فقیه امام خمینی از همان آغاز یک نظریه ی غیراخلاقی بوده است؛ لذا باید به دنبال جمهوری مطلق بود.

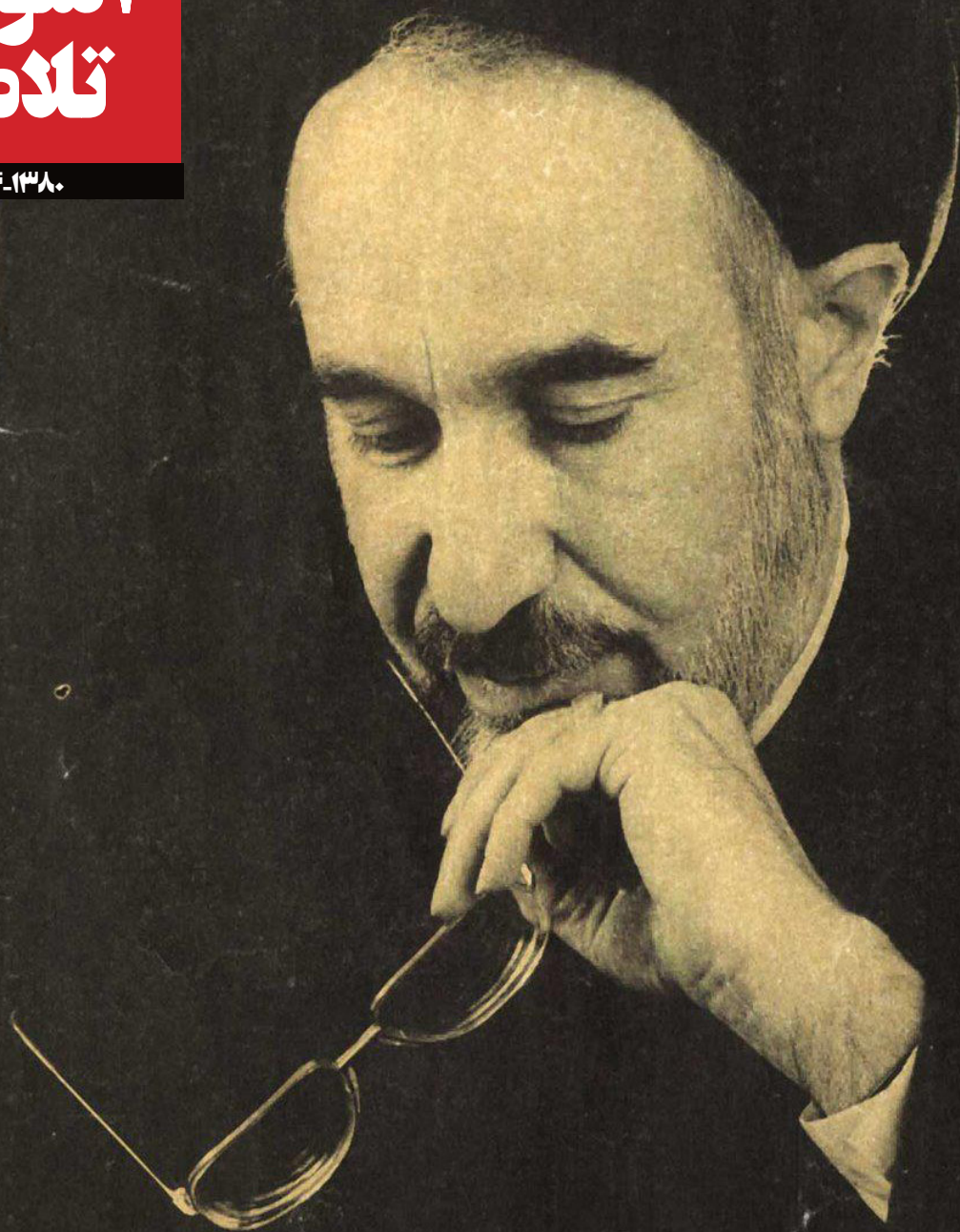
مکتب و نخله نیست، پس نمی توان یکی از آنها را بر سایرین حاکم کرد. اما همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، چنین باوری با اعتقادات دینی و دینداری در تضاد و تقابل است. نتیجه ی منطقی کثرت گرایی (و البته از باورهای سکولاریسم سیاسی) بی طرفی ایدئولوژیک حکومت است (همان عقیده که در مطبوعات دوم خرداد بسیار تبلیغ شد و وزارت ارشاد این دولت خود را ملزم به آن می دانست. براساس این عقیده، حکومت تنها به سان یک داور بی طرف شرایط مساوی برای رقابت تمام مرام ها و عقاید را فراهم می آورد و به نفع هیچ مرام و عقیده ای تبلیغ نمی کند. این اعتقاد با دین، دینداری و حکومت دینی سر ناسازگاری دارد. زیرا هر دینی خود را حق مطلق و رقبا را از دایره ی حق خارج می داند و دینداران اگر یک دین را حق ندانند، نمی توانند به آن ایمان آورند و همواره در تردید و بی ایمانی سرگردان خواهند بود؛ در نتیجه دینداری معنا نخواهد یافت. حکومت دینی هم وظیفه ی خود را دفاع از یک عقیده و مرام می داند و ملزم به تبلیغ و انتشار آنچه حق است می باشد. در غیر این صورت، برپایی حکومت دینی دیگر معنا ندارد. همان گونه که پیداست، سکولاریسم سیاسی مورد نظر سروش - و دیگر روشنفکران دینی حلقه ی کیان - و همچنین لیبرالیسم و کثرت گرایی، در تقابل با جامعه ی دیندار، دینداری و حکومت دینی است. سروش با اتکا به عقاید پیشین (سکولاریسم، لیبرالیسم و کثرت گرایی) خواهان آن است حکومت ها (اگر چه دینی) به حقوق بشر پایبند باشند. حقوق بشر (غربی)، هم زائیده ی افکار سکولاریستی، لیبرالیستی و کثرت گرایانه است و هم خود زائیده ی آنها می باشد؛ زیرا به آزادی های مطلق فکری، اجتماعی و سیاسی حکم می کند و به برابری مطلق انسان ها، فارغ از هر مرام و عقیده و جنس اعتقاد دارد که همه ی اینها در تقابل با اعتقادات دینی است.

سروش در یک دوگانه انگاری، حکومت های دینی را به حکومت های دینی فقهی و حکومت های دینی دموکراتیک تقسیم می کند. حکومت دموکراتیک دینی، که حکومت مطلوب سروش است، حکومتی است که در یک جامعه ی دینی ریشه دوئیدانه و وظیفه ی حفظ و ارتقاء آزادانه و آگاهانه ی ایمان مؤمنان را دارد. از این نظر، تنها وظیفه ی حکومت دموکراتیک دینی تأمین فضای ایمان آزادانه ی مؤمنان است و اگر حاجات و نیازهای اولیه (مانند خوراک، پوشاک، مسکن و...) تابعان را هم برطرف می کند، تنها بدان خاطر است که آنان خود به نیازهای ثانویه (از قبیل دین و عزت نفس) بپردازند. حکومت دموکراتیک دینی هیچ وظیفه ای جهت تبلیغ دین ندارد، بلکه تنها باید فضای آزاد رقابت میان آرا و عقاید گوناگون را تأمین نماید و این خود مردم هست که باید جهت گیری های عقیدتی و ارزشی خود را تعیین کنند. با این تعریف از حکومت دینی، حکومت هایی مانند آمریکا و ترکیه را هم می توان حکومت دینی دانست. که صد البته هیچ عاقلی تاکنون چنین ادعایی نداشته است زیرا چنین حکومت هایی ریشه در جوامع دینی دارند و تأمین کننده ی ایمان آزادانه ی مردم خود هستند و همچون دآوری بی طرف به تمام گرایش های فکری امکان بروز و ظهور می دهند. همچنین، به اعتقاد به بی طرفی ایدئولوژیک حکومت، دیگر نمی توان انتظار شکل گیری نهادهای و ساختارهای اجتماعی - سیاسی دینی داشت و نباید در قوانین اساسی جوامع نقشی برای دین



سائهای  
آشوب و  
تلاطم

۱۳۷۶-۱۳۸۰



به آینده ایران بیندیشیم...

## شخصیت شناسی

# شاگرد جان لاک!

سید محمد خاتمی از تولد تا پایان مسئولیت در وزارت ارشاد

فائزه نصرت

ترم چهار بهدانشت عمومی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

آغاز زندگی |

محمد خاتمی پاییز سال ۱۳۲۲ در اردکان یزد به دنیا آمده و در یک خانواده سه نفری متشکل از سه برادر و چهار خواهر بزرگ شد. سید محمد در خانواده ای سیاسی رشد یافت؛ از همان دوران کودکی و نوجوانی، فضای استبداد زدگی ایران و ناکامی و ناچاری مبارزان را لمس و درک کرد و همین رویدادها بود که استبداد ستیزی را به آرمان کودکی و نوجوانی و جوانی وی مبدل نمود. او فرزند روحانی فاضل و بصیری بود که از زمان رضاخان به مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی رفته بود و حتی ادعاهای محمدرضا در باب آزادی و برگزاری انتخابات، مبارزاتش را متوقف نکرد. خاتمی تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان را در اردکان گذراند. از سال اول دبیرستان نیز در حوزه علمیه اردکان - که تحت نظارت پدرش بود - ثبت نام کرد و طلبگی را همزمان با ادامه تحصیلات کلاسیک آغاز نمود. در سال ۱۳۴۰ پیش از اخذ دیپلم و در حالی که بخشی از مقدمات دروس حوزوی را نزد پدرش آموخته بود به قم رفت و ضمن ادامه دروس حوزوی دیپلم متوسطه را در رشته طبیعی (علوم تجربی) اخذ کرد. آنچه علی‌رغم شوق خاتمی به تحصیلات کلاسیک، او را به حوزه علمیه نیز هدایت کرد اصرار و تشویق پدر بود. خاتمی شیک ترین طلبی قم بود؛ این توصیف مادر محمد از اوست. نخستین سال های حضور خاتمی در قم، هم زمان بود با روی کار آمدن اسدالله علم و آغاز برنامه هایی که دولت آمریکا برای انجام اصلاحات در رژیم پهلوی به محمدرضا دیکته کرده بود. لایحه انجمن های ولایتی که شرط اسلام را از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب حذف می کرد و در واقع، مقدمه ای بود برای تبدیل ایران به یک جامعه لائیک، اولین گام از سری اصلاحات آمریکایی بود که واکنش شدید آیت الله سید روح الله خمینی و دیگر علما را در پی داشت. مقاومت علما و در نهایت لغو لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی اولین پیروزی جریان جدیدی بود که مرجع تقلید برجسته وقت، یعنی امام خمینی (ره)، با رویکردی تمام دینی و اسلامی، در مقابل نظام سلطنتی پهلوی آغاز کرده بود. این

اتفاق بر وزن قم در معادلات سیاسی روز ایران افزود. خاتمی اما ظاهراً از این فضای متشنج سیاسی به دور بود و سر نظریات غربی در باب آزادی و مسئولیت مدنی قرار گرفت و در کتب خویش داشت، خویش داشت. سید محمد هر چند در درباره امکان تطبیق این عقاید با آموزه های اسلام به مطالعه متن قیام ۱۵ خرداد قرار گرفت اما شاید این قیام نیز در نگاه او پرداخت، اگر خاتمی بعدها گفت مشروعیت همه حکومت ها از مردم است، از جان لاک آموخته بود که آنچه جامعه سیاسی را به وجود می آورد و سبب برقراری آن می شود، چیزی نیست مگر توافق عده ای از انسان های آزاد که می توانند با اکثریت عددی خود شناخته شوند. فقط همین عامل می تواند بنیانگذار حکومت مشروع باشد سید محمد خاتمی اگر روزی گفت آزادی از دین سؤال می کند و دین باید جوابگو باشد، به خاطر این بود که در طول تحصیلات آکادمیک خود، مفهوم آزادی را به عنوان ارزشی مطلق و بی قید و شرط، از ژان ژاک روسو وام گرفت.

یک  
نگاه

در دانشگاه اصفهان بود که خاتمی در معرض اندیشه ها و نظریات غربی در باب آزادی و مسئولیت مدنی قرار گرفت و درباره امکان تطبیق این عقاید با آموزه های اسلام به مطالعه پرداخت. اگر خاتمی بعدها گفت مشروعیت همه حکومت ها از مردم است، از جان لاک آموخته بود که آنچه جامعه سیاسی را به وجود می آورد و سبب برقراری آن می شود، چیزی نیست مگر توافق عده ای از انسان های آزاد که می توانند با اکثریت عددی خود شناخته شوند. فقط همین عامل می تواند بنیانگذار حکومت مشروع باشد سید محمد خاتمی اگر روزی گفت آزادی از دین سؤال می کند و دین باید جوابگو باشد، به خاطر این بود که در طول تحصیلات آکادمیک خود، مفهوم آزادی را به عنوان ارزشی مطلق و بی قید و شرط، از ژان ژاک روسو وام گرفت.

زمان به سرعت سپری شد و سال ۱۳۴۸ فرا رسید تا محمد با مدرک لیسانس از دانشگاه اصفهان فارغ التحصیل شده و به خدمت سربازی اعزام شود. هر چند طلاب در مقطعی از حکومت پهلوی از سربازی معاف بودند، اما از اوایل سال ۱۳۴۲ محمدرضا شاه فرمان داده بود تا روحانیون را نیز به سربازی ببرند و اگر کسی مقاومت کرد، سریعاً دستگیرش می کردند. در چنین شرایطی بود که سید محمد خاتمی نیز مجبور شد راهی خدمت زیر پرچم شد. خاتمی در سال ۱۳۴۹ پس از شرکت در آزمون سراسری موفق شد در دوره فوق لیسانس رشته علوم تربیتی دانشگاه تهران پذیرفته شود. به گفته خودش در این دوره امکان سفر به غرب و ادامه تحصیل در قالب بورسیه دانشگاه تهران را نیز داشته، اما به دلیل اینکه احساس کرده از روحانیت فقط عبا و عمامه اش را دارد، فوق لیسانس را رها کرده و به قم باز می گردد. این دوره حضور خاتمی در قم، هفت سال طول می کشد انقلاب اسلامی مقارن است. محمد در این مدت توانست درس خارج فقه و اصول را در محضر اساتید برجسته حوزه علمیه قم چون مرتضی حائری، وحید خراسانی، شبیری زنجانی، مرتضی مطهری و جوادی آملی فرا گیرد. همان جا بود که وی به واسطه حجت الاسلام محمد علی صدوقی، داماد خانواده خاتمی با حاج سید احمد خمینی و محمد منتظری آشنا شده و در جمع افراد مطرح تشکل روحانیت مبارزه - که در ارتباط با روحانیون مبارز خارج از ایران بود - حضور یافت. خاتمی به



**پاسد اران طی یک روز سه شبانه سترهای دشمن را در آهواز منهدم کردند**

# نیروی زرهی عراق در اطراف اهواز به محاصره قوای ایران درآمد

**کیمیا ۱۲**  
تکثیر - ۱۵ دی  
۱۱۱۶۶

**بهرتری جنگی در جبهه های غرب بدست ارتش انقلاب افتاد**

**چهاران خواستار تجویز بیشتر نیروهای مردمی در جنگ شد**

**چگونگی ادغام تحصیل دیپلمه ها لیسانس ها و دکترها در داخل و خارج کشور**

**وزارت نفت برای توزیع گازوئیل**

**دکتر خاتمی سرپرست جدید کیهان**

**نظر برادر سید احمد خمینی در باره دکتر خاتمی**

**از سوی شهرداری تهران اعلام شد:**

**جزئیات راه اندازی ۶ هزار مسافر کش شخصی در خطوط کرایه تهران**

**توزیع قندوشکر کوپنی فردا شروع میشود**

**از سوی شهرداری تهران اعلام شد:**

**آیت الله جواهری روحانی مبارز ایرانی در کربلا شهید شد**

**از سوی شهرداری تهران اعلام شد:**

**آیت الله جواهری روحانی مبارز ایرانی در کربلا شهید شد**

**از سوی شهرداری تهران اعلام شد:**

**آیت الله جواهری روحانی مبارز ایرانی در کربلا شهید شد**

سبب تحصیل هم زمان در حوزه و فلسفه غرب در دانشگاه قلم زیبایی داشت و زیبا هم سخن می گفت؛ این بود که مبارزین در نگاشتن برخی بیانیه ها از حضور وی بهره بردند. تعدادی از اعلامیه ها، بیانیه ها و جزوه هایی که طی سال ۱۳۵۳ تا پیروزی انقلاب در قم با امضای «روحانیون مبارک»، «روحانیت مبارز داخل کشور»، «جمعی از طلاب» و... منتشر شد، به قلم خاتمی تدوین می یافت. نویسندگی، ویژگی بارزی بود که از سید محمد خاتمی در اذهان انقلابیون و مبارزان حک شد. فعالیت های خاتمی اما از این مرحله فراتر نرفت، هیچ گاه به مبارزه علنی با رژیم کشیده نشد و شاید همین مشی محافظه کارانه بود که او را از زندان های حکومت محمدرضا پهلوی دور داشت. سید محمد خاتمی در سال ۱۳۵۳ با خانم زهره صادقی ازدواج کرد. خانم صادقی دختر خاله خانم طباطبایی - همسر سید احمد خمینی - و همچنین خواهر زاده امام موسی صدر است.

## | ورود به مرکز اسلامی هامبورگ |

در آغاز سال ۱۳۵۷ بود که خاتمی از جمع روحانیت مبارزه در قم جدا گشت و آیت الله محمد حسین بهشتی به واسطه و با پیشنهاد حجت الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی، او را برای اداره و امامت مرکز اسلامی هامبورگ، عازم آلمان نمود. خاتمی درباره رفتن خود به هامبورگ می گوید: من فکر کردم که باید قم را رها کرده و به هامبورگ بروم تا به وظیفه خود در خدمت به مسلمین عمل کنم. در میان روحانیون برجسته حوزه، اعزام خاتمی به آلمان مخالفان قابل توجهی داشت. خاتمی سال ها طلبه آیت الله مرتضی مطهری بود و استاد چون شاگردش را خوب می شناخت، وقتی خاتمی برای مشورت با ایشان درباره رفتن یا نرفتن مراجعه کرد، استاد با این سفر مخالفت کردند. بنا تعبیر علی مطهری (فرزند شهید مطهری)، چه بسا استاد مطهری با توجه به روحیات خاتمی، از تأثیر پذیری وی از فرهنگ و اندیشه غربی نگران بوده اند. به هر صورت، خاتمی در بحبوحه درگیری های مردم و روحانیون با رژیم پهلوی و تنها چند ماه مانده به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، خانه شخصی خود را به فاضل میبیدی سپرد، عازم آلمان شد و تا یک سال پس از پیروزی انقلاب و استقرار کامل جمهوری اسلامی نیز به کشور بازنگشت. در هامبورگ خاتمی جلساتی با دانشجویان ایرانی مقیم آلمان برگزار کرده و جزواتی علیه استبداد پهلوی تهیه می نمود. او در این مدت به فراگیر زبان آلمانی نیز مبادرت ورزید. چند ماه بیشتر از حضور خاتمی در مرکز اسلامی هامبورگ نمی گذشت که بهمن ماه ۱۳۵۷ فرارسید تا فصلی نو در تاریخ نهضت اسلامی ایران به رهبری امام (ره) گشوده شود. پیروزی انقلاب اما اتفاقی نبود که خاتمی را به بازگشت به کشور ترغیب کند. او تا زمستان ۱۳۵۸ در آلمان ماند و از دور به نظاره تحولات ایران نشست. خاتمی در آلمان ماند و تا تثبیت کامل این نظام نوپا به فکر بازگشت نیفتاد. اما در طول یک سالی که میان پیروزی انقلاب و بازگشت خاتمی به ایران فاصله

## یک نگاه

**آیت الله محمد حسین بهشتی به واسطه و با پیشنهاد حجت الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی، او را برای اداره و امامت مرکز اسلامی هامبورگ، عازم آلمان نمود. خاتمی درباره رفتن خود به هامبورگ می گوید: من فکر کردم که باید قم را رها کرده و به هامبورگ بروم تا به وظیفه خود در خدمت به مسلمین عمل کنم. در میان روحانیون برجسته حوزه، اعزام خاتمی به آلمان مخالفان قابل توجهی داشت. خاتمی سال ها طلبه آیت الله مرتضی مطهری بود و استاد چون شاگردش را خوب می شناخت، وقتی خاتمی برای مشورت با ایشان درباره رفتن یا نرفتن مراجعه کرد، استاد با این سفر مخالفت کردند. بنا تعبیر علی مطهری (فرزند شهید مطهری)، چه بسا استاد مطهری با توجه به روحیات خاتمی، از تأثیر پذیری وی از فرهنگ و اندیشه غربی نگران بوده اند**

ابوالحسن بنی صدر روی خوش نشان دهد. یک ماه قبل از انتخابات مجلس، بنی صدر توانسته بود در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی برسد و هم اکنون مهم ترین دغدغه و نگرانی اش، روی کار آوردن یک نخست وزیر همسو بود؛ اما او به خوبی میدانست که با توجه به حضور پررنگ مخالفانش در مجلس، یعنی حزب جمهوری اسلامی، به آرزویش نخواهد رسید. پانز ۵۹ زندگی سیاسی خاتمی ورق دیگری خورد و قرار گرفتن او در رأس یک مؤسسه عظیم و با سابقه مطبوعاتی به نام کیهان چهره سیاسی- رسانه ای وی را کاملاً دگرگون ساخت. کیهان پیش از خاتمی توسط ابراهیم یزدی از سران نهضت آزادی اداره می شد و تقریباً به تربیونی در خدمت منافع این تشکل و علیه جریانها و شخصیت های انقلابی تبدیل شده بود. گسترش اعتراضات عمومی و همچنین ناراضیانی روزافزون امام (ره) از گردانندگان این روزنامه، باعث شد ایشان تصمیم به جایگزینی یزدی بگیرند. آن گونه که از شواهد بر می آید، حضرت امام (ره) ظاهراً به پیشنهاد فرزندان «سید احمد خمینی» خاتمی را به سرپرستی مؤسسه کیهان منصوب می کنند. خاطره ای که از خاتمی در ذهن خانواده انقلاب مانده بود

«قوت قلم» بود و شاید به همین دلیل بود که حاج احمد وی را به امام پیشنهاد کرد. روزنامه کیهان چهار روز پس از انتصاب خاتمی به سمت سرپرستی کیهان، مصاحبه ای با حاج احمد درباره شخصیت خاتمی انجام داد. وی در این گفتگو از آشنایی بلندمدت خود با سرپرست جدید کیهان سخن گفت و اینکه «در میان روحانیون کسی را به خوش نویسی او ندیده است». حکم خاتمی برای مسئولیت کیهان زمانی در رسانه ها منتشر شد که خود وی به عنوان نماینده مجلس و در رأس یک هیئت ایرانی عازم آلمان شده بود تا مواضع ایران درباره جنگ تحمیلی را تشریح کند. پس از بازگشت از سفر، او به خدمت امام رسید تا از آنچه در آلمان گذشته بود، گزارشی ارائه کند که حضرت امام (ره) مجدداً و به شکل دیگری، آنچه را که در حکم انتصاب خاتمی آورده بودند، متذکر شدند؛ تو گویی همه نگرانی امام (ره) درباره خاتمی، همین سوء استفاده از «آزادی» بود. خاتمی اولین گام خود در کیهان را با سلسله مقالاتی قابل تأمل با عنوان «نگرشی به اصل ولایت فقیه» برداشت؛ گامی کاملاً ناشیانه و البته صادفانه که می توانست برایش گران تمام شود. او این مقالات را با تشریح تاریخ تحول سیاسی در غرب آغاز کرد و نوشت که پس از رنسانس، انسان غربی که از «طلق العنانی اربابان کلیسا» به تنگ آمده بود، حملات خود را متوجه مرکز تفکر کلیسایی یعنی خدا قرار داد. خاتمی در این مقاله دموکراسی را برخاسته از متن همین تفکر معرفی کرد و در ادامه، جریان مشروطیت در ایران را به دلیل تلاش برای تقلید از تفکر غربی به یاد انتقاد گرفت. او که ظاهراً معتقد بود ایرانیان مشروطیت را به اقتضای تاریخ و نیازهای مادی و معنوی خود پدید نیاورده اند و این جریان از سوی پیشوایانی غرب زده بر ملت تحمیل شده، دموکراسی برخاسته از این مشروطیت را نیز فکری غیر بومی خواند. این سلسله مقالات خاتمی دو وجه دارد. وجه نخست انتقاد تند و تیز او از غرب و لیبرالیسم است و غربی است و وجه دوم، تفسیر و تشریح ولایت فقیه. خاتمی در حقیقت منتقد لیبرالیسم غربی است و آنجا که می خواهد به زعم خود ولایت فقیه را توضیح دهد، یک نظریه جدید ارائه می کند که تلفیقی از ولایت فقیه اسلام و دموکراسی غربی و البته بی ربط به ولایت فقیه است. او در این نظریه، بر اساس اصول دموکراتیک غربی، حاکمیت یک شخص خاص را مردود و ممنوع می داند و در عین حال، یک تفاوت میان جامعه اسلامی و جامعه غربی قائل می شود و آن اینکه غرب خدا را از زندگی خود حذف کرد اما مردم ایران باید تقوا داشته باشند و با تقوا و دانشمند باشند.

می توان به جرأت ادعا کرد که خاتمی در زمان نگارش این مقالات حتی یک خط مطلب درباره ولایت فقیه نخوانده و اساساً آن را نفهمیده بود. در این نوشته خاتمی، نکات بسیار ظریفی وجود دارد که شاید نه در آن دوران و نه بعد از آن کسی بدان توجه نکرد و پاسخی نیز به آن داده نشد. کسی که حتی برای یک بار کتاب ولایت فقیه امام (ره) - که مکتوب کلاس های درس ایشان است - را تورق کرده باشد، می داند که حضرت امام (ره) در این کتاب مشروعیت هر حاکمیتی را

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۳۹  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

از خدا دانسته و درباره زمامداری فقیه به عنوان شخص مأذون از جانب خدا در دوران غیبت بحث می کنند. اما همان طوری که اشاره شد، نگاه خاصی به اصل ولایت فقیه کاملاً وارونه است. او می نویسد شخص خاص نمی تواند و حق ندارد که حاکم بر مردم باشد و ثانیاً در ادامه مقاله خود، نه از شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی به عنوان ولی فقیه، که از شرایط حاکم بر جامعه اسلامی سخن می گوید و دو شرط دانش و تقوی در میان همه افراد جامعه را درون مایه اصل ولایت فقیه می خواند! این است که او اساساً برای ولی مورد نظر امام حق حاکمیت قائل نیست. آنچه خاتمی نوشت اما باور باطنی و واقعی وی بود و در درستی این تحلیل نیز همین بس که او سال ها بعد، وقتی پرده ها کنار رفته و چهره ها عیان شده بود، در سخنانی صریح، حتی تبعیت مردم از امام زمان (عج) را نیز مردود دانست و برای آن حضرت، نه شأن حاکمیتی، که شأن معلمی و الگویی برای جامعه قائل شد.

ورود خاتمی به کیهان با اوج گیری تنش ها میان مجلس و رئیس جمهور نیز هم زمان بود. به دلیل مخالفت بنی صدر با افراد پیشنهادی شهید رجایی برای تصدی منصب وزارت، هنوز تکلیف چهار وزارتخانه امور خارجه، بازرگانی، دارایی و آموزش و پرورش روشن نبوده. هر چند، در همان ایام و پس از گذشت چند ماه سرانجام در هفته اول از بنی صدر به وزارت محمد جواد باهنربر آموزش و پرورش رضایت داد؛ اما مسائل اصلی همچنان لاینحل باقی ماند. این بود که در روز رأی اعتماد به شهید باهنر، ۱۳۵ نماینده مجلس از جمله خاتمی، طی نامه ای نسبتاً هشدار گونه از رئیس جمهور خواستند در تکمیل کابینه بکوشد و بهانه به دست دشمنان ندهد. بنی صدر اما نه تنها کوتاه نیامد، که در مواضع خود جری تر نیز شد. کارشکنی های ابوالحسن بنی صدر در مسیر انقلاب تنها به این جدل های سیاسی محدود نشد. او تلاش می کرد که ضمن در دست داشتن زمام امور و بی اثر کردن حرف نخست وزیر، دلایل ناکارآمدی سیاسی و اقتصادی دولت را متوجه کابینه رجایی کند. از سوی دیگر منافقین نیز با هماهنگی و حمایت بنی صدر، در گوشه و کنار کشور با هدف ایجاد جنگ داخلی و براندازی نظام، دست به ایجاد اغتشاشات و درگیری های گوناگون می زدند. چرخ اجرایی اداره کشور به کندی در حال چرخش بود و نمایندگان مجلس برای اینکه روند امور برای پیشبرد اهداف کابینه دولت تسهیل شود، تصویب لایحه دو فوریتی تعیین سرپرست برای سه وزارتخانه امور اقتصادی و دارایی، امور خارجه و بازرگانی را در دستور کار قرار دهند. اما هواداران بنی صدر در مجلس به تکاپو افتادند تا بر سر تصویب چنین لایحه ای مانع تراشی کنند و در همین راستا، عده ای صحن علنی را ترک کردند تا جلسه را از رسمیت ببندازند؛ که البته به دلیل تعداد کمشان این تلاش ناکام ماند. سرانجام، اقدام نمایندگان مجلس در تصویب لایحه خشم بنی صدر را بر انگیزت. به طوری که ۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۹، او طی یک سخنرانی در دانشگاه تهران و به مناسبت سالگرد تولد دکتر محمد مصدق، شدیدترین حملات را نثار مجلس و شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی کرد. اجتماع مردم در این روز در دانشگاه تهران به صحنه درگیری بین موافق و مخالف وی مبدل شد. با اوج گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی صدر با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، مدعی وقوع بن بست شده و از برگزاری فراراندوم درباره اختلافات پیش آمده، سخن به میان آورد. طبق قانون اساسی، برگزاری فراراندوم درباره هر موضوعی از جمله اختلافات مورد اشاره بنی صدر، باید به تصویب مجلس می رسید اما رئیس جمهور قصد داشت با دور زدن قانون این ایده را پیاده کرده و ضمن ایجاد یک جو روانی و تبلیغاتی گسترده با حمایت تشکیلات منافقین، خواسته ها و مطامع خود را به کرسی بنشاند. در این میان و در جریان بحث هایی که بر سر طرح فراراندوم بنی صدر در فضای سیاسی کشور مطرح شد، خاتمی طی سرمقاله هایی در کیهان با عنوان مشترک «آرای عمومی»، به شدت در برابر پیشنهاد فراراندوم موضع گرفت و این طرح را نوعی سوء استفاده احترام به افکار و آرای عمومی دانست. خاتمی در ادامه یادداشت خود، بن بستی را که بنی

صدر مطرح می کر و در پی آن خواستار برگزاری فراراندوم شده بود را در نظام جمهوری اسلامی غیر ممکن دانست و برای آن دو دلیل ذکر کرد. دلیل اول او وجود قانون بود، که «بن بست در جایی است که قانون نباشد». اما خاتمی دلیل محکم تری نیز برای رد طرح بنی صدر داشت که اصلی فراقانونی بود: «در ورای قانون، امام امت هست که مشروعیت قانون و مقامات قانونی نیز مرهون رهبری اسلامی اوست. رهبری که در نفس گیر ترین تنگناها با موضع گیری های قاطع خویش، انقلاب را به پیش رانده است. تا امام هست و قانون اساسی وجود دارد بن بستی پیش روی ملت نیست. بن بست هنگامی به وجود می آید که پیوند میان امام و ملت را بگلند و قانون را از اعتبار ببندازند.»

حقیقت آن است که این دست مواضع پر شور و انقلابی و آن قلم زیبایی خاتمی، او را در هماهنگی نشان دادن خود با خطوط سیاسی حاکم بر زمان به خوبی یاری کرد و بدین ترتیب شرایط و لوازم صعود پرسرعت و بی دردسر وی در هرم قدرت نظام فراهم شد. بهار ۱۳۶۰ در حالی به پایان می رسید که ادامه کارشکنی های بنی صدر در مسیر انقلاب و همچنین افزایش خیانت های او در جریان جنگ تحمیلی، باعث شد حضرت امام ره روز ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ طی حکمی وی را از سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران برکنار و برای حل اختلاف بین مسئولان نظام، دستور تشکیل کمیته ای را صادر کنند. در نهایت با توجه به گزارش کمیته مذکور، طرح بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور در دستور کار مجلس قرار گرفت. به دنبال انتشار خبر تصمیم مجلس، حال نوبت هواداران بنی صدر بود که در دفاع از وی پا به میدان بگذارند و بار دیگر، سید محمد خاتمی به عنوان سرپرست کیهان، در موقعیتی قرار می گرفت که باید با این دسته از مخالفان نظام وارد کارزار می شد. سازمان مجاهدین خلق (منافقین) ۲۹ خرداد ۱۳۶۰ اطلاعیه ای صادر و به نمایندگان مجلس درباره شرکت در جلسه بررسی عدم کفایت رئیس جمهور هشدار داد. در همین راستا در روز ۳۰ خرداد تظاهراتی با حضور هواداران بنی صدر برگزار شد که به خشونت کشیده شد. فردای آن روز، کیهان علاوه بر آنکه تظاهرات منافقین را با تیتیر درشت «هجوم مسلحانه مجاهدین خلق به مردم با خشم انقلابی توده های مسلمان مواجه شد» منعکس کرد، در سرمقاله ای نوشت که کادر رهبری مجاهدین با شکست جناح بنی صدر هم اکنون رو به شیوه نهایی خود یعنی جنگ مسلحانه آورده و «باید هوشیار بود». در همین

## یک نگاه

**در ورای قانون، امام امت هست که مشروعیت قانون و مقامات قانونی نیز مرهون رهبری اسلامی اوست. رهبری که در نفس گیر ترین تنگناها با موضع گیری های قاطع خویش، انقلاب را به پیش رانده است. تا امام هست و قانون اساسی وجود دارد بن بستی پیش روی ملت نیست. بن بست هنگامی به وجود می آید که پیوند میان امام و ملت را بگلند و قانون را از اعتبار ببندازند.**

«سید محمد خاتمی»

تر و بی سابقه ای به روی مردم و نظام آتش گشودن. آنها کار خود را با ترور آیت الله خامنه ای (ششم تیر ۱۳۶۰) آغاز کردند و یک روز بعد از این ترور، با بمب گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی، آیت الله محمد حسین بهشتی و ۷۲ تن از یارانش را به شهادت رساندند. گام بعدی منافقین، بمب گذاری در مقر ریاست جمهوری و به شهادت رساندن شهیدان رجایی و باهنر بود. این تحرکات که به یک پروژه زنجیره ای ترور تبدیل شده بود، سرانجام از فاز پنهان خود خارج شد و به مرحله ترور آشکار مردم در کف خیابان رسید. پنجم مهرماه ۱۳۶۰ منافقین مزدوران مسلح خود را به خیابان های تهران ریخته و برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی شعارهایی اهانت آمیز علیه حضرت امام خمینی (ره) سردادند. این تظاهرات مسلحانه به گونه ای بود که در آن تنی چند از پاسداران انقلاب اسلامی و بسیاری از مردم به شهادت رسیدند. روز بعد از این واقعه یعنی ۱۵ مهرماه سال ۱۳۶۰، مهدی بازرگان دبیرکل نهضت آزادی که پس از استعفا از مقام نخست وزیری دولت موقت، به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی فعالیت می کرد، در نطق پیش از دستوری که به مناسبت مرگ انور سادات - دیکتاتور مصر- قرائت میکرد، به یاری اعضای منافقین شتافت و از عملکرد آنها دفاع نمود. بازرگان در این نطق تروریست های منافقین را «جوانان جانباز» خواند و در پاسخ به بیانات امام خمینی (ره) که منافقین را مزدوران آمریکا نامیده بود، اظهار داشت: این جوانان جانباز در خانواده های آمریکایی زاییده و بزرگ نگشته اند که بتوان مزدورشان خواند. طبیعتاً خاتمی که در آن دوران سیاست حمایت تمام قد از مواضع انقلاب را پیش گرفته بود، نمی توانست در برابر سخنان بازرگان بی تفاوت باشد و به همین دلیل بود که برای واکنش به نطق وی، ستون یادداشت روزنامه کیهان را برگزید. او اساساً ریشه ظهور جریان منافقین را سازش کاری دولت موقت (به نخست وزیری بازرگان) با آمریکا دانست و چنین نوشت:

طنزآقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوب گران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایت گر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... دین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر می گیرند... می توان گفت نخستین غرضه ای که شکاف های درونی جریان حامی نظام را هویدا ساخت، جلسه رأی اعتماد مجلس به نخست وزیر پیشنهادی از آیت الله خامنه ای رئیس جمهور وقت بود. در انتخاباتی که در دهم مهرماه برگزار شد، آیت الله سید علی خامنه ای با کسب بیش از ۱۶ میلیون رأی و ۸۵ درصد آرا رئیس جمهور شد. ایشان نیز دکتر علی اکبر ولایتی را به عنوان نخست وزیر پیشنهادی خود، برای کسب رأی اعتماد به مجلس معرفی کردند. آیت الله خامنه ای در همین راستا ۲۸ مهر یعنی دو روز قبل از برگزاری جلسه رأی اعتماد برای نخست وزیر، طی یادداشتی در روزنامه جمهوری اسلامی، ۹ ویژگی را برای نخست وزیر ایده آل ضروری شمرده و نوشتند:

«نخست وزیر ایده آل آن کسی است که این ویژگی ها را داشته باشد، اگر فرض کنیم که دست یابی به ایده آل کاری دشوار و دور از دسترس است، باید که نزدیک ترین فرد را به ایده آل جست و جو کنیم. معرفی نخست وزیر به وسیله من در جلسه اخیر مجلس شورای اسلامی بر همین اساس بوده است.» اما مجلس شورای اسلامی که در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود، در کمال تعجب به نخست وزیر پیشنهادی دبیر کل حزب رأی اعتماد نداد تا اولین نشانه اختلاف و دودستگی در میان جریان اسلام گرا را آشکار کند. در این میان سید محمد خاتمی نیز تعلل نکرد و به سرعت جایگاه خود را در این دو گروه هویدا ساخت. او نه تنها در کسوت نماینده مجلس به عنوان مخالف ولایتی پشت تریبون رفت، بلکه دو روز بعد، ضمن بازنشر سرمقاله روز ۲۸ مهر آیت الله خامنه ای در روزنامه کیهان، طی یادداشتی در کنار نوشته رئیس جمهور، تلویحاً علت رأی نیاوردن دکتر ولایتی را نداشتن دو ویژگی دانست و از رئیس جمهور خواست به این دو ویژگی نیز دقت کند:

«۱- نخست وزیر مطلوب مطلوب کسی است که بتواند لایق ترین و تواناترین ها را در کابینه خود به کار گیرد. ۲- سعه صدر



از مهمترین ویژگی های یک نخست وزیر آرمانی یا نزدیکه به ایده آل است.»

به دنبال رأی عدم تمایل مجلس به دکتر ولایتی، آیت الله خامنه ای به ترتیب علی اکبر پرورش و محمد غرضی را معرفی نمود که نخست وزیری این دو تن نیز با مخالفت غیر رسمی مجلسیان مواجه شد و رئیس جمهور از معرفی رسمی آنان به دلیل پرهیز از اوج گرفتن تنش ها اجتناب کرد. آیت الله خامنه ای سر انجام برای خروج از این بن بست، علی رغم میل باطنی نظر دوستان را درباره نخست وزیری میرحسین موسوی - که در کابینه شهید رجایی وزیر خارجه بود- پذیرفت. خاتمی نیز که هم در مجلس و هم در روزنامه تحت مدیریت خود به مخالفت با دکتر ولایتی برخاسته بود، این بار برای میرحسین موسوی سنگ تمام گذاشت و درست یک روز پیش از رأی گیری، ضمن چاپ عکس و زندگی نامه موسوی در صفحه نخست کیهان، از قول ناظران آگاه و البته بی نام و نشان نوشت که مجلس به نخست وزیری موسوی رأی تمایل خواهد داد.

## آقای وزیر |

پنجشنبه هفتم آبان ماه ۶۰ خبر تمایل مجلس به نخست وزیری موسوی در کیهان منتشر شد. دو دستگی در میان اعضای حزب جمهوری اسلامی، در کابینه می نمود چندان پید نکرد. ترکیب این کابینه با کابینه شهید رجایی تفاوت چندان نداشت و از اعضای حزب جمهوری اسلامی یا افراد نزدیک به این حزب تشکیل شده بود. در کابینه اولیه موسوی، حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه به عنوان وزیر ارشاد معرفی شده و از مجلس نیز رأی اعتماد گرفت، اما کمتر از یک سال بعد، از این مقام استعفا داد. عصر روز شنبه اول آبان ۱۳۶۱ وقتی میرحسین موسوی برای مشورت درباره انتخاب وزیر جدید به دفتر رئیس مجلس رفت، هاشمی صریحا از موسوی خواست که سید محمد خاتمی را به عنوان وزیر ارشاد معرفی کند. او در دفتر خاطرات خود درباره نتیجه این جلسه می نویسد: قرار شد آقای محمد خاتمی وزیر ارشاد شوند. خاتمی هم اکنون در موقعیتی قرار می گرفت که باید نظر مثبت نمایندگان مجلس شورای اسلامی را جلب می کرد. اینجا بود که همه نگاه ها متوجه عملکرد وی در مؤسسه کیهان شد. خاتمی هر چند بر اساس مواضع شخصی و علنی اش، فردی وفادار به نظام تلقی می شد، اما این تنها بخشی از ماجرا بود. سکه حضور وی در کیهان روی دیگری هم داشت: او به سبب تعلقات فکری، نتوانست از جرگه همفکران واقعی اش جدا بماند و پس از تحویل گرفتن سرپرستی مؤسسه کیهان، پای کسانی چون ماشاء الله شمس الواعظین، بهروز گرانیپه، رضا تهرانی و مصطفی رخ صفت را به این روزنامه باز کرد. این تیم که عملا مدیریت محتوای کیهان را به دست گرفته بود، ابزاری برای ترویج مفاهیم ارزشی غرب از آزادی و حقوق گرفته تا سکولاریسم کردند. ۱۸ آبان ماه ۱۳۶۱ روز رأی اعتماد مجلس به خاتمی بود. درباره کاندیداتوری خاتمی برای تصدی منصب وزارت ارشاد چندین موافق و مخالف سخن گفتند که از میان آنها می توان به سخنان مهم حسین نواب از تریبون مخالف اشاره کرد. نواب در نطق خود به نقد تنها مسیولیت مدیریتی خاتمی پس از انقلاب پرداخت و ماجرای تعریف کرد که پشت پرده گردانندگان کیهان را فاش می ساخت:

مخالفت من به خاطر ضعف مدیریتی بود که در روزنامه کثیرالانتشار کیهان وجود داشت... در این روزنامه در تاریخ ۲۸ فروردین ۶۱ مقاله ای درج می شود که آیا وقت آن نرسیده است که روحانیت هم تصفیه شود. به دنبال این مقاله هم روزنامه جمهوری اسلامی اعتراض کرد و هم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و هم آیت الله جنتی اعتراض کردند. من دو سه جمله از متن آن مقاله را برای شما می خوانم. در این مقاله آمده همین اکنون شما اگر به حوزه ها نظر بیفکنید اکثریت با روحانیتی است که از پیش انقلاب برخوردار نیست، چرا که شاه با تمام قدرت

می کوشید حوزه ها را تحت کنترل قرار دهد و در این رابطه از حمایت برخی از روحانیون نیز برخوردار بوده است. در مقاله بعدی با وضع توهین آمیزی جواب آیت الله جنتی و حوزه علمیه و روزنامه جمهوری را می دهند که این جوانی را که شما دادید انحصارطلبی و طرد نیروهای غیرهم خط بود. برای استعفا روش احسنی را انتخاب نکردید. این مقاله به دست یکی از اعضای شورای سردبیری نوشته شده است. نواب در ادامه گفت که خاتمی در پاسخ به اعتراض شخص او نوشته که در زمان انتشار مقاله در ایران نبوده است. سپس به این شکل خاتمی را به باد انتقاد گرفت: آقای خاتمی که در کیهان کثیر انتشار انقدر اشرف بر مدیریت این روزنامه نداشته باشد که یک سفر کوتاهی به خانه خدا می کنند این طور شورای سردبیری مقاله ای بنویسد... آیا ایشان می توانند وزارتخانه به این بزرگی را اداره کنند. اما همانگونه که انتظار می رفت، هاشمی رفسنجانی در هنگام رأی گیری، برای کاندیدای خود سنگ تمام گذاشت و در نطقی آتشین خطاب به مخالفان خاتمی گفت: «آقای خاتمی را بنده از سال ۴۲، ۴۳ می شناسم و دوستان ما اکثرا آن هایی که سابقه زیاد در حوزه دارند، ایشان را می شناسند. از آن روزی که ما ایشان را شناختیم و تا امروز همیشه به عنوان یک چهره زحمت کش، محصل خوش فکر برای ما مطرح بوده است.» اما تنها برخی نمایندگان مجلس نبودند که به شخصیت واقعی خاتمی و تعلقات فکری وی پی برده و به مخالفت با وزارت وی برخاسته بودند. آیت الله «سید روح الله خاتمی» بیش از دیگران به خلیقات و عقاید فرزندش آشنا بود و هم او بود که وقتی آیت الله «ابوالقاسم خزعلی» به همراه جمعی خدمتش رسیدند تا وزارت فرزندش را تبریک بگویند، با سخنان خود میهمانانش را شوکه کرد: «خطرناک است، پسر من غرب زده است.» این بیان هر چند در آن دوران با توجه به نوشته های غزا و آتشین خاتمی غلیبه غرب، امری تعجب برانگیز به نظر می آمد، اما گذر زمان دقت و تیزبینی پدر در شناخت فرزند را اثبات کرد. سید محمد خاتمی از همان روزهای آغازین اختلافات، در طیف یار معنوی خود (خوئینی ها) جای گرفت و چون در آن دوره، به وزارت ارشاد رسیده بود، اولین قدمش را با تصفیه نیروهای جناح مقابل از بدنه وزارت و سپردن فرهنگ و ارشاد اسلامی به نیروهای چپی آغاز کرد.

این رفتار به قدری عریان است که هاشمی رفسنجانی نیز در بخشی از خاطرات خود به این موضوع اشاره می کند: «به چپ از ابتدای انقلاب در پیش گرفته بودند و آن، حمایت تمام قد از سیاست های رسمی و اعلانی نظام بود که غالبا از زبان امام(ره) بیان می شد. عملکرد تیم منصوب از سوی خاتمی در وزارت ارشاد نیز در دوران حضور امام(ره) بیشتر جنبه اجرایی داشت و بر مبنای ایدئولوژی انقلابی بود: ایجاد ۳۰ پایگاه فرهنگی در ۱۷ کشور جهان، تدوین طرح «ضوابط و نظارت بر امر کتاب و نشریات»، راه اندازی هیئت منصفه مطبوعات، دادگاه ویژه مطبوعات، برگزاری جشنواره فیلم فجر، برگزاری نمایشگاه کتاب و ... از جمله ی این اقدامات است. اما در دوره دوم حضور خاتمی در ارشاد دوره دگرگونی های شگفت انگیز در باورها و شعارهای جریان چپ است. تحولاتی که به سرعت سمت و سوی سیاست گذاری ها و اقدامات وزارت ارشاد خاتمی را نیز دگرگون ساخت.

۱۴ خرداد ۱۳۶۸ حضرت امام خمینی(ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی دار فانی را وداع گفتند. با توجه به ساز و کاری که تعریف شده بود، مجلس خبرگان رهبری تشکیل جلسه داد و خبرگان ملت، آیت الله «سید علی خامنه ای» را بعنوان ولی فقیه زمان تشخیص داد. اما طیف تندرو مجمع روحانیون مبارز در اقدامی ناباورانه، دست از مخالفت های دیروز خود نکشید و در پنهان و آشکار سعی کرد اختلافات دیروز خود با جامعه روحانیت مبارز را به سطح رهبری امروز ارتقاء دهد. پس از ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ اعضای ارشد مجمع روحانیون مبارز تصمیم گرفتند وضع جدید را به چالش کشیده و در صدد تغییر آن برآیند. موسوی خوئینی ها دادستانی کل کشور را وانهاد و کربوبی از

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

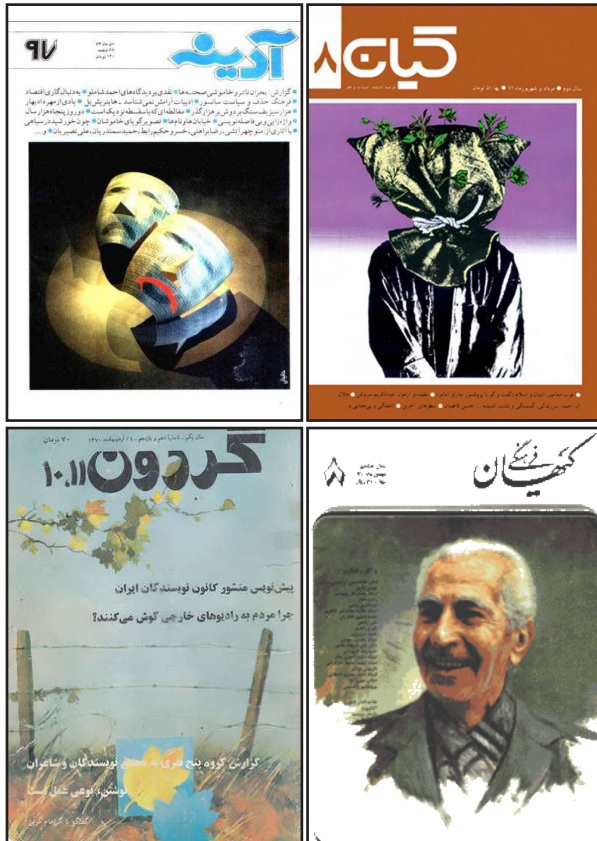
۱۳۸۳

۱۳۸۴

۴۱

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



نمایندگی ولی فقیه در بنیاد شهید استعفا داد؛ خاتمی نیز از نمایندگی ولی فقیه در مؤسسه کیهان استعفا نمود با این وجود، نه تنها خاتمی و نه خوئی‌ها، هاشمی رفسنجانی را رها نکردند؛ خاتمی در وزارت ارشاد با قوت به کار خود ادامه داد و خوئی‌ها با حکم هاشمی، رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری شد. لیدرهای طیف چه که در دوران حیات امام(ره) خود را مدافع اصلی ولایت فقیه معرفی می کردند، اکنون با رحلت امام(ره) چون مصداق جدید ولی فقیه را مطابق خواسته ها و مطامع خود نمی دیدند، نه تنها اقدام به استعفاي دسته جمعی کردند، بلکه به تجدید نظر علنی در عقاید و باورهای پیشین خود از جمله اعتقاداتشان نسبت به ولایت فقیه نیز دست زدند؛ یعنی چون تاب مصداق را نیاوردند، تصمیم گرفتند اصل را به کلی زیر سؤال ببرند.

با استعفاي خاتمی از نمایندگی ولی فقیه در مؤسسه ی کیهان، دیری نپایید تیم وی نیز با ترکیب جدید ساخت و سرانجام در سال ۶۹ کسانی چون بهروز گرانیپه، رضا تهرانی، ماشاءالله شمس الواعظین و مصطفی رخ صفت، با کیهان خداحافظی کردند. آن ها با اجاره ساختمانی در خیابان «سمیه» تهران مؤسسه «کیان» را -که فقط یک حرف «ه» از کیهان کم داشت- راه اندازی کرده و در راستای طراحی یک نظام سیاسی جایگزین، به طور توامان در سه حوزه وزارت ارشاد، ماهنامه «کیان»

و مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری- به ریاست خوئی‌ها- دست به یکسری کارهای گسترده فکری-تشکیلاتی زدند. اعضای حلقه کیان هر هفته چهارشنبه در منزل یکی از اعضا گرد هم آمده و با قرار دادن غرب پژوهی به عنوان محور مطالعات خود، به این نتیجه رسیده بودند که تلفیقی از تجربیات مثبت تمدن غالب بشری(غرب) و درونی کردن آن ها با ارزش های بومی و محلی، بهترین راهکار است. لذا در همین راستا به تلفیق سه شاخه ملت، اسلامیت و غرب پرداختند؛ و در همین جا بود که نطفه ی نظریه ی سکولاریسم اسلامی بسته شد. این نظریه با آن چه نهضت آزادی و مهندس بازرگان در اوایل انقلاب دنبال می کردند، قرابت بسیاری داشت و اکنون نیازمند ائتلاف با تیم جدید نهضت بود، اما جریان چپ و به ویژه خود خاتمی به شدت در مقابل عقاید جریان بازرگان ایستاده بودند و هم اکنون، گذشته ها باید به نحوی جبران می شد. جالب این که حلقه کیان در اولین مقالات نشریه خود به واسطه اقدامات چپ روانه ای که در سال های ۵۹ تا ۶۴ علیه نهضت آزادی داشتند، در مقام عذرخواهی برآمدند و پس از آن مقالات و مصاحبه های عناصر شناخته شده نهضت آزادی، به عنوان جریان پیشانی سفید مخالف ولایت فقیه، بی دریغ در «کیان» چاپ شد. آن گونه که «سعید زمانی» توصیف می کند: «در سال های پایانی دهه ۶۰ به تدریج یخ ها ذوب شد و امکان بازسازی روابط گذشته در این جریان ایجاد شد. تجدّد طلبی و رفرم دینی، افقی بود که در دیدگاه های جریان کیان نمایان شد کم کم تمامی چهره های تجدید نظر طلب که در ایده "اسلام منهای سیاست" مشترک بودند، در همین حلقه یکدیگر را یافتند. در سال های پایانی دهه ۶۰، «مصطفی تاجزاده»، «محسن آرمین»، «محسن سازگارا»، «عمادالدین باقی»، «اکبر گنجی»، «هاشم آغاچری»، «ایذولوی "لیبرالیسم نو" بدل می شد.»

تیم تشکیل دهنده حلقه کیان با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارتباط تنگاتنگی داشت. به ویژه این که سه نفر از معاونین خاتمی در این وزارتخانه (آقایان گرانیپه، قاضیان و تاج زاده) به صورت دو جانبه عمل می کردند؛ یعنی هم در کیان بودند و هم در ارشاد مسئولیت داشتند. این بود که زمینه محدودی برای آزمایش و عملیاتی کردن گفتمان در حال رشد مجموعه نیز در حوزه اجرا فراهم شد. به این صورت که تیم مذکور، وزارت ارشاد را به عنوان یک نهاد حاکمیتی محدود در نظر گرفته فرهنگی که با سیاست و صنعت و پول و انواع و اقسام پشتوانه ها همراه است، مثل سیلی راه افتاده تا با بجنگد. جنگ هم، جنگ نظامی نیست، بسیج عمومی هم در آن جا هیچ تأثیری



آنان با تأسی به اصول سکولاریسم، ابتدا رویکردهای دینی را از سیاست گذاری های وزارت ارشاد حذف نمودند. در مرحله بعد، دست به قدامات گسترده ضدّ دینی در حوزه مسئولیت وزارت ارشاد زدند و چون این نهاد قرار بود به شیوه سکولاریستی رفتار و مستقل از دین عمل کند، در مقابل این اقدامات واکنشی نشان نمی داد. در عین حال، نفس این اقدامات ضدّ دینی نیز خود، یک هدف مهم حلقه کیان و تیم ارشاد به حساب می آمد. چه، اگر این جریان موفق می شد با توجه به گستره و اهمیت فعالیت های وزارت ارشاد، اعتقادات دینی مردم را کم رنگ کند، نسل جدید برای پذیرش یک نظام سیاسی سکولار آماده تر می شد. این بود که یک هجده تمام عیار از دریچه ارشاد علیه گفتمان انقلاب اسلامی آغاز، و دین زدایی از جامعه بر مبنای لیبرالیسم فرهنگی به عنوان اولین سنگر برای فتح تعیین شد.

نویسریالیست های کیان که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ عملاً وزارت ارشاد خاتمی را نیز اداره می کردند، پیش از انتشار کیان، کار خود را با سه نشریه: «نامه فرهنگ»، «کلک» و «گردون» آغاز کرده بودند. «نامه فرهنگ» فصل نامه ای بود که به مدیر مسئولی «محمد ابطحی» به عنوان نشریه رسمی وزارت ارشاد در حوزه اندیشه و تمدن اسلام شروع به انتشار کرد.

نشریه گردون شاید از میان این سه، معروف ترین آن ها باشد. «عبّاس معروفی» که یک مدیر میانی در وزارت ارشاد خاتمی بود و ارتباط تنگاتنگی با

کیان داشت، مدیر مسئول این ماهنامه بود. درباره فعالیت های گردون همین بس که در شماره ۴۷-۴۶ خود از سانسور تصاویر مستهجن زنان در ایران، انتقاد کرده بود. این نشریه در آخرین شماره اش حجاب و زن محجّبه ایرانی را به سختی مورد هتک کرد که سبب توقیف آن و بازداشت معروفی شد. خلاصه کلام آن که، در دوره وزارت خاتمی بر فرهنگ و ارشاد اسلامی، وضعیتی به وجود آمده بود که وقتی در سال ۷۰، «محمد تقی بانکی» اولین شماره ماهنامه نگاه نو را منتشر ساخت، در ستون سرمقاله آن نوشت: «امروز نوشته های روزنامه نگاران مانند آبی است که سال ها پشت سدّی بلند جمع شده و ناگهان چون سیل بستر رودخانه ای خشک رها شده است. در آستانه میدان فراخ آزادی هستیم.» کار به جایی رسیده بود که نشریه ی ضدّ انقلابی «جنگ» چاپ لس آنجلس از این میدان فراخ، دهان تعجب گشوده بود: «در ایران مجلاتی منتشر می شوند، بسیار پرمحتوا که دست به مبارزه و مقاومت فرهنگی زده اند. حرف هایی می نویسند که ما در این سوی اقیانوس، جرأتش را نداریم. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، طمع دشمنان خارجی جمهوری اسلامی به این جریان نو لیبرال داخلی است. دشمن به سرعت از وجود این جریان مطلع شد، دست یاری خود را به سوی آن دراز کرد.

در همین دوره، رفت و آمد عناصر ایرانی مرتبط با حاکمیت آمریکا نظیر «احسان نراقی» و «هوشنگ امیراحمدی» به تهران و حضور در نهادهای دولتی به راحتی صورت می گرفت؛ گو اینکه رفت و آمد عناصر ایرانی به غرب از این هم راحت تر بود. یک برآورد ساده می گوید در این سال ها بیش از ۲۰ قانون سلطنت طلب نیز در ایران فعالیت علنی داشتند و زیر پوشش عناوینی نظیر "انجمن کرمانی های مقیم تهران"، «انجمن نویسریالیست های مقیم تهران»، «انجمن ادبی گلستان سعدی»، «انجمن ادبی خیام» و ... هر هفته دور هم جمع شده و به تحلیل اوضاع ایران می پرداختند. این گروه حتّی نشریه ای با مجوّز ارشاد به نام «فرهنگ نامه» منتشر می کردند. در همین عصر بود که مقام معظم رهبری -حضرت آیت الله خامنه ای- برای نخستین بار از مسئله «تهاجم فرهنگی» سخن به میان آورده و هشدار دادند: «در حال حاضر، یک جبهه بندی عظیم فرهنگی که با سیاست و صنعت و پول و انواع و اقسام پشتوانه ها همراه است، مثل سیلی راه افتاده تا با بجنگد. جنگ هم، جنگ نظامی نیست، بسیج عمومی هم در آن جا هیچ تأثیری

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



ندارد. آثارش هم به گونه ای است که تا به خود بیایم گرفتار شده ایم. مثل یک بمب شیمیایی نامحسوس و بدون سروصدا عمل می کند. فرض کنید در محوطه ای یک بمب شیمیایی بیفتند که احدی نفهمد که این بمب در آن جا افتاد؛ ولی پس از هفت، هشت ساعت ببینند صورت ها و دست های همه تاول زده است.»

## ماجراهای آوینی |

اوضاع دیگر حوزه های تحت نظر وزارت ارشاد، یعنی سینما و کتاب نیز بهتر از این نبود. خاتمی نیز در مقام وزارت، علاوه بر آنکه یک پای ثابت فعالیت های فکری-تشکیلاتی جریان متبوع خویش بود، مأموریت دفاع از سیاست ها و اقدامات نیروهای تحت مدیریتش در ارشاد در مقابل انتقادات بیرونی را برعهده داشت. در جشنواره فیم فجر سال ۱۳۶۹، فیلم هایی با مضامین و صحنه های مبتذل اکران شد و حتی به یک هنرپیشه زن ترک که در کشور لائیک خود به فساد و فحشاء معروف بود، جایزه سیمرغ بلورین اعطاء شد تا سرانجام داد اعتراض روحانیت نیز درآید. آیت الله «احمد جنتی» در یکی از خطبه های نماز جمعه اسفند ماه ۶۹ شهر مقدس قم باب انتقاد از خاتمی را گشود و گفت: «حرکت خرنده ای به نام هنر در بعضی جشنواره های مبتذل و مجلات توسط افرادی طاغوتی که منزوی شده بودند، به راه افتاده است و کسانی که در رژیم گذشته فعال بودند، امروز دارند در صحنه حاضر می شوند. این حرکت با به تمسخر گرفتن و تحقیر خانواده شهید، حزب الله، بسیج، پاسدار و ارزش های انقلابی قصد دارد به انقلاب ضربه بزند و هنرمندان متعهد باید با آنان مقابله کنند.»

به دنبال انتشار سخنان آیت الله جنتی در کیهان، خاتمی در پاسخ به این انتقادات سکوت نکرد و در جوابیه ای که به روزنامه مذکور ارسال کرد، آیت الله جنتی و دیگر منتقدانش را با شت ترین الفاظ به «ارتجاع»، «نادانی»، «کم دانی»، «ناآگاهی»، «کم توانی» و «تحمیل سلیقه های یک جریان بر کل جامعه فرهنگی کشور» متهم کرد و در عوض، کسانی که انتقاد آیت الله جنتی را برانگیخته بودند، «جوانان متعهد و انقلابی» خواند. وزارت تحت مدیریت خاتمی اما در عین ادعایش درباره احترام به همه نظرات و آزادی افکار و عقاید، در برابر فعالیت هنری-مطبوعاتی طیف متعهد و دلسوز انقلاب موانع فراوان ایجاد می کرد. چه، یکی از ضرورت ها و لوازم دین زدایی، ممانعت از گسترش فعالیت های دینی بود! از آن جمله می توان به اقدامات وزارت ارشاد تحت مسئولیت خاتمی در توبیخ شهید سید مرتضی آوینی به دلیل انتشار یک عکس بر روی جلد مجله سوره اشاره کرد. در این عکس یک جوان بوسنیایی دیده می شود که به تقلید از بسیجیان ایرانی، پیشانی بند «الله اکبر» بر پیشانی بسته و آوینی می خواسته با این عکس درباره محبوبیت بسیج و انقلاب اسلامی در دنیا سخن بگوید. خاتمی به بهانه اینکه عکس «مغایر با شئونات اسلامی» بوده، سید مرتضی را توبیخ کرد. شهید آوینی درباره این عکس می گفت: «این جهاد الله اکبر، تهاجم فرهنگی ما به غرب است.» به قول «یوسفعلی میرشکاک»، در دوره خاتمی حمایت از روشنفکران به غایت رسید و «مرتضی می گفت همان قدر که از آن ها حمایت می کنید، از بچه های انقلاب هم حمایت کنید.» شهید آوینی از جمله کسانی بود که به انحرافات عقیدتی خاتمی پی برده و با قلم عریان به سیاست های لیبرال وی در عرصه سیاست تاخت. از جمله این اعتقادات می توان به انتقاد آوینی از نقطه نظرات خاتمی درباره مقوله «آزادی» اشاره کرد. خاتمی در آن دوران، زمانی در برنامه تلویزیونی «ارتباط نزدیک» شبکه اول حاضر شد و گفت که: «ذکر مسائل جنسی در کتاب، ترویج فحشاء نیست. این مسائل در قرآن هم آمده است. در کتب دینی ما هم آمده است.» و این امر سید مرتضی را به شدت برانگیخت و به انتقاد واداشت. آوینی در جای دیگری نیز به مواضع خاتمی واکنش تندى نشان داده است. خاتمی در اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ طی سخنانی جامعه غرب را ستوده و می گوید: «انقلاب ما با آنچه در دنیا می گذرد در بنیاد فکری و اهداف در تضاد است و اصولاً هر انقلابی با وضع موجود به مخالفت بر می خیزد. ما نباید از یاد ببریم که جهان رقیب ما از یک نظام نظری و سیاسی جا افتاده و پراسابقه برخوردار است.

دنیای امروز-غرب فکری- دارای اندیشه است، قرن هاست که شکل گرفته است، مبانی آن فرموله شده است، از جهات مختلف توسط صدها دانشمند بیان شده است، تجربیات مختلفی را پشت سر گذاشته است، خود را با واقعیت محک زده است و اصلاح کرده است و نخله های فکری مختلف سمبل آن است. مسئله مهم این است که این نظام ارزشی، فکری و سیاسی با تمایلات اولیه بشر سازگار است؛ خود به خود طبع اولیه مدافع و خواستار این نظام است. مبانی نظام امروز بر آزادی است؛ به خصوص با شکست تفکر سوسیالیستی این آزادی بیشتر مورد خواست است. آزادی از دیدگاه آن ها یعنی رهایی از همه موانع برای انجام دادن هر آن چه که انسان تمایل دارد و حدود این آزادی، آزادی دیگران است. ما معتقدیم که باید تبادل اندیشه در افراد مدافع نظام مصونیت به وجود بیاوریم.» «سید مرتضی آوینی» نیز در پاسخ به این سخنان، طی یادداشتی در مجله سوره، خاتمی و امثال او را افرادی مرعوب در برابر غرب دانست و نوشت: «اشتباه دوستان ما، که ریشه در مرعوبیت آن ها در برابر غرب دارد آن است که آن ها فق حرکت انقلاب و شرایط آماده جهانی را در این عصر، احیای معنویت و اضمحلال غرب نمی بینند و بالطبع هرگز برای وصول به این غایت تلاش نمی کنند. دگراندیشان و روشنفکران سکولار باید آزاد باشند، اما رشد و بالندگی نسل انقلاب نیز مواظبت می خواهد! دولت جمهوری اسلامی حقیقتاً به شعار آزادی مطبوعات، نویسندگان و هنرمندان پایبندی اعتقادی دارد، اما دوستان خویش را از یاد برده است و اکنون مجموع سیاست های نظام اسلامی، کار را به آن جا کشانده که نسل انقلاب در هنر و ادبیات احساس عدم امنیت و بیهودگی می کند!»

«محمّد مهدی امامی ناصری» رئیس شورای سیاست گذاری روزنامه اصلاح طلب «فرهنگ آشتی» با اشاره به ردّ سخنان آیت الله خامنه ای- رهبر انقلاب اسلامی- مبنی بر وجود تهاجم فرهنگی علیه کشو از سوی خاتمی، در توصیف دوران تصدی وزارت ارشاد از سوی خاتمی، نوشته است: «(خاتمی) ترجیح داد به جای دست و پنجه نرم کردن با امور داخلی این وزارتخانه، بیشتر به ارتباط با اهالی و مخاطبین این حوزه و نهایتاً تعامل با افکار عمومی بپردازد. این سید سرکش! و سیاست پیشه، فراتر از رئیس دولت رفته و بارها پای خود را از گلیشم درازتر کرد و همواره تأکید و اصرار داشت که تهاجم فرهنگی وجود ندارد! مقاومت های مردم و جریان حامی ولایت در برابر تهاجم فرهنگی به انقلاب از دریچه ارشاد، باعث

## یک نگاه

**اشتباه دوستان ما، که ریشه در مرعوبیت آن ها در برابر غرب دارد آن است که آن ها افق حرکت انقلاب و شرایط آماده جهانی را در این عصر، احیای معنویت و اضمحلال غرب نمی بینند و بالطبع هرگز برای وصول به این غایت تلاش نمی کنند. دگراندیشان و روشنفکران سکولار باید آزاد باشند، اما رشد و بالندگی نسل انقلاب نیز مواظبت می خواهد! دولت جمهوری اسلامی حقیقتاً به شعار آزادی مطبوعات، نویسندگان و هنرمندان پایبندی اعتقادی دارد، اما دوستان خویش را از یاد برده است و اکنون مجموع سیاست های نظام اسلامی، کار را به آن جا کشانده که نسل انقلاب در هنر و ادبیات احساس عدم امنیت و بیهودگی می کند**

**«سید مرتضی آوینی»**

از عملکرد وزارت ارشاد، در روز سوم خرداد ۷۲ با انتشار یک نامه اعتراض آمیز، و «کج اندیش» و «بدخواه» خواندن منتقدان خود، با کابینه هاشمی رفسنجانی خداحافظی کرد. واکنش رسانه های ضدّ انقلاب به استعفاى خاتمی واقعاً جای تعجب داشت و مصداق بلند شدن «تاله شیطان» بود. رادیو اسرائیل نیز استعفاى خاتمی را این گونه توصیف کرد: «وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی در استعفانامه خود هشداریات تندى نسبت به خطر تجرّ و واپس گرایى و خشک مقدّس بودن برای آینده فرهنگ و هنر ایران داده است.» خاتمی پس از استعفا از وزارت ارشاد، برای نشریه ای به نام «آئین» درخواست مجوز داد تا از آن به عنوان تربیونی برای بیان افکار خود و همفکرانش استفاده کند. در آن زمان همچنین برخی از افراد حلقه کیان همراه با خاتمی حلقه «آئین» را تشکیل دادند. اگرچه مجله آئین تا سال ۱۳۸۲ هیچ گاه منتشر نشد، اما جلسات گروه آئین به طور هفتگی در منزل یکی از اعضا تشکیل شد. به دنبال استغفاهای خاتمی از ارشاد، هاشمی نیز حکم ریاست کتابخانه ملی را به او داد. خاتمی همچنین با مدرک لیسانس فلسفه به گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس رفت و استاد دانشجویان فوق لیسانس و دکتری شد. در حلقه آئین چهره هایی چون: هادی خانیکی، سعید جباریان، مصطفی تاجزاده، محسن امین زاده، عباس عبدی، محسن کدیور و محمدرضا خاتمی حضور داشتند. در نشست های این حلقه، مفاهیمی چون: «جامعه مدنی»، «مردم سالاری دینی» و «حقوق بشر» مورد بررسی قرار می گرفت. شخصیت محوری در این حلقه خود «سید محمد خاتمی» بود و بر اساس برخی تحقیقات، آن چه بعدها به «گفتمان دوم خرداد» معروف شد، در این محفل سر و سامان یافت. چنانکه «محمد رضا خاتمی» برادر سید محمّد، اساساً معتقد است تمام هدف اصلاح طلبان و چهره های حلقه آئین از مطرح کردن خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، کشاندن عقبه تئوریک حلقه آئین در متن جامعه و طبیعتاً رسانه ها بود. می توان گفت که در سال های منتهی به ۷۶، حلقه آئین مرکز تجمع گروه هایی شد که پیش از آن در حلقه کیان، حلقه سلام و مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری بر سر یک «ایدئولوژی همه جانبه» به تفاهم رسیده بودند. بهار سال ۱۳۷۶ در حالی فرا می رسید که دیگر از آن جریان چپ دهه ۶۰ خبری نبود. بدین صورت که این جریان تقریباً در همه مواضع پیشین خود رسماً و علناً تجدید نظر کرده بود و دیگر خود را «چپ مدرن» می نامید. چپی که هیچ نسبیتی جز «ضاد» با گذشته خود نداشت. خاتمی هم دیگر آن خاتمی نیمه نخست دهه ۶۰ نبود. هم او که زمانی این باور مشروطه خواهان را که «تمامی مشکلات بشر در غرب حل شده است و فقط باید راه آنان را پیمود و به سعادت رسید» غلط می خواند و زیر سؤال می برد، در نیمه نخست دهه ۷۰ ظاهراً خود نیز مقلد مشروطه خواهانی چون «تقی زاده» شده بود و عجباً که دقیقاً سخنان آن ها را تکرار می کرد: «امروز به جرأت می توان گفت در زندگی قومیکه عزم تعالی و پویایی کرده است، هیچ تحول کارسازی پدید نخواهد آمد مگر آنکه از متن تمدن غرب بگذرد و شرط دگرگونی اساسی، آشنایی با غرب و لمس روح آن تمدن یعنی تجدّد است. کسانی که با این روح آشنا نیستند هرگز به پدید آوردن دگرگونی سودمند در زندگی خود توانا نیستند. سوگمندانۀ اقوامی نظیر ما هنوز از آن آشنایی محروم هستیم. توسعه به معنای امروزش، میوه یا شاخ و برگ تمدن جدید است. اگر آن تمدن آمده توسعه هم خواهد آمد و به این معنا سخن کسانی که می گویند ابتدا باید خرد غربی را پذیرفت تا توسعه بیاید، سخن بیراهی نیست و این سخن را کامل کنم که علاوه بر خرد و بینش غرب باید منش غربی متناسب با این بینش پیش را نیز، نپذیرفت.» گویا امام خمینی(ره) وقتی آبان ماه ۶۲ در جمع مسئولان وزارت ارشاد وقت که خاتمی در رأس آن ها بوده، سخن می گفتند، دقیقاً نگران چنین روزی در حیات سیاسی خاتمی بودند که به صراحت فرمودند: «نبايد دستان را پيش ديگران دراز كنيم، تمدن اسلام بر ساير تمدن ها مقدم است.» ؛ جمله ای که سید محمد خاتمی در فردای روز دیدار با امام آن را به عنوان تیترو نخست کیهان برگزید، اما گذر زمان ثابت کرد که نه آن روز

بلان معتقد بودند و نه بعدها به آن وفادار وفادار ماند.

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱



۱۳۷۶

# ما به خرداد پر از حادثه عادت داریم!

گزارشی از پیروزی سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن  
این نوشتار تقدیم میشود به شهید اسدالله لاجوردی

گزارشی از دولت دوم هاشمی

عملکردهای بعدی آن ها نشان داد، به خوبی پی برده اند شبیری زنجانی به عنوان جانشینان وی نام بردند. پس از که در افکار عمومی شانس برای پیروزی ندارند و بنا دارند چند روز برای نخستین بار جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تا به بازسازی خود بپردازند و فضا را برای رقیب باز بگذارند. و جامعه روحانیت مبارز، تصمیم به معرفی لیست مراجع اما این استراتژی هرگز به عدم انتقاد آن ها از دولت منتهی جایتقلید گرفته بودند.

یک روز پس از درگذشت آیت الله اراکی، جامعه روحانیت مبارز تهران با صدور بیانیه ای حضرات آیات: خامنه ای، فاضل لنکرانی و میرزا جواد تبریزی را به عنوان علمای جایتقلید معرفی کرد.

یک روز پس از صدور بیانیه ی جامعه روحانیت مبارز تهران، مهم ترین و عالی ترین تشکل حوزوی کشور نیز با صدور بیانیه ای اسامی هفت نفر از علمای کشور را به عنوان مراجع جایتقلید اعلام کرد. علاوه بر سه مجتهد مذکور در لیست جامعه روحانیت، نام حضرات آیات: بهجت، وحید خراسانی، شبیری زنجانی و مکارم شیرازی در لیست

مورد نظر این نهاد عالی حوزوی به چشم می خورد. در بیانیه ۱۱ آذرماه ۷۳ جامعه مدرسین آمده بود: «موضوع مرجعیت از اعظم مسائلی است که نمی تواند از مصالح مسلمین و استقلال و عظمت آنان جدا و مُنفک باشد.»

چند روز بعد رهبر معظم انقلاب درباره فهرست منتشره جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز فرمودند: «تبلیغ کردند که در جامعه ایران، دیگر کسی وجود ندارد که شایسته مرجعیت باشد. مردم در مقابل خودشان دیدند که ناگهان فهرستی از علمای شایسته مرجعیت از طرف خبره های فن منتشر شد.»

ایشان همچنین درمورد مسائلی که درباره مرجعیت خودشان مطرح شده بود، با اشاره به ماجرای انتخابشان به رهبری فرمودند: «آن روزی که در مجلس خبرگان، بعد از رحلت امام(ره) \_ آن روز که بنده هم عضو مجلس خبرگان بودم؛ بحث کردند چه کسی را انتخاب کنیم و بالاخره اسم این بنده حقیر به میان آمد و اتفاق کردند بر این که این موجود حقیر ضعیف را به این منصب انتخاب کنند، من مخالفت کردم؛ مخالفت جدی کردم. نه این که میخواستم تعارف کنم؛ نه. او خودش می داند که در آن لحظات در دل من چه می گذشت. رفته ام جا ایستادم و گفتم آقایان! صبر کنید، اجازه بدهید. این ها هم ضبط شده، موجود است. هم تصویرش هست، هم صدایش هست. شروع کردم به

نشد. با همه ی این احوال، انتخابات سال ۷۲ در شرایط نسبتاً آرامی برگزار شد. انفعال جناح چپ و انزوایلیبی آن ها، شرایط را برای در دست گرفتن مجدد ریاست دولت، توسط هاشمی مهیا می ساخت. اما در چنین شرایطی سه نامزد برای گرمی بخشیدن به فضای انتخابات با به عرصه گذاشتند. رقابت دکتر جاسبی(رئیس دانشگاه آزاد که عملاً منصوب هاشمی بود) و مهندس طاهری(استاندار وقت تهران در دولت اول هاشمی) بیشتر به تأیید سیاست های هاشمی شباهت داشت و تنها دکتر توکلی او را به چالش می کشید.

در این دوره نیز حمایت اغلب تشکل های جناح راست متوجه هاشمی شد. جامعه روحانیت که همچنان هاشمی را به عنوان عضو شورای مرکزی خود می شناخت و هنوز اختلاف نظر چندانی با دیگر اعضا نداشت، مورد حمایت این تشکل قرار گرفت. جامعه مدرسین نیز در اعلامیه ای برخلاف موارد مشابه، که امضای آیت الله مشکینی را در ذیل خود داشت، با امضای آیت الله فاضل اعلام کرد؛ با احترام به تمام نامزدها، هاشمی را ارجح می داند. مجمع روحانیون مبارز اما دور دوم برخلاف دور اول از هاشمی حمایت نکرد، موضع رسمی این تشکل، سکوت در برابر نامزدها و دعوت به شرکت در انتخابات بود. در نهایت انتخابات، با کاهش ۴ درصدی مشارکت نسبت به دور قبل، در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۷۲ برگزار شد. در این انتخابات ۱۲۸ نفر ثبت نام کردند که در بین آن ها ۴ نفر تأیید صلاحیت شدند. ۶۶ درصد واجدین شرایط شرکت در انتخابات، به پای صندوق های رأی آمدند. هاشمی رفسنجانی با ۶۳ درصد، اکثریت آرا را به خود اختصاص داد. توکلی، جاسبی و طاهری به ترتیب در جایگاه های دوم تا چهارم قرار گرفتند. در روز هشتم آذر سال ۱۳۷۳ آیت الله العظمی اراکی، آخرین شاگرد آیت الله حائری یزدی(مؤسس حوزه علمیه قم) از دنیا رفتند. مراجع جدید با درگذشت آیت الله اراکی، از بزرگانی همچون آیات عظام: بهجت، فاضل لنکرانی و

پیش از آن که فضای انتخابات کم کم گرم می شد، بینی ها از قطعیت ریاست جمهوری مجدّد هاشمی حکایت داشت. این قطعیت تا آنجا بود که حتی ناطق نوری\_رئیس مجلس شورای اسلامی\_ هم حدود یک ماه قبل از انتخابات، پیروزی هاشمی را اعلام کرد. اما حضور هاشمی رفسنجانی در رقابت برای دوره دوم در شرایطی دنبال می شد که از سوی هواداران مجمع روحانیون و به خصوص روزنامه سلام مورد هجمه های جدی قرار گرفته بود. جناح موسوم به چپ که با عدم اقبال مردم در انتخابات مجلس چهارم مواجه شده بود، به بهانه قراردادن ردّ صلاحیت برخی چهره های خود، موجی از انتقادات را به راه انداخته بود اما

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴  
۴۴  
هوا  
آزاد  
دوم  
خرداد  
۹۸



استدلال کردن که مرا برای این مقام انتخاب نکنید. گفتم نکنید؛ هرچه اصرار کردم، قبول نکردند. هرچه من استدلال کردم، آقایان، مجتهدین و فضایی که آن جا بودند، جواب دادند. من قاطع بودم که قبول نکنم؛ ولی بعد دیدم چاره ای نیست. چرا چاره ای نیست؟ زیرا به گفته افرادی که من به آن ها اعتماد دارم، این «واجب» در من «متعین» شده است. یعنی اگر من این بار را برندارم، این بار بر زمین خواهد ماند. این جا بود که گفتم قبول می کنم...»

زمستان ۷۴، حضور گروهی تحت عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» را در حالی جس کرد که شعار «سازندگی» شعار غالب دولت بود و اساساً هاشمی دولت خود را با این نام می شناخت. شکل گیری حزب کارگزاران در حقیقت واکنشی بود از سوی این قشر، به عدم پذیرش برخی از چهره ها از سوی جامعه روحانیت مبارز برای حضور در لیست انتخاباتی جامعه که دارای اختلافات اساسی با مبانی تفکری جامعه روحانیت بودند و اولین بار احتمال تشکیل چنین جمعی در همان جلسه از سوی هاشمی رفسنجانی، طرح گردید.

هاشمی عضو شاخص جامعه روحانیت مبارز بوده و در ۸ سال ریاست جمهوری اش، بخش مهمی از جریان راست همواره در مقام دفاع از عملکرد وی برآمده بودند. لذا این جریان پس از موج نارضایتی علیه هاشمی، باید خود را آماده ی پس دادن تاوان حمایتش میکرد. اینجا بود که جریان چپ موجود، پس از انزوایی طولانی مدت تصمیم گرفتند با تمام قوا وارد عرصه ی رقابت هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری شوند. جریان چپ که اکنون رنگ عوض کرده بود، نه می توانست و نه می خواست که با تابلوی «چپ» وارد عرصه شود. لذا سران آن عبارت «مجمع نیروهای خط امام» را ابداع کرده و تشکل های همسو را زیر چتر آن سامان دادند و بعدها خود را «چپ مدرن» نامیدند. از طرف دیگر یاران و نزدیکان هاشمی، یعنی حزب «کارگزاران سازندگی» نیز در اندیشه بقای قدرت بودند و چون نتوانسته بودند با تغییر در قانون اساسی او را مادام العمر بر این مسند بنشانند، عنوان «راست مدرن» را برای خود انتخاب کرده و وارد عرصه شدند.

## آن مرد آمد

اولین گامی که جریان چپ برای ورود به عرصه انتخابات باید برمی داشت، برگزیدن چهره ای برای کاندیداتوری بود، آنان ابتدا به سراغ «میرحسین موسوی» نخست وزیر دهه ی ۶۰ خود رفتند، که البته با امتناع وی مواجه شدند. و در نهایت مجمع روحانیون مبارز اعلام کرد از بین سید محمد خاتمی و هادی خامنه ای یکی کاندید خواهد شد. و دیری نپایید که از بین دو شخصیت نامبرده، درباره کاندیداتوری خاتمی به اجماع رسیدند. شخص خاتمی با توجه به عملکردش در وزارت فرهنگ و با توجه به آگاهی رهبری از تدوین ایدئولوژی سکولار توسط وی و یارانش، بعید می دانست که از جانب رهبری با ورودش به عرصه انتخابات موافقت شود. مهدی کروبی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز)، در این باره می گوید: «من مأمور شدم خدمت مقام معظم رهبری بروم و سوالاتی از ایشان بکنم تا ببینم نظر معظم له چیست و دیدم نظرشان درباره وی، همانند سایرین است. قبلاً فرموده بودند، هر کدامتان بیاید و کاندیدا شوید به شما می گویم، هر کدامتان که رأی بیاورید تنفیذ و تأیید و حمایت می کنم...»

خاتمی در ۷ بهمن ۷۵ بصورت قطعی از سوی مجمع روحانیون مبارز برای کاندیداتوری مطرح شد، در این میان مسئله تعجب برانگیز، حمایت حزب کارگزاران سازندگی از وی بود. حمایتی که پیوند دو جریان «چپ مدرن» و «راست سنتی» را فریاد می زد، و هاشمی را رسماً از تیم روحانیت مبارز منفک می ساخت. جالب اینکه حتی خود هاشمی در خطبه های نماز جمعه ۲۷ اردیبهشت سال ۷۶، تلویحاً از مخالفان خاتمی انتقاد و عملاً از او حمایت کرد.

با وجود اینکه کارگزاران سازندگی رسماً و علناً از کاندیداتوری خاتمی حمایت کرده بود و شخص هاشمی

نیز به ریاست جمهوری رسیدن خاتمی را «روند تکاملی» دولت خود می دانست، جریان چپ در یک تاکتیک تبلیغاتی هوشمندانه، انتقاد از عملکرد هاشمی بعنوان رئیس جمهور جریان راست را محور مبارزات انتخاباتی خود قرار داد. در این میان کافی بود ناطق نوری، کاندیدایی محافظه کار و ادامه دهنده ی راه هاشمی معرفی شود تا این پازل، رو به تکامل رود و جریان «نه به ناطق = نه به هاشمی» شکل گیرد؛ مواضع صریح ناطق مبنی بر ادامه راه دولت هاشمی، کار را تمام کرد!

در این سو اما خاتمی توانست، درست برعکس ناطق نوری خود را به عنوان منتقد وضع موجود، به افکار عمومی معرفی نماید. ستاد انتخاباتی خاتمی همه ی هم خود را مصروف انتقاد از وضع دوران سازندگی کرده بود و این برای مردمی که علاقه مند به شنیدن صدایی دیگر و متفاوت از وضع موجود بودند، شیرین بود. ظاهراً در آن دوره مردان سازندگی، نه تنها گلایه ای از این امر نداشتند، که در نحوه انتقاد از عملکرد خویش نیز ستاد خاتمی را یاری می کردند! در حالی که رقیبان خاتمی، روی تاکتیک «افشاگری» برای شناساندن ماهیت منحرف و سکولار او و یارانش متمرکز شده بودند، ستاد خاتمی علاوه بر علم کردن این افشاگری ها و حملات بعنوان نماد مظلومیت وی، با چاپ پوسترهایی که عکس خاتمی همراه با امام(ره) و مقام معظم رهبری در آن ها دیده می شد، از شعارهای: «سلام بر سه سید فاطمی، خمینی، خامنه ای، خاتمی» برای نشان دادن سیادت و نیز رابطه تنگاتنگ او با امام و آیت الله خامنه ای بهره می برد تا

## بک نگاه

### مجمع روحانیون مبارز اعلام کرد از بین

### سید محمد خاتمی و هادی خامنه ای یکی

### کاندید خواهد شد. و دیری نپایید که از بین

### دو شخصیت نامبرده، درباره کاندیداتوری

### خاتمی به اجماع رسیدند. شخص خاتمی

### با توجه به عملکردش در وزارت فرهنگ

### و با توجه به «آگاهی» رهبری از تدوین

### ایدئولوژی سکولار توسط وی و یارانش، بعید

### می دانست که از جانب رهبری با ورودش

### به عرصه انتخابات موافقت شود. مهدی

### کروبی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز

### ، در این باره می گوید: «من مأمور شدم

### خدمت مقام معظم رهبری بروم و سوالاتی

### از ایشان بکنم تا ببینم نظر معظم له چیست

### و دیدم نظرشان درباره وی، همانند سایرین

### است. قبلاً فرموده بودند هر کدامتان بیاید و

### کاندیدا شوید به شما می گویم، هر کدامتان

### که رأی بیاورید تنفیذ و تأیید و حمایت می

### کنم...»

همه ی آن افشاگری ها درباره نحرف عقیدتی وی را یک جا خنثی کند. خارج از این فضای مبارزاتی، جریان چپ در فرصت تبلیغاتی انتخابات هفتم، یک هدف غیر انتخاباتی های کیان، آئین و سلام به جامعه بود. بهترین ابزار برای این منظور، سخنرانی هایی بود که خاتمی و حامیان در گوشه و کنار کشور انجام می دادند. باز تعریف جایگاه «ولی فقیه»، طرح «جامعه مدنی» و «توسعه سیاسی» اصلی ترین این مباحث بود. مفهوم ولایت فقیه یکی از مسائلی بود که جریان چپ در دوران جدید، تعریف دیگری از آن ارائه می کرد. این جریان و خاتمی بعنوان نماینده آن که زمانی ولایت فقیه را امری اعتقادی و فراتر از قانون اساسی

می دانست و می گفت و می نوشت که: «در ورای قانون امام امت هست که مشروعیت قانون و مقامات قانونی نیز مرهون رهبری اسلامی اوست.» امروز رنگ عوض کرده و این باور را تبلیغ میکرد که ولایت فقیه نه یک امر اعتقادی، که موضوعی قانونی است و هر شهروند متمذنی چون باید تابع قانون باشد، باید ولایت فقیه را نیز چون در قانون اساسی آمده است، بپذیرد. هرچند اساساً مسلمان هم نباشد؛ و البته قانون هم امری بشری و تابع رأی گیری و قابل جرح و تعدیل است.

خاتمی در اکثر سخنرانی های انتخاباتی خود، ولایت مطلقه فقیه را اصل نظام جمهوری اسلامی دانست و بارها تأکید کرد که هرکس بخواهد در این نظام منصبی بگیرد باید به این اصل التزام داشته باشد: «نظر فقهی حضرت امام(ره) در مورد ولایت فقیه مبنای نظام ماست و هرکس در درون نظام از حقوق شهروندی برخوردار است ولایت فقیه را بعنوان یکی از محورهای قانون اساسی پذیرفته است.»

موضوع محوری دیگری که از سوی خاتمی در جریان تبلیغات انتخاباتی اش مطرح میشد، «جامعه مدنی» بود. این عبارت که به گفته ی محمدرضا خاتمی، توسط شخص سید محمد خاتمی در حلقه کیان مطرح و پرورده شده بود، چه در حوزه ی نظری و مفهومی و چه به صورت واقعی، مانند دیگر مبانی اعتقادی حلقه کیان، در غرب شکل گرفته و تکوین یافته بود. شکل گیری جامعه مدنی در حقیقت، پیش نیاز تشکیل یک نظام سیاسی سکولار مبتنی بر «قرارداد اجتماعی» موردنظر هابز، لاک و روسو است. به نحوی که جامعه، بدون کمترین توجهی به دین، اصطلاحاً نهادی شده و با این پیش فرض که حاکمیت نه یک حق الهی بلکه امری بشری است، مشروعیت حکومت بر مردم، طی قراردادی به یک فرد یا گروه سپرده می شود. خاتمی نخستین مقام سیاسی بلندپایه در جمهوری اسلامی بود که عبارت «جامعه مدنی» را به کار برده و آن را وارد ادبیات سیاسی ایران کرد.

مفهوم نظری دیگری که خاتمی، باید از فرصت سخنرانی های انتخاباتی برای طرح آن در جامعه بهره می جست، «توسعه» به ویژه توسعه سیاسی بود که ارتباط تنگاتنگی نیز با مفهوم جامعه مدنی داشت. وی در سخنرانی هایی که بعنوان کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری هفتم ایراد می کرد، نیاز اصلی ایران را «توسعه همه جانبه و پایدار و متوازن می دانست، که باید در همه ی عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی تحقق یابد.»

از نظر ایشان در این نوع از توسعه، انسان و نیروهای انسانی مبنا هستند. به این لحاظ، پاسداری از حرمت آدمی و اندیشه او، صیانت از نیروی انسانی و بالابردن سطح فرهنگ عمومی، امری مهم است. او البته یک راهکار عملیاتی برای رسیدن به توسعه ی مورد نظر خویش هم داشت: خاتمی توسعه ی غرب را نه نتیجه استثمار، که میوه ی تمدن غرب می دانست و به ایران نیز توصیه اش این بود که از بینش و منش غرب پیروی کند.

طرح این مباحث نظری از سوی خاتمی که در حقیقت پایه های پروژه سکولاریزه کردن ایران و براندازی نظام اسلامی بود، اصول گرایان و وفاداران به نظام را به شدت نگران کرد. مخاطب خاتمی و یارانش در این مباحث، یک قشر نخبه حداقلی از جامعه بود، اما منتقدان نظریات انحرافی تیم خاتمی، توده ی مردم را مخاطب قرار دادند؛ توده ای که شنیدن سخنان ستاد خاتمی، علیه وضعیت آسف بار دوران هاشمی، و مشاهده عکس خاتمی در کنار امام و رهبری، برایش بارها ملموس تر از بحث های نخبگی اصولگرایان درباره ی سکولاریسم و جدایی دین از سیاست و جامعه مدنی و عرفی شدن دین و... بود. مردم خاتمی را کاندیدای مورد تأیید نظام می دیدند که از دردهای آنان حرف می زند. اینجا بود که ستاد خاتمی متوجه شد نتوانسته از یک سو با انتقاد از هاشمی و انتساب ناطق نوری به او، سید رأی او را چاق تر کند و از سوی دیگر، با طرح یک سری مباحث و نظریات سکولار، بدون انگیزه جمع آوری

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۴۵

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

رای، از قاطبه ی مردم، انرژی انتخاباتی رقیب را تحلیل ببرد. با وضعیتی که به وجود آمده بود، فروردین ۷۶ دیگر غفای ستاد خاتمی تقریباً درباره پیروزی خود به یقین رسیده بودند ... و چنین نیز شد!

نارضایتی و ادراک اجتماعی بخش عظیمی از جامعه مبنی بر محرومیت نسبی موجب شد تا لحن انتقادی و گرایش اصلاح طلبانه خاتمی، آراء بسیاری از ناراضیان اجتماعی را به خود جلب کند، که از برنامه اقتدارگرایی بوروکراتیک دولت هاشمی، دچار احساس محرومیت نسبی شده بودند. هاشمی اما در اولین مصاحبه خود پس از دوم خرداد همه آن هایی را که منتظر تغییر و تحول بودند، نا امید کرد: «برنامه سازندگی به خاطر حمایت کارگزاران از آقای خاتمی، ادامه می یابد.» ناطق نوری در کتاب خاطرات خود به علل شکستش اشاره می کند و حمایت از هاشمی را یکی از عوامل تأثیرگذار در این زمینه می داند. او می گوید: «دوستان ما به آقای هاشمی انتقاد زیادی می کردند و به ایشان هم می گفتند. البته من از آقای هاشمی و دولت ایشان در مجلس، چه برای لایح و چه برای کابینه و همچنین از خود شخص آقای هاشمی هم -چون مورد حمله و هجمه بود- مفصل دفاع می کردم. در یک مقطعی تحکیم وحدت و جریان های مقابل حمله به آقای هاشمی را شدید کرده بودند و نسبت های آمریکایی و غیرآمریکایی و این حرف ها را به ایشان می دادند. یک سال جلوی لانه جاسوسی بخش عظیمی از سخنرانی ام در دفاع از شخص آقای هاشمی بود. گفتیم: «شما که می گوید ایشان آمریکایی است، این را بدانید او کسی بود که در پرونده حسعلی منصور دستگیر شد. او کسی است که پیشکسوت است، کسی است که در حمله مسلحانه ضدآمریکایی آن موقع حضور داشته است؛ ما جزو نوچه ها و دست پرورده های او در انقلاب هستیم، بنابراین طبیعی بود که مرا حامی مطلق ایشان بدانند و عده ای از مخالفین و جناح مخالف تبلیغ می کردند که اگر آقای ناطق بیاید، وضعیت مثل سابق خواهد شد. چون یک عده مذهبی که از آقای هاشمی دلخور بودند، هم حرف داشتند، زیرا کارگزاران را وابسته به آقای هاشمی می دیدند. کمی اباحه گری و غیره در آن موقع وجود داشت که مذهبی ها اعتقاد داشتند دولت آقای هاشمی عامل عمده آن است بویژه زمانی که دختر ایشان، فائزه به میدان آمد زمینه آزادی های این چنینی فراهم شد.» ناطق نوری در ادامه می افزاید: «مسئله دیگر این بود که وقتی من از سیاست های اقتصادی دولت و شخص ایشان دفاع کردم، می گفتند: پس ناطق که شق القمری نمی کند و تحولی در کشور ایجاد نمی شود؛ او هم راه رفسنجانی را ادامه می دهد. طبیعتاً این جریان اثر خود را روی رأی می گذاشت. در واقع یکی از عواملی که سبب شد من رأی نیاورم، حمایت من از آقای هاشمی، به این بیانی که عرض کردم، بود و حمایت از آقای هاشمی چوب خوردن داشت.» ناطق نوری به همین میزان هم بسنده نمی کند. او ادامه می دهد: «یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت من در پیروزی انتخابات موضع گیری آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری بود. به نظر من ایشان مقهور آن جوسازی هایی شد که می گفتند تقلب می شود. ایشان می خواست به عنوان رئیس قوه مجریه که وزارت کشور هم زیر نظر ایشان است، رستی بگیرد که نخیر من هستم و نمی گذارم تقلب شود. لحن صحبت ایشان که چرا می خواهید تقلب کنید، به معنی تأیید آن همه جوسازی بود. بالاخره هر کس می توانست بگوید: اینکه از خودشان است، دارد می گوید تقلب؛ پس معلوم می شود تقلبی وجود دارد. خطبه ایشان در نماز جمعه واقعا اثر بسیار سؤنی در جامعه داشت و هیچ توجیهی هم ندارد. اخیراً شنیدم که بعضی اطرافیان ایشان گفتند: ما در تحلیل هایمان اشتباه کردیم؛ فکر می کردیم که اگر آقای بیاید، مستقل عمل می کند و خلاصه به آقای هاشمی توجه نمی کند و اگر آقای خاتمی بیاید بهتر است چون مشورت پذیر است، البته بعداً معلوم شد که اشتباه کردیم.»

## یک نگاه

**یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت من در پیروزی انتخابات موضع گیری آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری بود. به نظر من ایشان مقهور آن جوسازی هایی شد که می گفتند تقلب می شود. ایشان می خواست به عنوان رئیس قوه مجریه که وزارت کشور هم زیر نظر ایشان است، رستی بگیرد که نخیر من هستم و نمی گذارم تقلب شود. لحن صحبت ایشان که چرا می خواهید تقلب کنید، به معنی تأیید آن همه جوسازی بود. بالاخره هر کس می توانست بگوید: اینکه از خودشان است، دارد می گوید تقلب؛ پس معلوم می شود تقلبی وجود دارد. خطبه ایشان در نماز جمعه واقعا اثر بسیار سؤنی در جامعه داشت و هیچ توجیهی هم ندارد. اخیراً شنیدم که بعضی اطرافیان ایشان گفتند: ما در تحلیل هایمان اشتباه کردیم؛ فکر می کردیم که اگر آقای ناطق بیاید، مستقل عمل می کند و خلاصه به آقای هاشمی توجه نمی کند و اگر آقای خاتمی بیاید بهتر است چون مشورت پذیر است، البته بعداً معلوم شد که اشتباه کردیم.**

**«علی اکبر ناطق نوری»**

## اشرکت سهامی

رأی مردم به خاتمی در تاریخ ۱۲ مرداد ۷۶ توسط آیت الله خامنه ای -رهبر انقلاب اسلامی- تنفیذ شد. ایشان در این حکم خاتمی را به: «یاد خدا و اعتنا فرصت زودگذر و اخلاص در عمل» توصیه کرده و «قدردانی از ملت و مراقبت از منافع ملی، اولویت دادن به نیازهای قشر مستضعف و گرامی شمردن ارزش های والای دین و انقلاب» را به رئیس جمهور منتخب مژدگر شدند. خاتمی با فاصله کمتر از سه روز پس از پیروزی اعلام کرد مطالعات برای تشکیل کابینه آغاز شده است و قرار است در کابینه جدید از تجربیات همه نیروها استفاده شود. هشتم تیر ماه ۷۶ در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی چند نماینده از جمله «فائزه هاشمی» پشت تریبون رفته و در نطق پیش از دستور خود از کابینه ای که قرار بود خاتمی را تشکیل دهد، انتقاد کردند. هاشمی کابینه خاتمی را به یک شرکت سهامی تشبیه کرد و گفت: شرکت سهامی واقعیت دارد و به این معنی نیست که سه وزیر و یا چهار وزیر از این گروه یا آن گروه با هم کابینه را اداره کنند، بلکه به این معنی است که ملاک انتخاب، قابلیت ها، توانایی ها، تعهد و سوابق اجرایی گذشته و موفقیت های فرد باشد. در این دوره فشار ها برای تحویل لیست های گوناگون کابینه به خاتمی آغاز شد. سران شکل های مختلف به چپ در مصاحبه هایی که انجام می دادند از تهیه لیست مطلوب خود خبر می دادند. این فشارها به آنجا رسید که برخی نمایندگان از جمله «سید محمود دعایی» در مقابل این فشارها موضع گرفتند: نباید با ارائه فهرست های متعدد افراد پیشنهادی برای کابینه، آقای خاتمی را تحت فشار قرار داد. اتخاذ این شیوه ممکن است رئیس جمهوری منتخب را در شرایطی قرار دهد که خلاف آنچه به مردم وعده داده است، عمل کند. سرانجام در تاریخ ۲۱ تیر ماه ۷۶ خاتمی فهرست کابینه خود را به مجلس معرفی کرد که به گفته خود از میان یک لیست ۴۸۲ نفری برگزیده شده بود. کابینه ای که در آن شرکت سهامی البته به صورت خاص تحقق یافت و حزب کارگزاران یعنی عناصر مرتبط با دوره سازندگی از کابینه بی نصیب نماندند. وزارت نفت، وزارت کشور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت هفتم در

اختیار افراد مورد حمایت کارگزاران قرار گرفت و شهرداری تهران، ریاست بانک مرکزی، ریاست سازمان برنامه و بودجه و ریاست سازمان تربیت بدنی، همچنان در اختیار اعضای این حزب باقی ماند. ۱۱ پست کابینه نیز در اختیار حزب تازه تأسیس مشارکت قرار گرفت که در اصل، جمع آورنده نیروهای حامی خاتمی و ایدئولوگ های دولت وی بود. پس از ارائه فهرست کابینه، خاتمی بسیار سعی کرد که وانمود کند لیست، لیست خود اوست اما از لایه لای سخنانش می شد حرف های ناگفته ای را بیرون کشید: «هیچ وقت انسان نمی تواند در هیچ مرحله ای بگوید آنچه شده است صددرصد با ایده آل های آن منطبق است اما باید به لحاظ همه شرایط و امکانات و واقعیتها واقع نگر باشیم، بنده از انتخاب خودم راضی هستم فکر می کنم انسان های شایسته و شریفی را به عنوان همکار انتخاب کردم و به مجلس محترم شورای اسلامی تقدیم داشتم.» ۲۸ مرداد ماه، یعنی روز اخذ رأی اعتماد برای وزیران، بیشترین بحث و جدل در نمایندگان حول محور «عطاالله مهاجرانی» بود. شاید مهمترین موافقان و مخالفان وی به ترتیب «سید محمود دعایی» و «سید ابوالفضل رضوی» بودند که اولی او را «یک عنصر صدیق، دلسوز و مایه آبروی نظام و کابینه» دانست و دومی گفت «رویکرد مهاجرانی در بخش مسائل فرهنگی تسامح و تساهل بوده و در مسائل سیاسی نیز وی فردی مرعوب است.» عده ای نیز او را به ترویج اباحه گری و نیز لیبرال بودن متهم کردند. خاتمی اما در سخنان خود در دفاع از مهاجرانی سنگ تمام گذاشت و مخالفان او را به نفهمیدن لیبرالیسم متهم کرد:

«نبايد در اين جا با انواع مطالبی که فهم آنها سالها مطالعه می خواهد به عنوان کوبیدن طرفی که به هر حال او را نمی پسندیم به کار ببریم: لیبرالیسم، اباحه گری، پلورالیسم، تسامح و تساهل. یقیناً جناب آقای مهاجرانی که صاحب نظر هستند باید مقالات متعددی در تعریف لیبرالیسم بنویسد تا بنده ای که نمی دانم لیبرالیسم چیست و از او به عنوان ابزاری برای کوبیدن طرف استفاده می کنم، آقای مهاجرانی به ما بگویند چرا یک دین داری که او معتقد است دین دخالت در زندگی می کند نمی تواند لیبرال باشد. اباحه گری! آن هم انسانی که بنده در سفر و حضر با وی بوده به اهل تهجد است، مروج اباحه گری است، پناه میبریم به خدا.» سرانجام مجلس پنجم راستگرا به تمامی ۲۲ نفر معرفی شده از سوی خاتمی چپ گرا رأی اعتماد داد تا خطای بزرگ دیگری در کارنامه جریان اصولگرا به ثبت برسد. چیزی که از جلسه رأی اعتماد کابینه خاتمی به یادگار ماند، جمله ای بود که موحدی ساوجی نماینده تهران پس از رأی اعتماد به مهاجرانی، با صدای بلند در صحن مجلس فریاد کرد: «انا لله و انا الیه راجعون» حسین مظفر وزیر آموزش و پرورش دولت خاتمی خاطره جالبی از توصیه رهبر انقلاب به «عطاالله مهاجرانی» نقل میکند که خود گویا همه چیز است: «خاطر من است اولین جلسه ای که در دولت در همان شهریور ۷۶ خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم بعد از اینک آقا صحبت های عمومی را مطرح کردند یکدفعه فرمودند: دوربین ها را خاموش کنید تا مقداری با اعضای دولت خصوصی صحبت کنم. همه اعضای دولت به گوش شدند که آقا چه نکته ای را می خواهند مطرح کنند. ایشان فرمودند: "صحبت من با آقای مهاجرانی است. آقای مهاجرانی من شما را می شناسم، اعتقادات شما را هم می دانم. وقتی آقای خاتمی شما را به عنوان وزیر معرفی کرد، من نخواستم با ایشان مخالفت کنم. چون ایشان رئیس جمهور است و حق تصمیم گیری دارد. اما الان به شما هشدار می دهم که عملکردت به شکلی نباشد که دشمنان انقلاب را خوشحال کند.»





۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴  
۴۷  
هوای آزاد  
دوم خرداد  
۹۸

# چند فقره قتل و سوالاتی که بی پاسخ ماند!

بررسی تفصیلی قتل های زنجیره ای مهم ترین پرونده امنیتی جمهوری اسلامی ایران

معصومه بختیاری

ترم شش پزشکی علوم پزشکی شهید بهشتی

اول نمایش بعدیشان می گردند. به ما می نمایند. حال تصمیم با ماست که آیا می خواهیم برای حال همین سناریو که حتی هم اکنون در سال ۱۳۹۸ برای بسیاری ناشناخته است و برای گردانندگانش بسیار سودآور را کوره راه تاریخ ناشناخته ای سر بزیم یا خیر؟

**مقتولین پرونده چه کسانی بودند؟! |**

پیدا شدن جنازه مجید شریف نویسنده، از مترجمان به نام دفتر تدوین آثار دکتر شریعتی در تاریخ ۲۸ آبان ۷۷ در خیابان، سرآغاز پرونده سلسله قتل هایی است که بعد ها در فضای رسانه ای کشور به نام قتل های زنجیره ای شناخته شدند. هرچند پزشکی قانونی علت مرگ وی را ایست قلبی عنوان کرد و نام وی در زمره مقتولین پرونده ذکر نشد.

نوشتن درباره اتفاقاتی که در تاریخ جمهوری اسلامی ایران با عنوان قتل های زنجیره ای شناخته می شود کاری است بس دشوار و توان فرسا. ابعاد گوناگون پرونده، کمبود اطلاعات موثق و قابل اتکا و جوسازی رسانه ای و انحراف افکار ایجاد شده از سوی جناح ها و گروه های سیاسی مختلف این دشواری را دو چندان می کند؛ این مورد آخر اما برای همه ما گزینه آشنایی است. سیاسی کردن فضای کشور در موضوعات مختلف اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، هنری و ... و گرفتن ماهی درشتی از آب گل آلود ایجاد شده حربه موفقی است که در فضای سیاست زده کشور ما بارها امتحان خود را به خوبی پس داده است. حال این موضوع خواه FTAF باشد که شاید کمتر کسی بداند که موضوعی اقتصادی است و اقتصاد اگرچه با فضای سیاست بیگانه نیست اما به راستی چند درصد از مخالفان و موافقان این لایحه دلائل و توجیهات اقتصادی در جهت تایید یا رد آن ارائه می کنند؟- خواه عادل فردوسی پور و خواه چهارشنبه سوری (!!!) همیشه عده ای در کشور هستند که به آن رنگ سیاست زده و در حالی که همه محو گربه رقصانی سوژه ی سیاست بازی شده در عرصه افکار عمومی هستند؛ همان عده مذکور ماهی طلایی شان را از حوض ملت می قاپند و ریشخندکنان به دنبال نقش

حال سوال اینجاست بررسی پرونده ای با این حجم از نکات هدف دار و کور مناققین، فشار های مجامع بین المللی، تشنج آفرینی های مطبوعات داخلی، ایجاد انحرافات هدفدار در سیر بررسی پرونده و به احتمال فراوان قضایای کوی دانشگاه تنها بعضی از دلایلی هستند که باعث شدند امنیتی ترین پرونده تاریخ جمهوری اسلامی هیچگاه در حقیقت حل نشده و گردانندگان اصلی آن هرگز شناخته و محاکمه نشوند.

چند روز بعد در تاریخ ۱ آذر ۷۷ قتل وحشیانه دو تن از مخالفان نظام جمهوری اسلامی، داریوش فروهر و همسر وی پروانه اسکندری (فروهر)، با ضربات متعدد چاقو در منزلشان خبرساز شد. قتل فروهر ها آغاز رسمی و پرسروصدای قتل های زنجیره ای محسوب شده و اولین موارد از قتل هایی است که وزارت اطلاعات وقت ارتکاب آن ها را به عوامل خود نسبت داد.

محمد مختاری نویسنده عضو کانون نویسندگان، عصر ۱۲ آذر ۷۷ برای خرید از خانه خارج شد و هرگز بازنگشت. پسر او جنازه وی -که یک روز پس از گم شدنش پشت کارخانه سیمان ری پیدا شده بود- را در ۱۸ آذر ماه شناسایی کرد. علت مرگ وی خفگی اعلام شد.



تصویر مقتولین قتل های زنجیره ای از راست به چپ: محمد جعفر پوینده، محمد مختاری، پروانه فروهر و داریوش فروهر

محمد مختاری از نویسندگان دگر اندیش این کانون شمرده میشدند در ۷۷ آذر ۱۸ در راه دفتر اتحادیه ناشران و کتابفروشان گم شد. جنازه وی در حالی که به مانند محمد مختاری خفه شده بود در حوالی شهریار پیدا شد. قتل وی آخرین موردی است که وزارت اطلاعات، مسئولیت مامورانش را در آن پذیرفت.

### تشکیل کمیته ی ویژه خاتمی

چند روزی از قتل محمد جعفر پوپنده نگذشته است که کمیته ویژه ای به دستور خاتمی، رئیس جمهور وقت، جهت بررسی و پیگیری پرونده ایجاد میشود. علی ربیعی، مشاور امنیت خاتمی، علی یونسی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و ناصر سمردی پارسا، معاون وقت امنیت داخلی وزارت اطلاعات اعضای این کمیته ی سه نفره بودند. علی ربیعی بعدها در تنها مصاحبه اش درباره قتل های زنجیره ای درباره چگونگی دستگیری متهمان می گوید: «ما به افراد عمده ی این گروه یعنی عالینخانی و اسلامی، بدون تردید شک داشتیم و حدس قوی می زدیم که قتل ها کار آنها است. لذا یک برنامه ای در جلسه ای ریخته شد که من یقین داشتم که به گوش اسلامی می رسد. در آن جلسه گفتیم که قرار است در چند روز آینده این افراد دستگیر شوند و اتفاقاً با آقای یونسی نیز هم نظر بودیم. بحث بازداشت، به ضعیف ترین حلقه این گروه، فشار وارد کرد و به نظر من موسوی حلقه ضعیف آنها بود. اینها می خواستند مسئله را سریع تر بگویند که بله این کار را که کردیم تشکیلاتی بود و این، آنها را شکست. ساعت حدود ۲۱ شب بود که بنده در منزل بودم و کسی زنگ زد و گفتند که با شما کار دارند. رفتم دم در دیدم که بله! یکی از همین متهمان به در منزل آمده است. با وی قرار گذاشتیم که فردا به اداره بیاید و بعد با هم صحبت کنیم. او صبح به اداره آمد و ماجرای قتل ها را به من گفت. حدود سه ساعت از ۹ صبح تا یک بعد از ظهر بخشی از این مسائل را این فرد گفت. من همانجا به آقای خاتمی تلفن زدم که به نظر من قصه روشن و باز شده است. حداقل این است که بخش های عمده ای از حدسیات ما درست بوده و می توان آن را پیگیری قضایی کرد.»

### موج اتهام زنی ها و بیانیه ی تاریخی

همزمان با آغاز قتل ها، جنجال سازی رسانه ای و ایجاد تشنج به بهانه پیگیری پرونده از سوی مطبوعات هم آغاز شد. بیانیه تاریخی وزارت اطلاعات که در آن قتل های فروهرها، مختاری و پوپنده به تعدادی از عوامل خودش این وزارت نسبت داده شده بود، آتش جنجال ها را شعله ورتر ساخت. بعدها مشخص شد این بیانیه بدون اطلاع دری نجف آبادی، وزیر اطلاعات وقت، و در نهاد ریاست جمهوری و توسط تعدادی از مشاوران امنیتی خاتمی نگاشته شده است.

در بخشی از این بیانیه آمده بود: «وزارت اطلاعات بنا به وظیفه قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و موفق گردید شبکه مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج اندیش و خودش این وزارت که بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده اند، در میان آنها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان (عج) محسوب می شود بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران وارد آورده است.» این که انتشار چنین بیانیه ای دقیقاً در بطن حوادث و بدون اطلاع وزیر اطلاعات کار درستی بوده یا خیر، در اینجا محل بررسی نیست اما به طور کلی خود واقعه قتل های زنجیره ای و سپس انتشار این بیانیه و موج حملات عمدتاً بی انصافانه و با اهداف خاص به بدنه وزارت اطلاعات به دلیل وجود چند نیروی خرابکار در این وزارت چنان ضربه ای به پیکر وزارت اطلاعات وارد ساخت که برای بازسازی و تجدید حیات آن مدت ها زمان لازم بود. دستگیری و شکنجه نیروهای مرتبط با وزارت اطلاعات به بهانه پرونده قتل ها، استغفای گروهی کارکنان وزارت و جو بی اعتمادی و ترلز ایجاد شده به قدری هولناک بود که رهبری معظم انقلاب در سخنرانی نماز جمعه ۱۸ تیر ۷۷ به آن اشاره می کنند:

«اما چند نکته را من باید عرض کنم: اولاً این قتلهایی که اتفاق

نداریم و قبول داریم که درست است اما در هیچ دادگاهی قادر به اثبات این مطلب نیستیم.» وی در ادامه منظور اصلی اتهام زنی ها را ایجاد اهرم فشار در برابر نظام معرفی می کند و می گوید: «ما در واقع به عنوان یک اهرم فشار از آن ها استفاده می کنیم و الا این ها تحلیلی است و یا بر اساس اطلاعات شفاهی است و این حربه ای است که اگر از ما گرفته شود و یا به دادگاه کشیده شود دیگر قادر به اثباتش نیستیم.» حال اینکه این اهرم فشار، تبدیل به چه هزینه ای برای نظام شد و با ایجاد فضای متشنج و فشار کاذب روی مسئولان پرونده تا چه حد در روند رسیدگی پرونده اختلال ایجاد کرد، سولاتی هستند که بد نیست پاسخی برای آن ها ارائه شود.

شور رسانه ای آن قدر بالا می گیرد، که رهبر انقلاب در نماز جمعه ۴ دی ۷۷ به آن اشاره می کنند: «انسان وقتی بعضی از روزنامه ها را نگاه می کند می بیند کانه این عنوان های درشت را طوری انتخاب کرده اند برای این که این گروه را به جان گروه دیگر بیندازند! این نقش همان بوق های تبلیغاتی است ... روزنامه ها باید کاری کنند که دل ها را به هم نزدیک نمایند؛ جناح ها را به هم نزدیک نمایند. اگر جناح های سیاسی و گروه های سیاسی واقعا معتقد به یک مبنا و اصلی هستند، باید سعی کنند که هرچه ممکن است، در عمل، خودشان را به گروه های رقیبشان نزدیک کنند، با هم مهربانی کنند، قضایای گوناگون را با هم حل کنند؛ نه اینکه اختلافات را همین طور دائم موج بدهند، اوج بدهند، بزرگنمایی کنند، بنویسند و بگویند، این، فضا را متشنج خواهد کرد.» تذکر رهبر انقلاب تنها به روزنامه ها محدود نمی شود. در واقع آرام نگه داشتن فضای عمومی کشور جهت حل مساله به وجود آمده و جلوگیری از حاکم شدن فضای احساسات به جای عقلانیت بر سیر پرونده به قدری اهمیت دارد که رهبری از هیچ تلاشی برای فرونشاندن آتش جنگ رسانه ای فروگذار نمی کنند اما کو گوش شنوا! حسینیان که همان روزها با حضور در برنامه چراغ و ارائه تحلیل های بی محابا و تند تنور این حوادث را داغ تر کرده بود می گوید: «از آن طرف هم رهبری سعی کرد که واقعا آقای خاتمی را مدیریت کند. در آن زمان حتی امثال ما پیدا نمی شدند که بی محابا، وقتی که احساس می کردیم رعب و وحشت همه نیروهای متدین و انقلابی را وادار به سکوت کرده است، تصمیم ما بر این بود که این فضای رعب شکسته شود و در صحنه می آمدیم. من یادم هست بعد از برنامه چراغ که خدمت مقام معظم رهبری رسیدم و علت این برنامه را مطرح کردم، آقا در پایان صحبت، بنده را به خوشبختنداری و صبوری دعوت کردند و یک مصاحبه مطبوعاتی که من قرار داشتم، ایشان فرمودند که مصاحبه هم انجام ندهید که جامعه بهسوی التهاب کشیده نشود.»

حملات و اتهام زنی های بی سند و مدرک تا آنجا ادامه می یابد که تنها بعد از آشکار شدن ابعادی از پرونده و مشخص شدن هویت چند تن از متهمان اصلی که وابسته به جناح دوم خرداد بودند، جلالی پور از اعضای شاخص حزب مشارکت اذعان می کند که درست نیست همه وقایعی که در کشور اتفاق می افتد به حساب جناح محافظه کار گذاشته شود.

**روح الله حسینیان و حمله متقابل، خداحافظ آقای وزیر!** اما حملات یک طرفه جناح دوم خرداد مدت زمان زیادی بی پاسخ نمی ماند چرا که روح الله حسینیان چند روز پس از اعلامیه وزارت اطلاعات با حضور در برنامه تلویزیونی چراغ تحلیل خود را از شرایط موجود ارائه می دهد. حسینیان در مصاحبه اش با روزنامه کههان که در تاریخ ۲۲ دی ماه ۷۷ چاپ شد به این مطلب اشاره می کند که نیروهایی که مرتکب چنین قتل هایی شدند از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحاله شده و از هواداران جدی آقای خاتمی بودند.

وی که هم اکنون ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی را به عهده دارد در بخشی از مصاحبه خود این چنین می گوید: «شاخه ای از جناح چپ اخیراً اعلام کردند که می خواهند کانون های قدرت نظام را سنگر به سنگر فتح کنند و ممکن است اینها برای اشغال وزارت اطلاعات توطئه ای طراحی کرده باشند.»

گفتنی است پروژه ی «فتح سنگر به سنگر» نامی است که با سعید حجاریان گرّه خورده است. حجاریان پس از گذشت کمتر از یکسال از در اختیار گرفتن قوه مجریه توسط جناح دوم خرداد در

این ادعاهایی که در مطبوعات نوشته می شوند سند دادگاه پسند



گفتگویی با روزنامه ایران با بیان اینکه جبهه دوم خرداد سنگر و جبهه مردم سالاری را تا حدود زیادی در خاک حریف به پیش برده است و در افق بسیار بالایی خط جبهه را ترسیم کرده است، گفت: «نخستین وظیفه ما مثل هر استراتژیست نظامی این است که با ایجاد سنگرهای مستحکم مانع تک و پیشروی حریف شویم و همچنین خطوط تدارکاتی، لجستیک و مواصلاتی را تقویت کنیم تا اجازه ندهیم به سنگرهایمان حمله شود. تنها سلاح در نبرد سیاسی، گرفتن کرسی در مجلس و دولت است.»

حسینیان در ادامه می گوید: «مدتی است نیروهای چپ فرصت طلب در حال تدوین سناریویی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند. اینها از همان اول تحلیل می کردند چون وزیر اطلاعات آدم ساده ای است لذا با استفاده از او می توان تمام نیروهای چپ فرصت طلب را حاکم کرده و نیروهای مذهبی و مخلص وزارت اطلاعات را قلع و قمع کرد و در این راه چند معاون و مسئول را به آقای دری نجف آبادی تحمیل کردند اما وزیر اطلاعات تعادل را حفظ کرده و زیر بار در خواست های اضافی آنها نرفت. درست زمانی که این افراد چپ گرا خود را شکست خورده یافتند خبرهایی می رسید مبنی بر این که این افراد در حال طرح ریزی یک سناریو جهت حذف وزیر اطلاعات هستند لذا احتمال زیادی وجود دارد که با این دیدگاه انحرافی و قدرت طلبانه آنها فریب خورده و به آلت دستی برای توطئه های

اخیر تبدیل شده باشند. آنها در برنامه پیش بینی شده ی خود بر آن بودند تا شعار تبلیغاتی علیه رقبای سیاسی خود به راه بیندازند که دیدیم چنین کردند و بعد می خواستند زمینه را برای بسیج روزنامه های وابسته به خود جهت وادار کردن وزیر اطلاعات به استعفا و یا عزل وی آماده کنند که در این جهت هم پیش رفتند. سپس قرارشان این بود که در دوره فترت یکی از همان نیروهای چپ استحاله شده را به عنوان قائم مقام به وزارت اطلاعات تحمیل نمایند و پس از قلع و قمع نیروهای مذهبی و وفادار به اصول و آرمان های امام و انقلاب، نیروهای فرصت طلب را جایگزین کنند و سپس با توافق دو جناح، دست به انتخاب وزیر جدید برسند با یک وزارتخانه متلاشی روبه رو بوده و هیچ کاری هم از او ساخته نخواهد بود.»

تقریباً یک ماه بعد، در تاریخ ۱۲ بهمن ماه خاتمی با استعفای وزیر اطلاعات وقت، موافقت کرد و پیش بینی حسینیان به واقعیت پیوست. چند روز بعد علی یونس، رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح که از طرف رییس جمهور برای تصدی منصب وزیر اطلاعات معرفی شده بود با ۲۰۰ رای موافق از مجلس رای اعتماد گرفت.

#### اگزارش کمیته سه نفره |

روز ۲۳ دی ماه روزنامه صبح امروز متعلق به سعید حجاریان، اولین بیانیه کمیته تحقیق قتل های مشکوک را منتشر کرد. در این بیانیه آمده بود: ۱- تعدادی از عناصر موثر در سطح اول عملیاتی باند مورد نظر تاکنون بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفته اند. ۲- تعدادی دیگر پس از شناسایی مستند و مستدرک در حال حاضر تحت کنترل عملیاتی قرار دارند. ۳- طراحان و عاملین فاز عملیاتی و اقدام، شناسایی شده اند. ۴- پس از کشف و شناسایی طراحان و قاتلین تحقیقات وسیعی برای شناسایی سرنخ های بیرونی و مسبب اصلی قتل های مشکوک انجام گرفته است. ۵- به اطلاع هم میهنان و امت آگاه می رساند، اطلاعات فراوانی در خصوص این جریان در پی تحقیقات انجام شده به دست آمده است، اما با توجه به اینکه مطرح کردن و افشای این اطلاعات می تواند به روند و نتیجه تحقیقات جاری لطمه وارد کند، فعلاً از ارائه بخشی از آن معذوریم اما ان شاءالله به محض حصول شرایط مساعد و نتیجه نهایی این اطلاعات را عرضه خواهیم کرد. ۶- به دنبال تحقیقات به نتیجه رسیده تاکنون ۰۱ نفر بازداشت شده و یا مورد بازجویی قرار گرفتند.

پرونده قتل های زنجیره ای، اواخر دی ماه ۷۷ به محمد نیازی که هم آن زمان ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح را به عهده داشت واکذار شد و وی نیز اعلام کرد که در این پرونده تنها به ۴ فقره قتل فروهرها، مختاری و پوینده رسیدگی خواهد شد. وی در گفتگوی خود در پاسخ به گنجی که انگیزه قاتلان را صدور فتوای شرعی خوانده بود گفت: «تاکنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده

## یک نگاه

**روح الله حسینیان جز معدود کسانی است که با قاطعیت تمام اتهامات وارده به سعید امامی را نفی کرده و وی را قربانی این پرونده می داند.**

**وی به دنبال موجی تخریب و ترور شخصیت مطبوعات دوم خردادی که به دنبال شرکت وی در مراسم هفتم سعید امامی راه افتاده بود توضیح نامه ای نوشت و در آن بر ادعای قبلی خود مبنی بر اینکه متهم شماره یک قتل ها مصطفی کاظمی است و سعید امامی تنها طعمه ای برای انحراف اذهان از کاظمی بوده است تاکید کرد: «روزنامه های وابسته به جناح حاکم تلاش می کنند تا با یک مغالطه آشکار «مجرم اصلی» را فردی جلوه دهند که آنان دستش از دنیا کوتاه است و قادر به دفاع از خود نیست.»**

اند که برای ارتکاب این قتل ها مجوز و حکم شرعی داشته اند و در این زمینه هیچ حکم شرعی و قضایی صادر نشده است چرا که در حکومت اسلامی که اسلام حاکمیت دارد و ولی فقیه مرسوم الید است، هیچ کس نمی تواند حکمی خارج از سیستم قضایی و شرع و قانون صادر کند.»

علی ربیعی مدعی است که کار کمیته پس از کشف عاملان پرونده تمام شد اما انحلال کمیته هرگز به طور رسمی اعلام نشد. وی گفت: «در همان زمان جناب آقای نیازی با بنده صحبت کردند و ایشان فرمودند که اگر کمیته اعلام انحلال نماید، ما را با مشکل مواجه می کند. مردم تصور می کنند که رئیس جمهور پشت این پرونده نیست و با این جوی که در جامعه است، کار ما با مشکل مواجه می شود. شما این را اعلام نکنید. من نظر آقای

نیازی را خدمت آقای رئیس جمهور عرض کردم و در واقع آقای رئیس جمهور هم متقاعد شدند که انحلال کمیته اعلام نشود.» هرچند ربیعی مدعی انحلال کمیته بلافاصله پس از شناسایی عاملان قتل ها است اما حسینیان ادعای دیگری دارد. وی می گوید: «بعد از یک سال از رسیدگی به این پرونده خود آقای خاتمی به این نتیجه رسید که آن گروه، جریان رسیدگی را منحرف کردند و گروه جدیدی را انتخاب کردند که اگر چه از نیروهای

چپ وزارت اطلاعات بودند اما متدین بودند؛ گروه جدید دستور آزادی افراد بیگانه را صادر کرد و کیفرخواست جدیدی را ارائه داد و دادگاه هم حکم را در مورد موسوی و همکارانش اعمال کرد. پس از کشف این موضوع که گروه بازجویی اول انحرافی عمل کرده است یونس وزیر اطلاعات وقت در جلسه ای از طرف آقای خاتمی پیام آورد که این مسئله در هیأت دولت مطرح شده است اما ما جواب حسینیان را چه بدهیم و خاتمی خواهش کرده بود که من دیگر موضوع را پیگیری نکنم تا به آن رسیدگی شود. من هم در پاسخ به خاتمی پیام فرستادم که ما هم به دنبال بحران نبودیم اما دوستان شما کاری کردند که انحراف پیش آمد و بدانید که من ساکت می شوم اما شما نمی توانید دوستان خود را ساکت کنید.»

**متهمین پرونده قتل های زنجیره ای چه کسانی بودند | (الف) سعید امامی (اسلامی)**

سعید امامی شاید مهم ترین و پرحاشیه ترین شخص این پرونده باشد. وی پیش از انقلاب از دانشجویان ایرانی محصل در آمریکا بود که مدتی در کنفدراسیون دانشجویان فعالیت کرد اما حدود یکسال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا پیوست. ابراهیم یزدی که در همان زمان در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا فعالیت می کرد مشی سعید امامی در انجمن را افراطی و مذهبی می خواند. همچنین محمدجواد ظریف در کتاب خاطرات خود (آقای سفیر) رفتار تند و افراطی را از مشخصات روش سیاسی سعید امامی می داند تا آنجا که امامی از ظریف به عنوان فردی لیبرال نام می برد. نکته بسیار آزاد شدند، ۳۳۰ نفر نیز به عنوان مطلع و گواه در این پرونده

مهم در پرونده سعید امامی، روابط نزدیک اعضای خانواده وی با پهلوی ها و ساواک است. در جریان کشف اسناد لانه جاسوسی مشخص شد سلطان محمد اعتماد دایی سعید امامی از نزدیکان و مقامات ارتش شاهنشاهی بود تا جایی که شهاب نیکزاد در مقاله ای مدعی است بورسیه تحصیلی سعید امامی در آمریکا به واسطه نفوذ دایی اش فراهم شده بود. گیتی اعتماد، خاله امامی مهره دیگر این پازل است که اسناد عضویت وی در ساواک و ارتباط او با تشکیلات فراماسونری در ایران کشف شد.

#### رد پای سعید حجاریان

اینجا جایی است که نامی آشنا دوباره شنیده خواهد شد؛ سعید حجاریان. وی که در جریان تسخیر لانه جاسوسی مسئول بررسی پرونده افرادی بود که با آمریکا همکاری داشتند، در ارتباطی جالب مسئول گزینش و جذب سعید امامی در اطلاعات دفتر نخست وزیری هم بود. اگرچه وی در کتاب خاطرات خود اذعان می کند: «من صلاحیت او را در این حد ارزیابی کردم که بنا را بر این بگذاریم که حتی مساله دار هم باشد، ولی به خاطر این که اطلاعات را یکطرفه می فرستد مهم نیست، اما از این طرف به او اطلاعات داده نشود و اگر احیاناً یک موقع خواستند در داخل از او استفاده کنند باید گزینش مجدد دقیق در مورد او صورت بگیرد و در امور امنیتی هم مطلقاً از او استفاده نشود.»

سوالی که در اینجا مطرح است و وی هرگز برای آن پاسخی ارائه نداده است آن است که چرا حجاریان با علم به روابط نزدیک خانواده امامی با خاندان پهلوی و دستگاه اطلاعاتی آمریکا همچنان بر گزینش وی حتی برای ارسال اطلاعات یک طرفه صحه گذاشت و این موارد را در گزینش او لحاظ نکرد؟ آیا در شرایط امنیتی و آشفته آن روزها در سال های ۵۸ یا ۵۹ که خود حجاریان آن سال ها را زمان گزینش امامی مطرح می کند کوچکترین ربطی با خاندان پهلوی و آمریکا اهمیتی دوچندان پیدا نمی کرد؟

#### حسینیان، حامی تمام قد امامی

روح الله حسینیان جز معدود کسانی است که با قاطعیت تمام اتهامات وارده به سعید امامی را نفی کرده و وی را قربانی این پرونده می داند. وی به دنبال موجی تخریب و ترور شخصیت مطبوعات دوم خردادی که به دنبال شرکت وی در مراسم هفتم سعید امامی راه افتاده بود نامه ای توضیحی نوشت و در آن بر ادعای قبلی خود مبنی بر اینکه متهم شماره یک قتل ها مصطفی کاظمی است و سعید امامی تنها طعمه ای برای انحراف اذهان از کاظمی بوده است تاکید کرد:

«روزنامه های وابسته به جناح حاکم تلاش می کنند تا با یک مغالطه آشکار «مجرم اصلی» را فردی جلوه دهند که آنان دستش از دنیا کوتاه است و قادر به دفاع از خود نیست.» هرچند نیازی رییس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح پس از مرگ امامی اینگونه گفت: «با توجه به مدارک موجود و اعترافات صریح سعید امامی، وی هیچگونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهامات به دادگاه می رفت حکم او اعدام بود.»

#### خودکشی یا قتل؟ مساله این است!

روز ۳۰ خرداد ۷۸ بود که روزنامه کیهان خبر مرگ سعید امامی متهم اصلی پرونده قتل های زنجیره ای را تیتیر کرد. گفته شد سعید امامی روز قبل با خوردن داروی نوظافت در هنگام استحمام خودکشی کرده بود و علیرغم انتقال سریع وی به بیمارستان تلاش های پزشکی جهت نجات وی به شکست انجامیده است. محمد نیازی در گفت و گویی رسانه ای سعید امامی، مصطفی کاظمی، مهرداد عالی خانی و خسرو براتی را به عنوان عاملان اصلی قتل ها معرفی کرد. وی گفت: «برخی از افراد بازداشت شده از نیروهای اطلاعاتی و بعضی نیز دارای شغل آزاد هستند.» او اعلام کرد: «با وجود مراقبت های ویژه ای که از سعید امامی یکی از عوامل اصلی و محوری این قتل ها به عمل می آمد، وی روز شنبه ۲۹ خرداد زمان استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نوظافت، خودکشی کرد. وی پس از اقدام به خودکشی، بلافاصله به بیمارستان تخصصی منتقل شد ولی تلاش های پزشکی برای نجات وی موثر واقع نشد.» نیازی همچنین اظهار داشت: «تاکنون تعداد ۳۲ نفر به عنوان متهم در این پرونده تحت تعقیب قرار گرفته اند که بعد از تحقیقات لازم برخی از آنان با سپردن وثیقه آزاد شدند، ۳۳۰ نفر نیز به عنوان مطلع و گواه در این پرونده

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

مطرح هستند.» روز بعد اظهارات یونس، وزیر اطلاعات دولت خاتمی منتشر شد که در بخشی از سخنانش به پرونده قتل ها نیز پرداخت و با اشاره به خودکشی سعید امامی مشهور به سعید اسلامی از متهمان اصلی پرونده در موقع استحمام تأکید کرد: «وزارت اطلاعات به محض اطلاع از خودکشی وی گروهی را مأمور به رسیدگی و مشخص کردن علت و انگیزه خودکشی کرد که بر اساس گزارش این گروه، پرونده بالینی بیمارستان و تحقیقات سایر کارشناسان، سعید امامی در یک لحظه فرصت پیش آمده در موقع استحمام، خودکشی کرده است. خودکشی سعید امامی اگرچه برای بسیاری از اطلاعات پرونده قتل های اخیر یک ضربه بود ولی به مسیر رسیدگی و تحقیقات پرونده آسیبی وارد نخواهد کرد.» وزیر اطلاعات گفت: «فرد خودکشی کرده و سایر متهمان، اطلاعات زیادی را ارائه کردند که در زمان لازم قاضی مربوط در مرجع قضایی به اطلاع عموم خواهد رساند.»

خودکشی سعید امامی اما شاید تنها نکته این پرونده است که اشخاص و جریانات سیاسی مختلف در تمام این سال ها بر روی ساختگی بودن آن متفق القول اند، هرچند دلایل مختلفی برای آن ذکر می کنند. عده ای معتقدند سعید امامی کشته شد تا اسامی آمران اصلی پرونده قتل های زنجیره ای را افشا نسازد.

یکی از ابهامات اصلی که منصور سلطانی راد وکیل مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی و ناصر زرافشان وکیل خانواده مقتولان پس از برگزاری دادگاه به نحوه رسیدگی قضایی وارد کردند «حذف کلیه اوراق بازجویی سعید امامی» و «حذف اوراق مربوط به نقش امامی در قتل ها» است. ناصر زرافشان در سال ۹۷ گفته است: «حذف اقاویر و اظهارات متهم اصلی این پرونده که ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح ... بارها در مصاحبه های خود او را «طراح اصلی قتل ها» معرفی کرده است چه معنایی غیر از پنهان کردن حساس ترین بخش پرونده دارد؟»

حسینیان اما انگیزه ها و دلایل دیگری را برای ساختگی بودن خودکشی سعید امامی مطرح می کند: «اما مسئله خودکشی را اصلاً اعتقاد ندارم. مطمئن هستم سعید امامی را همان دست های ناپاک که قتل های زنجیره ای را به وجود آوردند، همان دست های ناپاک که جریان رسیدگی را منحرف کرد، سعید امامی را به قتل رساند و مظلومانه پیش از کشتن آبروی او را بردند.

من قبل از این جریان به آقای ربیعی یک نامه هایی نوشتم. وقتی که دستم از همه جا کوتاه بود گفتم مظلومیت این بچه ها دامن شما را خواهد گرفت.» دلایل حسینیان برای عدم خودکشی سعید امامی به این شرح بود: «یک استان داروی نوظافت کسی را نمی کشد؛ من گواهی فوت ایشان را دارم و پزشک قانونی هیچ گزارشی راجع به مرگ ایشان ننوشتند و نوشتند علت مرگ نامعلوم (است). آقای سعید امامی تا چهار روز در بیمارستان بود، زنده بود و بعد از چهار روز فوت کرده است. معلوم است که دارو این قدر مؤثر نبوده، همان لحظات ایشان را از بین ببرد و حتی خبر دادند که ایشان خوب شده بپایید بریدش.» وی در ادامه می گوید: «چند وقت پیش خدمت آقای ری شهری بدم ایشان فرمودند که یک نوار شکنجه آورده اند اینجا. من دیده ام حالم به هم خورده است دو دقیقه اش را دیده ام و مطمئن شدم که سعید امامی خودکشی نکرده بلکه او را کشته اند من همین جور پیگیر بدم ببینم این نوار چیست که آقای ری شهری از این جریان چنین استنباط کرده است؟ بالاخره از دوستانی که نوار را دیده بودند سؤال کردم. دیدم که یکی از همین متهمین را دارند با شلاق می زنند و بازجوها می گویند که دو قاشق بخور.»

شکنجه های کمیته سه نفره و رسوایی خاتمی

انتشار فیلم شکنجه فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی بزرگترین رسوایی دولت خاتمی بود. حسینیان در ادامه افشاگری هایش از شکنجه ی همسر سعید امامی توسط بازجوهای که از سوی سعید حجابیان بودند، سخن می گوید و بر اطلاع خاتمی از جریان شکنجه، قبل از کشف آن، تأکید می نماید: «در مورد جریان شکنجه این گونه نبود که آقای خاتمی خبر نداشته باشد. متأسفم که آقای خاتمی انکار می کند. بنده به یکی از وزرا بارها گفتم که چرا جریان شکنجه را به آقای خاتمی نمی گوید؟ گفت گفته ام. ماجرای کشف شدن جریان شکنجه در رمضان سال گذشته بود که یک نفر از پزشکان بیمارستان بقیه الله سپاه که

## یک نگاه

**انتشار فیلم شکنجه فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی بزرگترین رسوایی دولت خاتمی بود. حسینیان در ادامه افشاگری هایش از شکنجه همسر سعید امامی توسط بازجوهای که از سوی سعید حجابیان بودند، سخن می گوید و بر اطلاع خاتمی از جریان شکنجه، قبل از کشف آن، تأکید می نماید: «در مورد جریان شکنجه این گونه نبود که آقای خاتمی خبر نداشته باشد. متأسفم که آقای خاتمی انکار می کند. بنده به یکی از وزرا بارها گفتم که چرا جریان شکنجه را به آقای خاتمی نمی گوید؟ گفت گفته ام.**

خانم او هم در وزارت اطلاعات بوده است برای آقای یونس خبر آورد که یک خانم و یک آقای از متهمین پرونده در حال مرگ هستند و خیلی التماس می کنند که یک نفر با اینها صحبت کند. آقای یونس نماینده ای فرستاد که او را راه ندادند!!!! تا این که جریان به دفتر مقام معظم رهبری رسید. از طرف دفتر با آقای هاشمی شاهرودی تماس گرفتند و ایشان آقای مروی را فرستاد. برای تحقیق و دیدند که یکی از آنها همسر سعید امامی است. مهم تر از اینها پیامی بود که ایشان (خاتمی) پس از کشف شدن جریان شکنجه در حضور سی نفر برای من فرستاد. از جمله شاهدان این جلسه آقای زرگر، آقای رامندیها از قضات دیوان عالی کشور، آقای راجی از قضات دادگاه تجدیدنظر بودند. در آن جلسه، وزیری آمد و از قول آقای خاتمی گفت: «آقای خاتمی به شما سلام رسانده و از شما خواهش کرده است که در مورد این جریان شما مصاحبه نکنید. من هم از طرف مقابل، از روزنامه ها می خواهم فتیله را پائین بکشند، خودم پرونده را جمع و جور می کنم. اگر آقای خاتمی کاره ای نبود چطور می توانست پرونده را جمع و جور کند؟ اگر واقعا ایشان نقش نداشتند چرا پیام دادند؟» پس از رسوایی آشکار شدن ایجاد انحراف در پرونده قتل ها، خاتمی نقش خود را در پرونده انکار کرد که موجب شد سازمان قضایی نیروهای مسلح بیانیه افشاگرانه و سرگشاده ای در همین باره صادر کند و مسائل مربوط به انحراف پرونده را فاش سازد: «آقای خاتمی در امر پی گیری پرونده قتل های زنجیره ای نقش اساسی ایفا نموده و در آن دخالت داشته اند. اصل دخالت قابل انکار نیست و باید مسئولیت این دخالت نیز پذیرفته شود.»

در بیانیه مذکور با تأکید بر این که رئیس جمهور وقت اختیارات فراوانی در پرونده قتل ها داشته، آمده است براساس اعلام مورخ ۷۷/۲۴ دفتر ریاست محترم جمهوری، کمیته ویژه یک کمیته قضایی امنیتی بوده است. لذا علی الاصول می بایست عضوی از قوه قضائیه و عضوی از قوه مجریه در آن شرکت داشته باشند و قاعدتاً عنصر قضایی این کمیته می بایست از سوی رئیس قوه قضائیه معرفی می شد. در حالی که عضو قضایی این کمیته (آقای یونس) نیز از سوی آقای رئیس جمهور معرفی شده است و رئیس وقت قوه قضائیه هیچ گونه اطلاعی از موضوع نداشته است.

شکنجه های انجام شده در سیر رسیدگی به پرونده و اطلاع از نقش رئیس جمهور در آن ها نکته مهمی بود که در گبرودار رسانه ای آن سال ها - عمدا یا سهوا- تقریباً گم شده و به فراموشی سپرده شد.

**(ب) مصطفی کاظمی ارسنجان (موسوی)**

بعد از انتخابات ۲ خرداد موسوی که به عنوان چهره ای چپ و از نزدیکان خاتمی شناخته می شد، به عنوان رئیس سعید امامی در وزارت اطلاعات مشغول به کار شد. وی که متولد ارسنجان استان فارس است در دهه ۶۰ مسئولین اطلاعات ارسنجان شد؛ سپس به شیراز رفت و در اواخر دهه ۶۰ به تهران آمد. به گفته حسینیان، موسوی از جمله اولین کسانی است که در اطلاعات

سپاه استان فارس مشغول به کار شد و از همان زمان متهم بود که با دستگاه آقای منتظری و سید هادی و مهدی هاشمی در ارتباط است. حسینیان می گوید: «بعد از این که وزارت اطلاعات تشکیل شد و اداره کل اطلاعات هم در استان فارس تشکیل شد، وی (موسوی) به عنوان مسئول اداره کل اطلاعات فارس انتخاب شد که درگیری درونی از همان جا در استان فارس هم شروع شد. موسوی معروف بود در همان زمان از بچه های چپ استان فارس هست و به اصطلاح جزو بچه های مسجد «آنتی ها» بود. درگیری بین وی و امام جمعه شیراز به اوج خود رسید که ناچار شدند موسوی را از شیراز به تهران منتقل کنند و در وزارت هم که بود معروف بود به چپگرایی. در جریان انتخابات بشدت از جناب آقای خاتمی حمایت می کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می شدند.» بعدها مشخص شد که مصطفی کاظمی از دوستان نزدیک «منتجب نیا»، نماینده شیراز در مجلس سوم و مشاور سید محمد خاتمی بوده است و از این طریق با خاتمی ارتباط داشته است. کاظمی در اعتراضاتش گفته بود که منتجب نیا در جریان قتل ها قرار داشته است. حجت الاسلام دری نجف آبادی، وزیر اسبق اطلاعات، از روابط نزدیک سیدمحمد خاتمی با مصطفی موسوی بدین گونه پرده برمی دارد: «در یک جلسه ای که مسئولان وزارت با آقای خاتمی داشتند، آقای موسوی را به ایشان معرفی کردم. آقای خاتمی سریع گفتند: من ایشان را می شناسم و از دوستان ماست و ایشان نیاز به معرفی ندارد.»

رابطه نزدیک خاتمی و موسوی به حدی ریشه دار است که به گفته حسینیان، موسوی، گزینه اول خاتمی برای معاونت امنیت وزارت اطلاعات بوده است: «ناگفته نماند که برای معاونت امنیت هم از طرف ریاست جمهوری، آقای موسوی پیشنهاد شده بود به آقای دری که ایشان به عنوان معاون امنیت نصب شود اما به ادله مختلف پذیرفته نشد. اما به عنوان معاون معاون امنیت یا جانشین معاون امنیت منصوب شدند.»

**(پ) مهرداد عالیخانی (صادق)**

مهرداد عالیخانی در دهه ۶۰ مسئول رسیدگی به پرونده چریک های فدایی خلق شاخه ی اکتریت بود و به همین دلیل به نام صادق اکتریت نیز شناخته می شد. وی چهره ای است که علی رغم تظاهر به دینداری و ادعای نزدیکی به جریان راست طبق نظر عده ای از کارشناسان احتمالاً یکی از موثرین اعضای شبکه زیتون در ایران بود. مهرداد عالیخانی برادرزاده علیققی عالیخانی است. علیققی که زمانی یکی از نزدیک ترین چهره ها به دربار بوده و در راس وزارت اقتصاد و ریاست دانشگاه تهران قرار داشت، پیش از انقلاب در راس شبکه زیتون نیز فعالیت می کرد. پس از انقلاب و در دهه ۰۶ احتمال داده می شد مهرداد عالیخانی مسئولیت مهمی در شبکه زیتون داشته باشد که هیچگاه جزییات آن فاش نشد.

**احکم دادگاه**

بالاخره پس از جنجال های بسیار دادگاه متهمان قتل های زنجیره ای به صورت غیرعلنی و بدون حضور هیچ یک از وکلا یا اعضای خانواده مقتولان در فاصله ۳ تا ۳۰ دی ماه ۷۹ به ریاست محمدرضا عقیقی رئیس شعبه دادگاه نظامی یک تهران برگزار شد. رئیس دادگاه اعلام کرد که پس از استماع نظر و استدلال معاون دادستان نظامی تهران، چون علنی بودن دادرسی را موجب اخلال در امنیت و نظم عمومی تشخیص داد، مستند به بند ۳ ماده ۳۲۷ قانون آیین دادرسی و کیفری و اصل ۱۶۵ قانون اساسی قرار دادرسی غیرعلنی را صادر نموده است. با برگزاری ۱۲ جلسه دادگاه در نهایت شعبه یک دادگاه نظامی تهران به ریاست قاضی عقیقی در حکمی مصطفی کاظمی قائم مقام وقت معاونت امنیتی وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی مدیرکل وزارت اطلاعات را به جرم امریت و صدور دستور چهار فقره قتل به چهار بار حبس ابد محکوم کرد. علی روشنی مسئول وقت حراست بهشت زهرا ی تهران به جرم مباشرت در قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده به دوقره قصاص نفس و محمود جعفرزاده عضو اداره عملیات وزارت اطلاعات به جرم مباشرت در قتل داریوش فروهر به یک فقره قصاص نفس محکوم شدند. همچنین علی محسنی دیگر عضو اداره عملیات وزارت اطلاعات به جرم مباشرت در قتل پروانه اسکندری (فروهر) به یک فقره قصاص



نفس پس از پرداخت نصف دیه کامل به قاتل محکوم شد. حمید رسولی و محمد عزیزی از مدیران میانی وزارت اطلاعات هر دو به جرم امریت و صدور دستور در راستای اجرای دو فقره قتل آقای داریوش فروهر و خانم اسکندری به دو فقره حبس ابد محکوم شدند. خسرو براتی به جرم معاونت در قتل به ده سال زندان و اصغر سیاح به شش سال زندان محکوم شدند و سایر متهمان شامل ابوالفضل مسلمی، مصطفی هاشمی، محمدحسین اثنی عشر، علی صفایی پور و علی ناطری به دو و نیم تا چهار سال زندان محکوم گردیدند. دادگاه ۳ نفر از اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات را تبرئه کرد. متهمان همگی به غیر از خسرو براتی از اعضای رسمی وزارت اطلاعات بودند. با اعتراض وکلای متهمان قتل های زنجیره ای رأی دادگاه در دیوان عالی کشور نقض شد و محمد عزیزی و علی روشنی در شعبه پنجم دادگاه نظامی تهران به تغییر عنوان اتهام شدند و مجازات محکومان به قصاص نیز به دلیل آنچه گذشت خانواده مقتولان ذکر شد به ۱۰ سال زندان تخفیف پیدا کرد. چند سال بعد تمامی محکومین به جز مصطفی کاظمی و عالیخانی آزاد شدند.

### آیا تمام قضایا همین بود؟

پاسخ این سوال قطعا یک خیر بسیار بزرگ است! جنجال سازی رسانه های افسارگریخته و موج سواری سودجویان و فرصت طلبان بر روی امواج آشفتگی کشور، خسارت های جبران ناپذیری بر منافع ملی و پایه های اطلاعاتی و امنیتی کشور وارد آورد که چندین سال باید می گذشت تا ابعاد این خسارت ها نرم نرمک آشکار شود. از میان همه سوالات بی شمار این پرونده یکی اما شاید مهم ترین سوال بوده و پاسخگویی به آن در همه زمان ها اولویت اول را داشته باشد:

### چرا دستور قتل ها نمیتواند از جانب جمهوری اسلامی باشد؟

برای پاسخ به این سوال ابتدا باید به سوال دیگری پاسخ دهیم:

#### ۱. مقتولین چه کسانی بودند؟

آنچه مسلم است آن است که مقتولین و مخصوصا فروهرها از مخالفین نظام جمهوری اسلامی بودند اما مساله این جاست که حتی اگر -به فرض محال- بپذیریم نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن کشی است آیا فروهرها و سایر مقتولین از جمله دشمنانی بودند که هزینه به قتل رسانیدن آن ها-آن هم با این روشهای پرسرو صدا و جلب توجه کن!- از هزینه زندگی آن ها کمتر بوده است؟ پاسخ این سوال ها را رهبر معظم انقلاب در همان سال ها و در نمازجمعه ۱۳۷۷ اینگونه می دهند:

«این افرادی که کشته شدند، بعضی ها را ما از نزدیک میشناختیم. این ها کسانی نبودند که یک نظام، اگر بخواهد اهل این حرف ها باشد، سراغ این ها برود. اگر نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن کشی است، دشمنان خودش را می کشد؛ چرا سراغ فروهر و عیالش برود؟! مرحوم فروهر، قبل از انقلاب دوست ما بود؛ اوّل انقلاب همکار ما بود؛ بعد از پدید آمدن این فتنه های سالی شصت دشمن ما شد؛ اما دشمن بی خطر و بی ضرربینی و بین الله، فروهر و همسرش - این دو مرحوم - دشمنان ما بودند؛ اما دشمنان بی ضرر و بی خطر. این ها هیچ ضرری نداشتند. نه به جایی وابسته بودند که ما آن را می دانستیم (الان کسانی در داخل فعالیت می کنند که یقینا به دستگاه های خارجی وابستگی دارند؛ اما دستگاه با این ها کاری ندارد و به سراغ کسی می رود که واقعا دشمنش بوده است) و نه اقتداری داشتند. حزبی با عناصر خیلی معدودی داشتند که سالیهای متمادی این حزب بود. این چنین دشمنی که در داخل کشور هست، مرتب علیه نظام اطلاعاتیه هم میدهد، دیگران هم می گویند که بله؛ در داخل ایران مثلا آقای فروهر اطلاعاتیه داد - داده باشد - اما کسی از مردم که او را نمی شناخت؛ کسی که با او آشنایی نداشت؛ کسی که تحت نفوذ و تأثیر حرف های او نبود. ایشان معرفیتی در میان مردم نداشت؛ نفوذی نداشت؛ دشمن بی خطری بود؛ انصافا آدم نانجیبی هم نبود. البته ما دشمنانی هم داریم که انصافا نجیب نیستند؛ اما مرحوم فروهر و مخصوصا عیالش نه؛ آدم های نانجیبی نبودند. حالا شما فکر کنید، کسی که مثل فروهر را می کشد، آیا می تواند دوست نظام باشد؟ می تواند برای نظام کار کند؟! چنین چیزی معقول است؟ من این را باور نمیکنم... بعضی از این دو، سه نفر نویسندهای هم که متأسفانه در این حادثه کشته شدند، اسمشان را بنده هم تشنیده بودم. الان بنده غالبا مجلات و کتاب

ها و تازه های فرهنگ را میبینم. من آدمی نیستم که یک نویسنده و روشنفکر معروفی در کشور باشد و او را نشناسم. البته شاید مثلاً در بعضی از محافل فرهنگی یا غیر فرهنگی خارجی، اینها را میشناختند؛ اما در داخل آن قدر معروف نبودند که بنده اسم این ها به گوشم خورده باشد. بعضی هایشان را هم که اسم هایشان را شنیده بودم، جزو روشنفکران درجه یک این کشور نبودند. افرادی که مردم این ها را نمی شناسند، مردم از کتاب ها و نوشته ها و آثار فکریشان هیچ خبری ندارند و کسی از این ها حرفی نمیشنود، بُرد تبلیغی ندارند. آن دستی که به فکر می افند بیاید این ها را تصفیه کند و به قتل برساند - یا در داخل خانه هایشان، یا در میان راه، یا در خیابان، یا در بیابان - مگر می تواند بیگانه نباشد و تابع یک نمایشنامه از پیش طراحی شده ای نباشد؟!»

حال سوال اینجاست، چرا نظامی که به این راحتی به قول آقای گنجی ۱۲۰ نفر از مخالفان خود را در طول سالیان متمادی ماهرانه و بی هیچ الم شگنه ای حذف می کند علی رغم حضور و فعالیت دشمنان وابسته و تأثیرگذار میان مردم، دشمنانی را برای این کار بر می گزیند که به واسطه تکروی ها و عدم نفوذشان میان مردم-مانند فروهرها- عملا هیچ خطری برای نظام محسوب نمی شوند؟ به راستی زنده بودن مرحوم فروهر و نویسندگان کانون نویسندگان که عملا معرفیتی میان بدنه مردم و در نتیجه استقبالی نسبت به آن ها وجود نداشت بیشتر به ضرر نظام بود یا مگر پر سرو صدا و از کار افتادن بخش عمده وزارت اطلاعات و جنجال رسانه ای در کشور و بهانه برای موج سواری مجامع بین المللی روی اختلافات سیاسی سران کشور و رسوایی های دیگر؟؟ به راستی کسی که مرتکب چنین قتل هایی می شود می تواند دوست نظام باشد؟

### ۲. چرا اینقدر ضایع؟!

چه وقت مسئولین یک رژیم تصمیم به حذف فیزیکی مخالفان می گیرند؟ جز زمانی که تصمیم به ساکت نمودن صدای مخالف و پاک کردن مخالفان از حافظه مردم و بازگرداندن آرامش -حتی به قیمت خفقان- دارند؟ آیا قتل های زنجیره ای این گونه انجام شدند؟ کدام رژیم - هر قدر هم فاسد و خونریز- تقریبا دو دهه پس از انقلابی بزرگ و در حالی که فضای کلی کشور در آرامش تقریبی به سر می برد، چند مخالف نه چندان شناخته شده را با ضربات متعدد چاقو در منزلشان به قتل رسانده و جنازه شان را رو به قبله قرار می دهد؟ آیا دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی عریض و طویل کشور در حالی که تمام امکانات کشور را در اختیار دارند نمی توانند از پس چند قتل بی سرو صدا و حداقل درست پنهان کردن جنازه ها بر بیایند؟ رژیمی که سر ۱۲۰ نفر از مخالفانش را بی سرو صدا زیرآب می کند چرا باید ناگهان در چنین افتضاحی دست خود را رو کرده و چنان سروصدایی راه بیندازد؟ جدا از قسوت به کار رفته در قتل ها -که آدم را عجیب یاد منافقین می اندازد- چنین کاری از طرف یک رژیم هرچقدر هم سفاک و خونریز با عقل جور در نمی آید چه رسد به نظام اسلامی که ایدئولوژی حکومت علی وار و ایده تمدن اسلامی را چراغ راه

برداشته و وزارت اطلاعات را از اهداف و سوژه ها منصرف کرد و استحاله نظام را با استحاله اطلاعاتی آغاز نمایم.» شاید بتوان ماجرای قتل های زنجیره ای را ناظر بر تسویه حساب درونی جبهه روشنفکری معاند نیز تعریف کرد. بررسی بیشتر سوژه های هدف گذاری شده در این قتل ها شواهدی از درست بوده این فرضیه را فراهم می کند. یکی از سوژه های به قتل رسیده در این پروژه، داریوش فروهر بود. وی با عدم اعتقاد به راهبرد استحاله نظام اسلامی با نرم افزار اصلاحات و عدم همراهی با اپوزیسیون داخلی و همچنین با تکروی ها و مخالفت های آشکار خود، نخستین مانعی بود که باید حذف می شد. فروهر چند ماه پیش از به قتل رسیدن، با معرفی نهضت آزادی به عنوان اپوزیسیون درون زای جمهوری اسلامی، در اظهاراتی که موضوع تصفیه درونی جبهه روشنفکری معاند را تأیید می کرد، می گوید: «ما معتقدیم که حکومت از مسیر انقلاب خارج و منحرف شده و به کج راه افتاده است. بنابراین، این حکومت باید برانداخته شود و حکومتی غیرمذهبی با رعایت جدایی کامل دین از دولت بر سر کار آید.» مقتولان دیگر پروژه قتل های زنجیره ای نیز از اعضای بریده، منفعل یا چپ گرای کانون نویسندگان بودند که در دور جدید فعالیت و مشارکت این کانون در عملیات استحاله جمهوری

می زینم انگشت اشاره دوختن به یک جناح یا حزب سیاسی کار مسخره ای به حساب می آید. مخرب ترین و بدترین نفوذهای از مطمئن ترین و غیر منتظره ترین جاها صورت می گیرد، با این حال نمی توان منکر این شد که جریان نفوذ هم سلسله مراتب دارد و هم نوبتی عده ای از مسئولان داخلی با دشمنان جمهوری اسلامی اگرچه به قصد خیانت صورت نگرفته باشند همان کارکرد را داشته و با همان شدت- و چه بسا بیشتر- به اساس نظام ضربه خواهد زد.

نکته واضح دیگر درباره جریان نفوذ آن است که وابسته به قدرتی خارجی است؛ همان صفتی که در فروهرها نبود و لذا آنان را تبدیل به طعمه ای مناسب می کرد. رهبر انقلاب در سخنرانی ۱۸ دی ۷۷ در نمازجمعه می فرمایند: «... با توجه به تجربه خودم در زمینه های گوناگون اداره کشور در طول این بیست سال و آشنایی با جریانهای سیاسی داخلی و خارجی، من نمی توانم باور و قبول کنم که این قتل هایی که اتفاق افتاد، بدون یک ساریوی خارجی باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست. این قتل ها به ضرر ملت ایران بود، به ضرر دولت بود، به ضرر حکومت بود. یک گروه داخلی که جزو وزارت اطلاعات هم باشند، هرچه هم حالا فرض کنید که متعصب باشند و بنای این کار را داشته باشند، در سطوحی از وزارت اطلاعات که اهل تحلیل اند، امکان ندارد دست به چنین قتل هایی بزنند...»

### انگیزه اصلی قتل ها چه بود؟

وقتی آمرین و طراحان اصلی قتل ها شناخته شده نیستند، طبعاً این سوال پاسخ دقیق و واضحی نخواهد داشت، لیکن تحلیل های مختلفی در پاسخ به این سوال وجود دارد. در واقع اگر خوشبینانه بخواهیم فرض کنیم طراحی جنگ روانی ایجاد شده در خلال پروژه قتل های زنجیره ای با عاملان این قتل ها کار یک جریان نبوده و یا با هم در ارتباط نمی باشند؛ آن گاه این سوال به دو سوال تبدیل خواهد شد. در پاسخ به این دو سوال بد نیست از تحلیل یکی از کارشناسان ارشد امنیتی که در کتاب جنگ در پناه صلح چاپ شده است هم استفاده کنیم.

### ۱. انگیزه اصلی از وقوع قتل ها چه بود؟

در پاسخ به این سوال با جمعیت تحلیل های مختلف یک پاسخ از بقیه محتمل تر به نظر می رسد: استحاله و فروپاشی نظام اسلامی از درون . در واقع در نگاه نخست به نظر می رسد این قتل ها با هدف خارج کردن جریان روشنفکری معاند از زیر چتر اطلاعاتی انجام شده است. قتل های زنجیره ای در راستای راهبرد فروپاشی جمهوری اسلامی از درون، فضای لازم را برای فعال شدن روشنفکران معاند و خط شکنی و سهم خواهی آنان از نظام دینی فراهم می ساخت. یکی از اعضای کانون نویسندگان می گوید: «وقتی که تمام جریانات روشنفکری داخل کشور و خارج کشور به عنوان سوژه در وزارت اطلاعات درآمدند و همه تحت کنترل و مراقبت می باشند، بدیهی است که با شعارهای دوم خرداد جور درنیاید. اگر بخواهیم آزادی روشنفکران را نوید بدهیم، کاری مهم تر از این نمی توان کرد که کنترل و مراقبت را برداشته و وزارت اطلاعات را از اهداف و سوژه ها منصرف کرد و استحاله نظام را با استحاله اطلاعاتی آغاز نمایم.»

شاید بتوان ماجرای قتل های زنجیره ای را ناظر بر تسویه حساب درونی جبهه روشنفکری معاند نیز تعریف کرد. بررسی بیشتر سوژه های هدف گذاری شده در این قتل ها شواهدی از درست بوده این فرضیه را فراهم می کند. یکی از سوژه های به قتل رسیده در این پروژه، داریوش فروهر بود. وی با عدم اعتقاد به راهبرد استحاله نظام اسلامی با نرم افزار اصلاحات و عدم همراهی با اپوزیسیون داخلی و همچنین با تکروی ها و مخالفت های آشکار خود، نخستین مانعی بود که باید حذف می شد. فروهر چند ماه پیش از به قتل رسیدن، با معرفی نهضت آزادی به عنوان اپوزیسیون درون زای جمهوری اسلامی، در اظهاراتی که موضوع تصفیه درونی جبهه روشنفکری معاند را تأیید می کرد، می گوید: «ما معتقدیم که حکومت از مسیر انقلاب خارج و منحرف شده و به کج راه افتاده است. بنابراین، این حکومت باید برانداخته شود و حکومتی غیرمذهبی با رعایت جدایی کامل دین از دولت بر سر کار آید.» مقتولان دیگر پروژه قتل های زنجیره ای نیز از اعضای بریده، منفعل یا چپ گرای کانون نویسندگان بودند که در دور جدید فعالیت و مشارکت این کانون در عملیات استحاله جمهوری

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱

۱۴۰۲

۱۴۰۳

۱۴۰۴

۱۴۰۵

۱۴۰۶

۱۴۰۷

۱۴۰۸

۱۴۰۹

۱۴۱۰

۱۴۱۱

۱۴۱۲

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

اسلامی، به علت مخالفت ها و مانع تراشی ها می بایست حذف می شدند. پس از وقوع قتل ها و حذف این موانع، با تغییراتی که در سطوح بالا و مدیریتی کانون نویسندگان به وجود آمد، فرضیه تصفیه درونی بیش از پیش به واقعیت نزدیک شد.

## ۲. انگیزه اصلی از ایجاد جنگ روانی و تشکیک در یافته های پرونده و تندتر کردن آتش جنجال های رسانه ای چه بود؟

این سوال را با نیم نگاهی به تئوری فتح سنگر، به سنگر سعید حجابیان -بله باز هم ایشان! سلام آقای اطلاعاتی!!- می توان پاسخ داد. می توان گفت مطبوعات زنجیره ای دولت اصلاحات با انجام عملیات جنگ روانی و ترور شخصیت تعدادی از چهره های نظام به ویژه آیت الله هاشمی رفسنجانی (رحمه الله علیه) با راه انداختن یک بازی کثیف سیاسی قصد فراهم کردن فضا جهت انتخابات مجلس ششم و در اختیار گرفتن کرسی های مجلس جهت هموایی قوه مقننه و قوه مجریه در دولت اصلاحات را داشتند -که همین طور هم شد و انتخابات مجلس ششم با پیروزی قاطع اصلاح طلبان در سراسر کشور همراه بود-. اما مساله به همین جا ختم نخواهد شد چرا که وقتی از دوران اصلاحات در اوج خود حرف می زنیم باید بدانیم که دوم خردادی ها تنها به در اختیار داشتن کرسی های انتخابی بسنده نخواهند کرد و وزارت اطلاعات هم از جمله گزینه هایی است که در این بازی سیاسی باید از نیروهای مخالف پاکسازی شود. بازی قدرت حریصانه تر از آن چیزی است که به نظر می آید و آن ها که قدرت را برای قدرت میخواهند مشتعل تر از آنند که به فکر خرابی هایی باشند که در راه فروشاندن عطش سیری ناپذیرشان ایجاد خواهند کرد. با وقوع قتل ها، رسانه های بیگانه و مطبوعات زنجیره ای تجدید نظر طلب در عملیات روانی همه جانبه، از این سوژه برای هجمه به ساختارهای نظام دینی بهره بردند. آنان سعی داشتند از این رهاورد به اهداف زیر دست یابند:

### ۱. برهم زدن وحدت و انسجام ملی

ایجاد شکاف در ارکان نظام دینی و تبدیل آن به تضاد و تقابل و در نتیجه ساخت دوگانگی در حاکمیت، بدیهی ترین هدف قتل های زنجیره ای بود. مصطفی کاظمی (موسوی) -از آمران اصلی پروژه قتل ها- در بیان اهداف اصلی این سناریو تصریح می کند: «تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که رهبری غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل ها را مرتکب می شویم و به گردن رهبری می اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست رهبری... خواهد شد.» نکته عجیب و ترسناک ماجرا آن جاست که حسینیان عباراتی با همین مضمون را از زبان آقای ابطی (مسوول دفتر ریاست جمهوری وقت) هم می شنود: «درست ۱۵ یا ۱۶ روز بعد از دستگیری آقای موسوی، بنده برای اتمام حجت دفتر آقای خاتمی که با ایشان ملاقات کنم، آقای ابطی بدون کم و کاست تحلیلش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد، گفت: «فلانی بین، آقای خاتمی غیر از امام است و آقای خاتمی بیست میلیون نفر پشت سر دارد، آقای خامنه ای ۸ میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید، شما مطمئن باشید که آقای خامنه ای پیروز نخواهد شد.»

### ۲. ادامه عملیات مشروعیت قهقرایی

عنیت بخشیدن به خط کشی و صورت بندی اصلاح طلب و خشونت طلب -آبی و قرمز کردن جامعه - و قرار دادن افراد و جریان های غیراصلاح طلب در صف خشونت طلبان از دیگر اهداف پروژه بود. طراحان این پروژه با سنگین کردن فضای اتهام بر روی معتقدان به نظام دینی، تضعیف، بی اعتباری و انزوای آن را انتظار می کشیدند. عزت الله سبحانی در مصاحبه ای با روزنامه خرداد به صراحت اعلام می دارد: «انتساب جنایت های اخیر به جناح انحصار غیرقابل انکار است؛ چرا که نظریه پردازها، مبلغ ها، مجوز شرعی صادرکن ها و فتوا دهنده ها همه در این جناح مقابل قرار دارند.» رسول منتجب نیا در این باره می گوید: «همه مردم می دانند که این مسائل از طرف جناح مخالف خاتمی به وجود آمده است... جناح راست بیش از دو سال است که از طریق مصاحبه و خطبه های نمازجمعه، زمینه های چنین اعمال وحشیانه ای را فراهم کرده است.» یکی از تشکل

## یک نگاه

### ایجاد شکاف در ارکان نظام دینی و تبدیل آن به تضاد و تقابل و در نتیجه ساخت دوگانگی در حاکمیت، بدیهی ترین هدف قتل های زنجیره ای بود. مصطفی کاظمی

(موسوی) -از آمران اصلی پروژه قتل ها- در بیان اهداف اصلی این سناریو تصریح می کند: «تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که رهبری غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیشتر از بنی صدر است و ما این قتل ها را مرتکب میشویم و به گردن رهبری می اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست رهبری خواهد شد.» نکته عجیب و ترسناک ماجرا آن جاست که حسینیان عباراتی با همین مضمون را از زبان آقای ابطی (مسوول دفتر ریاست جمهوری وقت) هم می شنود: «درست ۱۵ یا ۱۶ روز بعد از دستگیری آقای موسوی، بنده برای اتمام حجت دفتر آقای خاتمی که با ایشان ملاقات کنم، آقای ابطی بدون کم و کاست تحلیلش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد، گفت: «فلانی بین، آقای خامنه ای غیر از امام است و آقای خاتمی بیست میلیون نفر پشت سر دارد، آقای خامنه ای ۸ میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید، شما مطمئن باشید که آقای خامنه ای پیروز نخواهد شد.»

های دانشجویی که در نقش ماشین فشار، تئوری فشار از پائین را به فاز اجرا منتقل کرده بود، با انتشار بیانیه ای تصریح می کند: «ملت ایران این بار نیز با هوشیاری، نوک پیکان اتهام را به سوی متهمین واقعی که همانا شکست خوردگان از دوم خرداد و مخالفین جامعه مدنی اند، نشانه خواهد رفت.»

منفعل کردن سیستم امنیتی و خالی کردن کشور از چتر اطلاعاتی اقتدار و امنیت ملی یک کشور با سلامت و ثبات پایه های اقتدار حاکمیت آن کشور و اعتماد افکار عمومی به آن، نسبت مستقیم دارد. بر همین اساس شکستن اقتدار و سلب اعتماد از نهادهای فروپاشی شوروی سابق هنگامی به فعلیت درآمد و به مرحله نهایی رسید که سیستم اطلاعاتی و امنیتی آن کشور منفعل شد و فرو ریخت. از این دیدگاه، پروژه قتل های زنجیره ای و جنگ روانی برخاسته از آن، پیچیده ترین سناریوی مشروعیت قهقرایی برای سلب اعتماد مردم از نظام دینی و پایه های اقتدار آن بود. یکی از اعضای کانون نویسندگان با اشاره به وقوع قتل ها و رهاوردهای آن تصریح می کند: «به نظر من مهمترین کار، بعد از دوم خرداد، مباحثی بود که درجهت تضعیف و تخفیف وزارت اطلاعات در جامعه مطرح شد؛ زیرا رسوا کردن نظام اطلاعاتی و کارکردها و سیاست هایش گام مؤثری بود برای استحاله رژیم.» حال این که این گام مؤثر برای استحاله رژیم چه ضربه سخت و سنگینی به ملت ایران وارد کرد را باید از قربانیان حوادث تروریستی منافقین در مدت پروژه ضعیف سازی دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور پرسید. در آن برهه حساس که فقط چند ماه از شروع فاز جدید تخریب و ترور منافقین در نقاط مختلف کشور گذشته بود، منافقین سه نقطه از تهران را با کمپاره مورد هدف قرار داده و اسدالله لاجوردی - دادستان اسبق دادگاه های انقلاب اسلامی تهران - را طی یک عملیات تروریستی به شهادت رسانده بودند آیا لزوم تقویت دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی کشور بیش از پیش احساس نمی شد؟ اهمیت این مساله آنقدر بالاست که حتی رهبری در خطبه های نماز جمعه یادآور آن می شوند: «من به مسئولان وزارت اطلاعات - به مدیران، به معاونان، به وزیر و به مدیرانی که در سراسر کشورند - عرض میکنم: عزیزان! همان طور که در پیام رئیس جمهور محترم هم بود - و من واقعاً از آن پیام خوشوقت شدم؛ پیام خوبی بود - مبدا

روحیه تان را از دست بدهید. سنگرهایتان را محکم حفظ و از این ملت دفاع کنید. امروز جنگ دشمن با ما، جنگ تبلیغاتی است، تا در زیر لوای فتنه تبلیغات بیابند جنگ اطلاعاتی و امنیتی کنند و باز موج ترور راه بیندازند؛ همچنان که حالا شروع کرده اند.» به راحتی می توان استنتاج کرد فروپاشی دستگاه اطلاعاتی کشور به عنوان مهم ترین سنگر در بجوحه جنگ تروریستی چه گام بزرگی در تسریع فروپاشی نظام از درون ایفا می کرد و آن ها که با تمام توان هیزم در این آتش می ریختند هم به خوبی از این قضیه آگاه بودند. دکتر ویلیام -یکی از اعضای مؤثر جمعیت امت اسلام آمریکا- در نامه ای درباره قتل های زنجیره ای می نویسد: «اخبار نگران کننده و تأسف باری از ایران می رسد که ایرانی ها با دست خود وزارت اطلاعات را زمین گیر کرده و علیه آن موجی از فشار و تبلیغات روانی و سیاسی را به وجود آورده اند ایالت های مختلف و مسلمانان و خصوصاً شیعیان آمریکا به شدت از این حرکت متعجب گردیده اند. بنابر اطلاعی که از محافل اسرائیلی مقیم آمریکا داشتیم و بارها هم گفته شد، اسرائیل از مدت ها قبل معتقد شده بود که وزارت اطلاعات ایران در حد قابل قبولی در جهان مطرح است... لذا در چند سال گذشته تلاش کردند تا بتوانند مانند طرح داماتو، به محدودسازی و تخریب وزارت اطلاعات بپردازند و امروز که وزارت اطلاعات مورد غضب خود ایرانیان، اسرائیل و آمریکا است، اتفاقی نیست.»

### ۱. بی اعتبار ساختن نهادهای برآمده از متن انقلاب

تضعیف نهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که یکی از کاراترین پایه های اقتدار نظام دینی و مدافع دستاوردهای انقلاب اسلامی است، از دیگر اهداف پروژه قتل های زنجیره ای بود. در این خصوص مصطفی کاظمی در اقرار خود اذعان می دارد: «قرار بود این قتل ها را به گردن سپاه بیندازیم و چون سپاه زیرنظر فرماندهی کل قواست، طبعاً نتیجه گیری می شود که رهبری دستور این قتل ها را صادر کرده است.»

### تسخیر سیستم امنیتی

هواخواهان لیبرالیسم در ورای ایجاد انفعال در سیستم اطلاعاتی کشور، در انگاره تسخیر این سیستم نیز بودند و برای این منظور شورای سه نفره ای پیش بینی شده بود. دسترسی به اسناد و مدارک، دخل و تصرف در آنها و استفاده ابزاری از سیستم امنیتی، رهاورد دیگر سناریوی قتل ها بود که تجدیدنظر طلبان درصدد به فعلیت درآوردن آن بودند. برای رمزگشایی از این موضوع کافی است به کتاب موج سوم دموکراسی، ساموئل هانتینگتون رجوع نماییم. وی در توصیه ای به اصلاح طلبان هواخواه لیبرالیسم (اصلاح طلبان آمریکایی) برای در اختیار گرفتن دستگاه های امنیتی می نویسد: «عدم خشونت را تبلیغ، ولی خود بدان عمل کن. با این کار علاوه بر دیگر اقدامات، بهتر و آسان تر می توانی نیروهای امنیتی را به سوی خود جلب کنی.»

درباره پرونده قتل های زنجیره ای نکات قابل ذکر و نقل قول های گونه گون و رنگارنگی وجود دارند که هم مجال بررسی همگی آن ها نیست و هم تحلیل آن ها از صلاحیت نویسنده خارج است. آزردهنده ترین مطلب در مورد این پرونده شاید این باشد که هرگز نتوانست پاسخ هایی در خور به سوالات اصلی و فرعی پیرامونش ارائه کند و مسئولان رسیدگی به آن در برهه های مختلف یا نتوانستند و یا نخواهند که به بهترین شکل ممکن سیر رسیدگی به پرونده را مدیریت کرده و امنیتی ترین پرونده تاریخ جمهوری اسلامی را با سوالات فراوان در بطن تاریخ رها کردند. حال که بیش از ۲۰ سال از آن روزگار می گذرد آیا وقت آن نرسیده که مصلحت اندیشی های بی حد و حصر مسئولین نظام پایان یابد و ملت پرسشگر و سردرگم را با پاسخ هایی که حریصانه از آن ها دریغ می شود سیراب گردانند؟ آیا چنین پاسخ هایی وجود دارند؟ آیا دستگاه اطلاعاتی کشور پس از ۲۰ سال هنوز نتوانسته این پرونده نحس را جمع و جور کرده و آمران اصلی آن را به دادگاه بسپارد؟ آیا باید باور کنیم چند نیروی خودسر وزارت اطلاعات چنین رسوایی بزرگی را به ارمغان آوردند حال آن که بلندپایه ترین مقام جمهوری اسلامی خود به دنباله های خارجی این جریان و سر درازتر این رشته اشاره می کنند؟ سوال اصلی اینجاست: کی زمان پاسخگویی به سوال های بی پاسخ فراخواهد رسید؟



# حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی!

بررسی دومین حزب دولت ساخته در تاریخ جمهوری اسلامی ایران

فاطمه کمانی

ترم چهار فیزوتراپی علوم پزشکی شهید بهشتی

آغاز راه

مشارکت گسترده مردم در دوم خرداد سال ۷۶، رویداد سیاسی و غیرمنتظره ای بود که تحلیل های مختلف و بی سابقه ای درباره آن بیان گردید، تحلیل هایی از سوی فعالان حزب مشارکت (قبل از تشکیل حزب مذکور) بیان می شد که در برخی از آنها "جبهه دوم خرداد انقلاب و فراتر از نظام اسلامی و چارچوب های آن ارزیابی میشد" همچنین در برخی دیگر با مقایسه انقلاب اسلامی و رخداد دوم خرداد ۷۶ نتیجه گیری می شد که "وجه شباهت این دو رویداد مشارکت گسترده مردم و در معرض نوسازی بودن جامعه است با این تفاوت که اصلی ترین ویژگی انقلاب، خشونت بار بودن آن است؛ در حالی که دوم خرداد فاقد این جنبه بود پس انقلاب آرام، خیزش جدید و اصلاحات رادیکال نامیده شده است در بعضی تحلیل ها از جمله تحلیل علیرضا علوی تبار، مشارکتی ها برای کاستن از حساسیت نسبت به حرکت خود، دوم خرداد را جمع بین دو شیوه انقلابی و اصلاحی تبیین کردند و آن را در زمره جنبش های اعتدالی دانستند اما مجموع این تحلیلها بیشتر در صدد مصادره جریان دوم خرداد و خارج دانستن آن از یک چرخش قدرت در چهارچوب نظام بودند بر این اساس جمعی از فعالان ستاد های سید محمد خاتمی که عمدتاً از نزدیکان و دوستان وی بودند با هدف حداکثر بهره برداری از فرصت به دست آمده پی ریزی و تشکیل یک حزب سیاسی را دنبال کردند که حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی نام گرفت. سید محمد رضا خاتمی دبیر کل اول حزب مشارکت در مصاحبه ای با روزنامه همشهری در ۲۲/ ۷۸/۱۰/ این گونه به تحلیل فوق اذعان میکند که: «هدف اصلی از تشکیل جبهه مشارکت ارائه برنامه هایی بود که به نوعی همه بیست میلیونی که به آقای خاتمی رای دادند احساس کنند می توانند در این تشکیلات وارد شوند بنابراین ما یک حوزه بسیار گسترده ای از فعالیت اجتماعی را برای خود تعریف کردیم» از سوی دیگر این فعالان به دنبال حضور سید محمد خاتمی به عنوان رهبر این حزب بودند، سعید حجاریان تئوریسین حزب مشارکت در جایی از



سید محمد خاتمی درخواست می کند که رهبری این حزب را از لیبرال ها و چپ گرایان بود که به مرور زمان از مواضع بر عهده بگیرد ولی وی از این کار طفره می رود: «گفتم رییس دینی فاصله گرفته و با شعار توسعه سیاسی و پیوستن به نظام جمهور هستی ولی رهبر جنبش هم باش در جواب من دو سه چهرانی به سوی تمدن و فرهنگ غرب و لیبرالی حرکت کردند بار گفت من نمی خواهم (هم) رییس جمهور باشم و در عین حال رئیس اپوزوسیون هم باشم» البته مشارکتی ها هدف از تشکیل حزب را پیشبرد برنامه های سید محمد خاتمی معرفی می نمایند دبیر کل وقت حزب مشارکت در این رابطه بیان می دارد که: «آنها (انصار حزب مشارکت) مطمئن بودند اگر ما یک تشکیلات سیاسی منسجمی در داخل کشور نداشته باشیم، در دراز مدت برنامه های آقای خاتمی به نتیجه نخواهد رسید.» شعارهای اصلی جبهه مشارکت که خطوط فکری این مجموعه را نیز مشخص می کند، عبارت اند از «ایران برای همه ایرانیان» و «معنویت، عدالت، آزادی» که با توجه به شعارهای مطرح شده توسط روشنفکران دینی آرمان گرا در گذشته مانند دکتر علی شریعتی همان «عرفان، برابری، آزادی» است که از آرمان های شیعه سخن می گوید؛ حزب مشارکت بر شانه های «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» بنا شد چرا که در میان اعضای تأثیرگذار حزب، عمده دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بودند که در ۱۳ ابان ۱۳۵۸ سفارت آمریکا را تسخیر کردند، آن ها ابتدا جوانان انقلابی از طبقه متوسط شهری با گرایش چپ اسلامی بودند که آرمان گرایی و پراگماتیسم وجه مشخصه اصلی شان بود اکثر آنها که مدتی مسئولیت های حساس داشتند، زمینه اولیه تحصیلی شان فنی و غیر علوم انسانی بود اما به دور ماندن از قدرت به سوی علوم انسانی گرایش یافته و به تحصیل و تحقیق در آن پرداختند و به مباحث ناشی از موج جدید روشنفکری و مباحث دگر اندیشی در فکر دینی علاقه مند شده و بدان گرایش یافتند. همچنین طیف فکری بنیان گذاران این جبهه، شامل نواندیشان دینی بودند که قرائت انسان گرایانه و مشارکت جویانه ای از اسلام سیاسی داشتند و حول محور شخصیت هایی همچون عبدالکریم سروش محلی برای بازسازی هویت فکری و اجتماعی خود پیدا کردند. حلقه های کیان و مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری از مهم ترین محافلی هستند که گفتمان چرخش یافته ی چهره های شاخص حزب مشارکت ناشی از آنهاست. کیان ترکیبی

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۵۳

هوا

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

دیگر حزب مشارکت را باید آن ۲۵۰۰ دانشجویی دانست که در دوران هاشمی رفسنجانی برای تحصیل در دوره‌ی دکترا به کشورهای انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه اعزام شده بودند. محمدرضا جلالی پور دبیر انجمن های اسلامی انگلستان، سروش را به انگلستان دعوت می کند و عبدالکریم سروش به مدت شش ماه برای دانشجویان بورسیه ای جلسات مختلف بحث و گفتگو برگزار میکند. از این دانشجویان می توان به محسن میردامادی و محمدرضا خاتمی که نقش کلیدی در حزب مشارکت داشتند و در رأس فهرست نمایندگان منتخب تهران در مجلس ششم قرار گرفتند، اشاره نمود.

پیش از ادامه بحث لازم است به معرفی اجمالی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بپردازیم این سازمان از ائتلاف هفت گروه تشکیل شد که محور عمده اتصال آنان اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی و رهبری حضرت امام (ره) بود که سرانجام بالا گرفتن اختلاف نظرها در این سازمان موجب شد تا با نظر حضرت امام (ره) در سال ۱۳۶۴ فعالیت خود را عملاً متوقف کند. با پایان گرفتن جنگ تحمیلی و رحلت حضرت امام (ره) در شرایط جدید سیاسی، یک جناح فکری سازمان (چپ تندرو) مجدداً فعالیت خود را از سر گرفت و سازمان جدید با نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران» به ثبت رسید که سعید حجابیان و مصطفی تاج زاده دو تن از رادیکال ترین افراد آن در اواخر سال ۱۳۷۷ نقش اساسی در تشکیل حزب مشارکت بر عهده داشتند آنچه در مواضع سازمان جدید آشکار است، چرخش اعضا در زمینه مسائل اقتصادی و ایدئولوژیک بود، (به گونه ای که مبارزه دائمی و همه جانبه با امپریالیسم و ضدیت با لیبرالیسم از استراتژی سازمان کنار رفت و «راست ستنی» به عنوان بزرگترین دشمن معرفی گردید، سازمان در یک چرخش عجیب تر نهضت آزادی را که نماد لیبرالیسم در ایران است به عنوان اپوزیسیون قانونی به رسمیت شناخت. پیرامون موضع امپریالیسم آمریکا روند سازمان علناً با شعارهای قبلی متفاوت بود. این سازمان به عنوان یک تشکیلات بسته و مرکزیت گرا توانست در پشت صحنه سیاست از راه ایجاد لابی های سیاسی و نیز اعمال نفوذ در پاره ای از مراکز مهم، تاثیر عملی در مشی سیاسی دولت اصلاحات داشته باشد. کتاب «جمهوریت، افسون مذهبی از قدرت» که مجموعه مقالات سعید حجابیان است و همچنین تئوری های وی از جمله «فشار از پایین و چانه زنی از بالا» و «فتح سنگر به سنگر» در حقیقت کارگاه استحاله فکری چپ گرایان رادیکال دهه ۱۳۶۰ و تغییر مباحث آنها از حمایت از مستضعفین به مباحث نسبی گرایانه و سکولاری بود. حزب مشارکت که خود را نماد مخالفت با وضع موجود معرفی کرد با نقد صریح و جدی گذشته و حتی زدن اتهامات سخیفی مسئولان ارشد نظام را به گروهک تروریستی منافقین تشبیه کرد. تاکتیک آنها به این صورت بود که رقیب را به خشونت طلبی متهم می کردند و پس از القای تصویری خشن و سیاه از رقیب، خود را به عنوان ناجی انقلاب معرفی و طوری وانمود می کردند که برای رهایی ایران و برقراری آزادی و دموکراسی آمده اند، محمدرضا خاتمی دبیرکل سابق حزب مشارکت در این باره می گوید: «وضع فعلی به هیچ وجه پایدار نیست. جامعه ما سه راه بیشتر ندارد راه اول- پیروزی جمهوری اسلامی با قرائت اصلاحات است که تنها راه سعادت ملت نیز به شمار می رود. راه دوم دیکتاتوری در پوشش جمهوری است ... و راه سوم- هرج و مرج انقلاب است. نگرانی اصلاح طلبان این است که نکند به بدترین وضع دچار شویم.»

حجابیان عضو برجسته حزب نیز بر این امر تاکید دارد که: «این جبهه یک برنامه اصلاحات آماده و حاضر دارد چه برنامه ای قانونی و مشروع تر از مرامنامه جبهه مشارکت.» حزب مشارکت را می توان دومین حزب دولت ساخته بعد از انقلاب پس از حزب کارگزاران سازندگی، دانست، این حزب، کارنامه دوران سازندگی را به شدت زیر سؤال می برد و همواره تلاش می کرد که نه تنها خط فاصله ای مشخص با دولت هاشمی رفسنجانی داشته باشد، بلکه برخی سردمداران و حامیان حزب چون عباس عیدی و اکبر گنجی در خط مقدم و تخریب هاشمی رفسنجانی عمل کردند. عالیجناب سرخپوش، عالیجناب خاکستری و استفاده از واژگان دارای ابهام و ابهام حاشمی رفسنجانی را به شدت زیر سؤال می برد و همواره تلاش می کرد که نه تنها خط فاصله ای مشخص با دولت

## یک نگاه

**از جمله راهبردهای آنها (حزب مشارکت) در زمینه سیاست خارجه، عدم منع رابطه و مذاکره با هر کشور و دولتی است لذا در قبال اسرائیل هیچ منعی قائل نیستند. دیدگاه حزب مشارکت بر این است که اگر مسئله ی فلسطین در حد یک اختلاف ارضی باشد قابل دفاع و مهم تلقی نمی شود و اشغال فلسطین اهمیتی ندارد و حتی اشغالگری اسرائیل واقع بینانه و عقلانی تلقی می شود!**

**از منظر مشارکتی ها سیاست خارجی نسبی است و از تحولات جهانی تبعیت می کند و حتی اگر مصالح کشور ایجاب کند پیشقدم شدن ایران در کاهش تنش با آمریکا مانعی ندارد.**

برای مسئولان نظام و ارتباط آن ها با برخی قتل های صورت گرفته که بعداً قتل های زنجیره ای نامیده شد را باید از جمله اعمال حزب مشارکت برشمرد. اعضای حزب مشارکت حتی به نقد عملکرد گذشته چپ پرداختند و از نگرش دولتی کردن امور به شدت انتقاد کردند. اینان در موضعی بالا رفتن از دیوار سفارت آمریکا در آبان ۵۸ توسط خود را زیر سؤال بردند. با نگاهی به عملکرد حزب و سوابق سیاسی- امنیتی برخی از اعضا در دامن زدن به وقایعی مانند حادثه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸- غائله خرم آباد- تحریک احساسات دانشجویان و وقایع بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸- همچنین جهت دهی های خشونت زا در افعال و سخنان افرادی مانند تاج زاده، خانم فاطمه حقیقت جو، اکبر گنجی، علیرضا علوی تبار، محمدرضا خاتمی، محسن میردامادی و دیگر اعضای حزب در جمع دانشجویان و عملکردهای دیگر حزب مانند تحصن، استعفا، خروج از حاکمیت، آبستراسیون، چنین برداشت میشود که این اقدامات هر چند به زعم برخی از آنها در ظاهر اقداماتی سیاسی و مسالمت آمیز محسوب میشد اما در عمل شالوده و زمینه خشونت هایی را در عرصه سیاسی و اجتماعی فراهم آورد و به خشونت های سیاسی در برخی از مقاطع انجامید و سرانجام زمینه های انحلال حزب فوق را به وجود آورد. از مباحث مطرح شده میتوان نتیجه گرفت که حزب مشارکت ترکیبی بود از جمعی از اعضای حلقه کیان و شاگردان عبدالکریم سروش که به شدت تجدید نظر طلب شده بودند؛ عده ای از چپ های سنتی که از گذشته خود نادم بودند و جمعی از نواندیشان تجدیدخواه که ایدئولوژی سکولار را مدنظر داشتند، هر چند معدودی از اعضای حزب به آرمان ها و ارزش های اصیل جمهوری اسلامی برآمده از خط امام خمینی (ره) اعتقاد داشتند اما به دلیل فضای حاکم بر حزب و عدم استماع دیدگاه های آن ها ترجیح دادند که به تدریج از حزب فاصله گیری کنند.

در خاتمه این بحث لازم است به اهم انتقادهای وارده به حزب مشارکت نگاهی بیندازیم: از اقدامات این حزب می توان به نگرارش منشور زنان حزب مشارکت اشاره کرد. همچنین آنها با نادیده گرفتن تفاوت زن حامیان حزب چون عباس عیدی و اکبر گنجی در خط مقدم و تخریب هاشمی رفسنجانی عمل کردند. عالیجناب سرخپوش، عالیجناب خاکستری و استفاده از واژگان دارای ابهام و ابهام حاشمی رفسنجانی را به شدت زیر سؤال می برد و همواره تلاش می کرد که نه تنها خط فاصله ای مشخص با دولت هاشمی رفسنجانی داشته باشد، بلکه برخی سردمداران و حامیان حزب چون عباس عیدی و اکبر گنجی در خط مقدم و تخریب هاشمی رفسنجانی عمل کردند. عالیجناب سرخپوش، عالیجناب خاکستری و استفاده از واژگان دارای ابهام و ابهام حاشمی رفسنجانی را به شدت زیر سؤال می برد و همواره تلاش می کرد که نه تنها خط فاصله ای مشخص با دولت

**| پرچمدار فمینیسم در ایران |**

از اقدامات این حزب می توان به نگرارش منشور زنان حزب مشارکت اشاره کرد. همچنین آنها با نادیده گرفتن تفاوت زن حامیان حزب چون عباس عیدی و اکبر گنجی در خط مقدم و تخریب هاشمی رفسنجانی عمل کردند. عالیجناب سرخپوش، عالیجناب خاکستری و استفاده از واژگان دارای ابهام و ابهام حاشمی رفسنجانی را به شدت زیر سؤال می برد و همواره تلاش می کرد که نه تنها خط فاصله ای مشخص با دولت

غربی در مورد حقوق زنان را برتر از قرائت اسلامی دانسته و قرائت اسلامی را تفسیرهای تنگ نظرانه و زن ستیزانه تلقی نمودند و حتی پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، که بر مبنای لیبرالیسم غربی تنظیم شده است را در برنامه کاندیدای خود قرار دادند آنها همچنین در جهت گیری های «فمینیسم نامه» شان در کنار حمله به فقه اسلامی دگرگونی، نادیده گرفتن و حتی مخالفت با احکام بدیهی اسلام را توصیه میکنند و در طرح «دموکراسی در خانواده» بر دو مفهوم فرد گرایی و آزادی لیبرالی تاکید دارند

**| سیاست خارجی حزب مشارکت |**

سیاست خارجی آنها درست نقطه مقابل جمهوری اسلامی قرار دارد. آنها پایه سیاست خارجه را بر مبنای دیدگاه لیبرال غربی بنا نهاده اند و علاوه بر حذف نقش ولی فقیه به عنوان خط دهنده ی اصلی، نقش نهادهای تأثیرگذار در سیاست خارجه مانند شورای عالی امنیت و مجمع تشخیص را رد می کنند و تنها مرجع تصمیم گیرنده را وزارت خارجه می دانند. از جمله راهبردهای آنها در زمینه سیاست خارجه، عدم منع رابطه و مذاکره با هر کشور و دولتی است لذا در قبال اسرائیل هیچ منعی قائل نیستند. دیدگاه حزب مشارکت بر این است که اگر مسئله ی فلسطین در حد یک اختلاف ارضی باشد قابل دفاع و مهم تلقی نمی شود و اشغال فلسطین اهمیتی ندارد و حتی اشغالگری اسرائیل واقع بینانه و عقلانی تلقی می شود!

از منظر مشارکتی ها سیاست خارجی نسبی است و از تحولات جهانی تبعیت می کند و حتی اگر مصالح کشور ایجاب کند پیشقدم شدن ایران در کاهش تنش با آمریکا مانعی ندارد.

پر واضح است که سیاست خارجی حزب مشارکت در تضاد کامل با دیدگاه های بنیادین و اساسی جمهوری اسلامی و امام خمینی (ره) است این در صورتی است که در ماده ۲۶ اساسنامه حزب مشارکت، تابعیت جمهوری اسلامی ایران و اعتقاد به دین مبین اسلام و التزام به احکام آن، متعهد به دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تقید به فعالیت در چارچوب قانون از جمله شرایط عضویت در این حزب برشمرده شده است!

**| پشت پرده شعارهای حزب مشارکت |**

این حزب حیات سیاسی خود را با شعارهایی چون آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی شروع کرد اما آنها با برچسب زنی کوچکترین واکنش نیروهای مقابل را با سرکوب سریع و همه جانبه مطبوعات مشارکتی در تطفه خفه میکردند، این نوع استبداد، استبداد مدرن نامیده می شود که مشارکتی ها با نیروهای تحصیل کرده ی غربی خود آنچنان به این ابزار تسلط داشتند که کوچکترین نقدی را با شیخون مطبوعاتی سرکوب می کردند. حزب مشارکت رفتاری افراطی و به غایت رادیکالی داشت. از نظر انحصارطلبی به گونه ای بود که به غیر از اعضای خود اجازه قدرت گرفتن به سایرین را نمی داد و در دولت، مجلس، شوراها و سایر نهادهایی که در اختیار داشت، تنها عوامل حزبی خود را بر کار می گماشت. حجابیان نظریه پرداز حزب گفته بود: «هر کس پیام دوم خرداد را درک نکرده است باید از کار برکنار شود». این فرمان موجب شد که بیش از ۵۰۰۰ نفر از مدیران مخدوم و با سابقه کشور را از مصادر مدیریتی و اجرایی برکنار کنند باید پذیرفت که گفتمان حزب مشارکت نسبت به سایر احزاب جدید، ابتکاری و بدیع بود. «ایران برای همه ایرانیان» برای نخستین بار در ادبیات سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. «دانستن حق مردم است» لوگوی روزنامه صبح امروز به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی سعید حجابیان بود. تأکید مستمر بر «قانون و قانون گرایی» و تصریح بر اینکه «همه شهروندان در برابر قانون مساوی هستند» هرچند مندرج در قانون اساسی بود، اما به دلیل آنکه پرچمداری آن را حزب مشارکت برداشته بود و تبلیغ می کرد، بسیار مؤثر افتاد.



## ۵ تابوت سفارش دهید!

اصغر زاده، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، با اشاره به جنازه اعضای شورای شهر، گفت: «ما باید برای آنها ۵ تابوت سفارش دهیم».

اصغر زاده، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، با اشاره به جنازه اعضای شورای شهر، گفت: «ما باید برای آنها ۵ تابوت سفارش دهیم».

اصغر زاده، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، با اشاره به جنازه اعضای شورای شهر، گفت: «ما باید برای آنها ۵ تابوت سفارش دهیم».

اصغر زاده، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، با اشاره به جنازه اعضای شورای شهر، گفت: «ما باید برای آنها ۵ تابوت سفارش دهیم».

اصغر زاده، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، با اشاره به جنازه اعضای شورای شهر، گفت: «ما باید برای آنها ۵ تابوت سفارش دهیم».



جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد

جلسه دیروز شورای شهر هم به دلیل غیبت پرویز، جلالی، پور، وسمقی، علیرزاده طباطبایی، عطریانفر و درویشیان از رسمیت افتاد و تا استانیته

اتحادیه پیش رفت

درویشیان خواستار سلب عضویت اعضای غایب شد

عقبو شورای شهر تهران؛ ملکه مدنی تعامل لازم روانی ندارد



## شورای شر!

بررسی کارنامه‌ی مدیریتی شورای اول شهر اصلاح طلب تهران از آغاز تا انحلال

مشارکت در عین بزرگداشت کرباسچی و تأیید وی و اعتراض برخی از اعضای شورای شهر بر این باور بودند که بایستی به سرنوشتش، نگاه به آینده‌ی دوخته بودند که باید با کمترین کارهای اجرایی هم دخالت داشته باشند و حوزه کار خود را فراتر تشنج همراه باشد و نخستین تجربه مدیریت شورایی را به خطر از یک عضو شورا و کارهای تقنینی آن می‌دانستند. به عنوان نیندازد. چنین بود که شورای شهر اعلامیه‌ای صادر کرد و از مردم خواست کسانی را که برای این مقام توانایی دارند، معرفی کنند. حاصل این فراخوان اعلام نام ۷۴ نفر بود. هر نامزدی که بتواند در رای گیری مقدماتی ۵ رای بیاورد، در فهرست نهایی قرار می‌گرفت و بدین ترتیب ۹ نفر به لیست نهایی راه یافتند.

محمد عطریانفر، محمد حقانی، تقی‌زاده، محمد غرضی، دانش آشتیانی، ابراهیم اصغرزاده، سهیلا جلودارزاده، شهاب گناباد و عزت‌الله سبحانی، در نهایت چون تعداد اعضای طیف مشارکت به کارگزاران می‌چربید، دانش آشتیانی از حزب مشارکت از بین این گزینه‌ها بیشترین رای را کسب کرد. اما انتخاب او به هیچ وجه به مذاق کارگزارانی های شورا، به ویژه لیدر آن ها عبدالله نوری، خوش نیامد. عبدالله نوری که خود عامل صعود ستاره اقبال کرباسچی شده بود و عامل اصلی انتخاب او به شهرداری تهران بود، حال نمی‌خواست این کرسی مهم از دست کارگزارانی ها بیرون برود. در نهایت با تهدید او به استعفاء، اعضای شورا در خانه او جمع شدند و بر سر انتخاب یک چهره شناخته شده تر و به زعم آن ها قوی تر توافق کردند. محمد عطریانفر، احمد حکیمی‌پور، محمد حسین درویشیان، سید محمود علیرزاده طباطبایی، مرتضی لطفی، رحمت‌الله خسروی، غلامرضا فروزش، صدیقه وسمقی، عباس دوزدوزانی و سید محمد غرضی

های شهر تهران در شورای اول صحنه گذاشت: شورای شهر دچار مشکلاتی بود؛ اینکه جنبه سیاسی بر جنبه تخصصی غلبه داشت و دو گرایش سیاسی موجود در شورای شهر (مشارکت و کارگزاران) تمایل داشتند شهردار طبق سلیقه آنان عمل کند. در حالی که من علیرغم عقبه سیاسی تصمیم گرفته بودم صرفاً بر مبنای مصلحت‌اندیشی تخصصی شهر را اداره کنم. محور مخالفت‌ها عمدتاً یکی از اعضا بود که موجب ائتلاف وقت و هدر رفتن فرصت‌ها می‌شد. (ایسنا، ۲۸ تیر ۹۲)

اختلافات شدید میان الویری و شماری از اعضای شورای شهر، از جمله «ابراهیم اصغرزاده»، منجر به آن شد که بر سر ابقاء یا برکناری او میان دو دسته از اعضای شورا، رقابتی شکل بگیرد. مثلاً در ۲۸ خرداد ۸۰، زمانی که قرار بود در جلسه شورای شهر برای عزل الویری رای گیری انجام گیرد، موافقان الویری اقدام به «آبستراکسیون» کردند و با عدم حضور در جلسه، آن را از رسمیت انداختند. لازم به ذکر است که الویری حامیان قدرتمندی هم در دولت خاتمی و وزارت کشور داشت.

اما طیف مخالفان الویری همچنان به فشار خود برای برکناری او ادامه دادند تا این که کار به استیضاح شهردار تهران در ۱۴ آبان ۸۰ کشید. اما الویری توانست با کسب ۵ رای مخالف استیضاح و دو رای منتع که مخالف به حساب می‌آمد، ابقاء شود. با این حال فضای شدید مخالفت با شهردار منجر به آن شد عملاً شورا کار خاصی در جهت مدیریت شهری از پیش نبرد و بحث‌های سیاسی سکه رایج آن باشد. الویری هم در ۲۴ بهمن ۸۰ استعفاء داد. محمد عطریانفر از موافقان استعفا‌ی الویری در همین رابطه

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن  
برگرفته از سایت اینترنتی شرق

## مقدمه

وقتی در اسفندماه ۱۳۷۷ اولین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا با تبلیغات سنگین اصلاح طلبان برگزار شد، دقیقاً به مانند انتخابات دوره اخیر شورای شهر، به طور کامل به نفع این جناح سیاسی تمام شد و تمامی ۱۵ نفر راه یافته به شورای شهر اول، از فهرست اصلاح طلبان بودند. البته در فضای احساسی حاکم بر کشور در پی جریان دوم خرداد ۷۶، و سیطره مطبوعات دوم خردادی بر فضای رسانه ای کشور، چندان هم این پیروزی دور از انتظار نبود، گرچه بعد از مشارکت بالای رای دهندگان در دوم خرداد۷۶، در اولین انتخابات سراسری بعد از آن، میزان مشارکت به طرز محسوسی افت کرد، چنان که «عبدالله نوری» معروف به «شیخ اصلاحات» به عنوان نفر اول منتخبان، تنها نزدیک به ۶۰۰۰۰ رای آورد و سید حجابیان کاشانی، تئوریسین اصلاحات و چهره رسانه ای این جریان نیز حدود ۳۸۰۰۰۰ رای کسب کرد. ۱۵منتخب اصلاح طلب شورای شهر اول تهران به این قرار بودند: عبدالله نوری، سعید حجابیان کاشانی، جمیله کدیور، فاطمه جلالی‌پور، محمدابراهیم اصغرزاده، محمد عطریانفر، احمد حکیمی‌پور، محمد حسین درویشیان، سید محمود علیرزاده طباطبایی، مرتضی لطفی، رحمت‌الله خسروی، غلامرضا فروزش، صدیقه وسمقی، عباس دوزدوزانی و سید محمد غرضی

## انتخاب شهردار، جدال کارگزاران \_ مشارکت

لازم به ذکر است که شورای شهر اول بین دو طیف اصلاح طلب کارگزاران و مشارکت تقسیم شده بود و عبدالله نوری رهبر کارگزارانی های شورا و سعید حجابیان رهبر مشارکتی های آن بود. انتخاب الویری از حزب کارگزاران، بر یک مبنای تلاش جریان اصلاحات برای ادامه راه غلامحسین کرباسچی، شهردار معزول و زندانی تهران بود که او هم از حزب کارگزاران بود. مجله اصلاح طلب «پیام امروز» (شماره ۱۳)، روند اولین و مهم ترین اقدام شورای شهر، یعنی انتخاب شهردار را چنین توضیح داد:

رئیس(عبدالله نوری) و چند تن دیگر از اعضاء معتقد بودند که این جمع باید با انتخاب کسی که کرباسچی توصیه می‌کند، اعتراض خود را به سرنوشتی که جناح محافظه‌کار به ناحق برای شهردار سابق رقم‌زده بیان کند. گروه دیگر (اعضای جبهه

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱

۱۴۰۲

۱۴۰۳

۱۴۰۴

به روزنامه ها گفت:

بعد از آنکه استیضاح شهردار رای اعتماد نیاورد، اعضا چون با فرایند سوالات و پاسخ به سوالات قانع نشده بودند، موضع مخالفت گرفته و اعلام کردند چون قانع نشده‌اند عملاً نمی‌توانند نقش فعالی در شورا داشته باشند و تلاش ما هم برای ایجاد تعامل بین شهردار و اعضای شورا بی‌نتیجه ماند. در حال حاضر هم احساس می‌کنم این اتفاق (استعفاى شهردار) به نفع مردم است.

## انتخاب ملک مدنی آغاز حماسه شورای شهر

این بار طیف کارگزاران شورای شهر که گویی کرسی شهرداری تهران حق مسلم حزب خود می‌دانستند، «شبه الناس» به غلامحسین کرباسچی را به عنوان شهردار به شورای تحمیل کردند. «محمد حسن ملک مدنی»، در زمان استانداری کرباسچی در اصفهان، شهردار این شهر بود و اصولاً جزو اصفهانی‌های عرصه سیاست محسوب می‌شد که چهره‌های شاخص آن افرادی چون عبدالله نوری، محمد عطریانفر و غلامحسین کرباسچی بودند. با رفتن کرباسچی از اصفهان به شهرداری تهران، بعد از مدتی ملک مدنی هم به او ملحق شد و سمت مشاور عالی کرباسچی را گرفت. انتخاب ملک مدنی در همان ابتدای امر خبرساز شد، چرا که وقتی فهرست اموال خود را به قوه قضاییه ارایه داد، در سال ۸۰ حدود ۱۷ میلیارد تومان سرمایه داشت که با لحاظ شاخص تورم، معادل ۱۸۰ میلیارد تومان در سال ۹۵ بود. نکاتی دیگری هم درباره او مطرح شده بود، از جمله این که او مدرک فوق دیپلم دارد و در گذشته پرونده قضایی داشته است. اما ماه عسل شورا با شهردار جدید هم تنها چند هفته طول کشید، و ناگهان با اعلام خبر توقف فروش تراکم در تهران از سوی شهردار، جنجال شورای شهر آغاز شد. لازم به ذکر است که ملک مدنی در ابتدای امر، خود از طرفداران فروش تراکم بود و این اعلام ناگهانی بسیار غیرمنتظره بود. اما او توجیه خاص خود را درباره این موضوع داشت:

«من شهر را ارزان نمی‌فروشم. اقتصاد شهری این نیست که شهرداری تراکم را مفت بفروشد. من فروش مزاد تراکم در هفت منطقه تهران را متوقف کرده‌ام و تسلیم فروش موردی تراکم نخواهم شد.» بر سر مساله تراکم، بلافاصله شورا دوباره انشقاق پیدا کرد و گروهی از اعضا به رهبری ابراهیم اصغرزاده، به شدت در برابر شهردار جدید موضع گرفتند. اما از آن سو، گروه موافقان شهردار به سرمدمداری محمد عطریانفر اجازه استیضاح او را نمی‌دادند. خیلی زود کار اعضای شورا به افشاگری‌های بعضاً سخیف علیه یکدیگر کشید و سریال دعوای شورای شهر به جذاب‌ترین سریال مطبوعات سال ۸۱ تبدیل شد. یک روز محمود علیزاده طباطبایی، از موافقان شهردار، مخالفان را به «گرفتن آپارتمان‌های لوکس در الهیه» متهم می‌کرد. روز دیگر، اصغرزاده از واریز میلیاردها ریال پول شهرداری به حساب شخصی شهردار خبر می‌داد. حتی اصغرزاده کار را به جایی رساند که ملک مدنی را به نداشتن «تعادل روانی» متهم کرد و از او خواست که گواهی عدم اعتیاد خود را ارایه دهد. اعضای شورای شهر که همه بالاتفاق اصلاح طلب بودند به اصطلاح عوام، حتی پته زندگی شخصی یکدیگر را هم روی آب می‌ریختند. برای مثال، معلوم شد که یکی از اعضای شورا که در مقطعی جزو مخالفان ملک مدنی بود و بعد تغییر جهت داد، برای همسر دوم خود از شورا آپارتمانی لوکس گرفته بود! جلسات شورا، یکی از پی‌گیری‌ها به واسطه آبستراسکیون مخالفان و موافقان شهردار، از رسمیت می‌افتاد و مشکلات شهر به طور روزافزون بر هم تلمبار می‌شد. مثلاً ملک مدنی می‌گفت حاضر نیست که پول یارانه شرکت واحد اتوبوس رانی را از محل فروش تراکم پرداخت کند و سیستم حمل و نقل شهری با مشکلات عدیده مواجه بود و حتی پای وزیر کشور وقت، عبدالواحد موسوی لاری، به میان آمد.

اختلافات و تنش‌های روزافزون شورا به شورای حل اختلاف استان کشیده شد، ولی تنش‌ها کاهش نیافت. در نتیجه داوری به شورای حل اختلاف مرکزی با حضور نمایندگان سه قوه ارجاع شد، که آن هم فایده‌ای نداشت. در این میان دولت بیشتر به شهردار و موافقان شهردار همراه بود و اشرف بروجرودی معاون امور اجتماعی و شوراهای وزارت کشور هم بحث انحلال

## یک نگاه

**انتخاب ملک مدنی در همان ابتدای امر خبرساز شد، چرا که وقتی فهرست اموال خود را به قوه قضاییه ارایه داد، در سال ۸۰ حدود ۱۷ میلیارد تومان سرمایه داشت که با لحاظ شاخص تورم، معادل ۱۸۰ میلیارد تومان در سال ۹۵ بود. نکاتی دیگری هم درباره او مطرح شده بود، از جمله این که او مدرک فوق دیپلم دارد و در گذشته پرونده قضایی داشته است. اما ماه عسل شورا با شهردار جدید هم تنها چند هفته طول کشید، و ناگهان با اعلام خبر توقف فروش تراکم در تهران از سوی شهردار، جنجال شورای شهر آغاز شد. لازم به ذکر است که ملک مدنی در ابتدای امر، خود از طرفداران فروش تراکم بود**

شورای شهر را مطرح کرد. گزارش مطبوعات آن روز، از پشتیبانی «محمد علی ابیطحی»، نماینده دولت در شورای حل اختلاف مرکزی و معاون خاتمی از طیف موافقان شهردار خبر می‌داد. در عین حال، ظاهراً موسوی لاری وزیر کشور خود مخالف ملک مدنی محسوب می‌شد.

با اعلام احتمال انحلال شورا از سوی بروجرودی، حامیان ملک مدنی در شورا منتظر قطعی شدن حکم نماندند و حتی کار پلمب دفاتر شورا را کلید زدند، به نحوی که عوامل شهرداری درب ساختمان گروه‌های تخصصی شورا را در باغ فردوس را با جوشکاری پلمب کردند! در این میان بازار اتهام‌زنی‌های متقابل داغ داغ بود. روزنامه «مردمسالاری»، وابسته به طیف اصغرزاده، یک پای حمایت وزارت کشور از ملک مدنی را «علی خاتمی»، رئیس دفتر و برادر سید محمد خاتمی می‌دانستند که به ادعای این روزنامه با کرباسچی و ملک مدنی شراکت اقتصادی داشت. همزمان، طیف طرفدار شهردار شامل عطریانفر، محمود علیزاده طباطبایی، صدیقه وسمقی، فاطمه جلایی پور و محمدحسین درودیان مرتب با آبستراسکیون، جلوی رسمیت یافتن جلسات شورا را می‌گرفتند. با نزدیک شدن زمان انتخابات دوره دوم شوراها در سال ۸۱، اصغرزاده سردسته مخالفان شهردار از فعال شدن گروه «زمین‌داران شهری» حامی ملک مدنی برای تأثیرگذاری بر انتخابات شهر خبر داد. از طرف مقابل، علیزاده طباطبایی، در افشاگری رسانه‌ای از «شراکت تجاری ۲۰ سال اصغرزاده و ملک مدنی» خبر داد. او گفت که اصغرزاده در شورای شهر منافع شخصی دارد و درست از زمانی که بحث توقف فروش تراکم مطرح شد، به دشمن ملک مدنی تبدیل شد. در این میان اخباری بر این مینا در برخی روزنامه‌های دوم خردادی مطرح شد که اعضای مخالف شهردار در شورا، گفتند به شرطی با ابقای ملک مدنی موافقت می‌کنند که فروش تراکم برای دست کم دو هفته آزاد شود! این خبر به شائبه‌ها مبنی بر وجود منافع شخصی هنگامت در موافقت‌ها و مخالفت‌های شورای شهر تهران دامن زد. همزمان، مجلس ششم هم وارد ماجرا شد و یک هیئت تحقیق و تفحص از شهرداری در موضوع توقف فروش تراکم تشکیل داد. این هیئت هم بعد از بررسی‌های خود، رأی به متخلف بودن ملک مدنی داد، لیکن گزارش این هیئت هم گره کار را باز نکرد و لابی قوی ملک مدنی در دولت، مانع از عزل او بود. یکی از مواردی که در گزارش این هیئت وجود داشت، ادامه یافتن فروش تراکم در برخی مناطق تهران، با وجود اعلام ممنوعیت فروش بود.

صدیقه وسمقی، از طیف طرفداران شهردار، در مصاحبه‌ای، سه تن از مخالفان اصلی ملک مدنی را به دست داشتن در ساخت و ساز و پیمانکاری‌های بزرگ در تهران متهم کرد که به همین دلیل مخالف توقف فروش تراکم از سوی شهرداری بودند. وسمقی گفت که اتفاقاً در زمان شهرداری الویری، یکی از

از موارد اختلافی همین افراد (از جمله اصغرزاده) با الویری این بود که شهرداری با فروش تراکم بی‌رویه «شهرفروشی» می‌کند، ولی حالا مخالف ممنوعیت فروش تراکم شدند! اما یکی از موارد جالب در این افشاگری‌ها، این بود که محمد ابراهیم اصغرزاده با ارایه سندی اعلام کرد که با وجود ممنوعیت فروش تراکم از سوی ملک مدنی، «محمد علی زم» (پدر روح الله زم، مدیر سایت ضدانقلاب «آمنیوز») که در آن مقطع، بعد از سالیان طولانی از حوزه هنری به سازمان فرهنگی و هنری شهرداری رفته بود، تقاضای ۱۳ میلیارد تومان تراکم سیار از ملک مدنی کرده است. گفتنی است که محمد علی زم کار تجاری خود را از همان حوزه هنری، با وارد کردن این نهاد فرهنگی به واردات سیگار آغاز کرده بود. به هر حال، مخالفان شهردار شامل اصغرزاده، منصور رضوی، حسن عابدینی، احمد حکیمی پور، رحمت الله خسروی و مرتضی لطفی در نامه‌ای سرگشاده به موسوی لاری، وزیر کشور وقت، با ارایه فهرستی از تخلفات شهردار تهران، از حمایت دولت از او به شدت انتقاد کردند. جالب این که، یکی از مواردی که درباره شیوه مدیریت «لوکس» ملک مدنی بر تهران مطرح می‌شد، تردد او با بالگرد به نقاط مختلف تهران بود. او از همین جا به شهردار «هلیکوپتر سوار» معروف شد. در ۲۰ بهمن ۸۱، هیات حل اختلاف مرکزی (شامل ابیطحی، معاون پارلمانی رییس جمهور، اشرف بروجرودی، معاون وزارت کشور، دو نماینده از قوه قضاییه و سه نماینده از مجلس) جلسه‌ای ۷ ساعته با حضور اعضای شورا و شهردار تشکیل داد تا پیش از حکم به انحلال، همه راه‌های دیگر بررسی شود. در نهایت با تصمیم این هیات، هیات رئیسه استعفاء داد و هیات رئیسه جدید شورا به ریاست عباس دوزدوزانی انتخاب شد.

دوزدوزانی در اولین مصاحبه خود بعد از انتخاب به عنوان رییس شورا، به شدت از عملکرد آن انتقاد کرد و کارنامه شورای شهر را «گندیده، کثیف، نحس و نجس» خواند. او ضمن ابراز برات از هر دو طیف حاضر در شورا، کل جریان‌ها را گندیده و ننگین خواند و از مردم بابت عملکرد شورا، عذرخواهی کرد. با این وجود، طیف مخالفان شهردار همچنان از حضور در شورا استنکاف می‌کردند و جلسات رسمیت نمی‌یافت. از همین رو، در نهایت در ۲۰ اسفند ۸۱، محمدعلی ابیطحی در گفتگو با خبرگزاری دولت، از تصمیم هیات حل اختلاف به انحلال شورا خبر داد. ابیطحی گفت:

«علیرغم رای منفی نمایندگان دولت برای انحلال شورای شهر تهران، انحلال این شورا با اکثریت آرا به تصویب رسید. نتیجه این نشست و رای‌گیری به وزارت کشور اعلام شده تا از طریق این مرجع ابلاغ شود. آخرین تلاش این هیات برای بقای شورای اسلامی تهران، تشکیل جلسه‌ای ۷ ساعته بود که متأسفانه علیرغم توافق مکتوب اعضای شورا بر عمل به دستور حکمیت، مورد عمل تعدادی از اعضا قرار نگرفت.» اشرف بروجرودی، معاون امور اجتماعی و شوراهای وزارت کشور هم درباره این تصمیم چنین گفت:

«شورای تهران را خود شورا منحل کرد، نه وزارت کشور. هر ۱۰ روز یک بار باید جلسه شوراها برگزار شود ولی به دلیل اختلافی که بین دو جناح درونی شورا وجود داشت، جلسه‌ای برگزار نمی‌شود. قانون این بود که اگر این‌ها نتوانند سه ماه جلسه شوراها را شکل بدهند، باید شوراها منحل بشود و این‌ها سه ماهشان گذشته بود. بحث شورا فراتر از این بحث‌ها بود. بحث تراکم و بحث بودجه شهرداری و شورا هم بود ولی این‌ها بهانه بود برای انحلال شورا. اساس این انحلال جناح بندی سیاسی بود...»

و این چنین بود که تجربه فضاقت بار و تراژیک شورای شهر اول تهران، که با خروارها ادعا و شعار اصلاح طلبان روی کار آمده بود، به پایان رسید و به لکه‌ننگی در تاریخ مدیریت شهری در ایران تبدیل شد.



## شخصیت شناسی

# آقای ایدئولوگ

حسین بشیریه و نقش وی در ایدئولوژی اصلاحات

عاطفه جاویدی

ترم هشت مهندسی عمران دانشگاه یاسوج

مقدمه

حسین بشیریه در سال ۱۳۳۲ در همدان متولد شد. در حوزه سیاست ایران دو شان متفاوت برای حسین بشیریه میتوان در نظر گرفت اگرچه این دو شان پیوند قابل توجهی با یکدیگر دارند، اما باید آنها را از یکدیگر جدا کرد: یکی از این شئون سمت استادی وی در دانشگاه‌های کشور و دیگری نقش ایدئولوگ و تئوری پرداز در جبهه اصلاحات است.

بشیریه مدرک کارشناسی خود را پیش از انقلاب از دانشگاه تهران اخذ کرد و برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. و پس از آن که کارشناسی ارشد را در دانشگاه اسکس گذراند، دکترای خود را در رشته تئوری سیاسی از دانشگاه لیورپول دریافت کرد و پس از بازگشایی دانشگاه‌های کشور بعد از انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۲ به ایران برگشت. وی به عنوان یکی از اساتید رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران تدریس را آغاز کرد. و همزمان در دانشگاه امام صادق(ع) و موسسه باقرالعلوم(ع) هم تدریس میکرد. بعد از انقلاب فرهنگی، بدون تردید بشیریه از مهمترین اساتید این رشته بود و تاثیر فراوانی در جهت بخشی به علوم سیاسی در کشور برجای گذاشت، به طوری که در نیمه دوم دهه ۷۰ تبدیل به فعال ترین استاد رشته علوم سیاسی شد. بشیریه در قامت یک استاد دانشگاه اندیشه ی ژرف و قابل اعتنا داشت. وی در بیان آرا و اندیشه‌های غربی، تقسیم بندی آنها و انسجام بخشی به نظام فکری افراد توانایی های قابل توجهی داشت. بشیریه شاگردان متفاوتی از هر دو جبهه سیاسی کشور داشت و برخی از نیروهای سیاسی هم پایان نامه های خویش را با وی گذراندند. در مجموع بشیریه در هدایت بسیاری از پایان نامه های دانشگاه های مختلف کشور سمت راهنما و مشاور داشت. در میان نیروهای سیاسی پایان نامه خود را با بشیریه گذراندند، چهره هایی از گروه های مختلف سیاسی مشاهده می شود که برخی از آنها عبارتند از:

«سعید حجاریان، محمد جواد غلامرضا کاشی، جواد اطاعت، کاظم جلالی، حسینی قاضیان، علی دارابی و احمد زیدآبادی.» بشیریه در پذیرش پایان نامه ها به طور کلی بر اساس علائق شخصی عمل کرده و آنچه را خود در آنها فعالیت نظری داشته، برگزیده است. مهمترین این موضوعات عبارتند از: گفتمان دموکراسی در ایران، بحران مشروعیت، دولت در ایران، ذهنیت

تجدد، جامعه مدنی در ایران، جان لاک، نوسازی در ایران و

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی، نسبت به

دوره قبل از آن آزادی عمل بیشتری پیدا کرد و توانست آثار

متعددی به چاپ برساند، اما بیشتر آثار تالیفی و ترجمه او در دوران

اصلاحات نوشته و چاپ شد. او در دوران سازندگی با حلقه آیین

و مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که در دسترس

اعضای همین حلقه بود همکاری داشت و توانست پایه های روابط

خود را با آنان تقویت کنند و در دوران اصلاحات به بسط و پرورش

آن بپردازد. او در دوران اصلاحات به نشر آثار و مطالبی پرداخت

که با سهولت بیشتری انتشار یافت. هر چند که بسیاری از آنان،

دیگر کتب دانشگاهی محسوب نمی شدند و بیشتر تئوری پردازی

هایی در جهت پیشبرد یک ایدئولوژی سکولاریستی بودند. حسین

بشیریه پس از سالها مطالعه فلسفه و اندیشه غرب، در نهایت به

نوعی «نهیلیسم دم غنیمت دان، گرا» گرایش می یابد. وی در آغاز

ترجمه کتاب لویاتان می نویسد:

«وای به حال زندگان؛ وای به حال مردگان؛ خوشا به حال آن کس

که نه زنده شد و نه مرد...»

او از اینکه سال ها عمر خود را در راه علم و اندیشه گذرانده است

با افسوس یاد می کند و زندگی لذت گرایانه را بر آن ترجیح می

دهد. بر همین اساس، بشیریه که ذهنی کاملاً انتزاعی و تئوریک

داشت به طوری که حتی گفتارهای او مانند قرائت یک متن جلوه

می کرد تلاش کرد بیش از گذشته با به حوزه عملگرایی بگذارد.

از آن پس حتی مباحث جامعه شناسانه او پرتنگ تر شد و از مباحث

نگارش وی که البته در محیط دانشگاهی نیز رایج است، مقابل

فلسفی وی کاسته شد.

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی، نسبت به

دوره قبل از آن آزادی عمل بیشتری پیدا کرد و توانست آثار

متعددی به چاپ برساند، اما بیشتر آثار تالیفی و ترجمه او در دوران

اصلاحات نوشته و چاپ شد. او در دوران سازندگی با حلقه آیین

و مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که در دسترس

اعضای همین حلقه بود همکاری داشت و توانست پایه های روابط

خود را با آنان تقویت کنند و در دوران اصلاحات به بسط و پرورش

آن بپردازد. او در دوران اصلاحات به نشر آثار و مطالبی پرداخت

که با سهولت بیشتری انتشار یافت. هر چند که بسیاری از آنان،

دیگر کتب دانشگاهی محسوب نمی شدند و بیشتر تئوری پردازی

هایی در جهت پیشبرد یک ایدئولوژی سکولاریستی بودند. حسین

بشیریه پس از سالها مطالعه فلسفه و اندیشه غرب، در نهایت به

نوعی «نهیلیسم دم غنیمت دان، گرا» گرایش می یابد. وی در آغاز

ترجمه کتاب لویاتان می نویسد:

«وای به حال زندگان؛ وای به حال مردگان؛ خوشا به حال آن کس

که نه زنده شد و نه مرد...»

او از اینکه سال ها عمر خود را در راه علم و اندیشه گذرانده است

با افسوس یاد می کند و زندگی لذت گرایانه را بر آن ترجیح می

دهد. بر همین اساس، بشیریه که ذهنی کاملاً انتزاعی و تئوریک

داشت به طوری که حتی گفتارهای او مانند قرائت یک متن جلوه

می کرد تلاش کرد بیش از گذشته با به حوزه عملگرایی بگذارد.

از آن پس حتی مباحث جامعه شناسانه او پرتنگ تر شد و از مباحث

نگارش وی که البته در محیط دانشگاهی نیز رایج است، مقابل

فلسفی وی کاسته شد.

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی، نسبت به

دوره قبل از آن آزادی عمل بیشتری پیدا کرد و توانست آثار

متعددی به چاپ برساند، اما بیشتر آثار تالیفی و ترجمه او در دوران

اصلاحات نوشته و چاپ شد. او در دوران سازندگی با حلقه آیین

و مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که در دسترس

اعضای همین حلقه بود همکاری داشت و توانست پایه های روابط

خود را با آنان تقویت کنند و در دوران اصلاحات به بسط و پرورش

آن بپردازد. او در دوران اصلاحات به نشر آثار و مطالبی پرداخت

که با سهولت بیشتری انتشار یافت. هر چند که بسیاری از آنان،

دیگر کتب دانشگاهی محسوب نمی شدند و بیشتر تئوری پردازی

هایی در جهت پیشبرد یک ایدئولوژی سکولاریستی بودند. حسین

بشیریه پس از سالها مطالعه فلسفه و اندیشه غرب، در نهایت به

نوعی «نهیلیسم دم غنیمت دان، گرا» گرایش می یابد. وی در آغاز

ترجمه کتاب لویاتان می نویسد:

«وای به حال زندگان؛ وای به حال مردگان؛ خوشا به حال آن کس

که نه زنده شد و نه مرد...»

او از اینکه سال ها عمر خود را در راه علم و اندیشه گذرانده است

با افسوس یاد می کند و زندگی لذت گرایانه را بر آن ترجیح می

دهد. بر همین اساس، بشیریه که ذهنی کاملاً انتزاعی و تئوریک

داشت به طوری که حتی گفتارهای او مانند قرائت یک متن جلوه

می کرد تلاش کرد بیش از گذشته با به حوزه عملگرایی بگذارد.

از آن پس حتی مباحث جامعه شناسانه او پرتنگ تر شد و از مباحث

نگارش وی که البته در محیط دانشگاهی نیز رایج است، مقابل

فلسفی وی کاسته شد.

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی، نسبت به

دوره قبل از آن آزادی عمل بیشتری پیدا کرد و توانست آثار

متعددی به چاپ برساند، اما بیشتر آثار تالیفی و ترجمه او در دوران

اصلاحات نوشته و چاپ شد. او در دوران سازندگی با حلقه آیین

و مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که در دسترس

اعضای همین حلقه بود همکاری داشت و توانست پایه های روابط

خود را با آنان تقویت کنند و در دوران اصلاحات به بسط و پرورش

آن بپردازد. او در دوران اصلاحات به نشر آثار و مطالبی پرداخت

که با سهولت بیشتری انتشار یافت. هر چند که بسیاری از آنان،

دیگر کتب دانشگاهی محسوب نمی شدند و بیشتر تئوری پردازی

هایی در جهت پیشبرد یک ایدئولوژی سکولاریستی بودند. حسین

بشیریه پس از سالها مطالعه فلسفه و اندیشه غرب، در نهایت به

نوعی «نهیلیسم دم غنیمت دان، گرا» گرایش می یابد. وی در آغاز

ترجمه کتاب لویاتان می نویسد:

«وای به حال زندگان؛ وای به حال مردگان؛ خوشا به حال آن کس

که نه زنده شد و نه مرد...»

او از اینکه سال ها عمر خود را در راه علم و اندیشه گذرانده است

با افسوس یاد می کند و زندگی لذت گرایانه را بر آن ترجیح می

دهد. بر همین اساس، بشیریه که ذهنی کاملاً انتزاعی و تئوریک

داشت به طوری که حتی گفتارهای او مانند قرائت یک متن جلوه

می کرد تلاش کرد بیش از گذشته با به حوزه عملگرایی بگذارد.

از آن پس حتی مباحث جامعه شناسانه او پرتنگ تر شد و از مباحث

نگارش وی که البته در محیط دانشگاهی نیز رایج است، مقابل

فلسفی وی کاسته شد.

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی، نسبت به

دوره قبل از آن آزادی عمل بیشتری پیدا کرد و توانست آثار

متعددی به چاپ برساند، اما بیشتر آثار تالیفی و ترجمه او در دوران

اصلاحات نوشته و چاپ شد. او در دوران سازندگی با حلقه آیین

و مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که در دسترس

اعضای همین حلقه بود همکاری داشت و توانست پایه های روابط

خود را با آنان تقویت کنند و در دوران اصلاحات به بسط و پرورش

آن بپردازد. او در دوران اصلاحات به نشر آثار و مطالبی پرداخت

که با سهولت بیشتری انتشار یافت. هر چند که بسیاری از آنان،

دیگر کتب دانشگاهی محسوب نمی شدند و بیشتر تئوری پردازی

هایی در جهت پیشبرد یک ایدئولوژی سکولاریستی بودند. حسین

بشیریه پس از سالها مطالعه فلسفه و اندیشه غرب، در نهایت به

نوعی «نهیلیسم دم غنیمت دان، گرا» گرایش می یابد. وی در آغاز

ترجمه کتاب لویاتان می نویسد:

«وای به حال زندگان؛ وای به حال مردگان؛ خوشا به حال آن کس

که نه زنده شد و نه مرد...»

او از اینکه سال ها عمر خود را در راه علم و اندیشه گذرانده است

با افسوس یاد می کند و زندگی لذت گرایانه را بر آن ترجیح می

دهد. بر همین اساس، بشیریه که ذهنی کاملاً انتزاعی و تئوریک

داشت به طوری که حتی گفتارهای او مانند قرائت یک متن جلوه

می کرد تلاش کرد بیش از گذشته با به حوزه عملگرایی بگذارد.

از آن پس حتی مباحث جامعه شناسانه او پرتنگ تر شد و از مباحث

نگارش وی که البته در محیط دانشگاهی نیز رایج است، مقابل

فلسفی وی کاسته شد.

مکتب فرانکفورت. بشیریه همچنین از اواخر دهه ۶۰ و تا به امروز

مقالات و کتاب های متعددی نوشت که بسیاری از آنها در دوران

اصلاحات در محافل دانشگاهی مورد استقبال قرار گرفت و بارها

تجدید چاپ شد. کتاب های ابتدایی بشیریه بیشتر ترجمه بودند

که روایتگر علایق او در حوزه اندیشه سیاسی و جامعه شناسی

سیاسی بودند. نخستین کتابی که در ایران به چاپ رسانید ترجمه

«شرح و نقادی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل» اثر جان

پلاماتز بود. این اثر در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسید. بشیریه پس از

آنکه با چند اثر ترجمه شده، محافل دانشگاهی، جامعه و حکومت

را محک زد به نشر آثار تالیفی اقدام کرد. او در سال ۱۳۷۲ کتاب

«انقلاب و بسیج سیاسی» را منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب

جامعه شناسی سیاسی» و «دولت عقل» را به طبع رسانید. آخرین

اثری که او پیش از دوران اصلاحات منتشر کرد ترجمه اثری با

نام «یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی» بود که در سال

۱۳۷۵ منتشر شد. بشیریه گر چه در دوران سازندگی،

عقلانیت و آزادی اندیشه قرار داشت. در کتاب هایی نظیر (انقلاب و بسیج سیاسی)، (تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم) و... نه به نقد آن آراء پرداخت و نه نظریات جدیدی ارائه کرد. عقلانیت و آزادی اندیشه حکم می کند که ضمن بیان آراء مختلف نظر و اندیشه ی خویش را نیز بیان کنیم.

اما پرسش اساسی در این است که چرا بشیریه از این شیوه بهره نمی برد. آیا علم لازم را ندارد یا به دلیلی از این امر امتناع می ورزید؟ بشیریه و مباحث بشیریه نشان می دهد که فرض اول نمی تواند درست باشد؛ چرا که اگر قرار بود نقد و تحلیل اندیشه های غربی را آغاز کند با چند مشکل مواجه می شد:

۱. نقد این اندیشه ها با هدف وی که ترویج اندیشه های غربی بود تناسب نداشت.

۲. وی بسیاری از نقدهای خود به جمهوری اسلامی را در قالب بیان تئوری های دیگران به عنوان بحثی علمی پیگیری می کرد و این امر از تبعات سیاسی و حقوقی آن اظهارات می کاست.

۳. ایدئولوژی وی اساسا سکولاریستی بود و در بیان و بررسی اندیشمندان غربی، اغلب به نکاتی اشاره می کرد که مهم می دانست و تمایل داشت؛ لذا یا نمی توانست آن ها را نقد کند چون قبول شان داشت یا اگر نقد می کرد بنیادهای سکولاریستی وی هرچه بیشتر نمایان می شد.

پس بهترین روش، ارائه هدفمند آراء اندیشمندان و به متناسب با دستگاه ایدئولوژی خود به شاگردان بود.

### اسلام شناسی و نظریه های وبری

از آموزه های مهم وی، اسلام شناسی وبری بود که در آن به استعداد اسلام در پرورش کاریزما و طبقه نظامی و جلوگیری از قدرت یابی طبقه اشراف اشاره می کرد که بیش از فتودالیسم، پاترمونیالیسم را می پرورد. به عبارت دیگر اسلام میانه ای با آریستوکراسی نداشته و استعداد فراوانی برای حکومت های الیگارشیک به ویژه از نوع نظامیان داشته؛ لذا اساسا در اسلام مردم سالاری دینی نمی تواند رخ دهد.

و بر به سه نوع مشروعیت سیاسی: سنتی، کاریزمایی و قانونی اشاره می کند که بشیریه نیز براساس این آموخته به تحلیل جمهوری اسلامی می پردازد. آموزه ای که از طریق بشیریه به اصلاح طلبان انتقال یافت. بشیریه اظهار می دارد که:

«این سه نوع مشروعیت، صرفا آرمانی بوده و در عالم واقع معمولا ترکیبی از آن ها یافت می شود و در هر نظام سیاسی یکی غلبه دارد... لذا جمهوری اسلامی در طول ۲۰ سال گذشته ۳ مرحله داشته: ۱. سیاست و اقتدار کاریزمایی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ ۲. سیاست و اقتدار سنتی از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ ۳. گرایش به سیاست و اقتدار قانونی از ۱۳۷۶ به بعد (تا ۱۳۸۴)»

با ذکر اینکه اقتدار کاریزمایی و سنتی، فاقد عقلانیت است، پس مطلوب هم نیست وی سعی داشت بیان کند که نوع مطلوب تنها به حکومت های دموکراتیک تعلق دارد که جمهوری اسلامی اینگونه نیست. همچنین براساس آموزه های بشیریه از وبری، حضور دین در سیاست پذیرفته نیست. بشیریه و شاگردان وی پاسخ به این اندیشه که دینی مانند اسلام برای مشروع بودن حکومت ها معیارهای خاص خود را دارد (اساس شکل گیری اختلافات تاریخی شیعه و سنی) مسکوت می گذارند و به بهانه ی علمی نبودن این موضوعات، به آن ها توجه نمی کردند و این جریان ایدئولوژی زدایی که طریق جریان اصلاحات برای تئوری پردازی بود، چیزی نبود جز مقابله با باورهای دینی در جامعه و سیاست و نهایتا سکولاریزه شدن.

### دین زدایی از جامعه و سیاست مهم ترین رکن ایدئولوژی بشیریه

بشیریه پیوند دین و سیاست را دخالت های گسترده ی دین در سیاست می شمارد و در ذکر آثار مثبت و منفی آن به پیامدهای مثبتی اشاره می کند که با کنایه، آن ها را نیز زیان می شمارد. بشیریه اظهار می دارد:

«به نظر می رسد مدافعان دخالت گسترده سیاست در دین با دو راه مواجه اند: یک آنکه بر دلایل درون دینی و درون گروهی خود همچنان پافشاری کنند... که نتیجه ی چنین راهی، جدایی فزاینده ی مذهب از جامعه و سیاست در عین قدرتمندی سیاسی آن خواهد بود و دوم آنکه استدلال های برون گروهی و برون دینی را در عرصه ی مباحث عمومی تقویت کنند و استدلال نمایند که

مذهبی از عناصر اصلی آن است... این گفتمان در اواخر عصر بدین سان از عرصه خصوصی فقه به عرصه عمومی قدم گذارند. پهلوی در بین اقشار و روشنفکران خاصی شیوع یافت و لیکن نتیجه ی چنین اقدامی ابزاری کردن دین و اصالت و اولویت بخشیدن به علایق توسعه نسبت به علایق دینی ست.» از دیدگاه بشیریه معتقدان دین و سیاست در بن بستی قرار دارند که راه خلاصی از آن وجود ندارد. بشیریه در اظهارات بالا دچار «مغالطه ی طرد شقوق دیگر» شده است. مغالطه مذکور وقتی رخ می دهد که ما نه یک حصر عقلی، بلکه با یک حصر استقرایی روبرو باشیم؛ یعنی حالات و شقوق مذکور، همه ی شقوق ممکن نیست. به عبارت دیگر میزان شنجش حکومت ها و سیاست ها تنها توسعه نیست. تعریف توسعه صرفا آنچه که بشیریه می پندارد نیست، اگر یکی از دستاوردهای حکومت های دینی، توسعه باشد

به معنای ابزاری شدن نیست. رابعا لزوما نباید از بین دو راه ذکر شده (برون دینی و درون دینی) یکی انتخاب شود. می شود و باید از هر دو استفاده نمود. خلاصا مبتنی بودن بر دلایل دینی در یک جامعه دینی را نباید درون گروهی نامید. مگر آنکه گروه را جامعه تفسیر نماییم که در این صورت جدا افتادن فزاینده ی مذهب از جامعه و سیاست رخ نمی دهد. سادسا پیش فرض بشیریه مبتنی بر تقابل عقل و شرع است که چنین نیست و... از طرفی بشیریه معلوم نمی کند صد درصد دینی کردن سیاست یعنی چه؟ یا اینکه اصولا می توان درباره ی مکاتب دیگر بشری یا الهی به صورت عقلی و علمی اثبات کرد که بهترین راه توسعه تنها از این طریق به دست می آید. روشن است که توسعه از دیدگاه اسلام با مکاتب دیگر تفاوت دارد؛ کما اینکه در خود غرب هم مفهوم مشترکی درباره این واژه وجود ندارد.

### نسبت دادن شیوزوفرنی و توتالیترسیم به اسلام گرای

بشیریه ایدئولوژی اسلامی را بنیادگرایی دینی می نامد و آن را نوعی بیماری روانی تعبیر می کند. با گفتن موارد زیر، ایدئولوژی دینی را زاییده عصر مدرنیته می داند:

« بنیاد گرایی دینی، نه دینداری سنتی و نه متجددانه است، بلکه دینداری بیمارگونه است؛ یعنی محصول واکنش به فشار های مدرنیسم و ناشی از احساس خطر در مقابل آزادی جدید و ترس از تجدد است... بنیاد گرایی البته جسم تجدد را می پذیرد، ولی روح آن را طرد می کند؛ تکنولوژی آن را قبول دارد، ولی ایدئولوژی آن را نفی می کند. بنابراین متضمن نوعی شیوزوفرنی است» فایده مطالب فوق بشیریه دست کم این است که به صراحت، تجدد گرایی را ایدئولوژی می داند و می گوید: « مدرنیسم یا تجددگرایی، ایدئولوژی خاصی است که تحقق تجدد غربی در سراسر جهان را ممکن یا ضروری می داند.» اما بر خلاف وی و سکولارهایی که درباره بنیادگرایی دینی اظهار نظر کرده اند، بنیاد گرایی دینی زاییده عصر مدرنیته نیست؛ بنیاد گرایی به معنای ایدئولوژی گرفتن دین برای نظم بخشی به رفتار، افکار و گفتار فردی و اجتماعی همواره در تاریخ حضور داشته و با ادیان متولد شده. لذا درباره رابطه بنیادگرایی و مدرنیته نمی توان از وجود پیدایش سخن گفت، بلکه باید از علم جدید به این وجود قدیمی سخن گفت. واقعیت این نیست که بنیادگرایی و ایدئولوژی دینی در تقابل با مدرنیسم و مدرنیته شکل گرفت، بلکه از قبل وجود داشت و از عصر مدرن به این سو، شناخت تازه ای نسبت به آن پیدا شد. از سوی دیگر این طبیعی بود که اسلام گرایان در برابر نفوذ ایدئولوژی های بیگانه مقاومت کنند و اینکه آنها صنعت و تکنولوژی را می پذیرند، عجیب نیست. زیرا آنها با ایدئولوژی مبتنی بر سکولاریسم در تقابل هستند، نه با دستاوردهای عصر مدرن. ( مدرنیته یک دوره در تاریخ تحولات بشری است).

### گفتمان جمهوری اسلامی

بشیریه گفتمان جمهوری اسلامی را گفتمان بنیاد گرایی می داند که از آن به عنوان گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک نام می برد که محصول فشار های روحی است و آن را به فرایند نوسازی عصر پهلوی نسبت می دهد که در جهان امروز طرفداران خود را از دست داده است: « این گفتمان از حیث عناصر تشکیل دهنده، پیچیده است و برخی از دیدگاه های سنتی را از نظر مسائل عصر مدرن بازسازی می کند. ضدیت با لیبرالیسم غربی و سنت روشنگری و تأکید بر بسیج توده و نخبه گرایی رهبری و همبستگی بر اساس هویت

پروان خود بوده است.»  
بشیریه در آغاز دهه ۷۰ مسئله "تساهل سیاسی" را مطرح می کند و اشاره می کند:

« مسئله تساهل سیاسی یکی از مهمترین مسائلی ست که در روند تکامل سیاسی دولت ها، پیش می آید و هر دولتی خواه ناخواه با مسئله ی حدود و میزان و موضوع تساهل مواجه میشود.» او تساهل یا عدم تساهل سیاسی را جوهره ی دموکراسی و توتالیترسیم عنوان می کند.

«تساهل اصلا معنایی منفی دارد و به معنی پذیرفتن امری است که از نقطه نظر پذیرنده، پذیرفتنی نیست. در مقابل، مفهوم آزادی به طور کلی معنایی مثبت دارد؛ زیرا در اندیشه آزادی آنچه آزاد گذاشته می شود لزوما نامطلوب نیست. پیش از آغاز لیبرالیسم، در حکومت ها دوره ای آغاز می شود که در آن تساهل سیاسی رواج می یابد.» لذا او ضمن آنکه تلاش می کرد، طرح مسئله ی سیاسی از نقطه نظر فلسفی در این وضعیت تاریخی خاص نیمه نخست دهه ۷۰ را توجیه کند و در پی آن بود تا به حکومت دینی بگوید: اگر لیبرال نیستید، لااقل اهل تساهل باشید. (زیرا او لیبرالیسم را مرحله ای بالاتر از تساهل می دانست؛ متساهل بر آن است که نباید مردم را مثلا به خاطر عقایدشان مورد آزار قرار داد، حال آنکه شخص لیبرال بر آن است که مردم اصلا حق دارند هر عقیده ای که می خواهند داشته باشند) بشیریه معتقد بود که جمهوری اسلامی دوران گذار از دولت مطلقه به دولت دموکراتیک است و تساهل سیاسی دوره ما قبل لیبرالیسم است. زیرا مطابق الگو برداری وی از تحولات تاریخ غرب، اندیشه تساهل سیاسی یکی از ویژگی های دوران گذار تفکر سیاسی در غرب از اواخر قرون وسطا تا پیروزی لیبرالیسم به شمار می رود. در پاسخ به اینکه چرا نظریه پردازان تساهل سیاسی، دست کم در عمل از نظریه های خود عدول می کنند، به مطالبی از پوپر اشاره می کند: « دفاع پوپر از تساهل سیاسی در کتاب « جامعه باز و دشمنانش» منتج از نظریات فلسفی او درباره علم و معرفت است... وی تساهل سیاسی را نسبت به نامتساهلان روا نمی داند و به منظور پاسداری مغایر با اصل تساهل نمی بیند. بنابراین تساهل مطلق به عنوان هدف ناقض اصل تساهل خواهد بود.» قیدی که اینگونه بر موضوع مطلق تساهل سیاسی وارد می شود، موجب می شود که اصولا این مفهوم در عمل معنا پیدا نکند. زیرا به دلیل تفسیر بردار بودن مفهوم نامتساهل همواره این توجیه برای گروه های قدرت باقی می ماند که به سرکوب با مخالفان بپردازند. در واقع در دوران اصلاحات که این جریان با شعار تساهل سیاسی و آزادی به عرصه قدرت آمد، این نظریه می توانست توجیهی برای برخورد با اسلام گرایان باشد.

ترجمه لویاتان هابز و مسئله جدایی دین از سیاست

ترجمه و چاپ کتاب لویاتان در سال ۸۰ توسط بشیریه انجام شد



و در محافل سیاسی بحث برانگیز شد. تفسیر مترجم و شاگردان او (بود).

از این اثر، بر اهمیت آن می افزود. وی در یادداشت خود از اهمیت این کتاب می نویسد:

«لویاتان اولین شرح جامعه درباره دولت مدرن و ویژگی ها و کارد می کند:

های آن است. به ویژه جدایی دین از سیاست و دولت کلیسا و...» - دموکراتیک

لذا معلوم بود انگیزه مهم ترجمه این کتاب، مباحثی بود که - اقتدار طلب

نویسنده از لزوم جدایی دین از سیاست مطرح ساخته بود. سعید

حجاریان از شاگردان فکری بشیریه این موضوع را روشن تر می

سازد:

«...هناز نهاد دین را فقط به امر رستگاری منحصر می کنند...

مسئله هابز مسئله زمانه ماست، هرچند کسانی بگویند متن قرن

هفدهمی به درد امروز نمی خورد، چون ما دولت دینی تاسیس

کرده ایم...» توجه به این موضوع در نشریات اصلاح طلب ها نیز

بارها مورد تاکید قرار گرفت.

## اقتدارهای دولت های ایدئولوژیک

از جمله گفتارهایی که بشیریه برای مقابله ی نظری و ایدئولوژیک

با حکومت دینی مطرح می سازد، گفتار بحران دولت های

ایدئولوژیک است. در این تقسیم بندی، نظام های سیاسی را به

سه دسته:

«اقتدار طلب»، «ایدئولوژیک» و «رفاهی» تقسیم میکند، که بر

اساس آن جمهوری اسلامی نظامی ایدئولوژیک تلقی می شود.

بشیریه در توضیح دولت ایدئولوژیک چنین می نویسد:

«منظور از این دولت، دولتی است که بر اساس ایدئولوژی واحدی

که مدعی کنترل و تنظیم همه وجوه زندگی جامعه است، تاسیس

شده و برحسب اصول عقاید آن، ایدئولوژی زندگی اجتماعی را

کنترل می کند. اینگونه دولت ها رهاورد قرن بیستم و در پاسخ

به بحران های زمان گذار از دوران سنتی به مدرن است.» وی نیز

این بحران ها را توصیف می کند. پیش فرض بشیریه این بود که

نسل جدید لزوما ایدئولوژی جمهوری اسلامی را پس می زند.

یعنی همانطور که در دوران پهلوی، نسل جدید ایدئولوژی آن

را برنتابید و دست به انقلاب زد، در جمهوری اسلامی نیز همین

طور است. اما مثال دیگر در توضیح این بحران ها، بحران کارایی

است. بشیریه معتقد بود که دولت های ایدئولوژیک اساسا در پی

انجام خدمات نیستند، بلکه هدف آنها پیاده کردن ایدئولوژی است

و تمهید را بر تخصص ترجیح می دهند. بنابراین با بحران های

مخصوص به آن مواجه می شوند:

«... در اوایل بحران ایدئولوژی روی تمهید به قیمت تخصص

تاکید گذاشت و در نتیجه دستگاه های اداری این دولت ها، ضعیف،

پرتنش و عرصه رقابت های شخصی و در واقع قوم و خویش

سالاری بوده است.» بشیریه مدعی بود که در واکنش

به دولت های ایدئولوژیک، نوعی ایدئولوژی گریزی به

وجود می آید که به دو صورت خواهد بود و هر دو در

تاریخ بعد از انقلاب اسلامی رخ داده اند:

- ایدئولوژی گریزی فعال و رقابت جویی و حمایت از

اصلاحات و مردم سالاری (به شیوه ای که در انتخابات

سال ۶۷ و ۷۸ و به طور کلی در دوران اصلاحات

دید شده)

- ایدئولوژی گریزی منفعلانه و پیدایش جامعه توده

ای منفعل از لحاظ سیاسی

و پیشنهاد وی پیگیری ایدئولوژی گریزی فعالانه از

سوی نسل جدید بود. بشیریه سپس بر اساس این پدیده

ایدئولوژی گریزی و نیز ساختار قدرت و صورت بندی

حقوقی نظام جمهوری اسلامی به شکلی که در قانون

اساسی نمایان شده است، سه شکل از رژیم سیاسی برا

جمهوری اسلامی متصور می شود:

- پوپولیسم سیاسی مرکب از کنترل مرکزی قوا در

سطح حکومت و جامعه توده ای فعال (به شیوه ای که

در دهه ۶۰ بود)

- شبه دموکراسی دوران اصلاحات (که در آن پتانسیل

نهایی وجه مردم سالارانه ی نظام سیاسی به کار گرفته

شده)

- الیگارش بستر احتمالی پس از دوران اصلاحات (که

مرکب از کنترل مرکزی قوا از جانب حوزه ی فقیه

سالاری و جامعه توده ای منفعل و آنومیک خواهد

## دولت اقتدار طلب و نقش اپوزیسیون

بشیریه در یک تقسیم بندی دیگر حکومت ها را به دو نوع تقسم

می کند:

- دموکراتیک

- اقتدار طلب

و جمهوری اسلامی را اقتدار طلب به شمار می آورد و خطاب به

اپوزیسیون بیان می کند که در چنین نظامی باید غیر مسلامت

جو باشد:

«اپوزیسیون غیردموکراتیک، مانند حکومت آن مانع رشد رقابت

ایدئولوژیک و پیدایش اصل واقعی اپوزیسیون می شود. بدین سان

اپوزیسیون مسالمت جویی که در درون نظام اقتدار طلب فعالیت

می کند، ضرورتا به حال دموکراسی مفید نیست، هر چند ممکن

است به بی ثباتی رژیم کمک کند.» وی با ابراز امیدواری به

پیروزی اپوزیسیون خطاب به آنها ادامه می دهد:

«تساهل اجتناب ناپذیر و تدریجی رژیم های اقتدار طلب نسبت

به بخش هایی از اپوزیسیون خواه ناخواه تحولاتی در درون نظام

ایجاد می کند، بدون آنکه چارچوب های آن را در هم بشکنند.

معمولا این رژیم ها ناآگاهانه شعار ها و آرمان های

بخشی از اپوزیسیون را ظاهرا اخذ می کنند تا جذابیت مخالفین را

خنثی و پایه های مشروعیت خود را تقویت کنند. تاثیر اپوزیسیون

در غیر از شرایط بحران انقلابی و بسیج توده ای، تاثیری

نامحسوس و حتی ناخودآگاه است...».

## مسئله لیبرالیسم و ایدئولوژی

بشیریه علاوه بر افراط در طرد حکومت دینی در ابراز تمایل به

حکومت های غربی هم رویکرد افراط آمیزی اتخاذ می کند. او در

برخی گفتار خود که با گفتار دیگرش در تناقض است، منکر این

می شود که حکومت های غربی و لیبرال، هم ایدئولوژیک هستند

و مهمتر اینکه ایدئولوژی بودن لیبرالیسم را نمی پذیرد:

«لیبرالیسم ایدئولوژی نیست. به خاطر اینکه در اندیشه ی

ایدئولوژی ها تاکید بر زیستن به شیوه ی زندگی خاصی است،

در حالی که لیبرالیسم ما را از برخی امور ناپسند نهی می کند،

ولی نمی گوید چگونه باید زندگی کنیم...» این گفتار بشیریه را

باید روایت دیگری از پدیده ای دانست که فوکویاما آن را "پایان

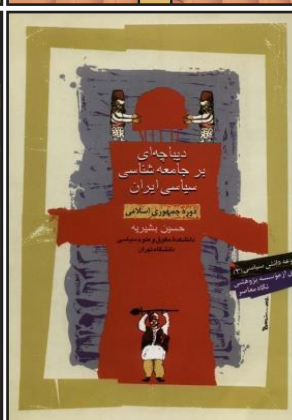
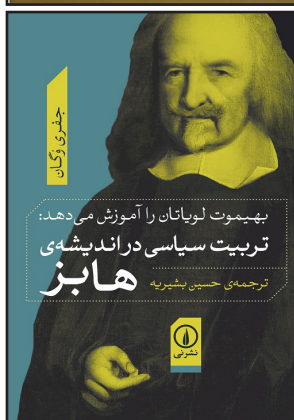
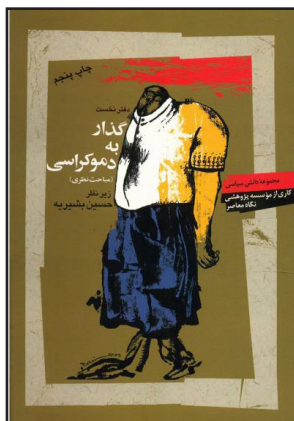
تاریخ" می نامید و لیبرالیسم را تری که آنتی تر ندارد. وی معتقد

بود، غرب بحران های خود را در دوران مدرن پشت سر گذاشته:

«دولت های غیر ایدئولوژیک مثل آمریکا یا کشورهای اروپایی،

در دوران مدرن دچار بحران های بسیاری شده اند و در این دولت

ها به دلیل ساختار خاص و آزادی اندیشه و تفکر غیر ایدئولوژیک،



اندیشمندان با همراهی سیاستمداران این بحران را پشت سر

نهاده اند.» ادعای آزادی اندیشه در غرب (در شرایطی که برخی

نویسندگان بدلیل نقد هولوکاست زندانی می شدند یا مسلمانان

در غرب با محدودیت مواجه بودند) از ادعاهایی است که تنها

از اندیشه های غرب مدار بر می آید و قابل فهم است که بشیریه با

داشتن ایدئولوژی سکولاریستی در جامعه غرب احساس آزادی کند

و در ایران مذهبی چنین احساسی نداشته باشد. عکس این قضیه

هم صادق است. بشیریه چون خود از همان ایدئولوژی ای بهره می

برد که حکومت های غربی نیز آن گونه هستند، لذا وجود این

ایدئولوژی را حس نمی کند و مدعی می شود آن حکومت ها

ایدئولوژیک نیستند. همان طور که ایدئولوژی پڑوهان گفته اند،

در تمام حکومت ها ایدئولوژی وجود دارد، فقط باید آنها را تجربه

کرد و شناخت. نکته متناقض بسیاری از نظریه پردازان اصلاحات،

این است که مکررا جمهوری اسلامی را ایدئولوژیک می نامند و

با ترسیم تصویر منفی از ایدئولوژی، مدعی می شوند که برخی

حکومت ها ایدئولوژیک نیستند و به مسائل علمی می نگرند. اما

آنها خود هم در موارد مقتضی اذعان دارند که برای مبارزه سیاسی

نیاز به ایدئولوژی است. لذا پذیرش ایدئولوژی بودن حکومت ها

و افراد، شرط نخست صداقت است. در زندگی سیاسی، نیروهای

سیاسی یا با حکومت هستند و ایدئولوژی آن را باور دارند، یا بر

حکومت هستند و با یک ایدئولوژی رقیب به مبارزه می پردازند؛

فهم این موضوع از ساده ترین واقعیت های سیاست است که انکار

آن خود هدفی ایدئولوژیک را نشان می دهد. (در واقع حرف از

نزاع بین دو ایدئولوژی دینی و سکولاریستی هست، نه جایگزینی

یک حکومت غیرایدئولوژیک به جای ایدئولوژیک که انجام آن

محال است.)

## تعریف حکومت دینی به عنوان مانع توسعه سیاسی

بشیریه هدف توسعه سیاسی را گسترش مشارکت و رقابت گروه

های اجتماعی در زندگی سیاسی تعریف می کند. دیدگاه های

بشیریه در رابطه با موانع، نشان می دهد که وی همچنان به

سکولاریسم وفادار است و مهترین مانع را در پیوند دین و سیاست

جستجو می کند. به طور کلی موانع توسعه سیاسی در ایران را در

سه مورد زیر بیان می کند:

- تمرکز منابع قدرت

- چندپارگی جامعه

- ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه حاکم

علت نخست، خود ریشه در دو علت دیگر دارد. از سوی دیگر وی،

از نظر توسعه سیاسی مهمترین شکاف های جامعه ایران را شکاف

های تمدنی یا فرهنگی می داند؛ یعنی فرهنگ ایرانی، اسلامی و

غربی (به خصوص فرهنگ اسلامی و غربی که به نظر

آشتی ناپذیر می رسند و این مانع پیدایش تساهل لازم

برای مشارکت و رقابت سیاسی می شود). به عبارت

دیگر ریشه مانع دوم هم به مانع سوم باز می گردد.

یعنی علت چند چند پارگی های اجتماعی، شکاف های

فرهنگی-تمدنی است. وی در ادامه بیان می کند که دو

فرهنگ غربی و اسلامی باعث شده است که در ایران

شکاف های اجتماعی به وجود آید و همبستگی از بین

برود. اگر همبستگی باشد میل حکومت به تمرکز قدرت

کاهش می یابد و شمارکت سیاسی افزایش می یابد.

اکنون راهی نمی ماند جز حذف یکی از این دو فرهنگ.

بر سر این دو راهی روشن است که او فرهنگ غربی را

می پذیرد. گذشته از مطالبی که در مورد این پذیرش

گفته شد، او این بار خود دین اسلام را به تواتلیر بودن

متهم می کند:

«دین اسلام به طور کلی متضمن عناصر نیرومندی

از تواتلیرسم است، به این معنی که مدعی نظارت بر

ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی است و

احکام دقیقی درباره وجوه مختلف زندگی دارد...».

علاوه بر این، وی اصل مذهب شیعه را دارای گرایش

الیتیستی معرفی می کند که با مصالح عامه و اصل

اکثریت در تعارض است. بر این اساس بشیریه به نظر

استاد خویش (حمید عنایت) درباره قرابت اسلام و

دموکراسی اعتراض می کند.

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۵۹

هواي

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



# دانشجو باز یچه نیست!

گزارشی کوتاه از وقایع و حوادث کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸

ریحانه زارعی

ترم شش رادیوترایی علوم پزشکی شهید بهشتی

پس از تصویب اصلاحیه‌ی قانون مطبوعات در مجلس پنجم، روزنامه‌ی سلام در روز سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۷۸ با تیرت درشت چنین نوشت: «سعید امامی پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات را داده است.» و ضمن انتشار یک سند محرمانه، این اصلاحیه را به سعید امامی منتسب نمود. وزارت اطلاعات دولت اصلاحات هم علیه روزنامه‌ی سلام به قوه‌ی قضائیه شکایت نمود. در نتیجه‌ی این امر، دادگاه ویژه‌ی روحانیت روزنامه‌ی سلام را توقیف کرد. البته ناگفته نماند که وزارت اطلاعات به سرپرستی علی یونسی، تحت فشار اصلاح طلبان حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب، شکایتش را پس گرفت اما هیچ گاه محرمانه بودن نامه‌ی منتشر شده را انکار نکرد و آن را یک سرقت اطلاعات تلقی نمود.

با اعلام حکم توقیف روزنامه سلام، اصلاح طلبان دچار غافلگیری شدند و به هشدار و تهدید روی آوردند. روزنامه‌های موسوم به زنجیره‌ای در اقدامی هماهنگ، تعطیلی روزنامه سلام را مهم‌ترین سوژه خبری خود قرار دادند و از آن به عنوان «اقدامی غیرقانونی»، «مقابله با دولت» و «مخالفت با توسعه سیاسی» یاد کردند.

روزنامه نشاط با عبارت معناداری در زیر تصویر مدیرمسئول روزنامه سلام نوشت: «آیا محافظه‌کاران هزینه به صحنه آوردن آقای موسوی خوئینی‌ها را محاسبه کرده‌اند؟» و روزنامه صبح امروز با مدیر مسئولی سعید حجاریان، در نخستین روز توقیف روزنامه سلام، تهدید کرد: «باید به یاد داشته باشیم که بازی دموکراسی، اگر چه بازی نامیده می‌شود، ولی اگر قواعد آن را پذیرفتیم، دیگر بازی نیست. رأی مردم به جمهوری اسلامی، رأی به دموکراسی است و اگر این قاعده چه در مطبوعات و چه در انتخابات در هم شکسته شود، آنگاه سیاست ورزی به پایان می‌رسد.»

هماهنگی روزنامه‌های پنجشنبه ۱۷ تیر در اختصاص تیتراها و سرمقاله‌های خود به عواقب غیرقابل پیش‌بینی و کنترل توقیف روزنامه سلام، نشان از آن داشت که یک تیم پشت پرده، هدایت این جریان را برعهده دارد؛ چراکه خبر توقیف

روزنامه سلام ساعت ۱۰ شب اعلام شده بود که معمولاً در اعتراضات بعدی را فراهم کرد. ساعت ۲۲:۴۵ همان روز، آن زمان، اکثر روزنامه‌ها می‌بایست با انجام مراحل نهایی، صفحات روزنامه‌ها را به چاپخانه می‌فرستادند تا در توزیع راهپیمایی کردند و با تحریک افراطی‌های نفوذی نهضت آزادی، از کوی خارج شده و اقدام به شعار دادن می‌کنند. فردا صبح خود دچار مشکل نشوند. روز پنجشنبه ۱۷ تیر، ۱۰ محدودیت از جمله شعارهای دانشجویان این بود: «طرح سعید امامی ملغی باید گردد»، «مجلس فرمایشی، خجالت خجالت»، «آزادی اندیشه، همیشه همیشه». در ابتدا نیروهای انتظامی و ضدشورش پس از ورود به منطقه از دانشجویان خواستند که به خوابگاه برگردند اما دانشجویان که تحت تأثیر تحریکات افراطیون بودند، بی‌توجهی کردند و پس از ملحق شدن فرصت‌طلب‌های ضدانقلابی، شروع به هتاک‌ی نسبت به مسئولین نظام و ضربه زدن به اموال مردم کردند.

پس از گذشت نیمه شب، در بامداد روز جمعه ۱۸ تیرماه، پلیس با کسب مجوز لزوم برخورد با تحریکات غیرقانونی از وزارت کشور، اقدام به عمل نمود که بجز برخی دانشجویان که به کوی بازگشتند، با مقاومت باقی اغتشاش‌گران مواجه شد. پس از ورود فرمانده جانشین منطقه‌ی تهران بزرگ با لباس شخصی به همراه یگان‌هایی از نیروی انتظامی، مذاکراتی بین وی و مدیرکل خوابگاه انجام می‌شود که در نتیجه‌ی آن مدیر خوابگاه درخواست ترک نیروهای انتظامی را می‌نماید که عملی نمی‌شود و در نهایت منجر به مشاجره لفظی فرمانده و مدیر خوابگاه شده که باعث درگیری ثانویه میان نیروها و دانشجویان می‌شود. پس از این مورد، درگیری‌ها و افراد دخیل در آن، افزایش یافته و سودجویان هم از این فضا استفاده نمودند و بر شدت آن اضافه کردند.

درگیری‌های پراکنده که از نیمه‌شب آغاز شده بود، تا صبح روز جمعه ادامه می‌یابد و افراد نقابدار مستقر در کوی و پشت‌بام‌های مشرف به خیابان کارگر با پرتاب سنگ و سردادن شعارهایی علیه ارکان نظام، در صدد تهییج دانشجویان از یک سو و تحریک نیروهای انتظامی و امنیتی به شدت عمل در برخورد با دانشجویان در سوی دیگر برمی‌آیند. حدود ساعت ۱۱ صبح، بالاخره جلسه شورای تأمین استان در استانداری تشکیل می‌شود و حادثه شب گذشته را بررسی می‌نماید. حوالی ظهر روز جمعه به نیروهای انتظامی دستور داده می‌شود که از صحنه خارج شوند.

یک  
نگاه

**باید به یاد داشته باشیم که بازی دموکراسی، اگر چه بازی نامیده می‌شود، ولی اگر قواعد آن را پذیرفتیم، دیگر بازی نیست. رأی مردم به جمهوری اسلامی، رأی به دموکراسی است و اگر این قاعده چه در مطبوعات و چه در انتخابات در هم شکسته شود، آنگاه سیاست ورزی به پایان می‌رسد.**

«سعید حجاریان»



در این میان برخی چهره‌های سیاسی به بهانه ابراز همدردی با دانشجویان وارد کوی دانشگاه می‌شوند. مجید انصاری، موسوی لاری، دکتر معین، فاتحه هاشمی، خانم کروی، مصطفی تاج‌زاده، عبدالله نوری، درودیان، اکبر گنجی، ابراهیم اصغرزاده و... از جمله این افراد هستند. فضای دانشگاه همچنان متشنج است و سخنان برخی از این چهره‌های سیاسی که به بهانه آرام کردن دانشجویان به داخل کوی رفته بودند، شعله‌های خشم آنان را شعله‌ورتر می‌سازد به گونه‌ای که بار دیگر گروه‌هایی سازمان‌یافته از محوطه کوی خارج شده و در خیابان کارگر ضمن ضرب و شتم مردم و ایراد خسارت به اموال عمومی، درگیری‌های پراکنده‌ای را با نیروهای انتظامی مستقر در اطراف کوی دانشگاه شکل می‌دهند. صبح جمعه خبرها حاکی از کشته و زخمی شدن بسیاری از دانشجویان بود و درگیری نیز تا بعد از ظهر ادامه یافت. ساعت ۳ بعد از ظهر، وزیر کشور به همراه وزرای آموزش عالی و بهداشت و درمان (دکتر فرهادی و دکتر معین) به کوی آمدند که در بدو ورود ایشان، شعارهایی از قبیل «وزیر کشور ما، اقتدار، اقتدار» به گوش می‌رسید. وقتی که او سعی در آرام سازی دانشجویان داشت، شعارها تندتر شد و به این‌جا رسید که: «وزیر بی‌کفایت، استعفا، استعفا». جو خوابگاه، وی را ناچار به ترک کوی نمود اما باعث نشد که در ادامه جانب آن‌ها را رها کند. وزیر آموزش عالی نیز همان روز در اعتراض به حمله کوی، استعفا داد و هیئت رئیسه دانشگاه تهران و رؤسای دانشگاه‌های تهران و هیئت نمایندگی نهاد مقام معظم رهبری نیز تهدید به استعفا کردند.

علاوه بر تعدادی مسئول مربوطه مانند علی ربیعی یا تاج‌زاده، برخی نمایندگان نیز از جمله غفوری فرد (از اعضای جناح راست)، فاطمه کروی، کوروش فولادی (نماینده مردم خرم آباد)، فاتحه هاشمی (نماینده مردم تهران)، هادی خامنه‌ای و محتشمی (مشاوران رئیس‌جمهور) و چند نفر از اعضای شورای شهر، سعی در آرام سازی جو موجود داشتند. از بامداد شنبه تا پایان دوشنبه ۲۶ تیرماه، دانشگاه تهران در تسخیر دانشجویان کوی بود و نیروهای انتظامی هم دانشجویان را آزاد گذاشته بودند. روز شنبه، دبیرخانه‌ی شورای امنیت ملی در اطلاعیه‌ی شماره یک که منتشر کرد، ضمن اعلام همدردی با دانشجویان، مقام دستور دهنده‌ی نیروی انتظامی را عزل کرده و گروه ویژه‌ای را برای تحقیق ماجرا تعیین نمود. هم‌چنین اعلام کرد که تمام بازداشت‌شدگان، آزاد شدند و افرادی هم در حال رسیدگی به مجروحان هستند. ضمناً، جمع بندی دبیرخانه به استحضار و تأیید مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا رسید که ایشان نیز بر ضرورت پیگیری امر تأکید نمودند. آیت‌الله صائمی و آیت‌الله اردبیلی هم با انتشار اعلامیه، اظهار همدردی نمودند.

بعد از ظهر یکشنبه ۲۰ تیرماه، حرکت دانشجویی در کوی به اوج خود رسید. گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های علم و صنعت و امیرکبیر دانشجویان را به ترک کوی دعوت می‌کردند؛ دربرابر آن‌ها، دانشجویی پشت میکروفن از همه خواست داخل کوی شوند. مدتی بعد عبدالله نوری پس از حضور در جمع دانشجویان، سخنرانی تندی علیه حادثه آفرینان و حامیان آن‌ها نمود. بعد از سخنان وی، تریبون آزاد شکل گرفت و دانشجویان به دو دسته تقسیم شدند: عده‌ای خواهان ماندن در کوی و پیگیری قانونی خواسته‌ها و گروهی خواستار راهپیمایی و اعتراض خیابانی. در نهایت گروه دوم عصر همان روز از کوی بیرون رفته و شعارهای تند خود را علیه مسئولان ادامه دادند.

صبح دوشنبه ۲۱ ام، تیرهای تند روزنامه‌های حامی رئیس‌جمهور، حاکی از سخنان منتظری و کروی و دبیر مجمع روحانیون درباره حوادث کوی دانشگاه بود. آیت‌الله طاهری (از اصفهان) و آیت‌الله نورمفیدی (از گرگان) عوامل حمله را محکوم کردند. تحصن اساتید و دانشجویان شکل گرفت و تریبون آزاد تشکیل شد. از طرفی اعلامیه‌ها نیز پشت سر هم منتشر می‌شدند، از جمله آن‌ها اعلامیه‌ی فعالان ملی مذهبی بود که دانشجویان را به خویشن‌داری دعوت می‌کرد. ظهر دوشنبه مقام معظم رهبری طی سخنان خود درباره

## یک نگاه

**در روزهای نخست فتنه ۷۸ وزیر کشور اجازه نمی‌داد که سپاه و بسیج وارد عمل شده و آشوبی را که تهران را به آتش کشیده بود، آرام کنند. می‌گفت فقط نیروی انتظامی. این در حالی بود که نیروی انتظامی می‌گفت که ما دیگر نمی‌توانیم ادامه بدهیم. من برای اولین بار همین‌جا عرض بکنم که من در آن قضیه بر خورد جدی با وزیر کشور وقت داشتم. در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی که دبیر آن آقای دکتر حسن روحانی بود، یک برخورد لفظی بین ما پیش آمد و آقای روحانی به نفع سپاه رأی داد و گفت: «سپاه باید بیاید؛ برای دفع فتنه تهران» با ورود بسیج و سپاه، در چند ساعت این فتنه تمام شد. می‌توانم بگویم عناصری که ما آن زمان دستگیر کردیم گفتند که از سوی مسئولان برخی وزارت خانه‌ها حمایت میشدند.**

**«سردار رحیم صفوی فرمانده وقت سپاه»**

حوادث کوی دانشگاه، ضمن اظهار ناراحتی‌شان، هشدار دادند: «دشمن دانشجویان را هدف گرفته است... دانشجویان فرزند ماست، متعلق به کشور است. دشمن است که می‌خواهد با نفوذ در میان دانشجویان فساد و تباهی کند، خود دانشجویان بایستی هوشیارانه متوجه باشند.»

در ساعات پایانی روز دوشنبه، اجتماع دانشجویان به زد و خورد منتهی شد. حدود ساعت ۳ عصر، نزدیک به هزار نفر از دانشگاه تهران به سمت چهارراه ولی‌عصر خارج شدند و طی راهپیمایی، در میدان ولی‌عصر با نیروی انتظامی درگیر شدند. ساعت ۷ عصر نیز عده‌ی دیگری از دانشگاه خارج شدند که نیروی انتظامی با گاز اشک آور با ایشان درگیر شد که این درگیری‌ها تا شب هم ادامه یافت. برخوردهای قاطع نیروی انتظامی نشان از تصمیم بر پایان تظاهرات و ناآرامی‌ها داشت. با این حال، عده زیادی از دانشجویان و غیره، صبح روز سه شنبه هم مقابل ورودی دانشگاه تهران تظاهرات کردند و تا ظهر، اجتماع را به اوج خود رساندند.

پس از غائله ۱۸ تیر، دفتر تحکیم وحدت با اتخاذ مواضع جنجالی و تنش‌زایی، خود را مدعی تلقی نمود. در جریان راهپیمایی مردمی بیعت با رهبری در ۲۳ تیر ۱۳۷۸، ضمن شرکت در راهپیمایی، احتمال وقوع کودتا علیه دولت را هشدار داد. علی افشاری (عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) طی مصاحبه با روزنامه صبح امروز، از تهاجم بی‌رحمانه نیروی انتظامی تهران بزرگ و انصار به خوابگاه دانشجویان سخن اوآش بوابش نقابدار تحت حمایت بعضی از مدعیان اصلاحات، آزادانه هر کاری که دلشان می‌خواست انجام دادند.» هم چنین سردار رحیم‌صفوی، فرمانده وقت کل سپاه پاسداران در گفتگویی ماجرای صدور مجوز ورود نیروهای نظامی برای برخورد با آشوبگران را اینگونه روایت می‌کند: «در روزهای نخست فتنه ۷۸ وزیر کشور اجازه نمی‌داد که سپاه و بسیج وارد عمل شده و آشوبی را که تهران را به آتش کشیده بود، آرام کنند. می‌گفت فقط نیروی انتظامی. این در حالی بود که نیروی انتظامی می‌گفت که ما دیگر نمی‌توانیم ادامه بدهیم. من برای اولین بار همین‌جا عرض بکنم که من در آن قضیه برخورد جدی با وزیر

کشور وقت داشتم. در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی که دبیر آن آقای دکتر حسن روحانی بود، یک برخورد لفظی بین ما پیش آمد و آقای روحانی به نفع سپاه رأی داد و گفت: «سپاه باید بیاید؛ برای دفع فتنه تهران» با ورود بسیج و سپاه، در چند ساعت این فتنه تمام شد. می‌توانم بگویم عناصری که ما آن زمان دستگیر کردیم گفتند که از سوی مسئولان برخی وزارتخانه‌ها حمایت می‌شدند.»

سردار فیروزآبادی، رئیس پیشین ستاد کل نیروهای مسلح هم این تصمیم حسن روحانی را با پشتوانه تأیید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت عنوان کرده و می‌گوید: «این تصمیم شورای عالی امنیت ملی و تأیید رئیس‌جمهور بود. آن زمان جلوی خود بنده آقای روحانی با آقای خاتمی تماس گرفتند و گفتند وضع این‌گونه و جمع‌بندی این است و ایشان گفتند دیگر هر تصمیمی که گرفتید انجام دهید، از این به بعد هم همین‌طور خواهد بود.»

روزنامه‌ی سعید حجاریان با قصد تحریک اذهان، از قتل حداقل دو دانشجو نوشت. از طرفی دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه تهران کمیته‌ی متحصنین را تشکیل داد و با شدت یافتن درگیری‌ها طی روزهای بعد، کمیته از کنترل دفتر تحکیم هم خارج شد.

بار دیگر مقام معظم رهبری نظام اسلامی با صدور بیانیه‌ای در روز ۲۲ تیر ماه وارد صحنه شدند تا خراب‌کاری اصلاح طلبان را که حتی خودشان را هم نگران کرده بود، مدیریت و اصلاح نمایند. ایشان در بخشی از پیام خود فرمودند: «دو روز است که جمعی از اشرار با کمک و همراهی برخی از گروه‌های سیاسی ورشکسته و با تشویق و پشتیبانی دشمنان خارجی در سطح تهران به فساد و تخریب اموال و ارباب و عریده جویی پرداخته و موجب سلب امنیت و آسایش مردم شده‌اند. دشمنان زبور و حقیر اسلام و انقلاب گمان کرده اند انقلاب و مردم مؤمن و انقلابی به آنان اجازه خواهند داد که با فتنه انگیزی خود راه سلطه‌ی آمریکای جنایتکار را بر مهن عزیز ما هموار کنند. گروهک‌های وابسته و معاند، طبق تحلیل اربابان و معلمان خود گمان کرده‌اند مردم ایران از اسلام و انقلاب دست برداشته‌اند و به خیال باطل خود می‌خواهند از انقلاب اسلامی انتقام بگیرند ولی غافل از این که ملت مؤمن و شجاع و هوشیار به آنان و اربابان و پشتیبانان آنان اجازه ادامه شرارت را نخواهند داد و نظام مقتدر اسلامی آنان را به شدت منکوب خواهد کرد.»

پیام باصلابت و مقتدرانه‌ی مقام معظم رهبری، علاوه بر تغییر اوضاع، شجاعت ملت را تقویت نمود و وحشت را در دل دشمن زنده ساخت. ایشان از مسئولان دولتی و امنیتی خواستند که عناصر مفسد را بر جای خود بنشانند و فتنه‌انگیزان را ناامید کنند. هم‌چنین به ملت ایران خصوصاً جوانان، فرمودند که مراقب حرکات دشمن باشند و با همکاری با مأموران، عرصه را بر مزدوران تنگ نمایند و آمادگی لازم را داشته باشند.

پس از مدتی که روزنامه‌هایی همچون صبح امروز، نشاط و همشهری بر تحریکات ملت افزودند، در نهایت حامیان اصلاحات خواستار اتمام ناآرامی‌ها شدند. سازمان تبلیغات اسلامی و حوزه‌ی علمیه قم و به دنبال آن‌ها ناچاراً گروه‌های اصلاح‌طلب از مردم دعوت نمودند که در راهپیمایی ابراز انزجار نسبت به دشمنان خارجی و داخلی، شرکت کنند. در پایان نیز گروه‌های سیاسی مختلفی در این راهپیمایی وحدت خواهی در روز چهارشنبه ۲۳ تیر ۱۳۷۸ شرکت کردند که از جمله آن‌ها می‌توان اقشار ذیل را نام برد: مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، جبهه مشارکت، حزب کارگزاران سازندگی، مجمع نیروهای خط امام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، خانه کارگر، حزب اسلامی کار انجمن‌های اسلامی معلمان، مدرسین دانشگاه‌ها و جامعه پزشکی، جامعه مهندسين، جمع نمایندگان ادواری مجلس شورای اسلامی و جامعه‌ی اسلامی فارغ التحصیلان شبه قاره‌ی هند.

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۶۱

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



# شروع با قلب!

گزارشی از انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی

زینب سادات حسینی

ترم نشن کامپیوتر دانشگاه صنعتی قم

سناریو تخریب شخصیت آیت الله هاشمی رفسنجانی

ثبت نام آیت الله هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم که در بعد از ظهر آذر ۱۳۷۸ روی داد، شوک بزرگی به تندروها به خصوص حزب مشارکت وارد کرد؛ چرا که مشارکتی ها پیشتر با تهدیدهایی در صدد آن بودند تا سیاستمدار کهنه کاری را که الفبای انقلاب ۱۳۵۷ همراه نام او نگاشته می شود، از ورود به صحنه انتخابات و بالتبع حضور در مجلس ششم باز دارند. دوم خردادی ها با ارزیابی همراهی مردم با خود به این نتیجه رسیده بودند که می توانند یک تنه و بدون برخورداری از همراهانی مثل کارگزاران سازندگی سنگر قوه مقننه را از اختیار بگیرند. همین چشم انداز وسوسه برانگیز بود که با نامزدی هاشمی رفسنجانی به عنوان تکیه گاه معنوی حزب کارگزاران، آتش حمله به او را شعله ور ساخت. در حالی که بسیاری از اعضای کارگزاران سازندگی، حضور هاشمی رفسنجانی را در انتخابات مجلس ششم، مایه تقویت گرایش اصلاح طلبانه در کشور میدانستند، اما شرکای مشارکتی آنان، به مرحله جدیدی از انحصار در ساخت قدرت می اندیشیدند چنان که حتی از همان زمان در فکر جا گذاشتن افراد محوری جناح خود مثل مهدی کروبی بودند. این نکته را در چشش لیست انتخاباتی این افراد و قرار دادن نام کروبی در مراتب پایین لیست می توان یافت. در همان زمان اخباری منتشر شد که کروبی درباره حذف نامزدهای مجمع روحانیون مبارز، خطاب به اعضای حزب مشارکت سخنی گفته است که تا پیش از این آن را از جناح مقابل می شنیدند: «می خواهید جریان مشروطیت را تکرار کنید».

مشارکتی ها که به این نتیجه رسیده بودند در شرایط جدید ترک ائتلاف سیاسی تعیین کننده نیست، به ایجاد نوعی پوپولیسم احساسی در جامعه روی آوردند و بر همین اساس ضمن تخریب چهره هاشمی رفسنجانی در افکار عمومی جامعه، چنین القا کردند که رئیس جمهور منتخب مردم در اثر عدم همراهی مجلس در تعقیب اهداف اعلام شده، ناکام خواهند ماند و بایستی با تشکیل یک مجلس کاملاً همسو با

او مشکلات کشور برطرف شود. انتشار سخنانی از محمدرضا اعضای احزاب دو قلوئی جبهه دوم خرداد (حزب مشارکت و خاتمی (دبیرکل وقت حزب مشارکت) مانند:

«می خواهند سد راه برادرم شوند» و «اگر مجلس ششم با بد اخلاقی انتخاباتی دست زدند، این شد که نام وی در لیست اقدامات بخش ترور شخصیت سازمان توطئه، قرار گرفت، تا جوخه های ترور شخصیت حزب مشارکت آماده زدن خنجر از پشت شوند؛ از آن رو که مشارکتی ها اعتقاد داشتند پرونده ی سیاسی رفسنجانی قبل از آنکه بر سر راه اصلاح طلبان قرار بگیرد، باید بسته شود: «قضیه ی هاشمی را نباید برای چند سال بعد گذاشت که سر باز کند». آنان رهبری جوخه های ترور شخصیت هاشمی رفسنجانی را به «اکبر گنجی» و «عباس عبدی» سپردند. این پروژه با طرح چندین ادعای بی اساس انجام و با داستان سرایی و رمان نویسی دنبال شد که از مهم ترین آنان ادعاها، اتهام خلاف واقع قتل های دوران سازندگی است. در این زمینه ماحصل تراوشات ذهنی اکبر گنجی در دو رمان «عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری» و «تاریکخانه ی اشباح» بروز یافت. در رابطه با قتلها، اکبر گنجی در نوشته هایش به «قتل سازی» پناه برده تا مدعی آغاز قتل های زنجیره ای از دوران ریاست جمهوری رفسنجانی شود:

«هاشمی حقیقت را کتمان می کند. آقای هاشمی می توانست صادقانه به مردم بگوید که در دوران من قتل های بسیاری توسط محفل سعید امامی صورت گرفت ولی من از آنها بی اطلاعم».

در جایی دیگر، وی قتل ها را تکثیر داده و تعداد آنها را هشتاد تن عنوان کرد: «در دوران هشت ساله ی صدارت آقای هاشمی حدود هشتاد تن به وسیله ی محفل های اطلاعاتی و به علل سیاسی به قتل رسیده اند». عباس عبدی، عضو برجسته ی حزب مشارکت، نیز در سناریوی ترور شخصیت رفسنجانی به موازات اکبر گنجی به حملات ادامه داد. وی مدعی وقوع قتل هایی در دوران دولت سازندگی شد و در اتهام زنی به رفسنجانی بیان داشت که:

«چهار حالت موضوع آقای هاشمی در این قضایا (قتل های زنجیره ای) را ارزیابی می کنم:

۱- آقای هاشمی اطلاع داشته و دستور هم داده که این کارها انجام بشود؛ ۲- آقای هاشمی اطلاع داشته، دستور نمی داد

یک نگاه

**مشارکتی ها که به این نتیجه رسیده بودند در شرایط جدید ترک ائتلاف سیاسی تعیین کننده نیست، به ایجاد نوعی پوپولیسم احساسی در جامعه روی آوردند و بر همین اساس ضمن تخریب چهره هاشمی رفسنجانی در افکار عمومی جامعه، چنین القا کردند که رئیس جمهور منتخب مردم در اثر عدم همراهی مجلس در تعقیب اهداف اعلام شده، ناکام خواهند ماند و بایستی با تشکیل یک مجلس کاملاً همسو با او مشکلات کشور برطرف شود. انتشار سخنانی از محمدرضا خاتمی (دبیرکل وقت حزب مشارکت) مانند:**

«می خواهند سد راه برادرم شوند»

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۶۲

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



ولی به شرح هم نمی آمد؛ ۳- آقای هاشمی اطلاع داشته، خود استفاده کند». در حالی روز رأی گیری انتخابات مجلس از آراء، به تخلفات گسترده ی مصطفی تاج زاده، رئیس ستاد به دست می آمده ولی نمی توانسته مخالفت بکند؛ ۴- اینکه آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع نداشته است، بدترین حالت این آخری است و بهترین حالت اولی است.»

براساس مستندات و مدارک، قتل های مشکوک فقط به قتل های سال ۱۳۷۷ و دوره ی اصلاحات ختم می شود که پس از رسیدگی کامل به پرونده ی متهمان، مصطفی موسوی (کاظمی) از دوستان نزدیک سعید حجاریان، به عنوان عامل اصلی قتل ها معرفی گردید. نقش سعید امامی در آن ماجرا هرگز به اثبات نرسید؛ چرا که پیش از رسیدگی، وی به طرز مشکوکی در حالی که تحت بازجویی توسط دو بازجوی چپ معرفی شده از سوی علی ربیعی (و در اصل شخص حجاریان) قرار داشت، فوت می کند و گفته شد که خودکشی نموده است. ادعای واهی گنجی و عبدی مبنی بر وقوع قتل های بی شماری در دولت سازندگی از آنجا خلاف واقع دانسته شد که نه تنها وقوع این قتلها به اثبات نرسیده است بلکه آنها اسمی از مقتولان خیالی خود نیز نبردند و فقط به جنجال پراکنی مشغول شدند. در گام بعدی سناریویی که مشارکتی ها برای حذف سیاسی رفسنجانی نوشته بودند، مسئله ی جنگ تحمیلی بود. آنها رفسنجانی را مسئول ادامه ی جنگ پس از فتح خرمشهر دانستند و مدعی شدند که امام راحل (ره) پایان جنگ را آن موقع خواستار بودند. هاشمی رفسنجانی ضمن رد این اتهام، درباره ی دستور ادامه ی جنگ توسط شخص حضرت امام (ره) بیان داشت که: «بعد از فتح خرمشهر من مسئول جنگ نبودم، نماینده ی امام در شورای عالی دفاع فرمودند که ما موافق نیستیم که نیروهای ما وارد خاک عراق شوند ولی اصل جنگ را امام اجازه نمی دادند که کسی با ایشان بحث کند که جنگ متوقف شود یا آتش بس شود. خوب شما یا حرف های امام را فراموش کرده اید و یا اینکه بعضی از آقایان آن را ندیده می گیرند. امام حتی یک لحظه به کسی اجازه ندادند که با ایشان بحث کند که جنگ متوقف شود... بالاخره امام پذیرفتند که اگر وارد خاک عراق می شوید، به آنجا وارد شوید که مردم نباشند و یا کم باشند.»

مشارکتی ها در برنامه ی ترور شخصیت رفسنجانی، به طرح اتهام «دیکتاتوری و اختناق» نیز پرداختند. در همین زمینه اکبر گنجی، دوران دولت سازندگی را این گونه تاریک القا کرد: «امکان مخالفت علنی شهروندان با خشونت و جنایت وجود نداشت. مطبوعات مستقل هنوز شکل نگرفته بود. جنبش دانشجویی در حال بازسازی آرمان ها و تجدیدنظر اصلی مشکلات جامعه بوده است» وی در اتهام زنی به دوران دولت سازندگی، پا را از این فراتر گذاشت و مدعی شد:

«خشونت وزران و جنایتکاران عرصه ی سیاست در دوره ی هاشمی بدون دغدغه و ترس از مکافات دست به جنایت می زدند». در این میان عباس عبدی که در کنار گنجی جوخه های ترور شخصیت رفسنجانی را رهبری می کرد، دولت رفسنجانی را به سیاست زدایی متهم نمود: «و کار دیگری که در حوزه ی ایشان (رفسنجانی) انجام دادند. از بین بردن مشارکت بود». جوخه های تخریب رفسنجانی، اتهام «جاه طلبی» را نیز به فهرست سیاهی که در پرونده ی ایشان قرار داده بودند، افزودند: «عالیجناب سرخپوش می خواهد تا در همای دهه ی سوم انقلاب همچنان قدرتمند باقی بماند. اگر ایشان بر کرسی ریاست مجلس تکیه زند، با چنین شخصی چه نوع رابطه ای می توان برقرار کرد؟» دلیل تخریب شخصیت رفسنجانی نه تنها کنار گذاشتن شخصیتی بود که مانعی در سر راه مشارکتی ها برای تسخیر مجلس ششم قلمداد می شد، بلکه رفسنجانی در دید آنان به دلیل «اتمام تاریخ مصرف»، محکوم به «ترور شخصیت» بود:

«تئوریسین های چپ طی یک ساله ی اخیر بسیار تلاش کردند که به لایه های ارتدوکس خود بقبولانند که عمر سیاسی هاشمی رفسنجانی به پایان رسیده است. آنها می گفتند: هاشمی این استاد برجسته ی چانه زنی در سطوح فوقانی قدرت، دیگر نمی تواند از هنر دیپلماسی پنهان

خود استفاده کند». در حالی روز رأی گیری انتخابات مجلس از آراء، به تخلفات گسترده ی مصطفی تاج زاده، رئیس ستاد ششم فرا رسید که مشارکتی ها از عملکرد جوخه های ترور انتخابات کشور وقت و عضو ارشد حزب مشارکت، پی می شخصیت رفسنجانی مسرور و سرمست بودند و بررسی های برد و طی گزارشی به مقام معظم رهبری، تقاضای دستور می آماری مطبوعات و نظرسنجی های انجام شده نشان داد که نماینده ی رفسنجانی را در حالی اعلام می کند که رفسنجانی با ۹۳۰۵۹۰ رأی و کسب ۲۸ درصد آرا در رتبه ی بیستم قرار می گیرد.

رفسنجانی ترک مجلسی را که به دست مشارکتی ها و به کسب ۲۵ درصد آرای شرکت کنندگان شهر تهران، نفر سی ام منتخبین شهر تهران شد. مشارکتی ها که نتوانسته بودند مانع راهیابی هاشمی رفسنجانی به مجلس گردند، امیدوار بودند که اعلام می کند:

بسم الله الرحمن الرحيم  
مردم شریف و بزرگوار تهران، همان طور که مطلع هستید، اینجانب برخلاف تصمیم قبلی و تمایل شخصی و قلبی ام، حسب وظیفه ی شرعی و رسالتی انقلابی و میهنی و در پی اصرار و تأکید چهره های محترم و شخصیت های صاحب نظر نظام، در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت نمودم، اما حجم سنگینی از تبلیغات منفی و خلاف پیش از برگزاری انتخابات و در دوره ی تبلیغات و به هنگام رأی گیری شمارش آراء، بر صحنه ی میدان رقابت های انتخاباتی عارض گشت و حتی دشمنان خارجی و داخلی انقلاب سیمپاشی هایی علیه اصل نظام و دستاوردهای انقلاب و دفاع مقدس و سازندگی نمودند و در جریان انتخابات و حتی پس از اعلام نتایج، فضای شبهه ناک و ابهام آلودی به وجود آمد. خوشبختانه تدبیر مقام معظم رهبری مانع بروز مشکلات سیاسی و اجتماعی شد.

به رغم اصرار و درخواست اینجانب از مسئولان اجرایی و نظارتی مبنی بر رفع هرگونه ابهام و کشف تمام حقیقت و تلاش های شورای نگهبان و وزارت کشور، هنوز ابهامات و شبهاتی در نتایج انتخابات تهران باقی است که می تواند دستاویز دشمنان ملت و مخدوش کننده ی وحدت نیروهای معتقد به نظام اسلامی گردد. اکنون با توجه به شرایط جاری، انجام وظیفه به صورت مطلوب و تلاش برای وفاق ملی و تقویت سازندگی که از اهداف مهم و عمده ی حضور و عذرخواهی از مردم شریف و موکلان عزیز تهرانی از سمت نمایندگی مجلس شورای اسلامی اعلام انصراف می نمایم.

وظیفه ی خود می دانم نسبت به اعتماد همه ی کسانی که به رغم تبلیغات فراوان ناروا، به اینجانب رأی داده اند، ابراز تشکر نمایم و به آرای کسانی که به هر دلیل منتخب شان من نبوده ام، به دیده ی احترام بنگرم. همچنین نسبت به افراد و گروه های معدودی که به اشتباه یا خدای ناخواسته با کینه توزی و عدلوت به ناحق مرتکب تهمت، غیبت یا انتقاد ناسالمی در مورد اینجانب شده اند گذشت نموده و از درگاه خداوند متعال برای خود و همگان طلب بخشش و توبه نمایم.

امیدوارم با تلاش و هوشیاری همه ی نمایندگان محترم، نهاد قانون گذاری مجلس ششم، سنگر عزت، اقتدار و همدلی نیروهای وفادار به نظام و انقلاب و تقویت همکاری قوای سه گانه و نهادها و ارگانهای کشور باشد و اینجانب در هر عرصه ای که مصالح و منافع نظام اسلامی حاکم نماید به انجام وظیفه خواهم پرداخت.

اکبر هاشمی رفسنجانی  
**نگاهی به روند مشکوک انتخابات مجلس ششم**  
انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی در بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۷۸ به همت مسئولان اجرایی و نظارتی (وزارت کشور و شورای نگهبان) برگزار گردید و میلیون ها ایرانی مسلمان بر حسب تکلیف شرعی و ملی خود، در پای صندوق های رأی حاضر شدند تا ضمن نمایش حضور بانشاط خود، ۲۹۰ نماینده مجلس را از میان صدها نامزدی که با تأیید شورای نگهبان وارد فاز رقابت شده بودند، انتخاب و راهی مجلس کنند. پس از پایان یافتن زمان اخذ رأی و آغاز شمارش آراء از سوی وزارت کشور، مردم بی صبرانه منتظر اعلان نتایج انتخابات در شهرستانها و پایتخت بودند. این انتظار گرچه در شهرستانهای کوچک زودتر از شهرهای

**جمعیت مؤلفه اسلامی شایسته ترین ها**  
**را معرفی می کند**

 آیت و حجج اسلام آیت الله العظمی جعفر سبحانی	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد باقر بهبهانی	 آیت الله العظمی محمد رضا مشکینی	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani
 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani
 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani
 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani
 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani	 آیت الله العظمی محمد علی شahrastani

**جامعه روحانیت مبارز - ائتلاف پیروان خط امام و رهبری**

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
[۱۳۷۸]  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۶۳  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

بزرگ و پایتخت پایان یافت، اما تمامی نگاه ها از سراسر ایران اسلامی به تهران دوخته شده بود، تا خبری از نتایج انتخابات تهران دریافت شود. گویا این انتظار را پایانی نبود و وزارت کشور برخلاف روال معمول، حتی اعلان اولیه نتایج انتخابات تهران را مدتها به تأخیر انداخت و بالاخره پس از سه روزه با ارائه لیست به این انتظار ملی پایان داد. در روز هفتم اسفند ماه ۱۳۷۸ نیز با اعلان قطعی، اسامی ۳۰ نفر را به عنوان نمایندگان منتخب مردم معرفی کرد. نتایج انتخابات این بار قدری تأمل برانگیز بود، بویژه وقتی با تملل های وزارت کشور در اعلان نتایج همراه شده و شورای نگهبان، خبر از وقوع تقلب در انتخابات تهران میداد، دیگر می شد حدس زد که چه بر سر انتخابات آمده است. هر چند زوایای این اتفاق هولناک همچنان در پس پرده ی ابهام بود.

### استمداد شورای نگهبان از رهبری

بررسی های اولیه شورای نگهبان از وقوع تقلب های بسیار گسترده حکایت داشت. این شورا پس از دریافت پاره ای شکایات، تعداد ۸۶۷ صندوق را به طور تصادفی از حوزه های انتخابیه تهران، ری، شمیرانات و اسلام شهر مورد بازشماری قرار داد. در نتیجه این بازشماری معلوم می شود که در ۵۳۴ صندوق از مجموع ۸۶۷ صندوق بازشماری شده، تخلفات کلان و بی سابقه رخ داده است. به تصریح شورای نگهبان در شکوائیه خود به قوه قضائیه، قطعا تخلفات در بقیه صندوق ها هم تفاوت چندانی با صندوق های بازشماری شده نداشت و به این ترتیب از نظر شورای نگهبان، انتخابات پایتخت باطل و غیر قابل تأیید بود. شاید یکی از دلایل پیش بینی های قطعی برخی از روزنامه های دوم خردادی، علم آنان به وقوع همین تخلفات گسترده بود. آن چنان که آنان را به حصول نتیجه دلخواهشان واقف کرده بود. شماری از این روزنامه ها در شرایطی که انتخابات تهران همچنان در حال انجام بود، یا آخرین ساعات تمدید خود را می گذراند، پیروزی اصلاح طلبان را تیتیر اصلی روزنامه های خود قرار داده بودند. روزنامه صبحگاهی آفتاب امروز سی ام بهمن ماه ۱۳۷۸ در حالی که کمتر از ده ساعت از پایان انتخابات گذشته بود یا تیتیر درستی در صفحه اول خود نوشت:

«نتایج اولیه شمارش آراء در شهرستان ها از پیروزی اصلاح طلبان خبر می دهد. آگاهان سیاسی همچنین معتقدند که اصلاح طلبان درتهران به پیروزی قطعی دست می یابند». روزنامه عصر آزادگان در همان تاریخ نوشت: «اصلاح طلبان مجلس را فتح کردند». این در حالی بود که انتخابات در سراسر کشور تا ساعت ۲۲ تمدید شده بود. علاوه بر این، اولین نتایج رسمی تهران پس از سه روز از سوی وزارت کشور اعلام گردید و در اکثر شهرستان ها نیز نتایج رسمی یک روز پس از انتخابات اعلام شد. به دلایلی که گفته شد از نظر شورای نگهبان انتخابات تهران غیر قابل پذیرش بود و این امر صحت انتخابات سایر شهرها را نیز با تردید جدی مواجه کرد.

از سوی دیگر بازشماری تمامی صندوق ها نیز به زمان زیادی نیاز داشت، به هیچ وجه به مصلحت نبود. رعایت امانتداری و پاسداری از آراء مردم از سو استفاده و رعایت مصلحت اهم، از سوی دیگر، شورای نگهبان را بر سر دو راهی دشواری قرار داده بود. از این رو دبیر شورای محترم نگهبان با ارسال نامه ای به محضر رهبر معظم انقلاب خواستار ارائه راه حلی برای خروج از این بن بست شدند. در بخشی از نامه آیت الله احمد جنتی ضمن ارائه گزارشی از تخلفات قطعی چنین آمده است: «احتراما همان طور که مستحضرید، پس از بررسی ۵۲۸ صندوق، توسط هیأت اجرایی و هیأت نظارت در اواخر سال ۱۳۷۸، پرونده انتخابات حوزه انتخابیه تهران در اواخر اسفند ماه ۱۳۷۸ به شورای نگهبان ارسال شد. در این پرونده شکایت چند تن از داوطلبان نمایندگی وجود داشت که مطابق قانون، شورای نگهبان باید به آنها رسیدگی میکرد. شورای نگهبان به منظور رسیدگی به شکایت یاد شده و همچنین رفع و دفع برخی شبهات، علاوه بر موارد شکایت، تعداد دیگری از صندوق ها را مورد بررسی قرار داد و مجموعه ۸۶۷ صندوق مورد بازشماری قرار گرفت و متأسفانه با برخی از اشکالات و تخلفات شکلی و ماهوی برخورد شد، از جمله: مغایرت تعداد

## یک نگاه

**۸۶۷ صندوق مورد بازشماری قرار گرفت و متأسفانه با برخی از اشکالات و تخلفات شکلی و ماهوی برخورد شد، از جمله: مغایرت تعداد تعرفه ها و برگ های رأی، وجود آرای که دارای مهر نظارت نیستند، آرای با دو خط، مغایرت تعداد آرای مردم داخل صندوق با بازشماری مجدد، فقدان فرم که باید داخل صندوق باشد، پارگی لفاف صندوق ها، نبودن لاک و مهر بر روی برخی از صندوق ها و تخلفات دیگر... در این شرایط، شورای نگهبان در برابر این امر دشوار قرار گرفته است که چنانچه بخواهد به همین ترتیب بازشماری را ادامه دهد، با توجه به تجربه بازشماری تا این مرحله و با توجه به موانع و مشکلات ناشی از بررسی های صندوق ها و طول مدت بازشماری تا این مرحله، بازشماری کامل به مدت طولانی دیگری نیاز دارد که شاید در شرایط کنونی امکان اقدام به آن وجود نداشته باشد و علاوه بر این، به مصلحت مردم و مجلس نیست و با توجه به نتایج کنونی، شورای نگهبان نمی تواند صحت انتخابات را تأیید کند.**

### «نامه احمد جنتی به رهبر انقلاب»

تعرفه ها و برگ های رأی، وجود آرای که دارای مهر نظارت نیستند، آرای با دو خط، مغایرت تعداد آرای مردم داخل صندوق با بازشماری مجدد، فقدان فرم که باید داخل صندوق باشد، پارگی لفاف صندوق ها، نبودن لاک و مهر بر روی برخی از صندوق ها و تخلفات دیگر... در این شرایط، شورای نگهبان در برابر این امر دشوار قرار گرفته است که چنانچه بخواهد بازشماری تا این مرحله و با توجه به موانع و مشکلات ناشی از بررسی های صندوق ها و طول مدت بازشماری تا این مرحله، بازشماری کامل به مدت طولانی دیگری نیاز دارد که شاید در شرایط کنونی امکان اقدام به آن وجود نداشته باشد و علاوه بر این، به مصلحت مردم و مجلس نیست و با توجه به نتایج کنونی، شورای نگهبان نمی تواند صحت انتخابات را تأیید کند. با عنایت به آن چه گذشت، شورای نگهبان مصلحت دید که موضوع و مسایل مربوط به آن را به استحضار حضرت عالی برساند و از آن مقام معظم، تقاضای راهنمایی کند.

### اندیبر و گر گشایی رهبری

مقام معظم رهبری پس از دریافت نامه شورای نگهبان، دستورات ذیل را به این شورا برای خروج از بن بست ایجاد شده ارائه فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات اعضای محترم شورای نگهبان دامت توفیقاتهم، با سلام و تحیت در پاسخ به نامه آقایان محترم در مورد انتخابات تهران، ابتدا لازم می دانم از تلاش مسئولان آن شورا در پاسداری از آرای انتخاباتی ملت شریف ایران و از دقتی که در عمل به وظیفه بزرگ امانت داری به کار برده اید، صمیمانه تشکر کنم. بی شک خدمات مرارت بار و پرنرنجی از این قبیل، پاسخ شایسته مسئولان به این ملت بزرگ و وظیفه شناس و لازمه شکرگزاری نعمت نظام اسلامی در برابر خداوند متعال است. اینجانب پس از قردادانی و تشکر از تلاش های آقایان محترم و دیگر دست اندرکاران انتخابات، نکات زیر را اعلام می دارم:

۱. صندوق هایی که مخدوش بودن آن از نظر شورای نگهبان به اثبات رسیده است و با معیارهای آن شورا قابل تأیید نیست، باید ابطال گردد.

۲. به نظر می رسد که بازشماری بقیه صندوق ها که طبق آن چه در نامه خود مرقوم داشته اید جز در مدتی طولانی، ناممکن و برخلاف مصلحت است، وظیفه شرعی و قانونی را متوجه آن شورا نمی سازد، زیرا وجود تخلف در آن محرز نیست.

۳. وضعیت منتخبان تهران با توجه به کلیه صندوق ها، به جز آنچه در بند یک آمده است، ملاحظه و نتایج آن به عنوان نتایج نهایی انتخابات تهران اعلام شود.

۴. دستگاه قضایی و بازرسی موظفند عاملان تخلف در صندوق های مخدوش را شناسایی و تحت تعقیب قانونی قرار دهند...»

شورای نگهبان پس از رهنمودهای صریح مقام معظم رهبری، به دریافت و رسیدگی شکایات پرداخت که حدود سه ماه به طول انجامید و در این مدت سه ماهه، از مجموع ۳۰۷۷ صندوق، تعداد ۱۳۶۲ صندوق را در سه مرحله جداگانه، مجدداً شمارش کرد و بقیه را طبق نظر مقام معظم رهبری بازشماری نکرد. با ابطال ۵۳۴ صندوق از مجموع صندوقهای شمارش شده و پذیرش بدون بازشماری بقیه صندوقها، ترکیب منتخبین دچار تغییرات محسوس شد وزارت کشور نیز با تمکین در برابر نتیجه اعلامی از سوی شورای نگهبان، با انتشار اطلاعیه ای بیست و هشت تن را رسماً به عنوان نمایندگان تهران معرفی کرده و ورود دو نماینده دیگر را به دور دوم احاله داد. پیرو تصریح مقام معظم رهبری، مبنی بر ضرورت شناسایی و تعقیب قانونی عاملان این تخلف بی سابقه، شورای نگهبان با تنظیم شکوائیه ای علیه وزارت کشور رسماً خواستار برخورد قاطع قوه قضائیه با عاملان تخلف انتخاباتی گردید.

در بخشی از این شکایت نامه خطاب به آیت الله شاهرودی رئیس قوه قضائیه آمده بود:

بر حسب نظر مبارک مقام معظم رهبری که از قوه قضائیه خواستند عوامل خلاف را شناسایی و تحت تعقیب قرار دهند، شورای نگهبان عمده تقصیر را متوجه ستاد انتخابات وزارت کشور می داند و از حضرت عالی می خواهد دستور فرمایید هر چه سریع تر تا آثار و ادله و قرائن و شواهد محو نشده به تخلفات رسیدگی کرده و متهمان را تحت پیگرد قانونی قرار داده و حکم قانون را هر چه هست عادلانه و قاطعانه در حق آنها اعمال نمایند». به همین سبب قوه قضائیه، سیدمصطفی تاج زاده رئیس ستاد انتخابات کشور را در پنجم بهمن ۱۳۷۹ به دادگاه عمومی تهران احضار و وی را مورد محاکمه قرارداد اما موسوی لاری، وزیر کشور با جرم تلقی کردن ابطال ۵۳۴ صندوق که تخلف آنها صددرصد محرز بود، قوه قضائیه را به برخورد جناحی نسبت به مجموعه دولت متهم کرد: «عده ای که حضور آقای تاج زاده را بر نمی تابند، آن عده اصل دولت را قبول ندارند، حق هم دارند، دولت نظر آنها را تأمین نمیکند». وزارت کشور همچنین با واکنشی تندخوانانه، احکام صادره از سوی قوه قضائیه را تأسف بار خوانده و با وجود ادله و مستندات فراوان مبنی بر تخلف گسترده در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی، آن را یکی از سالم ترین انتخابات کشور خواند. در این اطلاعیه آمده بود:

«وزارت کشور با تأکید بر این که انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی از سالم ترین انتخابات برگزار شده می باشد و در عمل به پیمان خویش با ملت سرافراز ایران، با به جان خریدن همه فشارها و تضعیفات، استوار و باصلابت از صحت و سلامت انتخاباتی که توسط مقام معظم رهبری تجلی آیات نصرت الهی و پیروزی ملت نام گرفت، دفاع خواهد کرد.» دادگستری تهران در واکنش به اطلاعیه وزارت کشور آن را مداخله غیر قانونی در کار قاضی و اظهارات فوق را فاقد وجهات و خلاف حقیقت خواند. در اطلاعیه دادگستری تهران آمده بود:

«وزیر محترم کشور نیز در این پرونده خود در مظان اتهام است که رسیدگی به پرونده ایشان با فرار عدم صلاحیت، به دادسرای ویژه روحانیت ارسال شده است و به نظر می رسد اطلاعیه صادره را باید حمل بر دفاع پیشاپیش وزیر محترم کشور از اتهامی دانست که در مرجع صالحه رسیدگی خواهد شد.»



شخصیت  
شناسی

# ترور جعبه سیاهِ اصلاحات!

بررسی زندگی و ترور سعید حجاریان

صابر کاظمی

ترم یک تغذیه دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

| آغاز راه |

اصلی ترین اقدام برای پیش بردن منافع یک ابر قدرت در کشور هدف خود نفوذ در بدنه امنیتی و اطلاعاتی آن کشور است که هم امنیت آن ها تامین گردد و هم نیروهای مد نظرشان بتوانند به قدرت های اجرایی برسند. ایران دارای دو نقطه از چهارده نقطه استراتژیک دنیا و از نظر ژئوپولیتیک قلب زمین محسوب میشود؛ همچنین منابع فراوان انرژی های فسیلی، گسترده سازی سرزمینی، دسترسی به آب های آزاد و دیگر مواهب خدادی باعث شده همواره از شروع عصر استعمار در مرکز توجهات قرار بگیرد. با روی کار آمدن پهلوی ها و برقراری رابطه بسیار خوب ایران با غرب زمینه ای فراهم شد تا صاحبان قدرت در بلوک غرب سازماندهی نیروهای خود را در ایران شروع کنند و این از طریق پنج شاخه صورت گرفت:

(۱) پیمان ناتو که به ارتش سری معروف بود و اکثر اعضا آن از میان وزرا و معاونین و دولتمردان انتخاب می شد.  
(۲) عوامل سرویس های اطلاعاتی که بر دانشجویان ایرانی بورسیه شده در آن کشور ها کار می کردند تا پس از بازگشت به کشور عامل و رابط آنها در ایران باشند.  
(۳) شبکه های موساد که بعدها با تشکیل ساواک بسیار سازمان یافته تر و ریشه دارتر از نیروهای دیگر شد.  
(۴) منابع و عوامل مربوط به ساواک که لزوما کارمند آن نبودند و مانند یک شبکه اشراف اطلاعاتی ساواک را تکمیل می کردند.

(۵) شبکه های مخفی و راز آلود مثل بهابیت که اکثر آنها یهودیانی بودند که با دستور مستقیم از اسرائیل بهایی شده بودند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد محمد رضا پهلوی تصمیم گرفت یک سازمان اطلاعاتی منسجم شکل دهد و برای این کار درخواست همکاری با اسرائیل را کرد. مقامات اسرائیلی استقبال کردند و به گفته حسین فردوست ابتدا دو تا سه گروه ۱۰ نفره برای آموزش به سرزمین های اشغالی رفتند و این



دوره از یک تا دو سال طول کشید. به درخواست سرهنگ یعقوب نیمروزی یهودی ایرانی افسران موساد برای آموزش به ایران آمدند و زبده ترین نیروهای ساواک را تعلیم دادند. همچنین خاندان عالیخانی مامور شدند از طریق ساواک یهودیان ایرانی را شناسایی و در صورت توانایی در پیش برد اهداف اسرائیل در ایران فعال کنند. سرانجام در اسفند سال ۱۳۳۵ با تصویب مجلس شورای ملی سازمان اطلاعات و امنیت کشور موسوم به ساواک تشکیل شد که در دوره خود از بی خطا ترین و دقیق ترین سازمان های اطلاعاتی خاورمیانه محسوب می گردید.

یک  
نگاه

روح الله حسینیان در رابطه با سالیهای حضور حجاریان در وزارت اطلاعات می گوید: «من و آقای محسن اژدهای به خاطر عملکرد خشونت آمیز آقای حجاریان و ریعی نتوانستیم آنجا (وزارت اطلاعات) بمانیم حالا چطور شده است که یک مرتبه در جامعه همه چیز برعکس شده و ما مبدل به چهره های خشن و آن ها چهره های مادیوم و ضد خشونت شده اند.»

این شروع فعالیت های امنیتی سعید حجاریان در بعد از انقلاب است. اقدامات امنیتی حجاریان و همکاریانش بسیار عجیب بود و در این مدت اتفاقاتی مثل بمب گذاری نخست وزیری و فرار کشمیری، ارتباط بنی صدر با سیا و ریاست جمهوری او، کودتای نوژه، ترور چهره های مهم انقلاب مثل آیت الله خامنه ای توسط جواد قدیری! و شخصیت های دیگر مثل آیت الله بهشتی، آیت الله طالقانی، شهید مطهری و غیره اتفاق افتاد. در سال ۶۲ طرح وزارتخانه شدن اطلاعات در مجلس تصویب شد و سال ۶۳ رسماً همه نهاد های امنیتی مثل اطلاعات نخست وزیری و ستاد کمیته مشترک به وزارت اطلاعات ملحق شد و حجاریان که در واقع میتوان او را موسس وزارت اطلاعات دانست به عنوان معاون بین الملل در آن فعال شد. او در این باره باره میگوید:

«من و بچه های سازمان اولین طرح تاسیس وزارت اطلاعات را تهیه کردیم. سر این ماجرا با سه قوه درگیر شدیم، با سپاه درگیر شدیم، لاجوردی از ما خیلی ناراحت بود که چرا دنبال وزارتخانه ایم به جای تابع رهبری بودن اطلاعات. خود امام هم حتی ناراحت شده بودند؛ شهید محلاتی رفته بود پیش امام و گفته بود میخواهند وزارتخانه درست کنند در حالی که اطلاعات هیچ جای دنیا وزارتخانه نیست. من به سید احمد گفتم اگر اطلاعات زیر نظر امام باشد همه اتفاقات آن پای امام نوشته میشود... نیت من خیر بود اما وقتی اطلاعات وزارتخانه شد گفتند بالاخره نقشه اش را پیاده کرد.»

روح الله حسینیان در رابطه با سالیهای حضور حجاریان در

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۶۵

هوای  
آزاد

دوم

خرداد

۹۸



۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱

۱۴۰۲

۱۴۰۳

۱۴۰۴

۱۴۰۵

۱۴۰۶

۱۴۰۷

وزارت اطلاعات می گوید: «من و آقای محسن اژه ای به کنترل رفتار آدمی می دانست و معتقد بود از سایر علوم انسانی نظام تاخته اند و هر وقت بیرون از حاکمیت بوده اند، علیه خاطر عملکرد خشونت آمیز آقای حجابیان و ربیعی توانستیم در این زمینه می توان کمک گرفت.

آنجا (وزارت اطلاعات) بمانیم حالا چطور شده است که یک مرتبه در جامعه همه چیز برعکس شده و ما مبدل به چهره های خشن و آن ها چهره های ملایم و ضد خشونت شده اند.»

### عصر جدید

با روی کار آمدن فلاحیان به عنوان وزیر اطلاعات و رفتن ری

شهری حجابیان به دلیل ناساگاری با وزیر جدید از وزارتخانه

رفت و در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری زیر

نظر موسوی خوئینی ها آغاز به کار کرد. از اینجا دوره دوم

زندگی سیاسی او آغاز شد. حجابیان مدرک کارشناسی رشته

مهندسی مکانیک از دانشگاه تهران را داشت و پس از ورود به

مرکز تحقیقات در پی اخذ مدرک در رشته علوم سیاسی بر آمد.

به عنوان دانشجو سهمیه ای تحصیلات خود را در مقطع

کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران ادامه داد. ورود او به

دانشکده حقوق و علوم سیاسی زمینه آشنایی بیشترش را با

اساتید این دانشکده فراهم کرد و به ویژه موجب پیوند او با

بشیریه شد و بعد از آن از نظرات و آرای او در مرکز تحقیقات

استراتژیک بهره برد به ویژه اینکه به گفته حجابیان پروژه

اصلی مرکز تحقیقات "توسعه سیاسی" بود که موضوع مورد

علاقه بشیریه به حساب میرفت. علی فلاحیان میگوید: «سعید

حجابیان تا وقتی که در وزارت اطلاعات بود نیروی فعالی

بود اما بعد از آنکه حجابیان فعالیتش در دانشگاه شروع شد

نوشته هایی از او منتشر شد با آن سعیدی که ما در وزارت می

شناختیم خیلی متفاوت بود.»

حجابیان در هر دو مقطع کارشناسی ارشد و دکتری یک

موضوع را برای پژوهش انتخاب کرد «موعودیت در انقلاب

روسیه و انقلاب اسلامی» حجابیان با نوشتن دو مقاله «فرایند

عرفی شدن فقه شیعه» و «امام خمینی فقیه دوران گذار» عملا

به نظریه خود رسمیت بخشید. این دو مقاله در واقع تئوری

سکولاریزه شدن جمهوری اسلامی بود تا جایی که حتی مورد

انتقاد محمد خاتمی قرار گرفت. حجابیان هر دو این مقالات

را با نام مستعار «جهانگیر صالح پور» در ماهنامه کیان به

چاپ رساند و آن دو را به همراه دو مقاله دیگر که در موضوع

سکولاریسم بودند در سال ۱۳۸۰ در قالب کتابی با عنوان «از

شاهد قدسی تا شاهد بازاری» منتشر کرد. علاوه بر این چندین

کتاب دیگر هم به چاپ رسانده که مهم ترین آنها «جمهوریت

: افسون زدایی از قدرت» است. او دارای جزوه ای در حوزه

عملیات روانی است که مربوط به یک دوره تدریس در سال

۷۳ در مقطع دکتری در دانشگاه امام صادق است و همچنین

در سال ۷۶ جان کلام خود را در این موضوع در مقاله ای

با عنوان «سه رهیافت نظری در خصوص عملیات نظری»

منتشر کرد. در واقع حجابیان عملیات روانی را ابزاری در جهت

### اصلاحات شهید میخواهد

صبح ۲۲ اسفند ۷۸ جلوی شهرداری تهران مورد سوء قصد

قرار گرفت دو گلوله به سمت او شلیک شد که یکی از آنها

به گونه سمت چپ ثابت کرد و دیگری از کنار نخاع گذشت

و زیر پوست گردن متوقف مانده است. از همان روز جنجال

روزنامه های زجیره ای در رابطه با این حادثه شروع شد. اولین

تلاش ها برای توطئه دانستن این ماجرا از طرف حاکمیت

با ایراد بر محافظ نداشتن حجابیان شروع شد، علی ربیعی

دبیر اجرایی شورای عالی امنیت ملی در مورد عدم استفاده

حجابیان از محافظ گفته بود شورای امنیت ملی تصویب

کرده بود که ایشان محافظ داشته باشند اما ایشان امتناع

کرده بودند و اظهار تمایل نمی کردند که از اسلحه استفاده

کند. هرچه میگذشت اظهارات و بیانها سران دوم خردادی

تند و کوبنده تر میشد. عباس عبدی روز ترور در بیمارستان

سینا در پاسخ خبرنگاری که پرسیده بود آیا بعد از این حادثه

شما نیز به محافظ نیاز ندارید گفت جبهه دوم خرداد هزینه

خواست عمومی را می دهد و خواهد داد. مقام معظم رهبری با

صدور پیامی این اقدام را جنایت آمیز و ناجوانمردانه خواندند

و از نیروهای امنیتی و نظامی کشور خواستند که با دقت و

سرعت هر چه تمام تر در شناسایی و مجازات عاملین این

توطئه سازمان یافته اقدام کنند.

در بخش دیگر اطلاعیه این اقدام را گوشه ای از یک توطئه

خطرناک بر ضد مصالح کشور ملت و نظام توصیف کرده و

اضافه فرمودند بزرگترین خدمت به جانیکاران و دشمنان

انقلاب این است که به جای هوشمندی و شناخت دشمن و

توطئه گر کسانی از این حادثه تلخ برای هیجان افکار عمومی

و ایجاد جو سوءظن و اغتشاش استفاده کنند و کار را برای

ماموران امنیت ملی دشوار سازند. کسانی که با تهییج افکار

عمومی نشانه گرفتن اشخاص و جناح های داخلی و اضطراب

و ناامنی را تشدید می کنند دانسته یا ندانسته به دشمن کمک

رسانی می کند. اگر بخواهیم با نگاهی تحلیلی به ترور

حجابیان نگاه کنیم و گروه هایی که مورد حمله تبلیغاتی قرار

گرفتند را بررسی کنیم خواهیم دید برای هیچ کدام از طیف

های مورد اتهام این ترور سودی نداشت؛ لیه اصلی پیکان

اتهام طبق روال همیشگی یاران حجابیان به سمت نظام نشانه

رفت. رهبر انقلاب پس از قتل های زنجیره و در پی جوسازی





های گروه های معاند تأکید کرد هر وقت لازم باشد نظام اسلامی به طور علنی و با قدرت و صلابت در مقابل محاربان و یایان خواهد ایستاد و حتی حکم به اعدام آنان خواهد داد. علاوه بر این نظام نه تنها از این ماجرا و ماجراهای مشابه سود می برد بلکه بر اثر اتهامات و تخریب های وارد دچار ضعف نیز شده و همچنین در جامعه بین الملل اعتبار خود را از دست می دهد. هجمه بعدی این جنجال ها بر جناح رقیب یعنی اصولگرایان بود. اصولاً منطقی نمیباشد که گروه سیاسی ای با حذف فیزیکی به مقابله با حریفشان بپردازند زیرا همواره تأثیر عکس را به دنبال دارد ترور کاری بیپوده بود. چهره های دینی که مخالف سیاسی جبهه دوم خرداد به حساب می آمدند هم، همیشه زیر تیغ تیز تسمخر و اتهام اصلاح طلبان میباشند. نکاتی در ماجرای ترور حجاریان وجود دارد که زمزمه های ساختگی بودن این حادثه از همان ابتدا بر سر زبان ها افتاد. به طور مثال ماجرای نوار تهدیدی که یاران حجاریان سال هاست به آن پناه میبرند.

در این نوار ها فردی به نام رضا احمدی حجاریان را تهدید میکند. رضا احمدی بعد از دستگیری اعلام کرد که این نوار به سفارش حجاریان پر شده است رضا احمدی پس از آزادی در مصاحبه ای با خبرنگار روزنامه رسالت گفت: «به منظور کمک گرفتن برای هیأت مذهبی با آقای طباطبایی، عضو شورای شهر، در نماز جمعه صحبت کردم و او من را به آقای حجاریان معرفی کرد. اولین باری بود که حجاریان را از نزدیک می دیدم. او در جلسه اول خیلی از من استقبال کرد و گفت: «شنیده ام عضو انصار حزب الله هستی، اما خوشحالم که شما مثل آنها نیستی و حرفهایت را می زنی. در آن جلسه من هم انتقادات خودم را از روزنامه صبح امروز به او گفتم، در رابطه با اهانت به ائمه و ... او به من خندید و پاسخی نداد و گفت: «این اندیشه ماست و شما باید اندیشه را با اندیشه جواب بدهید». جلسه بعد هم در شورای شهر بود که چون هماهنگ کرده بود، بیشتر مرا تحویل گرفتند و در همین جلسه بود که آقای حجاریان بحث نوار را مطرح کرد و گفت شما هرچه اندیشه دارید، بر روی نوار بگوئید. در جلسه سوم گفت حرفهای من را هم در نوار بگو حرفهای خودت را هم بزن، حجاریان به من گفت در نوار من را تهدید کن. به او گفتم آیا مشکلی برای من پیش نمی آید؟ او گفت: نه باقی اش با من آقای سعید حجاریان به من گفت: در نوار خودت را معرفی کن و بگو عضو انصار حزب الله هستم و روی این موضوع تأکید زیادی داشت. حجاریان گفت: بگو فدایی ولایت فقیه هستم، من را محکوم کن و به موضوع فشار از پایین، چانه زنی از بالا و فتح سنگر به سنگر حمله کن. وقتی من را تهدید می کنی، به حالت جدی حرف بزن و تهدید کن و بگو می کشمت و خانه و زندگی ات را آتش می زنیم. من هم تیر تیر مطالب او را یادداشت کردم... در آخر جلسه سوم به من گفت: من به شما از نظر مالی و کاری کمک می کنم، اگر بخواهی به هیأت شما کمک می کنیم، اگر نخواستی به

خودت کمک می کنیم که خانه خودتان را بسازید. با شهرداری منطقه هم هماهنگ می کنم. حجاریان به من گفت: تو نسبت به سایر بچه های انصار خیلی آرام هستی، اگر می توانی بچه های انصار را بیاور این جا باهم صحبت بکنیم! نوار را او ساخت و من فقط یک گوینده بودم و نمی دانستم او چه سوء استفاده ای از آن می کند. من هم رفتم خانه ام و در زمانی که هیچ کس نبود، نوار را پر کردم و بردم به حجاریان دادم. او هم گفت کار بزرگی کردی، امیدوارم بتوانیم مشکلات شما را حل کنیم. وقتی نوار را دو دستی به حجاریان دادم (چند ماه قبل از ترور او) آقایان اصغرزاده و حکیمی پور نیز شاهد بودند. پس از این مصاحبه، حجاریان آن را تکذیب کرد. البته او حاضر نشد مطالبش را به صورت مستند برای روزنامه رسالت بفرستد و تنها در مصاحبه ای با روزنامه بهار عنوان کرد: «آقای عزیز زاده روزی در شورای شهر فردی را به من معرفی کرد و گفت او از این بچه هایی است که تجمع های دانشجویی را به هم می ریزند و می خواهد با تو صحبت کند. کمی نصیحتش کردم و به او گفتم عقاید خود را داشته باشد، اما به جای این که کارهای فیزیکی بکند، برو کار فرهنگی کند. روزی احمدی به من گفت که دوستان من تو را محاکمه کرده اند و نواری به من داد که جریان محاکمه در آن ضبط شده بود.

## یگ نگاه

**حجاریان در هر دو مقطع کارشناسی ارشد و دکتری یک موضوع را برای پژوهش انتخاب کرد "معودیت در انقلاب روسیه و انقلاب اسلامی" حجاریان با نوشتن دو مقاله "فرایند عرفی شدن فقه شیعه و" امام خمینی فقیه دوران گذار" عملاً به نظریه خود رسمیت بخشید. این دو مقاله در واقع تئوری سکولاریزه شدن جمهوری اسلامی بود تا جایی که حتی مورد انتقاد محمد خاتمی قرار گرفت. حجاریان هر دو این مقالات را با نام مستعار "جهانگیر صالح پور" در ماهنامه کیان به چاپ رساند و آن دورا به همراه دو مقاله دیگر که در موضوع سکولاریسم بودند در سال ۱۳۸۰ در قالب کنایی با عنوان "از شاهد قدسی تا شاهد بازاری" منتشر کرد. علاوه بر این چندین کتاب دیگر هم به چاپ رسانده که مهم ترین آنها "جمهوریت: افسون زدایی از قدرت" است.**

احمدی به من گفت که ظاهراً پسر عمویش از اینهاست و این نوار با صدای اوست. (قابل توجه است که روزنامه متعلق به خود سعید حجاریان در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۷۹ بخشی از این نوار را منتشر کرد که در آن شخص گوینده صراحتاً خود را رضا احمدی معرفی می کند) نوار را که گوش کردم، متوجه شدم همان حرفهای معمول است که جریان خشونت طلب در روزنامه ها و مجله هایشان علیه من گفته و نوشته بودند. نوار بی ارزشی بود، به آن اعتنایی نکردم و آن را در گوشه کشوی میزم انداختم و به آقای اصغرزاده که در همان اتاق همکارم بود، گفتم که چنین نواری موجود است. چه ثمری برای من داشت که به یک بچه بگویم این حرف ها را بزن و چیزهایی به او یاد بدهم که در نوار بگوید، بعد هم نوارش را دور بیندازم؟» البته برخلاف آنچه حجاریان گفت این نوار چندان هم بی فایده نبود روزنامه رسالت با طرح سؤالاتی پرسید: «از ایشان (حجاریان) می پرسیم با توجه به این که نوار تهدید چند ماه قبل از حادثه ترور در اختیار شما قرار گرفت و شما نوار را گوش کردید و در کشوی میزتان گذاشتید و یا به تعبیر خودتان آن را دور انداختید، آیا به اصغرزاده و دیگران هم گفتید که این نوار دور انداختنی و بی ارزش است؟ اگر گفتید چرا آقای اصغرزاده چند روز بعد از ترور، سعی نکرد به مسئولان بگوید که این نوار از نظر حجاریان چیز بی ارزشی بود و نباید روی آن مانور داد! اگر آقای اصغرزاده می دانست که نوار بی ارزش در کشوی میز شماست، چرا وقتی روزنامه «هم میهن» در صفحه اول خود این تیر تیر درشت را درج کرد که «خوب نگاه کنید! جعبه سیاه ترور حجاریان راز می گشاید» در جلسه شورای شهر اعلام کرد: «این نوار سرخهای متعددی را به دست می دهد و این نوار غیر از آن که تهدید حجاریان به مرگ بوده، یک سند سیاسی محسوب می شود و محتوای آن نشانگر یک تفکر بسیار خشن و وحشی است». چرا آقای خسروی به عنوان رئیس شورای شهر اعلام کرد که «اگر به ترور حجاریان رسیدگی نشود، نوار تهدید را علنی می کنیم» چرا آقای اصغرزاده با گذشت حدود یک ماه از ماجرای ترور، حتی افرادی نظیر خانم وسمقی، عضو دیگر شورای شهر را نسبت به بی ارزش بودن نوار توجیه نکرد و نتیجه آن شد که وی در روز ۲۳ فروردین ۱۳۷۹ نوار تهدید رضا احمدی را در جمع خبرنگاران پخش کرد. آقای حجاریان! شما می گوید رضا احمدی نوار را پر نکرده و پسر عموی او بوده، شما هم که از او به هر دلیلی شکایت نکرده اید پس دلیلی برای مجازات و زندانی بودن او وجود نداشته و ندارد که او بخواهد برای آزدیش دروغ بگوید. ضمن این که اصلاً ما نیز فرض شما را می پذیریم که او دروغ گفته و شما را متهم کرده، شما نیز قوه قضائیه و وزارت اطلاعات را متهم کرده اید، پس یک راه می ماند، آن هم رسیدگی به موضوع در دادگاه علنی، آیا میتوانید از ادعاهایتان دفاع کنید و ثابت کنید که احمدی تطمیع شده ست؟»

حجاریان و هیچ کدام از اصلاح طلبان به این سوالات پاسخ ندادند؛ مسائل مشکوک دیگری مانند استفاده عمدی تیم ترور از موتور ۱۰۰۰ که انگشت اتهام را به سمتی خاص نشانه می رفت، در این ماجرا وجود دارد. همچنین حکمی که برای سعید عسگر و همدستش که حامل او بود صادر شد از زاویه حقوقی به عنوان ضارب بود و حجاریان هیچگاه از ایشان شکایت نکرد. مانند یکی دیگر از مظلومین این حادثه به نام محمد علی مقدم که مأموریت داشت با تحویل نامه ای از حکیمی پور به سعید حجاریان وی را برای لحظاتی متوقف سازد تا سعید عسگر با استفاده از فرصت بدست آمده حجاریان را مورد هدف قرار بدهد؛ در متن نامه نوشته شده بود:

برادر گرامی جناب حجاریان  
سلام علیکم  
حامل نامه آقای مقدمی از برادران فعال جبهه مشارکت و مجمع روحانیون مبارز در انتخابات اخیر ریاست جمهوری در منطقه ۱۷ تهران که سابقه ۶ سال فعالیت مستمر در حفاظت مجلس دارند به خدمت می رسد ایشان اخبار مهمی از فعل و انفعالات امور داخلی و اداری مجلس در این ایام دارند که اطلاع آنها بسیار ضروری می باشد

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
[۱۳۷۸]  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۶۷  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



۱۳۷۹

# برلین شهر رویاها!

## گزارشی از کنفرانس حزب سبزهای آلمان در برلین

فاطمه اصغریان

ترم شش علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی

### آغاز

یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان نیمه دوم اسفند ۷۸ به ایران سفر کرد و پس از دیدار با شخص خاتمی و سایر مقامات دولتی، و نیز ابراز خرسندی درباره انتخابات مجلس ششم، به کشور خود بازگشت تا مقدمات پیوند اپوزیسیون داخل و خارج را در برلین فراهم کند. بنیادی به نام «هاینریش بل» متعلق به حزب فیشر یعنی «حزب سبز آلمان» محوریت برگزاری این کنفرانس را به عهده گرفت و نوزدهم تا بیست و یکم فروردین ۷۹ همزمان با دهه اول محرم به عنوان زمان هم اندیشی اصلاح طلبان داخل ایران و اپوزیسیون خارج نشین تعیین شد. نام این کنفرانس نیز «ایران پس از انتخابات» نهاده شد که بعدها به کنفرانس برلین مشهور گشت. حسن ماسالی، مسئول امور ایران در حزب سبزهای آلمان و از فعالان کمونیست قبل انقلاب، بهمن نیرومند، از فعالان کمونیست قبل انقلاب و از اعضای مرکزی گروهک تروریستی منافقین بعد انقلاب، مهدی سردانی طارمی از اعضای شورای مقاومت ملی، گروهک تروریستی منافقین و همچنین کتابون امیرپور، نوید کرمانی و احمد طاهری از دیگر روزنامه نگاران ضد انقلاب فعال در خارج کشور بودند که در برگزاری این کنفرانس نقش قابل توجهی داشته و در این زمینه به حزب سبزهای آلمان و بنیاد هاینریش بل مدد رساندند. بهمن نیرومند بعدها در تحلیل های خود پیرامون این کنفرانس گفت:

«ارزیابی برگزارکنندگان کنفرانس این بود که برای موفقیت اصلاحات در ایران، دیوار ضخیم بی اعتمادی بین نیروهای که در دهه شصت تبدیل به نیروهای خودی و غیرخودی شده بودند، برداشته شود.» و در جایی دیگر نیز تأکید کرد: «من فکر می کنم برای اولین بار این امکان پیدا شد که در گفت و گوهای که انجام گرفت بین نیروهای چپ و سکولار با اصلاح طلبان، رابطه جدیدی برقرار شد. کنفرانس برلین

سرآغاز دید نوینی در اپوزیسیون خارج از کشور بود نسبت «چنگیز پهلوان»، «محمود دولت آبادی»، و «اکبر گنجی». به آنچه در ایران می گذرد. اطلاع اپوزیسیون خارج از کشور نخستین موضوعی که درباره این کنفرانس حساسیت و نسبت به رویدادهایی که در آن سال های بعد از انتخابات تعجب همگان را برانگیخت، ماهیت خود بنیاد هاینریش بل بود. این بنیاد از نظر تفکر، مخالف دین به طور عام دوم خرداد در ایران در جریان بود، بسیار بسیار ناچیز بود» بر اساس آنچه در جزوه ای به نام جزوه راهنمای کنفرانس و منتشر شد، مباحث مورد نظر کنفرانس برلین نیز عبارت «اصلاح فهم از اسلام، همخوان و همساز کردن اصول

بودند از: میزبانان این کنفرانس، گستاخی را تا آنجا پیش می برند که مطالبات ضد اسلامی و ضد منافع ملی را با میهمانان کنفرانس در میان می گذارند و از کسانی که آشکارا علیه احکام دین و حکومت دینی سخن گفتند تعریف و تمجید می کنند. واقعیت تلخ و تاسف بار تر اینکه که از کسانی که از ایران به عنوان سخنران در این کنفرانس شرکت داشتند، با مشاهده و شنیدن حرکات خلاف شرع و شعارهایی که علیه نظام جمهوری اسلامی داده شد و سخنانی که در مخالفت با احکام دین و براندازی نظام اسلامی گفته شد، کمترین سخنی نگفتند و کوچک ترین واکنشی نشان ندادند.

این کنفرانس مورد حمایت تمامی گروه های ضد انقلاب و معاندین نظام قرار گرفت تا جایی که در پی برگزاری این کنفرانس، گروهک «سازمان سوسیالیست های ایران» از بنیاد هاینریش بل به خاطر برگزاری کنفرانس برلین سپاسگزاری کرد. همچنین پنج گروهک تروریستی «فدائیان خلق، فراکسیون متحده جبهه ملی ایران، سازمان سوسیالیست های ایران، حزب دموکراتیک مردم و جمهوریخواهان ملی» با امضای بیانیه مشترکی سمینارهایی از این نوع را امکان مفیدی برای بحث و تبادل نظر درباره مسائل ایران قلمداد می کنند.

### ۱. بنیاد هاینریش بل

این بنیاد که وابسته به حزب سبزهای آلمان، بانی اصلی کنفرانس برلین به شمار می آید. حزب سبزها فاصله کامل خود را با هر نوع ایدئولوژی اعلام کرده و از نظر تفکر، دارای ضدیت با دین و مذهب، به طور عام و با

### یک نگاه

من فکر می کنم برای اولین بار این امکان پیدا شد که در گفت و گوهای که انجام گرفت بین نیروهای چپ و سکولار با اصلاح طلبان، رابطه جدیدی برقرار شد. کنفرانس برلین سرآغاز دید نوینی در اپوزیسیون خارج از کشور بود نسبت به آنچه در ایران می گذرد. اطلاع اپوزیسیون خارج از کشور نسبت به رویدادهایی که در آن سال های بعد از انتخابات دوم خرداد در ایران در جریان بود، بسیار بسیار ناچیز بود. (بهمن نیرومند)

اسلامی موازین یک جامعه بیدار و آزاد، و جدایی دین از حکومت.

در این کنفرانس افرادی با عنوان سفیر اصلاحات شرکت کردند که عبارت بودند از:

«عزت الله سحابی»، «حسن یوسفی اشکوری»، «حمیدرضا جلالی پور»، «کاظم کردوانی»، «علی افشاری»، «علیرضا علوی تبار»، «شهلا لاهیجی»، «جمیله کدیور»، «مهرانگیز کار»، «شهلا شرکت»، «دارای ضدیت با دین و مذهب، به طور عام و با



اسلام به طور خاص است. این حزب پایبندی به دین را امری بسیار عقب افتاده و ارتجاعی می‌داند. حزب سبزها روابط ویژه نیز با رژیم صهیونیستی دارد. این گونه احزاب در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی از جمله احزابی بودند که به دنبال مطرح شدن موضوع انتقال پایتخت اسرائیل به بیت المقدس از این پروژه استکباری حمایت کرد.

## ۲. یوشکا فیشر

وی وزیر وقت خارجه آلمان در هنگام برگزاری کنفرانس بود. او دارای بیشترین ارتباط در اروپا با مسعود رجوی، رهبر گروه منافقین میباشد. برنامه های فیشر به رجوی که در مطبوعات آلمان منعکس می شد، وی با لفظ مسعود عزیز از رجوی نام می برد.

## اگرارشی از کنفرانس

در اولین روز برگزاری کنفرانس و در همان دقایق اولیه، درگیری های لفظی شدیدی روی داد، به طوری که برخی از مخالفان خواستار براندازی علنی نظام و گروهی دیگر که شمارشان خیلی بیشتر از گروه اول بود، خواستار جدایی دین از سیاست و فروپاشی نظام ولایت فقیه در ایران، به بهانه اصلاحات بودند. در ادامه این جلسه، دست اندکاران از حاضران خواستند که برای ضد انقلابیونی که در ایران اعدام شده اند، برای یک دقیقه به ایستند و ادای احترام نمایند. نیروهای اصلاح طلب شرکت کننده در کنفرانس برلین نیز به پا خاستند و همراه با دیگر ضد انقلابیون خارج کشور ادای احترام کردند.

پس از این مراسم، عضو هیئت رئیسه بنیاد بل در حضور تندروها مدعی شد که: «من به انتقاد کنندگان به برگزاری این سمینار می گویم که هیچ کس از ما، از روش های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی ایران دفاع نمی کند.» وی در ادامه، علت تشکیل کنفرانس را به خاطر آشوب های خیابانی تیرماه ۱۳۷۸ تهران عنوان کرد. «فوکس» در این باره ادعا کرد:

«ما امیدوار بودیم که این حرکت دانشجویی بتواند مقدمه ای برای تحولات عمیق در جامعه ایران شود، اما بعد فهمیدیم که این انگاره برخاسته از تحلیل نادرست از وقایع ایران بود.»

در ادامه جلسه احمد طاهری به تقدیر از سحابی پرداخت. وی با تجلیل از سحابی بیان داشت:

«ایشان از مخالفان شدید حاکمیت روحانیت و ولایت فقیه است.» در ادامه با شجاعت خواندن اکبر گنجی، رهبر جوخه های ترور شخصیت رفسنجانی، درباره ی او مدعی گردید که:

«گنجی کسی است که یکی از قدرتمندترین مردان جمهوری اسلامی ایران یعنی هاشمی رفسنجانی را از اریکه قدرت پایین کشید.» همچنین در این جلسه عزت الله سحابی در توهین به ملت ایران بیان داشت:

«مردم ایران در انقلاب سال ۱۳۵۷ می دانستند که چه نمی خواهند، برای اینکه نمی دانستند که چه می خواهند و رای نه و منفی به جریانات حاکم بر کشور دادند.» اکبر گنجی نیز در این کنفرانس بدون توجه به ماهیت انقلاب اسلامی در سخنانی مدعی شد:

«تاریخ بشریت نشان داده است که به شیوه های انقلابی نمی توان دموکراسی ایجاد کرد و انقلاب ها و انقلابیون، قاصر از ایجاد حکومت های دموکرات هستند.» در ادامه جلسه، سحابی در سخنانی حکومت ایران را حکومت دیکتاتوری خواند:

«شما که علیه دیکتاتوری داخل ایران مبارزه می کنید، باید بدانید کسانی که اینجا هستند نیز همچون شما در حال



مبارزه با دیکتاتوری در داخل هستند.»

هنگامی که یوسفی اشکوری قصد سخنرانی داشت، حاضران ضدانقلاب در جلسه معترض شدند ولی سخنگوی بنیاد بل در این باره به حاضران اطمینان داد که او و فرسنگها با معیارهای روحانیت فاصله دارد:

«شما مانع از اظهارات کسی می شوید که به رغم اینکه روحانی است، خود دیشب به من گفت که به جد خواهان جدایی دین از سیاست است.»

در جلسه روز شنبه که روز دوم اجلاس برلین بود، هاینریش فلت، مدیر جلسه، در معرفی علیرضا علوی تبار، عضو مطرح حزب مشارکت که

جانشین مدیر مسئول روزنامه صبح امروز بود این مشارکتی را به عنوان مبتکر طرح زنجیره ای کردن روزنامه ها و دور زدن قانون دانست. در ادامه جلسه روز دوم، شهلا لاهیجی

مدیر یک موسسه انتشاراتی در تهران و دیگر اصلاح طلب شرکت کننده در کنفرانس برلین، در موضعی ضد دینی اظهار داشت که:

«باید این باور در حاکمیت پدید آید که دوران کمر بند های عفت گذشته است.» حمیدرضا جلالی پور از عناصر ارشد

## یک نگاه

**آنجا در آلمان دشمنان اسلام وجود دارند و من از وضع آنجا مطلع هستم. زمانی نماینده امام در آنجا بودم. تمام زحمات امام (رضوان الله علیه) را به تمسخر گرفتند. این مسئله ساده ای نیست، این دهن کجی به اسلام، انقلاب و کشور است... این آقایان رفته اند به آنجا که اسلام را تمسخر کنند. این توهین به شهداست. شما به چه مناسبتی از کشور به آنجا رفتید که بر علیه اسلام دهن کجی می کنید.**

**«آیت الله نوری همدانی»**

حزب مشارکت و از دست اندکاران روزنامه های زنجیره ای وابسته به حزب مشارکت، نیز در سخنانی درباره اکبر گنجی ادعا کرد:

«شما فکر نکنید که اکبر گنجی در خیابان لاله زار قدم میزند، گنجی ۴ سال است که در وحشت به سر می برد.» جلالی پور همچنین از راه دادن ضد انقلابیون به

روزنامه های حزب مشارکت این گونه پرده برداشت: «ما صرفاً در روزنامه خودمان یک محدودیت داریم و آن

در مورد کسانی است که در خارج از کشور هستند و به خاطر مسائل اوایل انقلاب نمی توانیم اسم آنها را با مطالبشان درج کنیم، لیکن چنانچه آنها هم مطالب خود را تحت اسم دیگری بنویسند ما آنها را چاپ می کنیم.» این اظهارات در حالی بیان می شد که عملکرد روزنامه های زنجیره ای اصلاح طلبان حتی در مغایرت با ادعاهای جلالی پور قرار داشت زیرا روزنامه نشاط به علت انتشار مقاله ای از حسین باقرزاده از اعضای شناخته شده گروهک تروریستی منافقین و همچنین روزنامه عصر آزادگان به علت انتشار مطلبی از محسن حیدریان از اعضای برجسته حزب توده، در عمل نشان داده بودند اگر قصد انتشار مطالبی را از گروهک های

ضد انقلاب داشته باشند، چندان هم نیازی به استفاده از نام مستعار ندارند و با جسارت کامل حاضر به نشر دیدگاه های گروهک هایی هستند که جنایات آنها در حق نظام اسلامی و مردم مسلمان ایران به کرات در تاریخ ثبت شده است. چنگیز پهلوان از اعضای کانون ضد انقلابی نویسندگان نیز در کنفرانس برلین، ضد انقلابی ترین مواضع را گرفت. وی

جمهوری اسلامی را یک کودک عقب افتاده خواند. در این میان، فردی از جلالی پور سوال کرد که با این حرفهای شما چنان چه حکومت ایران و ساختارهای آن

تغییر کند، چه چیزی از ولایت فقیه و جمهوری اسلامی دیگر باقی خواهد ماند؟ شما اگر نام این تغییر را انقلاب نمی دهید پس نام آن چیست؟ که که جلالی پور به این سوال پاسخ نداد.

## واکنش ها به کنفرانس

پس از پخش گزیده مختصر از ما وقع کنفرانس برلین از سیمای جمهوری اسلامی ایران، ضمن آنکه ضمن آنکه شخصیت ها، گروه ها و احزاب مختلف ضمن اتخاذ مواضع و انتشار بیانیهای انزجار خود را از محتوای کنفرانس اعلام کردند، برخی از مراجع تقلید نیز به شدت از این ماجرا انتقاد نمودند.

آیت الله نوری همدانی کنفرانس را دهن کجی به اسلام و انقلاب دانستند و فرمودند:

«آنجا [در آلمان] دشمنان اسلام وجود دارند و من از وضع آنجا مطلع هستم. زمانی نماینده امام در آنجا بودم. تمام زحمات امام (رضوان الله علیه) را به تمسخر گرفتند. این مسئله ساده ای نیست، این دهن کجی به اسلام، انقلاب و کشور است... این آقایان رفته اند به آنجا که اسلام را تمسخر کنند. این توهین به شهداست. شما به چه مناسبتی از کشور به آنجا رفتید که بر علیه اسلام دهن کجی می کنید؟»

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی اظهاراتی نظر خود را این گونه بیان کردند که:

«در شرایط کنونی، کسانی که دم از اصلاح طلبی می زنند، معتقدند اسلام ۱۴۰۰ سال پیش به درد امروز جامعه نمی خورد... کسانی که به مشروب خواران چراغ سبز نشان می دهند، آیا اینها اصلاح طلب هستند؟ در بعضی از جاها به میهمان های خارجی می گویند، آجوا لازم ندارید؟ و این مسائل در بعضی از مؤسسات رسمی کشورمان روی می دهد و اسمش را اصلاح طلبی می گذارند.»

ایشان همچنین با اشاره به حضور یوسفی اشکوری (روحانی اصلاح طلب) در کنفرانس برلین و توهین شرکت کنندگان در آن به مقدسات اضافه کردند:

«افراد چپه ملی در این کنفرانس رسماً احکام اسلام را محکوم می کنند. متأسفانه کسانی که دو متر پارچه به

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۶۹

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸

سرشان بسته اند این غلط ها را می کنند. آنها آبروی جمهوری اسلامی ایران را برده اند.»  
آیت الله امامی کاشانی نفس پذیرفتن و شرکت در این گونه مراسم را حرام دانسته و این حرکت را بی و ارزشهای انقلابی و اسائه ادب ملت بزرگ ایران عنوان کردند:  
«دشمن، داخل کشور شده است و یک سری پایگاه برای خود ایجاد کرده و حرف هایش را از داخل می زند. برخی افراد دوم خردادی [تفکر امام را زیر سوال می برند، به بسیج و سپاه اهانت می کنند و متأسفانه برخی از مطبوعات ما نیز به این مسائل دامن می زنند. ایشان سپس به بحث کنفرانس برلین اشاره کرده و گفتند:  
«حضور در کنفرانس ننگین برلین عملی حرام بود. آنها به علت اینکه در مجلس ضد انقلاب حضور داشتند، دست به عملی حرام زدند.»

آیت الله عبدالله جوادی آملی این کنفرانس «رقت بار و ذلت بار» را فاقد استقلال خواندند و این گونه گفتند:  
«کنفرانس رقت بار و ذلت بار برلین، فاقد استدلال بود و حرفی جز فحش و هتاکی نسبت به مقدسات نداشت. قرآن کریم می گوید اگر بیگانگان دور هم جمع شدند و دارند اسلام را تحقیر می کنند در جمع آنان ننشینید. قرآن کریم به طور لحظه به لحظه از توطئه دشمنان، داخلی و خارجی، پیامبر را آگاه می کند و دستور می دهد در جلسات کسانی که به جای استدلال به هتاک و توهین می پردازند، شرکت نکنید. امت اسلامی باید آگاه باشد، افشای این کنفرانس کشف اسرار دیگران نیست، بلکه روشن کردن قصد آنهاست. اصل آن کنفرانس و شرکت عده ای از ایران در آن جمع از نظر عقل، منطق، وحی و دولت و ملت مسلمان ایران حقیر، محکوم و باطل است.»  
ایشان سپس با اشاره به وجود برخی افراد که به مخالفت با ولایت فقیه کمر بسته بودند، فرمودند:

«بیگانگان داخلی و خارجی باید بدانند، اگرچه سال، سال علی(علیه السلام) است، اما به این فکر که جنگ جمل و صفین را بر علی زمان تحمیل کنند، کور خوانده اند. کوردلان برلین، طمع کاران مزدور داخلی، قلم به دستان مزدوری که از غیرت الهی طرفی نبسته اند، بدانند حاکم بر این مرز و بوم نامه امام حسین بن علی(علیهما السلام) است که دعوت به غیرت می کند.»

آیت الله مشکینی نیز در این باره واکنش نشان دادند:  
«باید از برخی مطبوعات گلایه کنم و از آنان در نزد امام عصر عجل الله تعالی فرجه و شما مردم شکایت کنم. در این اواخر، حمله های فراوانی به این ملت، به دین، به نظام، به استقلال و قانون اساسی ملت شده است که الآن هم می شود و از بدترین آنها حمله عده معدودی به عنوان روزنامه نویس و روزنامه نگار است. من خیلی دقت کردم، از وضع اینها پیداست که گویا از یک منبع آب می خورند و از یک جا مأموریت دارند و از یک جا اجرت می گیرند و یا خدمت بی مزد می کنند. اینها حساب شده عمل می کنند، اسلام، قرآن و عقاید مردم را، نظام مقدس ما را، ولایت فقیه قانون اساسی را نشانه گرفتند و پشتیبانی قوی هم دارند [اشاره به حمایت جدی وزارت ارشاد و دولت خاتمی از آنان] مردم با اشاره رهبری یک کربلای دیگر درست می کنند و اگر این جور بشود این بار در این کربلا حسین علیه السلام کشته نمی شود.» ایشان در ادامه کنفرانس برلین را ننگین خوانده و فرمودند:

«من نمی گویم در این سمینار چه گذشت. اما همین سمینار است که می خواست امام امت را در موزه تاریخ بیندازد و حکومت اسلامی را، حکومت استبداد و اختناق نامیدند. آنچه در ذهن بنده است و من را ناراحت کرده و رنج می دهد، این است که این تیپ مرد و زن چگونه و چرا این دعوت را پذیرفتند. حالا چرا باید به این سمینار بروند و آن مزخرفات را بشنوند و بنشینند و از مجلس بیرون نروند؟ هزینه رفت و برگشت ایشان را چه کسی تأمین کرده؟ ای امام راحل! ای شهدا! ای ارواح شهدا! کاش زنده بودید و به هدر رفتن زحمات خود را می دیدید که در ایران چه

## یک نگاه

**باید از برخی مطبوعات گلایه کنم و از آنان در نزد امام عصر عجل الله تعالی فرجه و شما مردم شکایت کنم. در این اواخر، حمله های فراوانی به این ملت، به دین، به نظام، به استقلال و قانون اساسی ملت شده است که الآن هم می شود و از بدترین آنها حمله عده معدودی به عنوان روزنامه نویس و روزنامه نگار است. من خیلی دقت کردم، از وضع اینها پیداست که گویا از یک منبع آب می خورند و از یک جا مأموریت دارند و از یک جا اجرت می گیرند و یا خدمت بی مزد می کنند. اینها حساب شده عمل می کنند، اسلام، قرآن و عقاید مردم را، نظام مقدس ما را، ولایت فقیه قانون اساسی را نشانه گرفتند و پشتیبانی قوی هم دارند [اشاره به حمایت جدی وزارت ارشاد و دولت خاتمی از آنان]. مردم با اشاره رهبری یک کربلای دیگر درست می کنند و اگر این جور بشود این بار در این کربلا حسین علیه السلام کشته نمی شود.**

### «آیت الله مشکینی»

می گذرد. من هم می گویم کاش می مردم و این ننگ را برای دولت اسلامی نمی دیدم.» ایشان همچنین به پخش فیلم کنفرانس از صدا و سیما اشاره کرده و ضمن تأیید این عمل خاطر نشان کردند: «صدا و سیما انجام وظیفه کرد. نمی شود بیان و قلم، هر چند که مردم را منحرف کنند آزاد باشد، اما یک حقیقت را نشان دادند تا مردم به وظایف خود آشنا شوند، قدغن باشد و آن را نگویند.» با وجود محکومیت کنفرانس برلین از سوی بسیاری از گروه ها و شخصیت ها در طیف های مختلف، حزب مشارکت نه تنها از محکوم کردن این سمینار خودداری کرد بلکه در حمایت از افراطیون شرکت کننده، بویژه اعضای ارشد حزب خود در این کنفرانس، در حرکتی فرار به جلو، طی بیانیه ای علیه صدا و سیما موضع گرفته و عملکرد آن را در تهیه گزارشی از کنفرانس برلین نکوهش نموده و توطئه خواند و در بیانیه ای که در ۱۳ اردیبهشت ماه ۷۹ و در روزنامه کیهان منتشر شد، مدعی شد:

«جبهه مشارکت ایران اسلامی این اقدام را در مجموعه تحریکات وحدت شکنانه برای جلوگیری از تشکیل مجلس شورای اسلامی، مقابله با دولت جناب آقای خاتمی و رویارو قرار دادن گروه ها و گرایش های سیاسی و به زیر سؤال بردن اصلاحات مورد نظر جبهه دوم خرداد ارزیابی می کند.» و در بیانیه ای دیگر نیز که در ۳ بهمن ۷۹ و در روزنامه همبستگی انتشار یافت، ضمن حمله به قوه قضائیه به علت محاکمه شرکت کنندگان در این کنفرانس اعلام شد، مدعی شد:

«سلام علیکم، در پی پخش نوار سمینار ایران پس از انتخابات که دیشب از شبکه اول پخش شد، در ضمن این

برنامه صحنه های مستهجنی همچون رقص یک خانم نیمه برهنه و لخت شدن یک مرد به نمایش عمومی در تلویزیون جمهوری اسلامی گذاشته شد، نظر شما در این مورد چیست؟» او هم که در صدور چنین فتاوایی بی سابقه نبود، پاسخ داد: «نمایش عمومی این قبیل صحنه ها در تلویزیون از مصادیق بارز اشاعه فحشا می باشد و شرعاً حرام است و واضح است که انگیزه سیاسی در کار است.» تظاهرات گسترده مردم علیه این کنفرانس، بخش دیگری از واکنش جامعه ایرانی به ماجرای برلین بود. رسانه های اصلاح طلب نیز که ظاهراً از این بازی آشکار پشیمان شده بودند همه هم خود را مصروف این کردند که بگویند صدا و سیما با پخش فیلم کنفرانس اشاعه فحشا کرده است که هاشمی رفسنجانی در خطبه های نماز جمعه پاسخ جالب توجهی به آن داد:

«شما هر شب در فیلم ها این خانم ها را می بینید. کسی غصه این چیزها را نمی خورد؛ لااقل شما نمی خورید.» خاتمی پس از انعکاس محتوای کنفرانس در روزنامه ها سکوت اختیار کرد، اما چهار روز پس از پخش بخش هایی از کنفرانس از شبکه اول سیما، وقتی که جمع کارکنان وزارت علوم، تحقیقات و فناوری سخن می گفت، کنفرانس برلین را نه تنها محکوم نکرد، بلکه محتوای آن را «قابل تحمل»، «خوب و معقول» خواند و در ادامه تقریباً همان سخنان آیت الله منتظری را درباره پخش فیلم کنفرانس از سیما به شکل دیگری تکرار کرد:

«چه چیزی موجب شده است که مسئله به این صورت و برای تحریک احساسات مردم مطرح شود... بنده که الحمدلله موفق به دیدن کل و جزء جریان کنفرانس برلین نشدم، ولی دیدم بعضی شرکت کنندگان حرف های خوب و معقول زده اند. آیا ناست تمامی کنفرانس ها و سمینارهای را که از آغاز انقلاب تاکنون در خارج برگزار شده از آرشیو بیرون بکشند و نشان دهند؟»

خاتمی همچنین دستور داد تا بعد از آن ماجرا، به مرتضی غرق، خبرنگاری فیلم کنفرانس را به تهران مخابره کرده بود، اجازه شرکت در کنفرانس های مطبوعاتی رئیس جمهور داده نشود.

در این میان، قوه قضائیه نیز ساکت نشست با احضار شرکت کنندگان در کنفرانس، درباره برخی از آنان احکام قضایی صادر نمود. در واکنش به این احکام، فراکسیون پارلمانی حزب سبز آلمان با صدور اعلامیه های تند اقدام دادگاه انقلاب اسلامی را محکوم کرد. به زعم «محمد علی زکریایی» از نویسندگان وابسته به جریان اصلاحات که ماجرای کنفرانس برلین را در کتابی جمع آوری کرده است: «لحن تند اعلامیه نشان می داد در سطح بالای دولت آلمان تصمیم گرفته شده که سیاست حمایت از اصلاح طلبان ایران را با قاطعیت و آشکارا دنبال کند.»

۲۰ میلیون رای خاتمی و سوت و کف برخی دولت های خارجی، سکولارها را آنچه را متوهم کرده بود، که می پنداشتند بتوانند برای براندازی جمهوری اسلامی، آشکارا دست در دست حزب کمونیست و چریک های فدایی خلق و امثالهم نیز بگذارند. کنفرانس برلین، هم چهره سکولارها را کنار زد و هم، با واکنش هایی که مراجع و مردم نشان دادند، جایگاه رویکرد و عملکرد آنان در میان توده ایرانیان مشخص شد.

مقام معظم رهبری درباره اهداف پنهان کنفرانس برلین می فرمایند:  
«برگزارکنندگان و جناح های مخالف نظام در خارج، در صدد بودند کنفرانس را به جلسه محاکمه انقلاب و نظام اسلامی تبدیل کنند و با تبلیغ ناکارآمدی نظام اسلامی از زبان دعوت شدگان داخلی، از زبان ضد انقلاب هم این گونه تبلیغ کنند که اصلاحات اساسی تنها با حذف اسلام، ولایت فقیه، شورای نگهبان و حدود اسلامی و کلا نوشتن قانون اساسی جدید امکان پذیر است که خداوند این نقشه را بر هم زد.»





گزارش  
رویداد

# خاتمی گورباچف نیست!

سخنرانی تاریخی رهبر انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن

برگرفته از سایت خامنه ای دات آی آر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا ابی القاسم محمد و  
على آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين سيما بقیة الله في الأرضين. قال الله  
الحكيم في كتابه:

«بسم الله الرحمن الرحيم الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم  
فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسينا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله و  
فضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم.»

برادران و خواهران عزیز؛ مسئولان و مدیران برجسته نظام  
جمهوری اسلامی! خیلی خوش آمدید. جلسه بسیار شیرین و  
مطلوب و ان شاء الله مفیدی است. بیانات جناب آقای خاتمی،  
بیانات خوب و مفید و حاکی از انگیزه های بسیار خوب و والا بود.  
امیدواریم که ان شاء الله همین مطالبی که فرمودند - بخصوص  
بخش اول آن که به سیره مولای متقیان و امام موحدان،  
امیرمؤمنان علیه الصلوة والسلام معطوف بود - به یاد ما باشد و  
برای ما همیشه درس باشد.

مقصود از این جلسه، در درجه اول، ایجاد الفت و همدلی است.  
اگر هم سلیقه و همفکری هم در مسائل گوناگون به وجود آمد،  
چه بهتر؛ و اگر در برخی از مسائل، اختلاف سلیقه هم وجود داشته  
باشد، همدلی، خلأها را پر خواهد کرد.

پس زبان مجرمی خود دیگر است

همدلی از همزبانی بهتر است

همدلی با یاد خدا میسرتر خواهد شد. یاد خدا در دل انسان چراغی  
روشن می کند؛ دل را نورانی می کند؛ غبارهای کینه و نفرت و  
خودخواهی را از دلها می زداید؛ لنگری برای دلهای متلاطم و  
مضطرب به وجود می آورد؛ آرامش می بخشد و اطمینان و اعتماد  
ایجاد می کند. یاد خدا برای دلهای پاک، همیشه در دسترس است؛  
مگر دلی که خود را مبتلای به آلودگیها کرده باشد. برای چنین  
کسی یاد خدا دشوار است؛ چنین توفیقی برای او پیش نمی آید و او  
را به حریم قدس الهی راه نمی دهند. دلی که آلوده شهوت و آلوده  
به عشق به قدرت و آلوده به کینه به بندگان خدا و آلوده به حسد و  
خودخواهیها و آلوده به عشق به مال اندوزی است، به حریم قدس  
الهی راه پیدا نمی کند؛ مگر شستشو کند.

شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام  
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

آن چیزی که در عالم ارتباطات انسانی خودمان به نظر من پیش از  
همه مهم است، همین وحدت و همدلی است. نباید فضا غبار آلوده  
شود. اگر خدای متعال این توفیق را بدهد که مسئولان نظام بتوانند  
با یکدیگر همدلانه سلوک کنند - که سلوک همدلانه لزوماً به  
معنای همفکرانه نیست؛ گاهی ممکن است سلیقه ها متفاوت هم  
باشد؛ اما بنای بر ستیزه و مخاصمه و دشمنی نباشد - بسیاری از  
مشکلات برطرف خواهد شد. انقلاب و نظام اسلامی ما زمینه  
بسیار مساعدی برای این پالایش درون و پالایش فضای کاری  
کشور است. بایستی از این فرصت حداکثر استفاده را بکنیم.

البته تلاشهایی می شود که مسائل غیراصلی، مسائل اصلی وانمود  
شود؛ خواسته های غیرحقیقی - یا حقیقی، اما درجه دو - به عنوان  
گفتن اصلی ملی وانمود شود؛ لیکن گفتن اصلی این ملت اینها  
نیست؛ گفتن اصلی این ملت این است که همه، راههایی را برای  
تقویت نظام، اصلاح کارها، و روشها، گشودن گره ها، تبیین آرمانها  
و هدفها برای آحاد مردم، استفاده از نیروی عظیم ابتکار و حرکت و  
خواست و انگیزه و ایمان این مردم مؤمن و راه به سمت آرمانهای  
عالی این نظام - که همه را به سعادت خواهد رساند - پیدا کنند.  
آن چیزی که باید ذهنها و دلها و فکرها بر روی آن متمرکز شود،  
این است. البته کارهای زیادی داریم و وظایف و مسؤولیتهای  
زیادی بر دوش همه ماست. هرکس باید کار خود را به بهترین  
نحوی که برای او ممکن است، انجام دهد.

من آنچه را که امروز به نظرم رسید مطرح کنم، این است که  
ما چگونه می توانیم معایب و نواقص را برطرف کنیم؛ فسادها را  
بزداییم و به معنای درست کلمه، اصلاح را در کشور به وجود آوریم.  
این سؤال بسیار مهمی است و جا دارد که ذهنهای همه کسانی که  
به سرنوشت این کشور و این ملت علاقه مندند، روی این سؤال  
متمرکز شود. امروز مسأله اصلاحات - که یک موضوع روز برای  
همه است - در کشور مطرح است. افراد زیادی دم از اصلاحات  
می زنند و برای آن تلاش می کنند. اصلاحات چیست؟ راه رسیدن  
به اصلاحات کدام است؟ اولویتهای اصلاحات چیست؟ اینها مسائل  
بسیار مهمی است.

مسأله مهم دیگر در همین زمینه این است که دشمن در تبلیغات  
خود - که شعار اصلاحات را پیگیری می کند - به دنبال چیست؟  
اصلاحات مال ماست. این که شما ملاحظه می کنید تبلیغات جهانی  
باید استفاده و از این مشکلات باید عبور کرد. در چنین شرایطی، بر روی اصلاحات در ایران متمرکز می شود، علتش آن چیست؟

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۷۱

هوای  
آزاد

دوم

خرداد

۹۸

این تبلیغات متعلق به مراکز است که نمی‌توانند ادعا کنند خیر ملت ایران را می‌خواهند. مگر وجود فساد و اختناق و خرابی وضع در این کشور، غیر از تسلط و نفوذ قدرت استکباری انگلیس در دوره اول، و آمریکا در دوره بعد، علت دیگری دارد؟ چه قدرتی در این مملکت اختناق به‌وجود آورد؟ چه قدرتی در این مملکت دستگاه‌های ملی و دولتی را بر مبنای فساد پایه‌گذاری کرد؟ چه قدرتی در طول پنجاه سال با اخلاق عمومی و انسانی مبارزه کرد؟ چه دستی رضاخان را به قدرت رساند؟ چه عواملی کودتای ۲۸ مرداد را راه انداخت؟ در طول این پنجاه و چند سال، چه کسانی زشت‌ترین تبلیغات را در جهت کشاندن این ملت به سمت فساد، بی‌بندوباری و ناباوری به اصول اخلاقی و دین انجام دادند؟ جوانان ما امروز چیزی از مطبوعات دوران رژیم پهلوی به یاد ندارند؛ اما شما که به یاد دارید، آن مطبوعات فاسد و - به قول یک روشنفکر مسلمان معروف - آن رنگین نامه‌ها، به وسیله چه کسی تشویق می‌شد؟ آنها از کجاها تغذیه و تشویق می‌شدند؟ از چه کسی الگو می‌گرفتند؟ غیر از همین دستگاه‌های قدرتی که آن نظام را سر کار آورده بودند و با همه وجود آن را تقویت می‌کردند؟ امروز ما برای این که با نام و یاد و سلطه استکباری دولت آمریکا با همه وجود مخالف باشیم، محتاج چه دلیلی باشیم، جز این که آن رژیم، پنجاه سال همه منابع انسانی و مالی و اخلاقی و استعدادی ما را ضایع و نابود کرد؟ دستور رژیم پهلوی در طول این پنجاه سال برای ایران چه بود؟ این ویرانه‌ای که اینجا به‌وجود آوردند، چگونه، با کدام تلاش و در چه مدت قابل اصلاح است؟ چه کسی آن را زمینه‌سازی کرد؟ چه کسی کمک کرد؟ چه کسی هدایت کرد؟ چه کسی دستگاه جاسوسی‌شان را تقویت کرد؟ چه کسی به آنها خط داد؟ در عین حال همان دولت آمریکا و انگلیس، همان رؤسایان، همان سیاستمداران، همان مراکز رسانه‌ای‌شان، امروز از چیزی به نام اصلاحات و آزادی در ایران دفاع و حمایت می‌کنند! این باید هر هوشمندی را به فکر وادار کند و هر غافل را بیدار و هوشیار نماید. مسأله چیست؟ این یک صحبت بسیار مهم و یک سؤال بسیار اساسی است.

بنده به عنوان کسی که از اول این انقلاب تا امروز در مسائل گوناگون و در عرصه‌های مختلف این نظام، با جوانب و جریانهای گوناگون مواجه بوده‌ام؛ هم آدم‌ها را می‌شناسم، هم حرف‌ها را می‌شناسم و هم با تبلیغات رسانه‌ای دنیا آشنا هستم؛ به یک جمع‌بندی رسیده‌ام که به‌طور خلاصه این است: یک طرح همه جانبه آمریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طراحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده‌ای است از آنچه که در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. به‌نظر خودشان می‌خواهند همان طرح را در ایران اجرا کنند. دشمن این را می‌خواهد. من اگر بخوام قرائن و شواهد این معنا را بگویم، الان در ذهنم هست، نه این که بخوام دنبال نشانه‌هایش بگردم؛ شواهد آشکاری در اظهارات خودشان وجود دارد. در طول این چند سال، از اظهارات مغرورانه و قدرتمندانه و احیاناً حساب نشده آنها - که خودشان هم می‌گویند فلان مصاحبه‌ای که ما کردیم، عجولانه بود - صحت این ادعا کاملاً آشکار می‌شود که آنها به خیال خودشان طرح فروپاشی شوروی سابق را منطبق با شرایط ایران بازسازی کردند و می‌خواهند در ایران پیاده کنند. البته در چند مورد هم دچار اشتباه شدند که این هم از الطاف الهی است. دشمنان ما در مواقع حساس در محاسبات خود دچار اشتباه می‌شوند. البته اینها اشتباهاتی نیست که اگر من ذکر کردم، آنها بتوانند اصلاحش کنند؛ نه، اشتباه در شناخت واقعیتها دارند. براساس این اشتباه برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه‌ریزی غلط از آب درمی‌آید؛ لذا موفق نمی‌شوند. آنها برای دفاع از رژیم پهلوی برنامه‌ریزی کردند و با همه قدرت هم ایستادند؛ منتها در شناخت مسائل ایران، در شناخت مردم، در شناخت روحانیت و در شناخت دین اشتباه کرده بودند؛ لذا شکست خوردند. این‌جا هم سرنوشتشان جز این نیست و شکست خواهند خورد.

اینها در چند مورد اشتباه کردند: اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمینهای به هم سنجاقت شده نیست. اشتباه پنجمشان این است

## یک نگاه

**بنده به عنوان کسی که در عرصه‌های مختلف این نظام، با جوانب و جریانهای گوناگون مواجه بوده‌ام؛ هم آدم‌ها را می‌شناسم، هم حرف‌ها را می‌شناسم و هم با تبلیغات رسانه‌ای دنیا آشنا هستم؛ به یک جمع‌بندی رسیده‌ام که به‌طور خلاصه این است: یک طرح همه جانبه آمریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طراحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده‌ای است از آنچه که در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. البته اینها در چند مورد اشتباه کردند: اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمینهای به هم سنجاقت شده نیست. اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست. این اشتباهات را بعداً توضیح خواهم داد.**

که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست. این اشتباهات را بعداً توضیح خواهم داد.

اشاره‌ای به طرح آمریکایی فروپاشی شوروی بکنم. این چیزی که الان از این تصویر در ذهن من هست، بخش عمده‌اش از یادداشت‌هایی است که خود من روزبه‌روز در سال ۱۳۷۰ از خبرهای ماجرای شوروی یادداشت کرده‌ام. البته بعداً با اطلاعات فراوانی که دوستان ما از منابع مهم روسی و غیروسی فراهم کردند و به بنده دادند، تکمیل شد که حال نمی‌خواهم با تفصیل آنها را بیان کنم؛ اما ماجرای عظیمی است.

وقتی می‌گویم طرح آمریکایی فروپاشی شوروی، لازم است سه نکته را در کنار این کلمه آمریکایی عرض کنم:

نکته اول این است که وقتی می‌گویم طرح آمریکایی، معنایش این نیست که بقیه بلوک غرب در این زمینه با آمریکا همکاری نداشتند؛ چرا، همه غرب و همه اروپا در این زمینه به‌شدت با آمریکا همکاری می‌کردند. مثلاً نقش آلمان و انگلیس و بعضی کشورهای دیگر به‌صورت بارز بود. اینها همکاری جدی داشتند.

نکته دوم این است که وقتی می‌گویم طرح آمریکایی، معنایش این نیست که ما عوامل داخلی فروپاشی شوروی را ندیده می‌گیریم؛ نخیر، عوامل فروپاشی در درون نظام شوروی وجود داشت و از آن عوامل دشمنان بهترین استفاده را کرد. آن عوامل داخلی چه بود؟ فقر شدید اقتصادی، فشار بر مردم، اختناق شدید، فساد اداری و بوروکراسی. البته انگیزه‌های قومی و ملی هم در گوشه و کنار وجود داشت.

نکته سوم این است که این طرح آمریکایی یا غربی - به هر تعبیری که می‌گویم - یک طرح نظامی نبود. در درجه اول یک طرح رسانه‌ای بود که عمدتاً به‌وسیله تالپو، پلاکار، روزنامه، فیلم و غیره اجرا شد. اگر کسی محاسبه کند، می‌بیند که حدود پنجاه، شصت درصد آن مربوط به تأثیر رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی بود. عزیزان! مسأله تهاجم فرهنگی را - که من هفت، هشت سال پیش مطرح کردم - جدی بگیرید. شبیخون فرهنگی، شوخی نیست. بعد از عامل رسانه‌ای و تبلیغی، در درجه دوم، عامل سیاسی و اقتصادی بود. عامل نظامی هیچ نبود.

اما این طرح چه بود؟ گورباچف وقتی در سال ۱۹۸۵ - حدود سالهای ۶۴ و ۶۵ - سر کار آمد، یک عنصر جوان در قبال دیبرکلهای پیر قدیمی بود. روشنفکر و خوش‌برخورد بود؛ شاعری که او مطرح کرد، شعار پروستریکا در درجه اول و گلاسنوست

در درجه دوم بود. تعبیر فارسی پروستریکا، بازسازی و اصلاحات اقتصادی است؛ و گلاسنوست یعنی اصلاحات در زمینه مسائل اجتماعی، آزادی بیان و امثال اینها. در یکی، دو سال اول، به وسیله رسانه‌ها، آواری از حرف و تحلیل و تفسیر و تشویق و جهت‌دهی و پیشنهاد بر سر گورباچف فرو ریخت و کار به‌جایی رسید که توسط مراکز آمریکایی، گورباچف به عنوان مرد سال معرفی شد! این در همان دوران جنگ سرد هم بود؛ یعنی در دورانی که آمریکاییها شب‌هر موفقیتی را در شوروی با تیر می‌زدند! قبل از گورباچف، اگر واقعیت‌های خوبی هم در شوروی وجود داشت، به‌شدت آن را انکار می‌کردند و علیه آن تهاجم تبلیغاتی راه می‌انداختند. اما ناگهان نسبت به گورباچف چنین وضعی را پیش گرفتند! این آغوش باز غرب، به‌عنوان یک مشوق بزرگ، گورباچف را فریب داد! من نمی‌توانم ادعا کنم که گورباچف کسی بود که غربیها با دستگاه‌های سیا او را سر کار آورده بودند - آن‌چنان که بعضی کسان در دنیا ادعا می‌کردند - من نشانه‌های این را واقعاً نمی‌بینم و البته خبری هم از پشت پرده ندارم؛ اما آنچه که مسلم است، آغوش باز، چهره باز، چهره خندان، تحلیل و تبجیل و تشویق و احترام غریبه‌ها، گورباچف را فریب داد. او به غربیها و آمریکاییها اعتماد کرد؛ اما فریب خورد. گورباچف کتابی به نام پروستریکا - انقلاب دوم - نوشته که انسان نشانه‌های این فریب خوردگی را در آن مشاهده می‌کند.

در محیط اختناق آن روز شوروی، این شعارها به‌شدت فضاشکن بود. حدوداً در همین سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ است - من در یادداشت‌های خودم این را نوشته‌ام - که گورباچف قید جواز عبور برای سفر از شهری به شهر دیگر در شوروی را برمی‌داشت؛ هفتاد و سه سال بعد از ایجاد شوروی، بعد از پایان یافتن دوره سی ساله استالین و دوره یهده، نوزده ساله پرژف و غیرذلک، آقای گورباچف از جمله کارهایی که در زمینه گلاسنوست کرد، این بود که جواز عبور را برداشت!

در چنین جوی شما ببینید فکر و طرح مسأله آزادی بیان به چه معناست. وقتی می‌گوید آزادی بیان، برای مردم چقدر شگفتی‌آور و چقدر فضاشکن است! در تمام این دوران، روزنامه مهم قابل توجه در تمام شوروی «پراودا»ست که یک روزنامه عمومی است. یکی هم یک روزنامه مربوط به جوانان است. چند مطبوعه دیگر تخصصی هم وجود داشت؛ اما تکتُر روزنامه‌ها و وجود کتابهای چنین و چنان اصلاً به چشم نمی‌خورد. نویسندگانی که از برخی از مبنای سوسیالیسم - نه همه آنها - انتقاد کرده بود؛ سالهای متمادی اجازه‌ی خروج از شوروی را نداشت. البته آمریکاییها روی او هم بسیار تبلیغ می‌کردند و بسیار حرف می‌زدند که بنده از دوره قبل از انقلاب این قضیه در یادم مانده است.

در چنین فضایی این شعار توسط گورباچف داده شد؛ منتها اشتباهاتی کردند که من نمی‌خواهم این اشتباهات را الان بگویم. در خلال صحبت، بعضی از اشتباهاتشان معلوم خواهد شد. مدتی گذشت، سیل تبلیغات غربی و فرهنگ غربی و نمادهای غربی - سمبلهای لباس و «مک‌دونالد» و از این چیزهایی که در واقع جزو سمبلهای آمریکایی است - در شوروی راه پیدا کرد. این که من می‌گویم، تفکر یک طلبه گوشه‌نشین نیست؛ در همان روزها بنده در خود مجلات آمریکایی - تایم و نیوزویک - خواندم که از این که قهوه‌خانه‌های «مک‌دونالد» در مسکو رواج پیدا کرده، اینها به‌عنوان یک خبر مهم و به‌عنوان پیشاهنگ فرهنگ غربی و فرهنگ آمریکایی در کشور شوروی یاد کرده بودند!

شعارهای گورباچف یکی، دو سال رو به اوج بود؛ اما بعداً ناگهان یک عنصر دیگر به نام یلتسین در کنار گورباچف پیدا شد. نقش یلتسین، نقش تعیین کننده است. نقش او این است که مرتب پا به زمین بکوبد و بگوید که این شعارها فایده‌ای ندارد؛ این شتاب کم است؛ دیر شد؛ اصلاحات عقب افتاد! اگر آدم عاقل مدبری به‌جای گورباچف بود، شاید در طول بیست سال می‌توانست آن اصلاحات را بی‌دغدغه انجام دهد - همچنان که این کار در چین اتفاق افتاد - اما همین مقدار خودداری و خوشبختنداری را هم از دست گورباچف بیرون کشید. کار به‌جایی رسید که گورباچف معاون خود - یلتسین - را عزل کرد؛ اما رسانه‌های آمریکایی و غربی نه فقط عزلش نکردند، بلکه تقویتش کردند!

او حدود یک سال یا بیشتر، به‌عنوان یک چهره برجسته روشن‌بین اصلاح‌طلب مغضوب و مظلوم در تبلیغات غربیها و آمریکاییها مطرح



شد. بعداً انتخابات ریاست جمهوری روسیه پیش آمد. می‌دانید که دیگر جمهوریها انتخابات جداگانه داشتند. البته انتخابات که نداشتند؛ بنا شد انتخابات داشته باشند. یکی از کارهای گورباچف این بود که گفت انتخابات داشته باشیم. در کشور شوروی، از بعد از دوران تزارها، حتی یک انتخاب هم اتفاق نیفتاده بود. انتخابات در دوران تزارها هم شبیه انتخابات زمان شاه ما بود. اتفاقاً تاریخ مشروطیتشان هم - با یک سال اختلاف - دقیقاً منطبق با تاریخ مشروطیت ایران است. در دوره تزارها مجلس ملی - دوما - یک صورت بود؛ مثل مجلس شورای ملی ما در دوران رژیم پهلوی. بعد هم که کمونیستها سر کار آمدند، مجلس، بی‌مجلس؛ انتخابات، بی‌انتخابات؛ تمام شد! حال بعد از گذشت هفتاد و سه سال، بناسات اولین انتخابات در جمهوری روسیه - نه همه شوروی - انجام و گیرد. کانیدیا کیست؟ آقای یلتسین! با رأی بالایی یلتسین - یعنی همان عنصر تندرو - رئیس جمهور شد.

از این جا داستان شیرینی است. از روزی که یلتسین در ژوئن ۱۹۹۱ رئیس جمهور شد، تا حدود چهارم یا پنجم دیماه که رسماً شوروی منحل شد، حدود هفت ماه طول کشید. یعنی این چند سال صرف مقدمات شد. بخشی از مقدمات به‌دست گورباچف، برخی هم وقتی تاریخ مصرف گورباچف تمام شد، به دست یلتسین انجام شد و برنامه مورد نظر آمریکا و غرب، تا رسیدن یلتسین به قدرت شتاب گرفت. به مجزء این که یلتسین به قدرت رسید و رئیس جمهور روسیه و نفر دوم شوروی شد، ابتکار عمل به دست او افتاد. در روز ۲۴ خرداد ۷۰ یلتسین رئیس جمهور شد و سه روز بعد - جورج بوش رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که سه جمهوری بالتیک - لتونی، استونی و لیتوانی - متعلق به شوروی نیست و شوروی بایستی این سه جمهوری را رها کند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد؛ اگر به رسمیت نشناسد، کمکهایی را که آمریکا قول داده است، قطع خواهد شد. البته من الان درست یادم نیست که آیا کمکهایی بود که در زمان رونالد ریگان قول داده شده بود، یا در زمان بوش؛ به هر حال به آقای گورباچف قول کمک داده بودند. چندی بعد یلتسین اعلام کرد که ما استقلال جمهوریهای سه گانه را به رسمیت می‌شناسیم! دو ماه بعد برای این که یلتسین چهره‌اش برجسته‌تر شود، کودتای معروف مردادماه شوروی اتفاق افتاد؛ کودتایی که در همان اوان کاملاً مشکوک به نظر می‌آمد. دوربین تلویزیونهای آمریکایی - سی.ان.ان و غیره - در مسکو فعال شدند و روی یلتسین متمرکز گردیدند. در این‌جا تلویزیون خودمان تصویر سی.ان.ان را که پخش می‌کرد، ما دیدیم که یلتسین روی تانک رفته و در میان مردم شعار می‌دهد و می‌گوید که نخیر، ما تسلیم کودتاچیه نمی‌شویم! بعد هم به مجلس رفت، اما کودتاچیه با یلتسین که دم دستشان در مجلس ملی - دوما - متحصن شده بود، هیچ کاری نداشتند و به سراغ او نرفتند؛ ولی به سراغ گورباچف که در شبه جزیره کریمه مشغول گذراندن روزهای تعطیلاتش بود، رفتند و او را دستگیر کردند!

یلتسین هم رجزخوانی می‌کرد و شعار می‌داد! یک جنجال رسانه‌ای در دنیا به‌وجود آوردند و البته از واقعیت هم چندان خبری نبود! یک تعداد تانک در خیابانهای مسکو ظاهر شدند، اما سه روز هم نبودند؛ بعد از سه روز هم گفتند که کودتاچیه را در خواب دستگیر کرده‌اند! نتیجه کودتا این شد که یلتسین - که شخصیت دوم بود - در حقیقت شخصیت اول شد! در همان اوقات وزیر امور خارجه ما سفری به جمهوریهای آسیای میانه کرد و برگشت. من از ایشان پرسیدم چه خبر؟ ایشان گفت واضح است که رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف! در دنیا هم مشخص بود که قضیه این گونه است. بعد هم جمهوریها یکی‌یکی طالب استقلال شدند. مثلاً اوکراین ادعا کرد که می‌خواهد مستقل شود. گورباچف مخالفت می‌کرد، اما یلتسین می‌گفت ما قبول داریم؛ بناچار بعد از دو، سه روز گورباچف هم قبول می‌کرد! بنابراین مسأله‌ای درست شد که گورباچف یا مجبور بود برای عقب نماندن، خودش را جلو بیندازد و همان شعارها را او هم بدهد؛ یا مجبور بود بعد از چند روز تبعیت کند؛ چون فشار تبلیغات جهانی مجالی نمی‌گذاشت برای این که غیر از آنچه که یلتسین گفته، شود چیزی گفت. این روند از اواخر خردادماه شروع شده بود. به دنبال آن، کناره‌گیری گورباچف از دبیرکلی حزب مطرح شد؛ بعد پیشنهاد انحلال حزب کمونیست، سپس شکست کمونیزم اعلان شد - همان چیزی که آمریکاییها بسیار از آن کیف می‌کردند - و بعد هم بالاخره شایعه استعفا

گورباچف منتشر شد. در همان زمان طی مصاحبه‌ای از گورباچف سؤال شد که شما استعفا خواهید کرد یا نه؟ گفت منتظرم وزیر امور خارجه آمریکا به مسکو بیاید تا ببینم چه می‌شود! وزیر امور خارجه آمریکا به مسکو آمد و قبل از آن که با گورباچف تماس بگیرد، رفت با یلتسین تماس گرفت: آن هم در کاخ اصلی ملاقاتهای کرملین. معنای کارش این بود که گورباچف تمام شده سه روز بعد هم گورباچف استعفا کرد و انحلال شوروی اعلام شد! این طرح موفق آمریکا در شوروی بود. یعنی یک ابرقدرت را با یک طرح کاملاً هوشمندانه، با صرف مقداری پول، با خریدن برخی اشخاص و با به‌کار گرفتن رسانه‌های تبلیغی، توانستند طی یک طراحی سه، چهار ساله و یک نتیجه‌گیری شش، هفت ماهه به‌کلی منهدم کنند و از بین ببرند!

البته همین جا به شما بگویم که روسیه بعد از انحلال شوروی، آن‌طور که آنها می‌خواستند، تبدیل به برزیل دوم نشد. آنها می‌خواستند روسیه به یک برزیل - یعنی یک کشور دست سوم دنیا - تبدیل شود؛ تولید بالا، اما گرفتاری و فقر عمیق و بدون هیچ گونه نقشی در سیاست دنیا. شما ببینید امروز در کجای دنیا حرف و رأی و نظر و حضور برزیل کسی را به خود متوجه می‌کند؟ می‌خواستند روسیه را این‌طوری کنند، اما نشد؛ چرا؟ چون روسیه ملت خوب و قوی‌ای دارد؛ از لحاظ نژادی مردم مستحکم هستند؛ بعد هم پیشرفت صنعتشان، آتمشان، دانشمندان، تحقیقاتشان و سایر امکاناتشان قابل توجه است. طراحان این قضایا که نشستند خودشان بریدند و خودشان دوختند، برای جمهوری اسلامی نیز چنین خوابی دیده‌اند. آنها فکر نمی‌کنند که جمهوری اسلامی ایران اگر به سرنوشت شوروی دچار شود، کشوری مثل روسیه امروز خواهد شد؛ نه، آنها فکر می‌کنند که ایران کشوری در سطح کشور دوره پهلوی خواهد شد؛ یعنی در ردیف دهم بعد از ترکیه! چون تصور می‌کنند که در این‌جا اتم که نیست؛ پیشرفت علمی آن‌چنانی که نیست؛ جمعیت سیصد میلیونی که نیست؛ کشوری به عظمت روسیه - که امروز باز هم تقریباً بزرگترین کشور دنیاست - که اما اکنون واقعیت چیست؟ واقعیت یا آنچه که آنها طراحی کردند، به قدر زمین تا آسمان متفاوت است! اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. من واقعاً دریغ می‌آید که اسم خاتمی عزیزمان - این سید آقا‌زاده شریف مؤمن دلباخته به معارف دینی و دلباخته به امام و طلبه‌ای مثل خود ما - را آن‌طوری که غربیها مطرح کردند، مطرح کنم و ایشان را با گورباچف مقایسه کنم؛ ولی آنها این مقایسه را کردند و صریحاً گفتند که در ایران هم گورباچفی به قدرت رسید! البته فراموش نکنیم که متأسفانه یک عده هم در داخل خوششان آمد و این اهانت را نفهمیدند و آن توطئه‌ای را که پشت این اهانت هست، به طریق اولی نفهمیدند! به مغرضان و آنهایی که می‌فهمند چه دارد اتفاق می‌افتد و چه می‌خواهند پیش بیاورند، کاری ندارم؛ اما یک عده از آنهایی که مغرض هم نبودند، نفهمیدند که چه شد و دشمن چه می‌خواهد انجام دهد.

به آن تفاوتها برگردیم. تفاوت اول، تفاوت رئیس جمهور ما با آقای گورباچف است. گورباچف روشنفکری بود که حتی به احتمال زیاد به اصل و میانی مارکسیزم هم اعتقاد زیادی نداشت؛ آدمی بود که اصلاً ساختار شوروی را قبول نداشت؛ خود او هم به زبانهای مختلف این را اظهار کرده بود. البته در آن وقتی که سر کار آمد، چندان صریح نمی‌توانست اینها را بگوید؛ اما بالاخره اظهار می‌کرد. رئیس جمهور ما، جمهوری اسلامی، دین و اعتقاد قلبی اوست؛ امام مراد و مقتدای اوست؛ یک روحانی است. آنها اول در خوش‌خیالهای خود حرفهایی زدند، هنوز هم سیاستمدارترین و مودب‌ترینهایشان آن حرفها را می‌زنند؛ اما عده‌ای از آنها از این دو سال اخیر به وحشت افتادند و بارها در تبلیغات خودشان گفتند که نه، این هم از خودشان است؛ جزو همین بنیادگراهاست! اتفاقاً این را درست فهمیده‌اند! گورباچف به میانی مارکسیزم بی‌اعتقاد و دلباخته غرب بود؛ حرفهایی هم که می‌زد، حرفهای غربیها بود؛ منتها با زبان روسی آنها را بیان می‌کرد؛ و الاً شعارهای او هم غیر از شعارهای آنها نبود؛ او دلباخته آنها بود! البته در این‌جا قضایای بسیار ریزی - مثل سفرها، امتیاز دادنهای دروغین و بیخودی و هست که نمی‌خواهم آنها را بگویم؛ چون جای این جلسه نیست؛ خود شما هم می‌توانید آن قضایا را پیدا کنید.

تفاوت دوم این است که اسلام، مارکسیزم نیست. مارکسیزم مورد قبول مردم شوروی هم نبود. بله، دین حزب کمونیست شوروی بود. حزب کمونیست شوروی متشکل از چند میلیون عضو در ده میلیون، پانزده میلیون نفر عضو بودند. اعضای حزب کمونیست همیشه از امتیازاتی برخوردار بودند؛ بنابراین می‌توان حدس زد که در بین همان جمعیت هم آنچه برای آنها در درجه اول اهمیت قرار داشت، امتیازات بود؛ لذا مارکسیزم به عنوان یک دین برایشان مطرح نبود. اسلام، دین مردم و عشق مردم و ایمان مردم است. اسلام همان چیزی است که این ملت بزرگ برای خاطر آن، عزیزان و پاره‌های تن و جگرگوشه‌هایشان را به میدان فرستادند و وقتی جسد آغشته به خون آنها برگشت، برایشان گریه نکردند و خدا را شکر کردند! آیا شما از این‌گونه مادران و پدران سراغ ندارید و ندیده‌اید؟ هر یک از ما شاید صدها مورد از این قبیل را دیده‌ایم. البته بنده هزاران مورد از این قبیل را از نزدیک دیده‌ام. امروز هم که پدر و مادر چهار شهید پیش ما می‌آیند، اگر از برخی از ناهنجاریها گله هم داشته باشند، از این‌که فرزندان در راه اسلام شهید شده، خوشحالتان! این ملت با همه وجود به اسلام پایبند است. بعد از پنجاه سال تلاش برای دین‌زدایی، یک ملت آن حرکت عظیم را پشت سر امام بزرگوار و عالم دین و مرجع تقلیدش به راه انداخت و این نظام اسلامی را سر کار آورد. اسلام همان چیزی است که وقتی نام و پرچم آن در ایران بلند شد، هرجا مسلمان مطلع و آگاهی پیدا شد، احساس هویت و شخصیت و عزت کرد. اینها این را با مارکسیزم یکی گرفتند! «الحمد لله الذی جعل اعدائنا من الحقاء» (۳).

سوم این که نظام اسلامی، نظام کمونیستی نیست؛ نظام اسلامی است؛ نظامی جوان و منطوف و پُر تلاش و مردمی است. من آن روز به آقای خاتمی عرض می‌کردم که هیچ نظامی در دنیا - حتی دموکراسیهای غربی؛ چه در آمریکا، چه در فرانسه، چه در جاهای دیگر - نمی‌تواند ادعا کند که مثل نظام ما مردمی است؛ برای خاطر این‌که در دموکراسیهای غربی عده‌ای پای صندوقهای رأی می‌آیند و رأی می‌دهند. مثلاً حزب گفته به آقای زبدین عمرو رأی بده، او هم ورقه را که انداخت، کار تمام می‌شود! آنهایی هم که شرکت کننداند، گاهی سی‌وهفت درصد واجدان شرایط را تشکیل می‌دهند. مثلاً در انتخابات اخیر آمریکا، حدود سی‌وهفت درصد شرکت کننده بیشتر نبود. هیچ وقت به اندازه شصت‌وهفت درصد و هفتاد درصدی که شما در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس - چه مجلس پنجم، چه مجلس ششم - ملاحظه کردید، شرکت نمی‌کنند. بالاخره همانهایی که می‌آیند، می‌آیند رأی می‌دهند و می‌روند؛ اما در این‌جا این‌طوری نیست؛ در این‌جا مردم به مسؤولان عشق می‌ورزند و رابطه‌شان، رابطه عاطفی است؛ نه فقط رابطه رأی دادن. در این‌جا وقتی یکی از مسؤولان کسالتی پیدا کند، همه مردم کشور دستها را به دعا بلند می‌کنند که خدا او را شفا دهد؛ مثل این‌که برای بچه خودشان دعا می‌کنند! در این‌جا وقتی که مسؤول کشور اشاره می‌کند، مردم در میدانهای خطر وارد می‌شوند و جانشان را فدا می‌کنند. این حتی به دموکراسیهای غربی ربطی ندارد، تا چه برسد به نظام دیکتاتوری پرولتاریا! خودشان می‌گویند یکی از اصول حتمی‌شان دیکتاتوری است؛ یعنی انتخابات بی‌انتخابات! در طول هفتاد و چند سال حکومت شوروی، تا قبل از انتخابات روسیه در این اواخر، یک انتخابات اتفاق نیفتاده بود؛ ولی ما در ظرف بیست‌ویک سال، بیست‌ویک انتخابات داشته‌ایم! آیا اینها با هم قابل مقایسه است؟ در آن‌جا زندگی نمایندگان طبقه پرولتاریا زندگی کاخ کرملینی است؛ اما در این‌جا ما روی زلیو می‌نشینیم و افتخار هم می‌کنیم. در این‌جا مسؤولان کشور - آنهایی که بتوانند - همت و افتخارشان این است که خودشان را به زندگی مردم نزدیک کنند. در نظام شوروی وقتی استالینی سر کار بود، تا نمی‌مرد، هیچ علاج دیگری نداشت! سی سال حکومت می‌کرد، تا بالاخره با حادثه‌ای بی‌حادثه، یا از زور مصرف مسکرات قوی روسی می‌مرد و بعد مثلاً خروشچفی سر کار می‌آمد؛ بعد هم برژنف روی کار می‌آمد؛ برژنف هم بعد از هجده، نوزده سال می‌مرد و یک نفر دیگر به قدرت می‌رسید! این نظام، با نظام جمهوری اسلامی که مبنی بر انتخابات و رأی مردم است و هر چهار سال یک بار انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برگزار می‌شود، متفاوت است. در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر این‌که رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۷۳

هواي آزاد

دوم خرداد ۹۸





کنید ببینید دشمن چگونه با قانون اساسی ما برخورد می‌کند: گوشه‌ای از قانون اساسی را نفی می‌کند، گوشه‌ای را اثبات می‌کند؛ یک جا به قانون اساسی تمسک می‌کند، یک جا علیه‌اش حرف می‌زند! قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ماست. اسلام – که همه چیز ما اسلام است – در قانون اساسی تجسم و تبلور پیدا کرده است. اصل چهارم قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. اگر در قوانین عادی – حتی در خود قانون اساسی – یک جا اصلی یا قانونی وجود داشته باشد که در مقام اجرا یا در مقام قانونگذاری، با این اسلامیت معارضه پیدا کند، این اصل بر آنها حاکم است؛ حکومت به معنای مصطلح اصولی و علمی حوزه‌های علمیه، البته این گفتن نداشت؛ اگر هم نمی‌گفتند، حکومتش واضح بود؛ اما به این حکومت تصریح کرده‌اند. بنابراین ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ شود. مطلب پنجم، مقابله جدی با هرگونه تندروی و تندروانی است که جاده صاف کن دشمنند؛ یعنی مدل یلتمسینی! همه دستگاهها باید با مدل یلتمسینی به شدت مقابله کنند و نگذارند یک جاده‌طلب، یک فریب خورده، یک مغرض و یک غافل بیاید و حرکت را از حالت صحیح خودش خارج کند و حالت مسابقه و حالت تعارض به‌وجود بیاورد.

مطلب ششم، مقابله جدی با دخالت خارجیها و غربیها و بی‌اعتنایی به انگشت اشاره غربیها و سوءظن به آنهاست. البته بحث دیپلماسی و بحث ارتباطات خارجی، بحث دیگری است. انسان در مقام دیپلماسی، می‌دهد، می‌گیرد، قرارداد می‌بندد و همه کار می‌کند؛ اما در مسائل اساسی نظام، بایستی انگشت اشاره آنها را با سوءظن مورد ملاحظه قرار داد؛ بعکس آنچه که آدم در وضعیت گورباچف مشاهده می‌کند. آنها به هیچ وجه حسن نیت ندارند. ما در جنگ هشت ساله دیدیم که تمام اروپا به صدام کمک کرد؛ فرانسه کمک کرد، آلمان کمک کرد، انگلیس کمک کرد، یوگسلاوی سابق کمک کرد، بلوک شرق آن روز کمک کرد. البته ما هیچ وقت در مقام دیپلماسی نمی‌گوییم که چون شما به صدام کمک کردید، ما با شما رابطه‌مان را قطع می‌کنیم؛ نه، عالم دیپلماسی یک عالم دیگر است. همین تشنج‌زدایی‌ای که امروز در بحث سیاست خارجی ما مطرح می‌شود، مورد تأیید ماست. باید تشنج‌زدایی شود؛ اما تشنج زدایی غیر از این است که کسی به آنها اعتماد پیدا کند؛ نه، او هم به ما اعتماد ندارد؛ ما هم به او اعتماد نداریم. کسانی که در زمینه مسائل دیپلماسی فالتاند، کاملاً می‌فهمند که بنده چه عرض می‌کنم. اصلاً میدان دیپلماسی، میدان یک نبرد واقعی است؛ منتها نبردی که پشت میز و با بلند و با گفتن صبح بخیر و شب بخیر انجام می‌گیرد؛ وجود ارتباطات دیپلماتیک، هرگز نباید به معنای اعتماد به دشمن تلقی شود؛ نباید اعتماد کرد. مطلب هفتم، هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف است. این نکته مهم است. ببینید عزیزان من! در بعضی از بخشها، اصلاحات، پیچیده و دشوار و کند است. مثلاً در بخش اقتصادی، کار بسیار کند انجام می‌گیرد؛ توزیع عادلانه درآمد‌ها نیز همین طور است؛ کار بسیار سختی است؛ کار آسانی نیست. ریشه‌کن کردن فقر و رسیدگی به مناطق محروم، همه اینها جزو اصلاحات است. اصلاح ساختار اداری، کار بسیار دشوار و پیچیده و سنگینی است؛ اینها دیر پیش می‌رود. در بخش معادل گلاس‌نوست آقای گورباچف نه، کار آسان است؛ در یک روز هم می‌شود به بیست روزنامه مجوز داد تا منتشر شوند. این می‌شود ناهماهنگ؛ این طوری نمی‌شود؛ باید هماهنگ حرکت کنیم؛ باید پایه‌های بخشهای دشوار حرکت کنیم. این که بنده تأکید می‌کنم مسأله معیشت اولویت دارد، یک بخش عمده‌اش به خاطر این است؛ چون بخش معیشت، بخش مشکلی است. همه نیرویتان را که شما جمع کنید، با همه صداقت و دلسوزی و علاقه‌مندی هم که کار کنید، سرعت خاصی خواهید داشت؛ بقیه بخشها را هم باید با همان سرعت حرکت دهید. اگر این سرعت برابر و هماهنگ را رعایت نکردید، آن وقت مشکلات بسیار اساسی‌ای پیش می‌آید که البته بعضی از آنها قابل محاسبه است، برخی دیگر قابل پیشگیری نیست؛ از آنهايي که قابل محاسبه است، بعضی قابل پیشگیری است، برخی قابل پیشگیری هم نیست.

مطلب هشتم، مقابله جدی با عوامل تجزیه قومی در کشور است. من این را عرض می‌کنم؛ بخصوص خطاب من به کسانی است که در این بخش صاحبان مسؤولیتند؛ چه در وزارت کشور، چه در جاهای دیگر. توجه کنید؛ امروز انگیزه تحریک قومیتها جدی

است. مسؤولان ذی‌ربط ما که می‌خواهند دنبال مسائل بگردند، این را می‌بینند. همه اقوام ایرانی به ایران و جمهوری اسلامی علاقه‌مندند و ایران را میهن خودشان می‌دانند. بنده پیوندم با منطقه‌ی ترک نشین معلوم است. مدتها در منطقه بلوچ نشین زندگی کرده‌ام و از نزدیک با عناصر بلوچ ارتباط داشته‌ام؛ با بعضی از بخشهای دیگر هم ارتباطات دور و نزدیک داشته‌ام؛ با آنهايي هم که ارتباط نداشته‌ام، از آنها اطلاعاتی دارم که کم نیست. می‌دانم روحیه‌شان چیست. من در دوره مسؤولیت‌های مختلف، سفرهای فراوانی به میان اینها کرده‌ام. اقوام ایرانی مسلمانند و به این آب و خاک دلبسته‌اند؛ عزت و رفاه خودشان را در ایران سربلند و آزاد مشاهده می‌کنند؛ اما دشمن مشغول تحریکات است. تحریکات دشمن را نباید دست کم گرفت. مراقب باشید. این از جمله مسائل بسیار مهم است و احساس می‌شود که دست‌هایی در جریان هستند برای این که زمام این کار را از دست دولت خارج کنند. البته در آن صورت اگر خدای نکرده چنین وضعی پیش بیاید، مشکلات پیش خواهد آمد؛ پول، همت و وقت صرف آن خواهد شد و مسؤولان کشور از کارهای اساسی باز خواهند ماند. عرایض من تمام شد. فقط این نکته را عرض کنم که بنده از تمام نهادهای قانونی کشور به جد دفاع می‌کنم. آنچه که در مورد اشخاص و شخصیتها و نهادهای برای من مهم است، دفاع از جایگاه و مسؤولیت آنها و کمک به حسن انجام کارشان است. رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه، رئیس مجلس شورای اسلامی و بنده اینها، دستگاههای قانونی گوناگون، از این جهت برای من در سطح واحدی قرار دارند و من از مسؤولیت همه آنها پشتیبانی و دفاع می‌کنم. البته این دفاع به خاطر این هم هست که بنده همه مسؤولان درجه بالا را از نزدیک می‌شناسم و خلوص و دین و پایداری را در اینها مشاهده می‌کنم. البته این پشتیبانیها مطلق نیست. پیمان من با همه این برادران

## یک نگاه

**بنده معتقدم که اصلاحات، یک حقیقت ضروری و لازم است و باید در کشور ما انجام گیرد. اصلاحات در کشور ما از سر اضطراب نیست که فلان حاکمی مجبور شود مورد مطالبات سخت قرار گیرد و گوشه و کناری را اصلاح کند؛ نخیر، اصلاحات جزو ذات هویت انقلابی و دینی نظام ماست. اگر اصلاح به صورت نوبه نو انجام نگیرد، نظام فاسد خواهد شد و به پیراهه خواهد رفت. اصلاحات یک فریضه است. اصلاحات باید تعریف شود. اولاً برای خود ما که می‌خواهیم اصلاحات کنیم، تعریف شود و مشخص باشد که می‌خواهیم چه کار کنیم. ثانیاً برای مردم تعریف شود که منظور ما از اصلاحات چیست، تا هر کسی نتواند به میل خودش اصلاحات را معنا کند. این جزو کارهایی است که مجموعه‌ای از مسؤولان دولتی، دستگاه قضایی و مجلس و غیره می‌توانند انجام دهند. باید تعریف مشخصی از اصلاحات به‌وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایت جاده اصلاحات می‌خواهیم به آن برسیم. برای همه - هم مردم، هم مسؤولان - آسان شود**

در آخر عمر، در فصل انحطاط عمر، در فصل ضعف قوای جسمانی و بقیه قوای موجود بشری، دلبستگی‌ای به حیات نیست. آنچه بنده دارم - جان و آبرو - مال این راه است؛ مال هم که الحمدلله ندارم. بنده به این مسؤولیت کنونی هم هیچ دلبستگی‌ای ندارم. ممکن است بسیاری از شما این را ندانید، اما در این جمع خلیفها هستند که می‌دانند. بنده به این مسؤولیت فعلی هیچ دلبستگی‌ای ندارم، جز به عنوان انجام وظیفه. الان هم که مشغولم، فقط به خاطر انجام وظیفه است؛ از روز اول هم همین‌طور بود. از آن روز مجلس خبرگان، آقایان که رأی دادند، با مقاومت و امتناع و مخالفت جدی و پیگیر خود بنده مواجه بودند؛ منتها وقتی مسؤولیت آمد، گفتم: «خذا بقوه». آدمی نیستم که اگر مسؤولیت بر دوش من گذاشته شد، بخواهم درباره انجام این مسؤولیت، ضعف نشان بدهم؛ نه، این وظیفه من است و این وظیفه را به فضل الهی و به توفیق و هدایت او انجام خواهم داد.

عزیزان من! آیهای را که من در اول عرایض عرض کردم، مربوط به یکی از جنگهای پیامبر است: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (۴) خبر می‌دادند که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست؛ برسید! در پاسخ به این هشدار و بیم‌دهی - که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست تا ضربه را وارد کند - اینها می‌گفتند: «حسبنا الله و نعم الوكيل»؛ (۵) خدا برای ما بس است و پشتیبانی او برای ما کافی است. البته «حسبنا الله و نعم الوكيل» را در پستی و اتاق و داخل بستر راحت نمی‌شود گفت. ما نه کاری بکنیم، نه تلاشی بکنیم، نه حرکتی بکنیم، نه جانی را به خطر بیندازیم، نه از آبرویی مایه بگذاریم، بعد هم بگوییم: «حسبنا الله و نعم الوكيل»! نه، خدای تعالی آدمی را که در راه او مجاهدت نمی‌کند، کفایت نخواهد کرد. این کفایت مربوط به میدان جنگ است. ما امروز در یک میدان نبردیم؛ اگر چه نه نبرد نظامی و نبرد مرگ و زندگی. مستکبران عالم چون با اسلام و نظام اسلامی به‌جد دشمنند، ما هر اقدام خوبی که می‌کنیم، هر قانون خوبی که می‌گذاریم، هر اجرای خوبی که می‌کنیم، هر قضاوت خوبی که می‌کنیم، هر منش خوبی که از خودمان نشان می‌دهیم، هر کاری که به تقویت این نظام و تقویت اسلام منتهی می‌شود، اگر از ما سر بزنند، در واقع داریم یک ضربه به دشمن می‌زنیم. این جاست که آدم می‌گوید: «حسبنا الله و نعم الوكيل». پاسخ خدا هم این است که «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم».

البته ما در داخل کشورمان خوشبختانه از همزیستی ادیان گوناگون برخورداریم؛ یهودیان، مسیحیان، زردشتیان؛ اینها هم در کنار مسلمانان و در ظل نظام اسلامی زندگی می‌کنند؛ با ما همکاری و همزیستی دارند و نقش ایفا می‌کنند. البته وظیفه هم دارند؛ دولت اسلامی هم نسبت به آنها به عنوان شهروندان ایرانی دارای وظایفی است که این وظایف را باید انجام دهد و انجام هم می‌دهد. ما هیچ گله‌ای از شهروندان اقلیت‌های مذهبی خودمان نداریم. ملاحظه می‌کنید که وقتی تبلیغات دشمنان علیه جمهوری اسلامی شکل‌های موزیانه‌ای پیدا می‌کند، کلیمیان ایران اعلامیه می‌دهند. در قضیه دیگری ارامنه ایران یا برخی گروه‌های دیگر مسیحی اعلامیه دادند و از جمهوری اسلامی دفاع و حمایت کردند و این جزو افتخارات جمهوری اسلامی است. فکر می‌کنم آن عذرخواهی‌ای که آقای خاتمی در انتهای سخنان خود کردند، بنده بایستی به شکل مضاعفی آن عذرخواهی را بکنم؛ چون بسیار طولانی شد. اینها حرف‌هایی است که لازم بود شما مسؤولان عزیز کشور بشنوید. مخاطبان اولی ما در این قضایا شما هستید و این حرف‌ها را اگر به شما نگویم، به چه کسی بگویم؟ امیدوارم ان‌شاءالله آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، مورد رضا و تفضل و قبول الهی قرار گیرد و این جلسه - همان‌طور که در ابتدای صحبت عرض کردم - دل‌های ما را به هم نزدیک کند؛ الفت بین برادران و خواهران و عزیزیانی که همه مسؤولند، بیش از پیش به وجود آید و جبهه متحد کارکنان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی را در مقابل دشمن هر چه متحدتر کند و ان‌شاءالله برکات الهی و توجهات حضرت بقیه‌الله‌الاعظم ارواح‌افاده شامل حال همه شما باشد.

والسلام علیکم و رحمته‌الله و برکاته

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۷۵

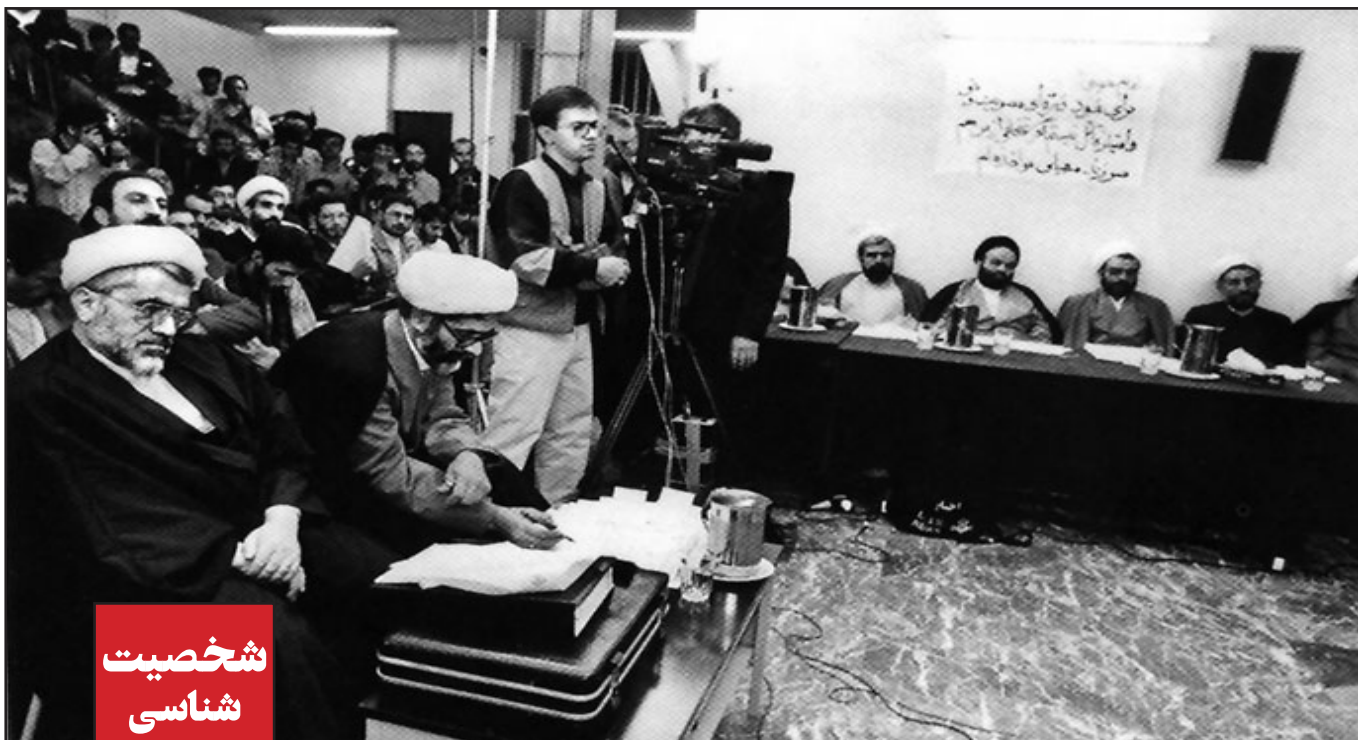
هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



شخصیت  
شناسی

# بیچاره!

گزارشی از دادگاه عبدالله نوری وزیر کشور اصلاحات

کارگروه آزاد اندیشی جلال احسن

این نوشتار تقدیم میشود به شهید دکتر حسن عضدی

محاکمه عبدالله نوری و جنجال گروه های فشار

یکی از داستانهای غم انگیز انقلاب، بازگشت شرمگیتانه برخی از گروهها و عناصر انقلابی به آغوش دشمنانی بود که سالهای سال توفیق مجاهدت علیه آنان را در حیات سیاسی خود به ثبوت رسانده بودند تاریخ انقلاب اسلامی ایران نیز نمونه های فراوانی از این گونه اشخاص سراغ دارد. اشخاصی که زمانی در رکاب امام خمینی و در جهت تحقق حکومت اسلامی با دشمن مبارزه کردند و سپس با گردشی ۱۸۰ درجه ای از گذشته خود روی گردانده و کمر به خدمت دشمن بستند. همچنان که امام خمینی در نامه عزل آقای منتظری در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۶۸ با توجه به همان تجربه تلخ تاریخی تصریح فرمودند: «تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام» عبدالله نوری یکی از اشخاصی بود که سابقه ای ممتد در مبارزات علیه رژیم ستم شاهی و خدمات پس از انقلاب اسلامی داشت و به همین دلیل توانسته بود اعتماد امام خمینی (ره) را نسبت به خود جلب کند. او با حکم امام خمینی، افتخار نمایندگی معظم له را در جهاد سازندگی پیدا کرده بود، عضویت در شورای عالی امنیت ملی و تصدی یک دوره وزارت کشور در دولت هاشمی رفسنجانی و مدت کوتاهی از دولت آقای محمد خاتمی از دیگر مسئولیتهای عبدالله نوری بوده است.

عملکرد ضعیف، ناموفق و پرتنش عبدالله نوری در پست وزارت کشور در دولت اصلاحات، موجب شد تا وی کمتر از یکسال بود توسط استیضاح و سپس برکنار گردد. او پس از رأی عدم اعتماد مجلس پنجم، در انتخابات اول شوراها به عنوان نفر اول به عضویت شورای اسلامی شهر تهران درآمد و همزمان با مدیریت روزنامه خرداد، اهداف سیاسی خود را دنبال کرد. نوری با استخدام و بکارگیری عناصر مشکوک و بعضاً ضد انقلاب و لائیک، تلاش کرد تا به حرکت اصلاحی جبهه دوم خرداد که وی آن را یک پروژه برگشت ناپذیر می دانست، شتاب بیشتری دهد. از این رو به واسطه روزنامه افراطی و تندرو خرداد در بستر سازی این حرکت از هیچ اقدامی - هر چند معارض با مبانی دین و اصول انقلاب - دریغ نوزید. تهاجم بی وقفه به احکام و مبانی دینی و شرعی، حمله به نهادهای قانونی و حمایت از عناصر ضد انقلاب

و بی دین، ترویج فلسفه های منسوخ غرب که سرانجامی جز نهیلیسم و پوچ گرایی و دین گریزی نداشت، بخشی از کارنامه روزنامه وابسته به آقای عبدالله نوری بود. حضور و سخنان تحریک آزادی، تشکیک در نامه امام خمینی در خصوص عدم مشروعیت امیز عبدالله نوری در حادثه کوی دانشگاه و نقش روزنامه وی در این حادثه و آشوب های خیابانی سال ۱۳۷۸، چیزی نیست که از خاطره ها محو شود. این روزنامه با دروغ پردازی، شایعه سازی و رژیم اشغالگر قدس از سوی جمهوری اسلامی و ترغیب به شناسایی این رژیم و نیز دفاع از سازش با آمریکا و نکوهش مسئولان سیاست خارجی به خاطر امتناع از مذاکره با آمریکا، از دیگر موضوعاتی بود که حیرت همگان را برانگیخت. عبدالله نوری با غیر قانونی خواندن دادگاه ویژه روحانیت که با حکم بنیانگذار جمهوری اسلامی فعالیت می کرد و نیز در پیش گرفتن مشی گستاخانه و هتاکانه نسبت به اصل این دادگاه و تصمیمات آن، پردهای دیگر از تقابل با اندیشه های فقهی و حکومتی امام را به نمایش گذاشت.

مدعی خط امام در توجیه دفاع از نظریه ذیلان دوستی و ارتباط با آمریکا در دادگاه می گوید:

«در جهان جدید مفهوم سلطه گری عوض شده و نفس ایجاد رابطه با آمریکا منتهی به سلطه نمی شود» ولی به این پرسش های اساسی جواب نمی دهد که آیا خوی سلطه طلبی آمریکا عوض شده است، آیا دشمنی آمریکا با انقلاب اسلامی تمام شده است. نوری و همقطارانیش در جبهه اصلاحات نمی دانند که دشمنی آمریکا و نظام سلطه با ماهیت انقلاب اسلامی است و به فرموده خمینی کبیر، جهانخواران به چیزی کمتر از انحراف ما از تمام اصول و ارزشهایمان قناعت نمی کنند. خوش خدمتی «نوری» و همفکران مدعی اصلاح طلبی اش برای آمریکا و اشتیاقی وافر آنها برای برقراری رابطه با آن کشور که همراه با عقب نشینی های بی در پی از اصول انقلاب اسلامی بود. در یک مقطع زمانی انجام می شد که نظام اسلامی با شدید ترین فشارها از سوی آمریکا روبه رو بود، تصویب قانون تحریم ایران موسوم به دامتو در کنگره آمریکا و تأیید آن توسط کلیتون از جناح به اصطلاح دموکرات و گذاشتن ایران در محور شرارت توسط بوش جمهوریخواه!! در سال گفتگوی تمدن ها، پاسخ آمریکا به کسانی بود که فکر می کردند ماهیت نظام سلطه تغییر کرده است.

ترغیب به شناسایی اسرائیل و دست برداشتن از دشمنی با این دادگاه عبدالله نوری سرانجام روز شنبه ۸ آبان ۱۳۷۸، به صورت علنی و در حضور هیئت منصفه آغاز شد. جلسات دادگاه عبدالله نوری که شش جلسه ادامه داشت و وی با آزادی تمام در آنها به دفاعیات خود پرداخت، سندی محکم و گویا بر انحراف او از مسیر انقلاب و افکار و ایده های ناب امام خمینی در موضوعات مختلف

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۷۶

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



رژیم غاصب بخش دیگری از دفاعیات نوری در دادگاه بود که طبل رسوایی جریان تجدید نظر طلب و انقلابیون پشیمان را برای چندمین بار به صدا درآورد. وقتی روزنامه خرداد متعلق به نوری به قلم یک مقاله نویسنده افراطی جریان دوم خرداد با حمله به آرمانهای بلند نظام جمهوری اسلامی در موضوع فلسطین- که برگرفته از اصول بنیادین آرمان های امام خمینی است نوشت: «برخی محافل در گذشته و اکنون برای کسب وجهه انقلابی، مخالفت با روند صلح [بخوانید سازش] را به عنوان اساس سیاست خارجی معرفی کرده اند و میکنند...»

کسی باور نمی کرد که این مقاله مطابق خواست قلبی نماینده سابق حضرت امام در سپاه و جهاد منتشر شده باشد ولی دفاعیات نوری در دادگاه مهر بطلانی بر این باور زد. او در دادگاه نه تنها مقاله فوق را یاد کرد بلکه نطق بلند و بالایی در حمایت از پایان دادن به دشمنی با اسرائیل نیز ایراد کرد. وی با توهین آشکار به حضرت امام خمینی و سخنان و وضع شدید ایشان علیه رژیم صهیونیستی و جریان سازش، در دادگاه گفت:

سخنان امام خمینی درباره اسرائیل را باید در ظرف زمانی خاص خود مورد بررسی و امان نظر قرارداد، سخنان مذکور به دورانی که ملت فلسطین و رهبران آن و اغلب کشورهای عربی و اسلامی حالت دشمنی و جنگ مسلحانه با اسرائیل به سر می بردند تعلق داشت. البته طبیعی بود وقتی نوری خواستار مذاکره و رابطه با آمریکا می شود طرح صهیونیستی روند سازش خاورمیانه را نیز قبول کند و خواستار همراهی نظام اسلامی به این روند شود ولی نکته درآورد اینجاست که چرا نوری و دوستانش برای تحقق میل آمریکای جهانخواهر حاضر شده اند که بگویند سخنان امام خمینی درباره اسرائیل باید در ظرف زمانی خاص مورد بررسی قرار بگیرد و اینچنین ناجوانمردانه، آرمانهای بلند آن امام راحل را درباره اصلی ترین موضوع جهانی مسلمین یعنی آزادی فلسطین را به سخره بگیرند؟

دادگاه ویژه روحانیت، بالاخره پس از شش جلسه و استماع آخرین دفاعیات متهم که با حضور هیئت منصفه تشکیل شده بود، با ذکر مستندات قانونی بر موارد اتهامی ذیل در خصوص متهم صحنه گذاشت:

۱. اهانت به احکام نورانی اسلام و مقدسات مذهبی.
۲. اهانت به بنیانگذار جمهوری اسلامی از طریق بدعت گذار معرفی کردن معظم له و استعمال کلمات و عبارات موهن و مقابله با برخی از دیدگاههای اصولی حضرت امام.
۳. افترا و نشر اکاذیب به منظور اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی.

۴. فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی.

محاکمه عبدالله نوری و محکومیت وی به پنج سال حبس و پنج سال محرومیت از فعالیت های مطبوعاتی، بازتاب وسیعی در محافل سیاسی در و خارج کشور داشت. فضای کشور نیز که در آستانه انتخابات مجلس ششم بود شدت تحت تأثیر این محاکمه قرار گرفته بود. جنجال سیاسی عجیبی به پا خاست و رسانه های غربی نیز با انعکاس اخبار دادگاه و بزرگ نمایی اتفاقات ایران و ارائه تحلیل های گوناگون، پیوسته به هیجانات سیاسی در ایران دامن زدند.

### حمایت رسانه های غربی از اظهارات نوری

عبدالله نوری که روزگاری به دلیل پیروی از امام خمینی و رهبری انقلاب، از نگاه رسانه های بیگانه مستحق هرگونه توهین و دشنام بود، به یکباره به قهرمانی در خور تجلیل و ستایش تبدیل شد و این درحالی بود که او خود زمانی در جمع همکاران وزارت کشور نسبت به این که افراد به عامل رسانه های بیگانه بدل شوند، هشدار داده بود:

«... یک وقت جوری نشود که ببینیم که حرف های رادیوهای بیگانه با حرف های ما جور در بیاید. من بالاتر از این بیان می کنم که نکند رادیو های بیگانه را ما تئذیه کنیم و آنها نطق ما را بگذارند، نوشته ها و مصاحبه های ما را بگذارند و بخوانند...» اما صد افسوس که آن سبب شکست و آن پیمانه ریخت. او اکنون نزد رسانه های وابسته به استکبار به «سمبل آزادی خواهی و نوگرایی» تبدیل شده بود. نوری از نگاه این رسانه ها دیگر یک روحانی انقلابی پیرو امام نبود، بلکه از او به عنوان یک شورشی قهرمان در مقابل انقلاب و امام یاد می شد. روزنامه نیویورک

تایمز از نوری به عنوان «مارتین لوتر انقلاب ایران» و اصلاح نوشت: «شرایط این گروه درباره عدم پذیرش حکم حکومتی و نظارت بر انتخابات به عبدالله نوری نزدیکتر است تا خامنه» در این برهه گروهک خارج نشین فدائیان خلق و عناصر مطرودی نظیر محسن سازگارا و علیرضا نوری زاده نیز به تجلیل از مواضع وی پرداختند. در مقابل حمایت های گسترده خارجی از عبدالله نوری وی نیز این حمایت ها را بی پاسخ نگذاشت. نوری در دیدار با طیفی از فعالان دانشجویی وابسته به شاخه تندرو و غیر قانونی تحکیم وحدت به ستایش و تجلیل از «اوباما» کاندیدای دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پرداخت و بدون آن که به وابستگی و سرسپردگی وی به لباس صهیونیستی اشاره کند ادعا کرد که «برابری حقوق و دموکراسی در آمریکا» نهادینه شده است.

### عبدالله نوری از نگاه رهبر انقلاب

چند روز بعد در واکنش به این ماجرا رهبر انقلاب فرمودند: جبهه دشمن، غیر از آن آدم غافلی است که خودی هم هست، تنها بیچاره دچار غفلت و اشتباه و فریب می شود. بر اثر حادثه ای عناد و کینه ای پیدا می کند و در مقابل نظام می ایستاد: در مقابل سخن حق می ایستند: در مقابل امام و راه امام می ایستند. این، آن دشمن اصلی نیست؛ این یک آدم فریب خورده است. این یک آدم قابل ترحم است! دشمن اصلی کسی است که پشت سر این قرار می گیرد، اما خودش را نشان نمی دهد. در داخل کشور خودش را نشان نمیدهد در خارج کشور چرا در جبهه جهانی، در جبهه بین المللی، به عنوان یک عضو وفادار سازمان جاسوسی سیای آمریکا با مוסاد صهیونیست ها چرا! کاملاً چهره او آشکار است: حرف هم می زند حقایق را هم می گویند انگیزه هایی را هم که او برای مبارزه با اسلام در میدان دارد، بیان می کند. اما آن دنباله او که داخل کشور است، خود را دم چک اقتدار حکومت قرار نمی دهد. می داند که این حکومت، حکومت مقتدری است؛ حکومتی است که متکی به آرا مردم است؛ متکی به محبت مردم است؛ متکی به ایمان مردم است از این حکومت می ترسند و خودشان را جلو نمی دهند. حرفشان را با یک واسطه، با دو واسطه، با سه واسطه از زبان آدم های غافل می زنند. یک وقت می بینید طرف، یک روحانی است؛ اما غافل و فریب خورده و بی خبر؛ یا یک دانشجویست؛ اما اسیر احساسات شده و نیندیشیده؛ یا یک فرد معمولی حتی انقلابی است؛ اما زمان را نشانخته، دشمن را نشانخته یا احياناً دچار عقده و کینه ای شده است. حرف از زبان این فرد خارج می شود؛ اما این بیچاره حرف خودش نیست؛ حرف دشمن است.

مقام معظم رهبری، ضمن تبیین اهداف دشمن در این حمایت گسترده، ورود برخی افراد به اردوگاه دشمن و اظهارات دشمن پسند را غم بزرگ خود خواندند و فرمودند: .

غصه هایی هم هست. من اصلاً نمی خواهم غصه ها و غم ها را مطرح بکنم. بحمدالله غمگسار داریم. خدای متعال و اولیای او بهترین غمگسارند. در همه مراحل زندگی این طور بوده است. امروز هم، همان طور است. اما اگر من فقط بخواهم یک اشاره بکنم، غم بزرگ این است که بعضی عناصری که هیچ سودی در سلطه آمریکا بر این کشور ندارند، از روی غفلت و اشتباه و ضعف ها و عقده ها، برای سلطه آمریکا بر این کشور تلاش میکنند البته اشخاص مختلف اند. بعضی ها عقده ای دارند؛ بعضیها کینه ای دارند؛ بعضی ها گله ای از کسی دارند، برای خاطر دستمالی، قیصریه را آتش می زنند. برای خاطر یک دشمنی و یک کینه شخصی و یک محرومیت از فلان مستولیت که مایل بوده به او بدهند و مثلاً نشده برای خاطر یک اشتباه در فهم، می بینید که حرفی می زنند، اقدامی می کنند، موضعی می گیرند و کاری می کنند که به ضرر تمام می شود و در خدمت دشمن قرار می گیرند! بدانید این رادیوهای بیگانه با میلیون ها دلار صرف و خرج راه می افتد. اینها هدف دارند از این که این تبلیغات را می کنند. می خواهند افکار عمومی کشورهای مخاطب خودشان را تحت تأثیر قرار بدهند. بیخودی که نمی آیند از شخصی، از حرفی، از جریانی این طور دفاع بکنند! هر آدم عاقلی تا دید دشمن دارد برایش کف می زند، باید به فکر فرو برود و بگوید من چه غلطی کردم؛ من چه کار کردم که دشمن دارد برای من کف می زند. باید به خود بیاید. این مایه غصه است که بعضی از کف زدن دشمن خوششان می آید!

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۷۷

هواي آزاد

دوم خرداد

۹۸

# مرعوب آمریکایی‌ها!

نگاهی به دیدگاه اصلاح طلبان نسبت به آمریکا و استکبار جهانی

مهديه دهقان

ترم چهار بهداشت عمومی علوم پزشکی شهید بهشتی

| امیدواری آمریکاییان به برقراری رابطه |

پیروزی آقای سید محمد خاتمی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری مبدأ تحولاتی نوین در عرصه سیاست داخلی و خارجی شد و نظر تمام تحلیلگران و صاحب نظران سیاسی جهان را به خود معطوف ساخت. دیپلمات‌ها و تحلیلگران مختلف جهان تحولات آینده نظام را پیش بینی می کردند. یکی از مانورهای مهم تحلیل دیپلمات‌های غربی و به خصوص ایالات متحده پس از دوم خرداد، شکسته شدن بن بست رابطه ایران و آمریکا و ذوب شدن این یخ بود. سام گجنسون، نماینده کنتاکی در کنگره آمریکا، در مصاحبه ای علنا از انتخاب خاتمی و تحولات آینده اظهار مسرت نمود: «ما همگی از انتخاب آقای خاتمی خوشحال شدیم».

دلیل این خوشحالی را سایروس ونس، مشاور سابق امنیت ملی کاخ سفید، این طور بازگو می کند: «من باور دارم که زمان برقراری مجدد روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا فرار رسیده است. ریاست جمهوری آقای خاتمی فرصتی برای برقراری مجدد روابط است». رادیو آمریکا نیز در تحلیلی درباره ی روابط ایران و آمریکا پس از دوم خرداد، پایان سال ۹۷ میلادی را مقدم های برای بهبود روابط فیما بین توصیف کرد:

«در سال ۹۷، امید برای گرمی روابط آمریکا و ایران، در پی پیروزی یک روحانی میانه رو در انتخابات ریاست جمهوری ایران، افزایش یافت و چندی پیش، کلینتون به ندهای محمد خاتمی، رئیس جمهوری ایران، برای گفت و شنود با ایالات متحده واکنش مثبت نشان داد».

از این رو، آمریکایی ها دوم خرداد را نقطه ی عطفی در تاریخ روابط دو کشور تلقی کردند و با خرسندی تمام به استقبال آن رفتند و در حمایت از جریان های داخلی حامی آن، از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. این شادمانی و خرسندی را به روشنی می توان در سخنان «ریچارد کلمن»، دیپلمات برجسته ی آمریکا، یافت:

ظاهرا روزهای تلخ سردرگمی ما با روی کار آمدن اصلاح طلبان سپری می شود. اصلاح طلبانی که حتی توانستند کرسی های

نماینده ی مجلس را که در تسخیر ناپذیری بود، فتح کنند. ما از چاره ای جز معتبر دانستن این ناراحتی ها و شکایت ها نداریم. این پس باید شاهد فرو ریختن ستون های این نظام سرکش و ایرانی ها حق دارند به خاطر آنچه که کشور من یا فرهنگ من مهارتشدنی باشیم؛ نظامی که در یک قلم ایالات متحده آمریکا یا متحدین من ۵۰ یا ۱۰۰ سال پیش به سر کشورشان آوردند، را با این همه ی قدرت هسته ای و تکنولوژی به پشت دیواری

از تحقیر رانده است. من به همه ی مردم دنیا می گویم: ما به این اولین بار بود که یک مقام بلندپایه ی آمریکایی، چنین اعترافاتی را بر زبان می راند. از این رو، شگفتی بسیاری از سیاستمداران را برانگیخت. برخی، این اظهارات را نوعی فریب و حربه ی سیاسی خواندند؛ اما تندرها سخنان کلینتون را صادقانه و آن را نشانه ی تغییر مواضع دولتمردان آمریکا، تفسیر نمودند و به همین دلیل، خواهان تغییر رفتار از سوی ایران نیز شدند.

روزنامه ی سلام که با ورود عباس عبدی (عضو ارشد حزب مشارکت) به آن رفته رفته به یک دگردیسی کامل معرفتی و سیاسی مبتلا گردیده بود، پس از سخنان کلینتون، مسئولان دیپلماسی را به تجدینظر در سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا، بدین گونه فراخواند:

«اظهارنظر کلینتون با هر نیتی که بروز کرده باشد، به عنوان موضع نفر اول دولت ایالات متحده قلمداد می شود و طبیعی است که متقابلا رفتار ما نیز بر اساس همین واقعیت باید شکل گیرد. از آنجا که اظهارنظر اخیر کلینتون را «عوام فریبی، نیرنگ و فریب» توصیف کرده اند، لازم است گفته شود که در عالم دیپلماسی، اصولا هر کشوری قبل از هر چیز در پی تأمین منافع خویش است و در خصوص این اظهار نظر هم قطعا چنین است که سخن کلینتون قبل از آنکه یک اقدام اخلاقی و برای دفاع از مظلوم تلقی شود، سخنی معطوف به منافع ایالات متحده است، در حالی که ظاهر آن بر واقعیات انکارناپذیری که سالهاست از سوی ایران مؤکدا تکرار می شود، صحه می گذارد. در عین حال، در روابط خارجی نباید این گونه پنداشت که همیشه یک طرف زیان و طرف دیگر سود می کند».

گرچه تلاش آمریکایی ها برای برقراری رابطه، همچنان با سماجت ادامه داشت؛ اما آنان به مجلس ششم چشم دوخته بودند. چرا که می پنداشتند اگر درهای مجلس به سوی تندرها گشوده شود، باب گفتگو نیز دیر یا زود به روی دولتمردان دو کشور، گشوده خواهد شد. کلینتون پس از انتخابات مجلس ششم، بار دیگر در جمع ایرانیان مقیم لس آنجلس حاضر شده و

«ایران به دلیل موقعیت استراتژیک بسیار مهم، در دهه های اخیر خود، در سوء استفاده غرب قرار گرفته است. باید بپذیریم که جمهوری اسلامی ایران، احتمالا مورد بی مهری کشورهای غربی قرار گرفته است».

کلینتون در بخشی دیگر از سخنان خود با تأکید بر اینکه باید برای انجام گفتگو با ایران، راهی پیدا نمود، اضافه کرد: «برای آغاز گفتگو با ایران، لازم است واقعیت های گذشته را کاملا انکار نکنیم. به نظر می رسد آمریکا و کلا فرهنگ غرب، دوست ندارند برخی از شکایت های ملت های دیگر را معتبر بشمارد، اما اگر بخواهیم در روابط با ایران به نتیجه برسیم،



به ایراد سخنرانی پرداخت. او ضمن ابراز امیدواری برای بهبود رابطه ی با ایران، در بخشی از سخنان خود گفت:

«امیدوارم پس از پیروزی فراگیر اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ایران، آزادی و گشایش بیشتری در این کشور به وجود آید. امیدوارم و دعا می کنم آنچه را که در سه انتخابات در ایران دیده ایم، به این معنا باشد که نهضتی به سوی گشایش و آزادی به وجود آمده است. متأسفم از اینکه بسیاری از شما مجبور به ترک سرزمین مادری تان که یکی از زیباترین و مهم ترین مکان های فرهنگی در تاریخ بشریت است، شدید. این اظهارات به ظاهر محبت آمیز و در باطن فریب کارانه، چند روز بعد در ۲۷ اسفند ماه ۷۸ با سخنان وسوسه انگیز آلبرایت، وزیر امور خارجه ی دولت کلinton، که با تحسین و تمجید از روند اصلاحات در ایران و پذیرش پاره ای از اشتباهات دولت آمریکا درباره ایران همراه بود، ادامه یافت.

آلبرایت که در کنفرانس « شورای همکاری آمریکاییان - ایرانیان» در آستانه تحویل سال نو هجری شمسی، شرکت کرده بود، توانست در یک سخنرانی طولانی اما موثرتر از سخنان کلinton، صد قافله دل از اصلاح طلبان را با خود همراه کند آلبرایت حتی در این سخنرانی به ظاهر آشتی جویانه اش دست از مداخلات خود برنداشت. اتهامات کذب «غیر مردمی بودن نظام جمهوری اسلامی و نهاد رهبری در زیر مجموعه های آن، تکرار ادعاهای واهی گذشته مبنی بر حمایت ایران از تروریسم، اصرار بر دستیابی ایران به سلاح های کشتار جمعی، اتهام سنگ اندازی ایران در روند مذاکرات سازش، غیر دموکراتیک بودن انتخابات بیست سال گذشته در ایران، نبود آزادی لازم برای فعالیت های مذهبی و سیاسی غیررسمی» از جمله اتهامات بی اساسی بودند که در این سخنرانی به ظاهر آشتی جویانه و در اصل مستکبرانه، بر آنها تأکید گردید:

« مجازات های خشن هنوز در موارد مختلف مربوط به اختلاف عقیده اعمال می شود. آزار و اذیت بهائیان به خاطر دین و مذهب ادامه دارد و نیز به برخی ایرانیان که به مسیحیت گرویده اند. دولت ها در سراسر جهان، متجمله دولت ما، نگرانی خود را در رابطه با لزوم اجرای اصول قضایی در مورد سیزده ایرانی یهودی که بیش از یک سال که در زندان به سر می برند، بدون آنکه جرم آنها به طور رسمی مشخص شده باشد و قرار است ماه آینده محاکمه ی آنها شروع شود، اعلام کرده اند. ما رویه و نتایج این محاکمه را به عنوان یکی از معیارها در روابط آمریکا و ایران تلقی خواهیم کرد. علاوه بر این، در پاییز ۷۷ چندین نویسنده و ناشر برجسته، ظاهراً توسط افراد شرور و خودسر نیروهای امنیتی ایران به قتل رسیدند و در همین هفته ی گذشته، یک روزنامه نگار برجسته که مشاور آقای خاتمی است، در جریان ترور به شدت مجروح شد. جریانات متعددی در ایران، همانند هر جامعه ی متنوع، در حال حرکت هستند. بعضی از این جریانات، کشور را رو به جلو می برند و بقیه، از این حرکت جلوگیری می کنند. به رغم روند دموکراسی، کنترل ارتش، قوه ی قضائیه، دادگاه ها و پلیس در دست افراد غیر منتخب باقی مانده و در اصول سیاست خارجی که در مورد آن بیشترین نگرانی را داریم، بهبودی حاصل نشده است. با این وجود، حرکت در جهت اصلاحات داخلی، آزادی و فضای باز، در حال تقویت است. بادهای دموکراتیک در ایران آن چنان باطراوت است و بسیاری از افکار بیان شده توسط رهبران، نشان، چنان دل گرم کننده است که این خطر برای ما وجود دارد که بیشتر از آنچه که هست، تصور کنیم. در واقع، بسیار زود است که به طور دقیق دریابیم که این روندهای دموکراتیک به کجا خواهد انجامید.

وی همچنین در این کنفرانس به سیاست های غلط دولت آمریکا در قبال مردم ایران اعتراف کرد و بیان داشت: در سال ۱۳۳۲، ایالات متحده آمریکا، نقش مهمی در هماهنگی برای سرنگون کردن رژیم مردمی نخست وزیر محمد مصدق بازی کرد. دولت آیزنهاور بر این باور بود که این عمل به خاطر دلایل استراتژیک، قابل توجیه بوده است، ولی این کودتا به وضوح مانعی برای تحولات سیاسی ایران بود. بنابراین، به سادگی می توان درک کرد که چرا ایرانیان از این مداخله ی آمریکا در امور داخلی خود خشمگین و رنجیده هستند. علاوه

## یک نگاه

# ایالات متحده باید فشار هایش را زیاد کند تا اصلاح طلبان ایران بتوانند مردم را بترسانند و خواسته های ما را تبلیغ کنند. ایالات متحده در این راستا هم باید تهدید کند و هم راه را برای مذاکره باز کند و البته انجام مذاکره را هم به اعلام برائت ایرانی های مذاکره کننده از حکومت دینی و ولایت فقیه باید مشروط کرد.

«سناتور تامس داهل، رهبر فراکسیون اکثریت در کنگره ی آمریکا»

نیز که تا آن روز چنین حادثه ای را به خود ندیده بود، مدت ها در هاله ای از بهت و ناباوری فرو رفت. این حادثه، که براساس مدارک مستند توسط دولتمردان کاخ سفید طراحی شده بود، زمینه ساز کشورگشایی و اشغال افغانستان و عراق گردید تا جهانیان به ادعاهای بی پایه و بی اساس آمریکا در برقراری صلح و دموکراسی پی ببرند و مسلم شد که دموکراسی و آزادی تنها یک تاکتیک و ابزار سیاسی به شمار می آید، تا یک هدف. حمله ی آمریکا به افغانستان و تهدیدات پی در پی ایران از سوی بوش، جریانی را در داخل کشور که به شدت مرعوب تهدیدها و رجز خوانی های آمریکا شده بودند، بار دیگر به تکاپو واداشت تا با آمریکا از در آشتی وارد شوند و بدین ترتیب، بخشی از اهداف آمریکا در ایران در اولین روزهای پس از تهدید توسط تندروها دنبال شد. سناتور تامس داهل، رهبر فراکسیون اکثریت در کنگره ی آمریکا، در یکی از سخنان خود، پس از حادثه ی یازدهم سپتامبر، از دولت آمریکا میخواست فشارهایش به ایران را افزایش دهد تا تندروها فضای رعب و وحشت در ایران ایجاد نمایند و زمینه را برای مذاکره با آمریکا فراهم کنند:

«ایالات متحده باید فشارهایش را زیاد کند تا اصلاح طلبان ایران بتوانند مردم را بترسانند و خواسته های ما را تبلیغ کنند. ایالات متحده در این راستا هم باید تهدید کند و هم راه را برای مذاکره باز کند و البته انجام مذاکره را هم به اعلام برائت ایرانی های مذاکره کننده از حکومت دینی و ولایت فقیه باید مشروط کرد». ماجرا همان گونه که آمریکایی ها خواستند، در ایران به جلو رفت؛ چراکه در این راستا حمیدرضا جلایی پور، سردبیر چند روزنامه ی زنجیره ای و از اعضای مؤثر حزب مشارکت، پس از حادثه ی ۲۰ شهریور ۸۰ در پوشش حمایت از منافع ملی توصیه کرد که ایران باید به مذاکره با آمریکا تن دهد:

«مسئولان ایران باید بدون کمترین خجالت و بی پرده با آمریکا وارد مذاکره شوند. ما باید مانند هند به صورت آشکار فعال شویم و از منافع ملی مان دفاع کنیم». عباس عبدی، عضو دیگر شورای مرکزی حزب مشارکت، نیز در همان روزها تلاش زیادی کرد تا با تطهیر آمریکا و ارائه ی یک تصویری زیبا از این دولت، نگاه مردم ایران به ویژه نسل جوان را نسبت به آمریکا دگرگون سازد:

«تصور می امروز در مورد آمریکا وجود دارد، همان تصویری نیست که بیست سال قبل وجود داشت. چراکه بیست سال است که آمریکا در این مملکت نیست و دیگر نمی توان گفت که تمام بدبختی های ما از آمریکا است؛ از طرفی، آمریکا هم وضعیت بیست سال گذشته را ندارد. مهم تر از همه، در گذشته مسئله ی آمریکا یک مسئله ی ملی بود، اکنون آمریکا یک قدرت مقتدر جهانی است و حضور او در یک کشور در موازنه ی قدرت در آن کشور تأثیر می گذارد». همان زمان بود که هنری برکت، مدیر کل سابق وزارت خارجه آمریکا درامور ایران و یکی از فعالان سیاسی در پروژه ی «براندازی خاموش نظام جمهوری اسلامی ایران»، از اهداف آمریکا به این شکل پرده داشت:

«اگر موجی که در مطبوعات اصلاح طلب ایران با تز امکان ارتباط با آمریکا شروع شد و حالا به تردید در اساسی ترین وجوه انقلاب اسلامی مشغول است. بتواند از، حریم روحانیت عبور کند و از آن طریق ولایت فقیه را بر کشتی تردید سوار کند، بار سنگینی از دوش آمریکا برداشته خواهد شد. این بار سنگین همان است که آب و ایران را از غرب دور نگه داشته و امکان صلح با اسرائیل را تا حدی تنزل داده است اصلاح طلبان ایران راه دشواری را در پیش دارند، اما به خوبی دریافته اند که برای نزدیکی به غرب، باید نگاه مردمشان را از زشتی های غرب به زیبایی های آن معطوف کنند. «محسن میردامادی، عضو برجسته ی حزب مشارکت و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم، نیز با اظهار تأسف از فرصت هایی که ایران در زمینه ی رابطه با آمریکا از دست داده است، بیان داشت: «سیاست تنش زدایی را باید در قبال آمریکا پی

ریزی کنیم، هر چند در گذشته بسیاری از فرصت ها را از دست داده ایم؛ امیدوارم این گونه نشود که جام زهر دیگری را بنوشیم. در دوران ریاست جمهوری پیشین ایالات متحده، خانم

بر این، در عرض ۲۰ سال آخر قرن گذشته، آمریکا و غرب پشتیبانی از رژیم شاه کردند و همان گونه که رئیس جمهور کلinton گفته است: «آمریکا باید سهم عادلانه ای از مسئولیت مشکلاتی که در روابط ایران و آمریکا بوده است را بر عهده بگیرد. حتی در سال های اخیر، جنبه هایی از سیاست آمریکا در رابطه با جریان درگیری عراق با ایران، اکنون به نظر می رسد که به طور قابل تأسف و با در نظر گرفتن تجربیات ما با صدام حسین، کوتاه بینانه بوده است». در پایان، آلبرایت ایران را به مذاکره ی مستقیم با دولت آمریکا دعوت نمود:

«ما تصور نمی کنیم که ایالات متحده و ایران بتوانند بر سر مسألی که آنها را دهها سال از یکدیگر دور نگه داشته است، یک شبه فائق آیند. ما نمی توانیم صرفاً براساس فرش و غلات یک رابطه ی معقول برقرار سازیم، ولی جهت روابط ما مهم تر از سرعت آن است. ایالات متحده مایل است یا صبورانه و براساس سیاست گام به گام جلو رود و یا چنانچه ایران تمایل و تعهد داشته باشد، خیلی سریع عمل کند».

مشارکتی ها پس از این سخنان معتقد بودند آمریکا دیگر آمریکای سابق نیست و به کلی تغییر کرده است؛ از این رو، مقامات ایرانی نباید نسبت به اتفاقات جدیدی که در سیاست خارجی آمریکا در خصوص کشورمان رخ داده است، همان مشی سابق را پی گیرند. عباس عبدی، عضو ارشد حزب مشارکت و از تنورسین های این حزب، در سخنرانی خود که در جمع عده ای از ایرانیان مقیم انگلیس، در محل کانون توحید لندن» ایراد کرد؛ مواضع حزب مشارکت را درباره ی مسئله ی آمریکا این گونه بیان داشت:

«در بحث آمریکا، هم ذهنیت دهه ی ۷۰ میلادی و قبل از آن، نسبت به این کشور تغییر کرده است و دیگر مداخلات مستقیم در امور کشورها به صورتی که قبلاً داشت، ندارد و هم اینکه نگاه آنها به ایران تغییر کرده است. به عنوان نمونه،

دخالت آمریکا در کوزوو، بوسنی، و حتی افغانستان طی چند سال گذشته قابل مقایسه با دخالت آن کشور در دهه های گذشته و دیگر کشورها نیست. فضای داخلی کشور و نگاه مردم خودمان به ویژه نسل جدید را به آمریکا نیز نمی توان با نگاه نسل قبلی و با انقلاب قابل مقایسه دانست و طبیعی است که با چنین تغییری در محیط و طرف مقابل، یک سیاست مدار نگاه خود را تغییر می دهد».

محمد نعیمی پور، از اعضای حزب مشارکت و عضو هیئت رئیسه ی مجلس ششم، نیز اظهارات البرایت را پایان خصوصت آمریکا و ایران توصیف کرد:

«آمریکا زمانی رابطه ی خصمانه با ایران داشته، ولی حالا در جهت رفع مواضع قبل است.»

## |حادثه ۱۱ سپتامبر|

در بیستم شهریور ۸۰ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی)، حادثه ای بزرگ، آمریکا را به طرز هراس انگیزی به لرزه درآورد و بزرگ ترین شوک تاریخی را بر ملت و دولت این کشور وارد کرد. دنیا

آلبرایت، وزیر امور خارجه ی آمریکا، به صراحت به بسیاری از خطاهای کشورش در گذشته، مانند دخالت در کودتای ۲۸ مرداد و حمایت از پهلوی اعتراف و از ملت ایران عذرخواهی کرد. همچنین همین جملات به گونه ای رقیق تر از سوی بیل کلینتون بیان شد. نکته اینجاست که در عرصه ی بین المللی این اعترافات و عذرخواهی ها بسیار مهم و دارای نقش اساسی در تغییر رفتارهاست، اما متأسفانه ما از این فرصت برای از بین بردن و یا حداقل کاهش تنش استفاده نکردیم.

## ارسال نامه برای مجالس آمریکا

یکی از اقدامات نمایندگان افراطی مجلس ششم، که سردمداران اصلی آنها مشارکتی ها تشکیل می دادند، در راستای بهسازی مناسبات ایران و آمریکا، ارسال نامه هایی به مجلس سنا و نمایندگان آمریکا جهت لغو تحریم های آمریکا بر ضدایران است. مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی که صد تن از نمایندگان مجلس ششم به خصوص اعضای ارشد حزب مشارکت عضو آن بودند، در اقدامی در تاریخ ۲۸/۳/۸۰، نامه هایی را که گفته می شد به امضای اکثریت نمایندگان ادوار مختلف مجلس رسیده بود، به کنگره ی آمریکا ارسال می دارد و در آن نامه، از نمایندگان آمریکا می خواهد که به تحریم های این کشور علیه ایران پایان دهند. در بخشی از این نامه که با عنوان نمایندگان محترم مجلس سنا و کنگره ی آمریکا آغاز شده بود، چنین آمده است:

«احتراما با آرزوی برقراری صلح و عدالت در سراسر جهان و رفع نابرابری ها در مناسبات اجتماعی - سیاسی بین ملت ها و دولت ها، همان طور که اطلاع دارید، ملت بزرگ و تمدن ساز ایران در جهت کسب استقلال و آزادی، یکی از بزرگترین انقلاب های قرن بیستم را با نام خدا سامان داد و با جنبش اجتماعی اصیل و ریشه دار خود، گام های مهم و سرنوشت سازی را در جهت تثبیت مردم سالاری و تأمین حقوق عمومی برداشته و سیاست تنش زدایی در سطح جهانی و گسترش مناسبات بین المللی دولت مردمی ریاست محترم جمهوری، سید محمد خاتمی، از پشتیبانی وسیع افکار عمومی داخل و خارج از ایران برخوردار است. در ادامه ی این نامه ضمن تأکید بر گسترش روابط بین ملت ها و فرهیختگان در جامعه ی بزرگ ایران و آمریکا در عصر گفتگوی تمدن ها می آید:

«انتظار آن است که نمایندگان مجالس کنگره و سنای آمریکا، از هر اقدامی که موجب بدبین شدن افکار عمومی شده و بر دشمنی ها بیفزاید، خودداری ورزند و به جای تأکید بر ادامه ی شیوه های نامطلوب گذشته، روش های نوینی را تجربه کنند. مجمع نمایندگان ادواری مجلس شورای اسلامی، که مرکب از نمایندگان دوره های مختلف مجلس شورای اسلامی است، نمایندگان محترم مجلس سنا و کنگره را به بازنگری جدی در سیاست ادامه ی تحریم ها فرا می خواند. غفلت از تحولات جهانی بیش از هر کس به زبان جامعه ی آمریکاست». چند روز بعد از وصول این نامه، کمیته ی روابط بین المللی مجلس نمایندگان آمریکا در جواب اصلاح طلبان و در اقدامی فوری، «لایحه ی تمديد قانون تحریم ایران و لیبی» را به رأی می گذارد که این لایحه با ۶۱ رای مثبت، در برابر سه رای منفی، تصویب و به موجب آن تحریم علیه ایران برای مدت پنج سال دیگر تمدید می شود. به دنبال تصویب کمیته ی مذکور تعداد ۲۴۰ عضو مجلس نمایندگان و ۷۴ عضو مجلس سنا نیز از تمدید پنج سال تحریم ها حمایت کردند. در همان روزها سکوت مشارکتی های عضو مجلس ششم معنادار بود. نیمی پور که در مجلس ششم ریاست فراکسیون مشارکت را به عهده داشت، در آن زمان فاش ساخت:

«تعدادی از سناتورها و نمایندگان مجالس آمریکا، در نامه هایی به مجلس ایران پیشنهاد کردند که نمایندگان دو کشور در هرجا که مصلحت باشد، با یکدیگر مذاکره داشته باشند. این نامه اواخر سال ۸۷۳۱ در اختیار مجلس قرار گرفت و با توجه به مجموعه ی شرایطی که کشور داشت، هیئت رئیسه مجلس به مصلحت ندانست که پی گیری شود و پیشنهاد را مسکوت گذاشت».

جلیل سازگارنژاد، عضو حزب مشارکت، ضمن مذموم ندانستن

این اقدام مشارکتی ها در مجمع نمایندگان ادواری، آن را امری عادی و پاسخی به نمایندگان کنگره ی آمریکا دانست. او با اشاره به نامه ی نمایندگان کنگره ی آمریکا بیان داشت: «یک هیئت مشترک از کنگره ی سنای آمریکا شامل ده سناتور مجلس سنا و نماینده ی کنگره، نامه هایی را به همراه عکس و شرح زندگی نامه ی خودشان از طریق نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل برای مجلس ارسال و تقاضا کرده بودند در هر جای دنیا که مورد توافق ما باشد، گفتگوهای صورت گیرد. از آنجا که پیشنهادات آنها برای موضوعات مذاکره ی پیشنهادی غیردولتی و از سوی نمایندگان منتخب مردم آمریکا مطرح شده بود، قابل تعمق و توجه بود». در هر صورت، نامه ی ارسالی نمایندگان مجلس ششم، و در رأس آنان مشارکتی ها، با اهانت نمایندگان کنگره ی آمریکا روبه رو شد.

## شروعی دوباره با سفارت سوئیس

حضور بورقانی، عضو ارشد حزب مشارکت، در سفارت سوئیس (حافظ منافع آمریکا) یکی دیگر از اقدامات مشارکتی ها برای ذوب کردن «یخ بی اعتمادی» بود. در تاریخ ۲۹ شهریور ۸۰، از سوی دفتر حفاظت منافع آمریکا در محل سفارت سوئیس و در تهران، دفتر یادبودی به منظور انعکاس همدردی ایرانیان با قربانیان فجایع نیویورک و واشنگتن راه اندازی می شود. حزب مشارکت که عریضه ها و بیانیه های خود را در ابراز همدردی با مقامات آمریکایی ناکافی می دانست، به احمد بورقانی، سخنگوی هیئت رئیسه ی مجلس شورای اسلامی و عضو فعال حزب مشارکت، مأموریت می دهد تا با حضور در سفارت سوئیس (حافظ منافع آمریکا) مراتب همدردی نمایندگان اصلاح طلب را با آمریکاییان اعلام دارد. بنابراین در تاریخ ۲۷ شهریور، احمد بورقانی با هیئتی در سفارت سوئیس حاضر شده و دفتر یادبود را امضا می کند. وی که مدعی بود این اقدام را از سوی رئیس و هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی انجام داده است، در ضمن یادداشتی در دفتر مذکور با محکوم کردن حادثه ی تروریستی آمریکا نوشت:

«مراتب همدردی رئیس و هیئت رئیسه ی مجلس شورای اسلامی را با خانواده های قربانیان حادثه، ملت آمریکا و نمایندگان مجالس قانون گذاری این کشور ابراز می داریم». بورقانی پس از امضای دفتر یادبود با سفیر سوئیس ملاقات و گفتگو می کند و سفیر سوئیس نیز قول می دهد که مراتب تسلیت هیئت رئیسه مجلس ایران را به آمریکا منتقل کند. هم زمان با این خبر، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، قسمت قابل توجهی از صفحه ی اصلی سایت خود را به تصویری از پرچم آمریکا اختصاص می دهد. پرچم آمریکا که به بهانه ی دیدار احمد بورقانی از دفتر حفاظت منافع آمریکا و درج پیام دوستی، در صفحه ی اصلی و سایت این خبرگزاری حک شده بود، و تا ۲۴ ساعت در صفحه ی اصلی باقی ماند. اقدام حزب مشارکت مورد اعتراض همه ی علاقه مندان به آرمان های امام (ره) و اصول انقلاب قرار گرفت. بورقانی در واکنش به این اعتراضات، مدعی شد که رئیس مجلس در جریان این امر بوده و او به نمایندگی از هیئت رئیسه ی مجلس و بنا به درخواست وزارت امور خارجه، به چنین کاری مبادرت ورزیده است؛ اما بعدا معلوم شد که این تصمیم در جلسه ای اتخاذ شده بود که کروی، رئیس مجلس ششم، در آن حضور نداشته است؛ سوی دیگر، خرازی، وزیر امور خارجه ی وقت، نیز از تصمیمات مذکور در آن جلسه، اظهار بی اطلاعی کامل کرد و معلوم شد که برخی از مسئولان میانی خارجه از جمله محسن امین زاده، که از اعضا و مؤسسين حزب مشارکت می باشد این کار مداخله داشته اند. از این رو، وزیر امور خارجه پس از اطلاع از این امر همکاران خود را مورد شتمات و سرزنش قرار داد.

## اصرار بر پیوستن ایران بر ائتلاف جنگ

بعد از حادثه ی ۱۱ سپتامبر سران این کشور با مشاهده ی عزم و اجماع جهانی برای مبارزه با تروریسم، اقدام به تشکیل جبهه ای به نام ائتلاف جنگ یا ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا کردند. آمریکایی ها سپس کوشیدند تا با ایجاد فضای رعب و وحشت در جهان و طرح این ادعا که «هر

کس مخالف تروریسم است، راهی جز پیوستن به ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا ندارد» کشورها را ملزم به پیروی از سیاست های خود سازند. در راستای این سیاست، سردمداران آمریکا از طرق گوناگون، از ایران درخواست کردند که برای نشان دادن صداقت خود در راه مبارزه با تروریسم، به ائتلاف مذکور بپیوند. نامه نگاری مقامات آمریکایی به ایران، پیام کتبی تونی بلر، نخست وزیر انگلیس، و نیز سفر جک استراو، وزیر خارجه ی این کشور به ایران، همگی برای وادار کردن کشورمان، به قبول این درخواست بود، اما موضع صریح و قاطع مقام معظم رهبری، آمریکایی ها را در رسیدن به این هدف ناکام گذاشت. با این وجود مشارکتی ها همچنان در صدد پیوند دادن ایران به ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا بودند و حتی پس از اعلان موضع صریح نظام از سوی رهبر انقلاب، براساس قانون جمهوری اسلامی باز هم بر این موضع پای فشردند. حمیدرضا جلالی پور، عضو برجسته ی حزب مشارکت و از گردانندگان روزنامه های زنجیره ای در این باره مدعی شد: «در این حادثه، ایران باید بحث اختلاف خود با آمریکا را از بحث مبارزه ی جهانی با تروریسم جدا کند و باید با در دست گرفتن ابتکار عمل، در ائتلاف جهانی ضد تروریسم شرکت کند». همچنین وی، ضمن مؤثر توصیف کردن همکاری ایران با ائتلاف جهانی جنگ، پلی نیز به رابطه با آمریکا زد: «ایران به عنوان منادی گفتگوی تمدنها، باید نقش برجسته ای را در این زمینه ایفا کند و حتی در صورت ضرورت، با آمریکا پای میز گفتگو بنشیند». محسن میردامادی، عضو شاخص حزب مشارکت و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، نیز الحاق ایران به ائتلاف جنگ به رهبری آمریکا را اجتناب ناپذیر دانسته و بیان داشت:

«نمی توان به دلیل حضور آمریکا در این مسئله، صرفا یک تماشاچی بود. نباید فرصتی را از دست بدهیم. نباید شتاب زده نیز عمل کنیم. البته نوع تحریم ها علیه کشور ما با پاکستان متفاوت است؛ اما قطعا تحولات اخیر بر رفع تحریم های ما هم تأثیری خواهد داشت. نباید این گونه به مسئله نگاه کرد که چون در ائتلاف ایجاد شده ضد تروریسم، آمریکا نقش عمده را دارد، باید از آن فاصله گرفت. چراکه کشورهای متخاصم در مقاطعی با هم، منافع مشترک پیدا می کنند». نیم نگاهی به لیست هایی که هر از چندگاهی، از سوی وزارت امور خارجه ی آمریکا منتشر می شود، روشن می سازد که مقصود آمریکا از تروریست، گروه های جهادی فلسطینی، حزب الله لبنان، هسته های مبارزاتی آزادی بخش در جهان و همه ی اشخاص، گروه ها و کشورهایی هستند، که به سیاست های استکباری آمریکا تن نمی دهند. بنابراین همکاری ایران با آمریکا نه تنها هیچ دستاورد مثبتی برای کشورمان به دنبال نمی داشت، بلکه ضربه ی مهلکی به حیثیت جمهوری اسلامی ایران وارد می نمود. رهبر معظم انقلاب، در تشریح علل عدم همکاری ایران با ائتلاف ضد تروریسم خصوصا در جنگ افغانستان فرمودند:

«سعی آمریکایی ها این بود که پای ایران را به این مناقشه (جنگ با افغانستان) بکشاند. اگر دولت ایران از همان اول، آن موضع قاطع را نمی گرفت، توقعاتشان روز به روز بیشتر می شد. یکی از هدف های آنها این بود که به توده های عظیمی که در سرتاسر دنیای اسلامی برای ملت ایران، نظام و اسلام، احترام قائل اند، بگویند آن قدری که شما خیال می کنید، ایران بر اصول اسلامی پایبند نیست. هدف دیگر شان این بود که برای مسلمان کشی، مجوز کسب کنند. ملت افغانستان را دارند قتل عام می کنند، چه مجوزی از این بهتر که بگویند ایران هم خبر دارد و با ما همراه است، ما اصرار ورزیدیم که مواضع خودمان را بدون هیچ گونه ابهامی برای دنیا بیان کنیم. من به مسئولان کشور گفتم، باید در موضع گیری ها هیچ گونه دو پهلویی وجود نداشته باشد. صریح و روشن بگویند که ما با تروریسم مخالفیم، و با حمله ی آمریکا به افغانستان هم مخالفیم. در هیچ ائتلافی هم که رهبر آن آمریکا باشد، شرکت نخواهیم کرد. چند روز پیش در خبرها خواندم که رئیس جمهور پاکستان، از آمریکایی ها درخواست می کند که برای حمله به افغانستان از فلان فرودگاه استفاده نکنند، از بقیه ی فرودگاه ها استفاده کنند، اما آمریکایی ها خواسته ی او را رد می کنند. یعنی به نظر مشورتی

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۸۰  
هواي  
آزاد

دوم  
خرداد  
۹۸



رئیس جمهور آن کشور در مورد یک فرودگاه اعتنا نمی کنند. کدام یک از کشورهایی که با آمریکا رابطه دارند، توانسته اند در یک مسئله ی مهم نظرشان را به آمریکا تحمیل کنند. این غفلت بزرگی است که بعضی ها دارند».

## جنگ افغانستان تاکتیکی دیگر |

مشارکتی ها وقتی با آن همه تلاش خود را همچون گذشته ناکام و در پشت درهای بسته یافتند، برای گشودن قفل رابطه با آمریکا طرحی نو درانداختند. آنان در پروژه ی جدید خود، به جای اینکه مستقیماً بحث مذاکره با آمریکا را مطرح کنند، بحث مذاکره با طرف های درگیر در بحران منطقه و جنگ افغانستان را مطرح کردند. با این توجیه که منافع ملی ما و امنیت کشور، در گرو مذاکره با همه ی طرف های درگیر به خصوص آمریکا خواهد بود. در همین زمینه «عبدالله رمضان زاده»، عضو شاخص حزب مشارکت، در کسوت سخنگوی دولت خاتمی بیان کرد:

« به دلیل عدم ارتباط با آمریکا، اگر خود را به انزوا بکشانیم، نقش تعیین کننده ی خود را در تحولات امروز و آینده ی افغانستان و منطقه از دست خواهیم داد و این منطقی نیست». همچنین شکوری راد، از دیگر فعالان حزب مشارکت، مانند بقیه ی هم حزبی های خود با دستاویز قرار دادن منافع ملی، بر این مطلب اصرار ورزید:

«اگر ایران در ارتباط با افغانستان، با طرف اصلی قضیه که آمریکا است، به طور مستقیم وارد مذاکره شود، اثرات بیشتری دارد. این بحران برای ما می تواند فرصتی باشد، تا اموال بلوکه شده ی خود را آزاد کنیم، و برای آمریکا هم می تواند فرصتی باشد، تا از برقراری رابطه با ایران بهره مند شود».

مشارکتی ها برای عملی ساختن این پروژه، به راه های قانونی متوسل شدند. آنان کمیسیون ویژه ای را که اکثر قریب به اتفاق آنها از فراکسیون اکثریت مجلس ششم انتخاب شده بودند، تشکیل دادند. تعداد اعضای این کمیسیون به پانزده عضو رسید. کمیسیون مذکور، نشست های متعددی را برای بررسی تحولات منطقه به ویژه افغانستان برگزار می کند و به نتایجی می رسد. هر چند، برآیند این مذاکرات، با توجه به ترکیب کمیسیون مذکور و انگیزه ی تشکیل دهندگان آن از پیش کاملاً مشخص بود؛ اما به هر حال اعلام آن به عنوان نتیجه ی کمیسیون از سوی مخبر آن، مخالفت های گسترده ای را در محافل مختلف سیاسی و حتی اعضای کمیسیون مذکور، پدید آورد. سخنگوی کمیسیون ویژه ی مجلس درباره ی نتایج این نشست ها مدعی شد:

«تصمیم کارشناسی کمیسیون ویژه، گفتگو و مذاکره با همه ی طرف های درگیر در بحران افغانستان از جمله آمریکاست. ما سراغ آمریکا نرفتیم، ولی برای حفظ منافع ملی خود، معتقدیم نباید محدودیت های دیپلماتیک خودساخته داشته باشیم».

رهبر معظم انقلاب پس از اطلاع از تصمیم کمیسیون مذکور، طراحان آن را شدیداً مورد نکوهش قرار داده و مذاکره با آمریکا را مخالف مصالح و منافع ملت و نظام ارزیابی کردند. ایشان، در جمع مردم اصفهان، ضمن تخطئه ی رابطه با آمریکا فرمودند: «ما با ملاحظه ی همه ی جوانب، با مطالعه همه ی تجربه های کشور خود و کشورهای همسایه و با مشورت با صاحب نظران عمده و دارای رأی، به این نتیجه می رسیم که نه فقط رابطه با آمریکا، بلکه مذاکره با دولت آمریکا امروز به خلاف مصالح ملی و منافع ملت است. این یک نظر متعصبانه نیست. این یک اندیشه و فکر است، بررسی شده و با ملاحظه ی همه ی جوانب است. مذاکره با آمریکا چه در قضایای کنونی (بحران افغانستان) و چه در مسائل دیگر، به معنای باز کردن باب توقعات و طلب کاری های آمریکاست. کسانی که دم از مذاکره می زنند، که البته سوءنیت ندارند؛ دچار غفلت اند و توجه ندارند که مذاکره با آمریکا، در هر یک از قضایایی که این دولت در آن برای خودش، ایده ی منفعتی تعریف کرده است، مثل همین قضیه ی افغانستان، هیچ فایده ای ندارد چرا؟ چون او مستکبر است و تسلیم نمی شود. مذاکره ی آمریکا با یک دولت به معنای آن نیست که می خواهد نظرات آن دولت را قبول کند. حتی نظرات مجامع جهانی را قبول نمی کند! همین حالا

## یک نگاه

## به نظر می رسد، این یک سر فصل بسیار مهم در ایران است که کسانی در مجلس ایران، جلوی دستگاه و جلوی سپاه را می گیرند.

### «علیرضا نوری زاده ضد انقلاب فراری»

ی گفتگوی ویژه ی خبری شبکه ی دو سیما پاسخ داد: «ایران یک کشور بزرگ با جمعیت وسیع با جغرافیای قابل دفاع، زمین پیچیده و دسترسی به هدف های بسیار مهم است. اگر آمریکایی ها دیوانگی کرده و به ما حمله بکنند، ما در چارچوب مرزهایمان از خودمان دفاع نمی کنیم، ما یک دست بلند و پر توان داریم که در هر جایی می توانیم منافع آمریکا را تهدید کنیم. حالا لزومی ندارد ما در جاهای خیلی دور دست برویم، در همین خلیج فارس همه ی سرمایه های آمریکایی ها در این منطقه است. ۹۰ تا ۷۰ درصد سوخت دنیا از این منطقه تامین می شود. خوب، اینجا زیر دید و تیر ماست. البته ما نمی خواهیم تهدید بکنیم؛ ولی اگر امنیت ما مورد هجوم قرار گرفت، هیچ جای دیگر امنیت نخواهد داشت و این توان را ما داریم که یک چنین تهدیدی را با قدرت پاسخ بدهیم. ولی خوب افغانستان که فاقد حکومت است، فاقد ارتش است، فاقد

یک مرز دریایی است، فاقد دسترسی به یک هدف استراتژیکی است. خوب؛ طبیعی است که این چنین کشوری به راحتی ممکن است، حذف شود. عراق هم طبعاً از همین ویژگی ها برخوردار است. باید تأکید کنیم که آمریکایی ها از سر خامی و ناپختگی دارند یک حادثه ی بزرگی را در عالم ایجاد می کنند. ما فکر می کنیم که اینها بیشتر به یک بلوف سیاسی دست زده اند. ولی اگر بخواهند عمل کنند، دنیا را با یک بحران جدی مواجه خواهند کرد. حادثه ی ایران ممکن است شروعی در اختیار آنها باشد، ولی ادامه ی آن به هیچ وجه در کنترل آنها نخواهد بود». این اظهارات که مطابق چارچوب سیاست های مصوب نظام جمهوری اسلامی و مأموریت های قانونی سپاه، آن هم در برابر تهدیدهای سران ایالات متحده صورت گرفت، با حمله مشارکتی ها مواجه گردید. «عباس عیدی»، عضو شاخص حزب مشارکت، اظهارات ذوالقدر را ناشی از ضعف درک نظامی وی خواند:

«درک نظامی برخی افراد ضعیف است و آنها فکر می کنند که مقابل با آمریکا طریق تهدید به مثل ممکن است. این سخنان عین برابری موشک با کلاشینکف است. و اصلاً بازی ما با آمریکا در حوزه ی نظامی نیست که واردش شویم، بلکه در حوزه ی دیگری است که این آقایان بلد نیستند در آن بازی کنند. بازی ما با آمریکا در حوزه ی مشروعیت نظام است، اگر ما مشروعیت خودمان را حفظ کنیم، آمریکا نمی تواند کاری از پیش ببرد».

روزنامه ی نوروز، ارگان حزب مشارکت، نیز با درج مقاله ای تحت عنوان «بوش و موش» سخنان ذوالقدر را اقدامی ضد ملی و در جهت تضعیف روند اصلاحات یا مقابله با آن ارزیابی کرد و نوشت:

«برخی افراد مخالف اصلاحات، از تهدیدهای بوش استقبال کرده اند. و در صدد که از این فرصت استفاده کرده و موش خود را در جنبش مردمی کشور بدوانند و شاید هم خود نقش موشی را بازی کنند که قدرت های بیگانه قصد دواندن آن، در جنبش اصلاحی را دارند».

این روزنامه ضمن ناممکن خواندن مقابله با آمریکا، با ارائه ی تحلیلی مغرضانه مدعی شد:

«این که گروهی تا این حد ضدملی رفتار می کنند، نتیجه ی یک واقعیت مسلم است و آن اینکه گروه مذکور در عرصه و میدان داخلی شکست خود را ختمی می داند و به همین دلیل، در صدد برهم زدن بازی سیاست در داخل کشور است. این بازی فقط و فقط در حضور یک عنصر قوی و مهم بیرونی به هم خواهد خورد و به همین دلیل، آنان از حضور این عنصر برای ختم بازی سیاست داخل کشور استقبال می کنند».

اهانت مشارکتی ها به سپاه با تمجید «ضدانقلاب خارج نشین» روبه رو شد. علیرضا نوری زاده، عنصر ایرانی سازمان سپاه، در مصاحبه ای با رادیو آمریکا حمله مشارکتی ها به سپاه پاسداران را چنین ستود:

«به نظر می رسد، این یک سر فصل بسیار مهم در ایران است که کسانی در مجلس ایران، جلوی دستگاه و جلوی سپاه را می گیرند».

که در آفریقا در یک کنفرانس، بحث گرم شدن زمین و مسئله گازهای گلخانه ای در دنیا مطرح است، و همه ی دنیا لازم دانستند. در این خصوص تلاش کنند، آمریکا زیر بار نمی رود. یعنی حتی با رفقای اروپایی خودش هم کنار نمی آید. کدام یک از کشورهایی که با آمریکا رابطه دارند، توانسته اند در یک مسئله ی مهم، نظرشان را به آمریکا تحمیل کنند؟ بعضی از کشورهای عربی تملق آمریکا را می گویند، بعضی از آنها هر چه می توانند نظرات آمریکا را در همه ی بخش ها رعایت و به آن عمل می کنند، اما آمریکا به کدام خواسته ی این کشورها، در مقابل رژیم صهیونیستی غاصب، یا در مسائل مهم جهان عرب، ترتیب اثر داده است؟ این غفلت بزرگی است که بعضی ها دارند. سیاستی را که مطرح کردم، یک سیاست مهم کشور است. مسئولان باید به سیاست ها عمل کنند و منجمد باشند». آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) همچنین به تلاش کسانی که با فاصله گرفتن از آرمان های اصولی امام و انقلاب، تلاش می کنند که مسیر حرکت نظام را در چپتی که خواست دشمن است، هدایت کنند، اشاره فرمودند:

« اگر کسی در نظام جمهوری اسلامی، در مسئولیتی مشغول کار است ولی آرمان های نظام جمهوری اسلامی را آن طور که امام بزرگوار ترسیم کرده است، در دلش قبول ندارد، اشغال آن پست برای او حرام شرعی است».

### حمله به دستگاه دیپلماسی کشور و استعفا خرازی |

بعد از یازدهم سپتامبر و تحولات مربوط به افغانستان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به شدت مورد انتقاد مشارکتی ها قرار گرفت. این جریان که اتفاقات پیش آمده را فرصتی

بسیار مناسب و طلایی برای مذاکره ی بین ایران و آمریکا میدانست، خواستار تجدیدنظر مسئولان وزارت امور خارجه در سیاست خارجی کشور در قبال بحران منطقه شدند. در این راستا محمدرضا خاتمی، دبیر کل حزب مشارکت، در نامه هایی به رئیس جمهور از وی می خواهد که دستگاه سیاست خارجی و نهاد ریاست جمهوری را در قبال حوادث منطقه فعال تر نماید: «بعضی از برخوردهای ضعیف انفعالی و مبهم که تاکنون کم و بیش در مواردی شاهد آن بوده ایم، می تواند به معنای از دست دادن فرصت ها و افزایش مخاطرات باشد».

شدت فشار به دستگاه دیپلماسی کشور و شخص خرازی، وزیر خارجه وقت، از سوی کسانی که وی را برای عادی سازی رابطه ی با آمریکا کارآمد نمی دانستند، به حدی بود که وی را وادار به استعفا نمود؛ البته این استعفا مورد موافقت رئیس جمهور قرار نگرفت و خرازی همچنان در کسوت وزیر خارجه باقی ماند.

### تخریب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی |

با اوج گیری تهدیدات مقامات جنگ طلب آمریکایی علیه جمهوری اسلامی ایران و اظهارات گستاخانه ی جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، که در آن ایران را محور شرارت و مستوجب مجازات خوانده بود، موجی از احساسات ضد آمریکایی، سراسر ایران را فرا گرفت. در این ارتباط، ذوالقدر، جانشین فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همسو با موضع گیری تمامی شخصیت ها و محافل سیاسی نظام، به اظهارات بوش و دیگر مقامات جنگ طلب آمریکایی در برنامه



یادداشت  
دانشجویی

# قانون اصلاح مطبوعات زنجیره ای!

نگاهی به قانون اصلاح مطبوعات و مطبوعات زنجیره ای در دوران خاتمی

جمهوری است آیا از این رخداد میتوان این نتیجه را گرفت ضربه زدن و نابود کردن بدنه انقلاب است. یکسری ابهامات در قانون مرداد ۵۸ بود که بدین شرح است: ابتدا درمود هیات نظارت ، که اختیارات آن واضح نبود اینکه آیا هیات نظارت استصوابی کاملاً با آنها هم نظر هستند!

در واقع این هنر اهل مغالطه است که وقتی کارشان به استناد حق تعطیلی یک روزنامه را دارد یا نه! مسأله ای حل نشده بود. دیگر اینکه در رابطه با هیات منصفه و دادگاه ها نیز چاله های پر نشده زیادی وجود داشت. و همین طور درمورد مسئولیت افراد در قبال متون منتشر شده: این گونه بود که تنها مدیر مسئول نشریه مسئولیت تمام متن های منتشر شده را عهده دار بود این مورد گاهی اوقات که متن بدون اجازه مدیر مسئول منتشر میشد مسأله ساز میشد. خلاصه کلام! اصلاح قانون مطبوعات ضرورتی انکار ناپذیر بود. اما روزنامه های اصلاح طلب این اصلاحات را به نفع خود نمیدانستند و با تیر های جنجال آمیز سعی در متوقف کردن این حرکت داشتند همچون: «طرح اصلاح مطبوعات سایه استبداد بر فضای نشریات»، «وکیل ملت به استبداد رأی نمیدهد». «بالین قبیل تیرتر ها هم چنین تلاش کردند حرکت را به یک حرکت جهت دار از سمت جناح مخالف تبدیل کنند. ولی باز هم با این حجم از مخالفت روزنامه های مذکور ، این طرح در ۳۰ فروردین ۷۹ در دوردوم توسط مجلس پنجم تصویب شد. پس از تصویب این طرح روزنامه ها بطور مکرر اعتراض خود را در این زمینه بیان کردند و آن را مخالف آزادی بیان در جامعه میپنداشتند ناگفته نماند رسانه های بیگانه نیز در این زمینه وارد شدند و تلاش کردند مانع این طرح بشوند و فضا را به یک فضای متشنج تبدیل کنند. اما یکسری از بندهای مهم در طرح تصویب شده بدین شرح است:

۱. اضافه شدن دومورد (انتشارمطلب علیه قانون اساسی و پخش شایعات و مطالب خلاف واقع و یا تحریف مطالب) به مصادیق اخلال در مبانی واحکام اسلام وحقوق عمومی وخصوصی.
۲. ممنوعیت و جرم بودن استفاده نشریات از کمک های خارجی مستقیم و غیر مستقیم بدون اطلاع وزرات ارشاد.
۳. اضافه شدن شرط (پابندی والتزام عملی به قانون اساسی) برای متقاضی امتیاز روزنامه.
۴. اضافه شدن یکی از اساتید حوزه علمیه قم و یکی از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در هیات نظارت
۵. تعیین وزیر ارشاد به عنوان رئیس هیات نظارت و قطعی

اصلاح قانون مطبوعات مانع بزرگی برای افراد یا روزنامه هایی بود که به نحوی مهره دشمن در ایران بودند و سعی در تخریب انقلاب ونظام داشتند. در این میان روزنامه های زنجیره ای اصلاحات مخالفت های زیادی با وضع این قانون انجام دادند و به هر نحوی تلاش کردند که مانع این حرکت بشوند. ابتدا چندین نکته درباره تیرتر های روزنامه های اصلاحات بگویم وسپس برویم سر اصل مطلب!

اولین چیزی که در روزنامه های زنجیره ای مشاهده می شود نگاه کاملاً جناحی است بدین منظور که این روزنامه ها کاملاً جامعه را به دویخش تقسیم کرده اند یعنی یا جامعه متشکل از اصلاح طلبان است یا جناح مخالفان (اصول گرایان) و در هر موضوعی تلاش کردند با جناح روبه رو مبارزه کنند ، در واقع به جای اینکه دشمن اصلی را طبق صحبت های امام راحل در خارج مرز ها ببینند در داخل مرز ها و جناح روبه روی خود میدیدند وجالب است که این رفتار را در صحبت های خود نکوهش هم میکنند! از یکسری صحبت ها مثل خودی و غیر خودی سو استفاده کرده و صورت این کلمات را بزرگ جلوه میدهند به جای اینکه به منظور این کلمات را بیان کنند و از یک طرف خود با تمام قوا درمیدان عمل تلاش میکنند جامعه را به یک جامعه دوقطبی تبدیل کنند. مسأله بعدی در این روزنامه ها عملاً دادگاه برپا می شود و متهم ها به پای محاکمه کشیده میشوند وحکم هم صادر میشود، یعنی فقط با چند جمله که شاید منبع استنادی موثقی هم نداشته باشد تخریب افراد صورت میگیرد و زمینه یکسری بدبینی ها و التهابات را در جامعه فراهم میکند.

مسأله بعدی اینکه در همه جا از اکثریت حرف میزنند و حرف خود را حرف اکثریت مردم میدانند اینکه فلان آقا نظرش درباره ولایت فقیه چیست آیا تعمیم به عموم مردم دارد؟ چرا همیشه پشتوانه حرف هایشان این است که مردم این را میگویند اکثریت این نظرشان است چگونه از اکثریت خبردار شدند اگر منظورشان تنها رأی آوردن آقای خاتمی در ریاست

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۸۲

هوای آزاد

دوم خرداد

۹۸



بودن تصمیمات این هیات. عتقیر حق لغو امتیاز هیات نظارت به توقیف موقت. ویکسری بنده های دیگر...

اما چرا روزنامه های زنجیره ای و افراد مخالف به جای اینکه مشکلات طرح را بیان کنند و به صورت شفاف بگویند با چه قسمتی از این طرح مخالف هستند چه چیز حق آزادی را از آنها سلب میکرد دائما تیتراهایی چاپ کردند که این طرح از طرف جناح مخالف برای کوتاه کردن دست نشریات است ویا اینکه فضای مطبوعات بسته خواهد شد اما توضیحات نداند چرا فضای نشریات بسته می شود فقط مشکلمان قانون گذاشتن است!! از جمله این افراد آقای مهجاری وزیر وقت ارشاد بود که روند را به سمت محدود شدن میدانست و اشاره کرد که این قانون مخالف قانون اساسی است ولی هیچوقت عنوان نکرد دقیقا با چه قسمتی از قانون اساسی مشکل دارد. درست است قانون گذاری بطور کلی محدودیت می آورد ولی فرق زندگی در جنگل با زندگی در شهر نیز همین است!!!! ولی اگر منظورشان چیز دیگریست چرا روراست بیان نمیکنند چه میخواهند و هدفشان چیست؟ هدفشان چیست که با وجود این قانون محقق نمی شود؟ عده ای گفتند که این قانون محدودیت می آورد ولی در این قانون بطور کلی دومیورد ممنوعیت اضافه شده است از جمله در ماده ۳ این قانون تبصره ۶ (اعضای گروه های ضد انقلاب و یا گروه های فاقد مجوز قانونی محکومان دادگاه های انقلاب و کسانی که علیه نظام جمهوری اسلامی فعالیت وتلیغ میکنند، حق هیچگونه فعالیت مطبوعاتی وقبول سیمت در نشریات را ندارند.) ودر تبصره ۵ از قانون ۹ مطبوعات کنونی نخست وزیران و وزیران، استانداران، امرای ارتش روسای سازمان های دولتی...

در رژیم گذشته وزیر نمایندگان مجلس سنا وشورا وسفرا واعضای ساواک، روسای دفاتر حزب رستاخیز، کسانی که در تحکیم رژیم سابق فعالیت کرده اند از انتشار نشریه محروم اند. حال سوال اساسی این است آیا اینکه گروه های ضد انقلاب و مسئولین رژیم گذشته و یا اعضای ساواک و... حق انتشار روزنامه را در جمهوری اسلامی ایران نداشته باشند نوعی محرومیت است!! انگار این جماعت هدفشان چیز دیگریست!!! بازهم اعتراض، اعتراض به مجلس شورای اسلامی به قانون اساسی و زیر سوال بردن نظام!!!! اما در این میان جور دیگری حامی آقای خاتمی هستند و حمایت همه جانبه از ایشان دارند بگونه ای که هرکس خلاف آقای خاتمی حرف بزند انگار خلاف دین حرف زده است واز طرفی گوش به فرمان آقای خاتمی هستند هرچاکه آقای خاتمی بگوید سکوت کنید سکوت میکنند وهرجا نیاز به حمایت باشند با تمام قوا به میدان می آیند.

## اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم

در اولین گام مجلس ششم، مشارکتی ها بر اساس تمایلات و احتیاجات حزبی خود، اقدام به ارائه ی طرحی جدید برای اصلاح قانون مطبوعات نمودند. همان طور که روزنامه ی بیان در اردیبهشت ۷۹ فاش ساخت که «پیش نویس این طرح اصلاحیه ی جدید، توسط حزب مشارکت ایران اسلامی تهیه شده است». البته پیش از این افشاسازی، رضا خاتمی، دبیر کل وقت حزب مشارکت، در حالی که هنوز دو هفته از باز شدن درهای مجلس ششم به روی اصلاح طلبان نمی گذشت، پرده از این حرکت حزبی برداشت و از این طرح ساختارشکنانه به «مهم ترین مسئله ی سیاسی مشارکتی ها» یاد کرد:

«اکنون مهم ترین مسئله ی سیاسی ما که می تواند خیلی راحت برطرف شود، محدودیت های بسیار شدیدی است که برای مطبوعات به وجود آمده، ما درصدد هستیم در اولین قدم هایمان محدودیت های شبه قانونی، قانونی و غیرقانونی مطبوعات را برداریم». در حالی طرح مشارکتی ها تنها ۲۱ ساعت (۷ جلسه ی ۳ ساعته) در کمیسیونهای مربوطه، مورد تأمل و کار کارشناسی قرار می گیرد. که طرح اصلاح قانون مطبوعات در مجلس پنجم، پس از تجربه ی سیزده ساله ی قانون مصوب ۱۳۶۹، در فاصله ی یازده ماه از خرداد ۱۳۷۸ تا فروردین ۱۳۷۹) مورد نقد و نظر نمایندگان، شخصیت ها و

## یک نگاه

### بسمه تعالی

**جناب حجت الاسلام آقای کربوبی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات نمایندگان محترم؛ با سلام و تحیت مطبوعات کشور سازنده ی افکار عمومی و جهت دهنده به همت و اراده ی مردم اند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی، امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و دیگر دست اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش بینی شده، مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست. والسلام علیکم.**

**سیدعلی خامنه ای، ۱۵ مرداد ۱۳۷۹.**

**«حکم حکومتی رهبر انقلاب پیرامون قانون اصلاح مطبوعات»**

کارشناسان قرار گرفته و پس از تغییراتی مصوب گشت. با بردن طرح قانون مطبوعات توسط مشارکتی ها به مجلس ششم، چراغ سبز بیگانگان از آن سوی آبها پر رنگ تر گشت و صدای کف و سوت آنان آنچنان بلند بود که داخل ایران نیز شنیده شد. بیگانگان حق داشتند شادی کنند؛ چرا که سالها پشت در ماندن به سر می رسید و می توانستند علنا حرکات براندازانه ی خود را تقییب نمایند و کار جمهوری اسلامی را به قول خود یکسره کنند. رادیوهای بیگانه چون رادیو کلن، بی.بی.سی، آمریکا و اسرائیل نیز به مفررات جدید و متکی بر آزادی را بر کرسی بنشانند. انتقاد صریح و شدیدالحن نمایندگان از قانون مطبوعات و دخالت سازمان های قضایی در کار مطبوعات، سرآغاز این نقشه و هدف محسوب می شود.

گزارشگر رادیو بی.بی.سی، نیز در حمایت از این اقدام، گفت: «در حال حاضر در جمهوری اسلامی، آینده ی مطبوعات ایران مصداق مبارزه ی قدرت شده است. در جمهوری اسلامی برای اصلاح طلبان، تنها وسیله یا عمده ترین وسیله ارتباط با مردم، مطبوعات است. اینکه به یک باره یک روزنامه بسته شده و هیچ امنیتی برای روزنامه ها و روزنامه نگاران دیگر اصلاح طلب و مستقل وجود ندارد، نگرانی زیادی برای اصلاح طلبان ایجاد کرده است و آنها می خواهند این مسئله در مجلس حل بشود؟». همچنین در همان روزها یک گزارشگر آمریکایی، رسیدگی به قانون مطبوعات در مجلس ششم را به عنوان «نخستین آزمون عزم اصلاح طلبان در مقابل نظام» ارزیابی کرد. «بن بابر»، گزارشگر روزنامه ی واشنگتن تایمز، در مقاله ی مبسوطی که در صفحه ی اول این روزنامه ی آمریکایی درج نمود، مدعی شد که علت اینکه قانون گذاران ایران، به دنبال قانون آزادی مطبوعات هستند، برخورد با روزنامه نگارانی است که حکومت مذهبی را زیر سوال می برند.

## حکم حکومتی رهبر انقلاب

با یزینی های لابی حزب مشارکت در مجلس ششم، طرح تغییر قانون مطبوعات به صحن علنی مجلس در مرداد ۷۹ کشانده شد. از آنجا که این طرح پای معاندین نظام و براندازان را به عرصه ی مطبوعات کشور باز می نمود و حرکت خزنده ی آنان در استحاله از درون جمهوری اسلامی راتسریع می بخشید، رهبر معظم انقلاب با درایت و تدبیری بی نظیر، بر اساس حق شرعی ولی فقیه که در اصول متعدد قانون اساسی

از جمله اصول، ۵۷ و ۱۱۰ تصریح و تأکید شده است، با صدور حکمی حکومتی در قالب نامه هایی خطاب به مجلسیان، قاطعانه ادامه ی این توطئه ی براندازانه را از ریشه خشکانند. متن حکم حکومتی مقام معظم رهبری چنین بود: بسمه تعالی جناب حجت الاسلام آقای کربوبی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات نمایندگان محترم؛ با سلام و تحیت

مطبوعات کشور سازنده ی افکار عمومی و جهت دهنده به همت و اراده ی مردم اند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی، امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و دیگر دست اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش بینی شده، مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست. والسلام علیکم.

سیدعلی خامنه ای، ۱۵ مرداد ۱۳۷۹.

" لازم به ذکر است که پیش از صدور حکم حکومتی از سوی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) ایشان ابتدا با ارسال پیامی به نمایندگان مجلس از آنان می خواهند که در نتایج طرح خود تأمل کنند. تذکر دلسوزانه ی رهبر انقلاب در اصلاح طلبان موثر نمی افتد؛ امری که مشارکتی ها خود بدان اذعان دارند. در همین زمینه شکوری راد، از اعضای شاخص حزب مشارکت، پس از خروج طرح ساختارشکنانه ی حزیش از طرح، در مصاحبه ای چنین اعتراف می کند:

«پیش از نامه ی رهبر به مجلس در مورد اصلاح قانون مطبوعات ایشان پیام دادند می کنید قانون فعلی چند ماهی اجرا شود تا اشکالاش برطرف شود». همچنین بهزاد نبوی، از سران سازمان مجاهدین و رابط این حزب با لابی حزب مشارکت در مجلس ششم، نیز به این مسئله اذعان نمود.

## اهانت نمایندگان مشارکتی به حکم رهبر انقلاب

رئیس مجلس ششم، در جلسه ی غیر علنی مورخه ۱۹ مرداد ۷۹ موضوع نامه ی رهبر انقلاب و حکم حکومتی ایشان را به اطلاع هیئت رئیسه و سپس به اطلاع نمایندگان مجلس رساند. در این جلسه ی غیر علنی ابتدا نامه ی رهبری که حاوی حکم حکومتی ایشان بود، قرائت شد و سپس بر اساس اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی، طرح اصلاح قانون مطبوعات که بر خلاف مصالح نظام و ضدامنیت ملی کشور بود، از دستور خارج گردید. پس از این اقدام رئیس مجلس، مشارکتی ها در صدد از اکثریت انداختن جلسه (آیستراکسیون) برآمدند و با خروج از صحن مجلس، جلسه را از رسمیت انداختند. از نمایندگان حزب مشارکت که این اقدام را رهبری کردند میتوان از: محمدرضا خاتمی، بورقانی، میردامادی، سلیمانی، مزروعی، سعیدی، تاجرنیا، شیرزاد، تابش و حقیقت جو» را نام برد. مشارکتی ها که تصور می کردند با خارج شدن از صحن مجلس، نمایندگان دیگر را منفعَل خواهند کرد، به بن بست رسیدند و پس از بیست دقیقه مجدداً به جلسه باز گشتند. پس از ورود این عده به صحن علنی مجلس، حرکت های اعتراض آمیز مشارکتی ها پی گیری شد. بر همین اساس مزروعی، از اعضای فعال حزب مشارکت جهت تشویش اذهان نمایندگان نسبت به حکم حکومتی صریح مقام معظم رهبری تشکیک نمود:

«مقام معظم رهبری نکته ای را به نمایندگان تذکر دادند. در اینکه این حکم حکومتی است یا نه، میان نمایندگان بحثهای مختلفی در جریان است... تأکید رهبری این است که خلاف شرعی صورت نگیرد». در ادامه احمد بورقانی، از دیگر اعضای مؤثر حزب مشارکت، با صدای بلند تقاضای جلسه ی غیر علنی کرد که رئیس مجلس، جلسه ی غیر علنی را مربوط به موارد اضطراری و امنیتی دانست و درخواست بورقانی را رد کرد. مشارکتی ها جهت توهین به حکم حکومتی مقام معظم رهبری در جهت القای این بر می آمدند که خارج شدن طرح از دستور جلسه ی مجلس، عملی غیرقانونی است. در همین راستا محسن میردامادی، دبیر کل حال حاضر حزب مشارکت،

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
[۱۳۷۹]  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۸۳  
هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸

مدعی شد که:

معتقدم خارج کردن طرح از دستور، خلاف قانون و آیین نامه بود. این نخوهی اداره ی جلسه در شأن مجلس نبود». در جایی دیگر نیز تاجرنیا، عضو مطرح حزب مشارکت، با هدف القای غیرقانونی بودن عمل رئیس مجلس، ابراز عقیده کرد که: «به نظر من اشتباه از سوی هیئت رئیسه ی مجلس بود که بحث دامن زده شد». افراطیون که از سوی افکار عمومی در جریان ارائه ی طرح تغییر قانون مطبوعات به چالش کشیده شده بودند، در یکی از محافل خصوصی خود پیرامون چگونگی طرحهای مشابه به بحث می نشینند. نتیجه ی این جلسه ی پنهانی در یادداشتی به نمایندگان مجلس رهنمود داده می شود:

«نمایندگان باید توجه داشته باشند که لوايح مشابه، بدون تبلیغات و و جنجال و در آرامش و سکوت کامل تدوین و به موقع در صحن علنی مجلس مطرح گردد».

**| دعوت ضدانقلاب از تندروها به ایجاد اغتشاش |**  
پس از حکم حکومتی مقام معظم رهبری و به دنبال آن از دستور کار خارج شدن طرح ضدامنیتی اصلاح قانون مطبوعات، از آن سوی آب ها، ضدانقلابیون و بیگانگان، شورش را به تندروها پیشنهاد دادند. در همین زمینه رادیو آزادی، وابسته به سازمان سپاه، در میزگردی با حضور عناصر ضدانقلاب، با اشاره به کنار گذاشته شدن طرح تغییر قانون مطبوعات از دستور مجلس ششم، اصلاح طلبان را به برگزاری راهپیمایی و تدارک اعتصاب تحریک نمود. این رادیو ضمن توصیه به اصلاح طلبان به لزوم افزایش التهاب در ایران، نامه ی رهبر انقلاب به نمایندگان را نگران کننده و بزرگ ترین چالش در برابر اصلاحات خواند و از قول فرخ نگهدار از سران فراری گروه های فدائیان خلق، گفت که: «قضیه نباید با سکوت برگزار شود». این رادیو ضدانقلابی، علت تعلل برخی از اصلاح طلبان، برای تدارک برنامه های تظاهرات را نگرانی آنان از عواقب چنین اقداماتی عنوان کرد و از قول فرخ نگهدار، خطاب به اصلاح طلبان گفت: «اینکه می گویند در صورت آشوب و تشنج، ایران مثل لبنان و افغانستان می شود، درست نیست».

در این میز گرد معاندین نظام، فرخ نگهدار برای ایجاد بحران در سطح جامع اصلاح طلبان را این گونه راهنمایی کرد: «اصلاح طلبها مسئله ی اصلاح قانون مطبوعات، انتخابات، احزاب و موضوع کنترل رادیو و تلویزیون را به مجلس ببرند تا جلوی گرفته شود، این امر خود موجب بالا رفتن التهاب خواهد شد. باید با پی گیری وعده های اصلاح طلبانه، جامعه را از التهابی اصلاح طلبانه نگه داشت».

در همین راستا بیگانگان نیز فعال شدند. دولت آمریکا در ایام کنار نهادن طرح اصلاح قانون مطبوعات از مجلس ششم، وارد عرصه گردید. ریچارد بوچر، سخنگوی وقت وزارت خارجه ی آمریکا، ضمن ابراز نگرانی از وضعیت مطبوعات در ایران اعلام کرد:

«ما در مورد آزادی بیان و مطبوعات در ایران نگرانی های جدی داریم». روزنامه ی «اینترنشنال هرالد تریبون» نیز در آن زمان طی مقاله ای با عنوان «بر سر دو راهی توقف اصلاحات در ایران بعد از شروعی قوی» نوشت که:

«اشتباه اصلاح طلبان این بود که سعی کردند با محافظه کارها کنار بیایند. اصلاح طلبان باید همین که نخستین نویسندگی مطبوعات در بهار سال گذشته دستگیر شد، دعوت به تظاهرات می کردند». روزنامه ی آمریکایی «نیویورک تایمز» نیز اوضاع وقت ایران را بعد از کنار گذاشته شدن طرح اصلاح قانون مطبوعات به هوای اقیانوس قبل از طوفان شدید تشبیه نمود و نوشت:

«کشمکش های کنونی در ایران، قابلیت تبدیل شدن به یک طوفان بی عیب و نقص را دارد». همچنین با تشبیه ایران به شوروی قبل از فروپاشی و با تمجید از نویسندگان تندرو افزود این نویسنده ها قهرمان های واقعی: «دموکراسی در ایران هستند». اقدام مشارکتی ها در ارائه ی طرح اصلاح قانون مطبوعات، چنان طمع معاندین نظام و آمریکایی ها را

برانگیخت که برای ادامه ی فعالیت افراطیون در مجلس ششم توصیه هایی کردند. بر همین اساس رادیو ضدانقلابی لس آنجلس، که با بودجه ی مستقیم دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی فعالیت دارد، به تندروها توصیه کرد: «اصلاح طلبی را نباید با هدف های فرعی و انحرافی مشغول کرد، بلکه باید آن را به سمت روردرویی با ولایت فقیه برد». در ادامه، ضدانقلابیون خارج نشین در اقدامی هماهنگ، پیشنهاد موضوع تجمع در میدان بهارستان تهران را در سالگرد ۲۸ مرداد و در اعتراض به کنار گذاشته شدن طرح اصلاح قانون مطبوعات مطرح ساختند. بعضی از رسانه های ضدانقلاب از هواداران افراطیون خواستند با لباس سفید در تجمع بهارستان حاضر شوند.

## | پایان داستان غم انگیز |

در ماه های نخست ریاست جمهوری خاتمی، احمد بورقانی، معاون وزیر ارشاد وقت و عضو ارشد حزب مشارکت، به شکلی فله ای مجوز انتشار روزنامه و هفته نامه را از طریق هیئت نظارت بر مطبوعات، به اسم آزادی بیان و توسعه ی سیاسی صادر کرد و با این حرکت معنادار، هر تعداد روزنامه و هفته نامه که توسط نهادهای نظارتی توقیف و بسته می شدند، تعداد دیگری جای آنها را پر می کردند. حزب مشارکت هنوز به طور رسمی اعلام موجودیت نکرده بود که اولین جریده شان با نام «جامعه» را روانهی پیشخوان روزنامه فروشی ها نمودند. یکی از خصوصیات بارز مطبوعات مشارکتی، ساختار شکنی بود. مطبوعات حزب مشارکت اعتقاد داشتند که اگر حريم شکنی شان بیشتر باشد، میوه ی ممنوعه شان را زودتر خواهند چید. در این مسیر برخی از نویسندگان دوران پهلوی و معاندین جمهوری اسلامی را به کار گماشتند و همه جانبه به خطوط قرمز جمهوری اسلامی بورش بردند. در این راه اگر روزنامه هایی از مشارکتی ها توقیف می شد، با توجه به مجوزهای فراوانی که گرفته بودند، دیگری را فعال می کردند. اگر روزنامه های نزدیک به حزب مشارکت چون «جامعه» و «نشاط»، به دلیل تخلفات صریح توقیف می شدند، بلافاصله جراید دیگر این حزب چون «صبح امروز» و «توس» با همان کادر و مشی پیشین، جای آنان را می گرفتند و بدین ترتیب علنا قانون را دور می زدند. بدین لحاظ نام «روزنامه های زنجیره ای» به آنها اطلاق گردید. دیگر ویژگی های مطبوعات حزب مشارکت می توان «قلم انحرافی» آنان برشمرد که ترکیبی از سیاست بازی، عوام فریبی و تهییج مردم را در خود جای داده بود و بر همین اساس مطبوعات مذکور ایجاد التهاب و آشوب در جامعه را دنبال می کردند. تندروی، افراطی گری، ایجاد روحیه ی ناامیدی، توهین به مقدسات و ارکان نظام از دیگر ویژگی های مطبوعات مشارکتی قلمداد می شد و عملکرد آنان به گونه ای بود که تاریخ ایران این شکل هجمه را هرگز از مطبوعات به خود ندیده بود. حملات مطبوعات نزدیک به حزب مشارکت به دین و نظام جمهوری اسلامی تا جایی شدت گرفت که رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای، در طی سخنرانی های متعددی هشدارهای قاطعانه ای بدانها دادند و از «شبیخون فرهنگی در پوشش مطبوعات» پرده برداشتند:

«ما با یک تهاجم و جنگ حقیقی و سازمان یافته مواجه هستیم... کسانی که نسبت به مسائل فرهنگی حساسیت داشته باشند، متوجه تهاجم فرهنگی خواهند شد و نشانه های بارز و بی شماری را در این زمینه مشاهده خواهند کرد»  
هشدارهای رهبر انقلاب موجب شفاف سازی شبیخون فرهنگی دشمن برای مردم شد. دری نجف آبادی، وزیر اطلاعات وقت، در همین رابطه متذکر گردید که:

«در مبارزه ای که دشمنان ما آغاز کرده اند، برخی روزنامه ها و نشریات و جریان های سیاسی آگاهانه و ناآگاهانه زمینه ساز آن شده اند». روزنامه ی جامعه، اولین جریده ی نزدیک به حزب مشارکت بود که از بهمن ۷۶ به مدت شش ماه، ۱۲۰ شماره ی منتشر نمود. در ابتدای مرداد ۷۷ این روزنامه توقیف گردید. این روزنامه که حلقه ی اول روزنامه های زنجیره ای طرفدار حزب مشارکت قلمداد می شد، توسط حمیدرضا جلالی

«می خواهم آن چیز که برای من رنج آور است را با افکار عمومی مطرح کنم آن داستان غم انگیز را می گویم... متأسفانه همان دشمنی که به وسیله ی تبلیغات و هشت این است که کشور را ساقط کند، امروز در داخل، پایگاه پیدا کرده است. بعضی از مطبوعات پایگاه دشمن شده اند. من مایل نبودم با این حرارت و تفصیل درباره ی برخی مطبوعات حرف بزنم اما ناگزیر شدم».

در اطاعت از بیانات رهبر معظم انقلاب، دادگستری استان تهران سکوت را جایز ندانست و با صدور اطلاعیه ای انقلابی در تاریخ شش اردیبهشت دستور توقیف دوازده نشریه از جمله جراید مجرم حزب مشارکت را صادر کرد و کودتای خزنه ی دشمن را به بن بست رساند این دوازده روزنامه به شرح زیر هستند:

روزنامه ی گزارش روز به مدیر مسئولی محمد مهدوی خرمی؛  
روزنامه ی اامداد نو به مدیر مسئولی ابوالقاسم گلباف؛  
روزنامه ی آفتاب امروز به مدیر مسئولی فریدون عموزاده خلیلی؛  
روزنامه ی پیام آزادی به مدیر مسئولی داوود بهرامی سیاوشانی؛  
روزنامه ی فتح به مدیر مسئولی یدالله اسلامی؛  
روزنامه ی آریا به مدیر مسئولی محمدرضا زهدی؛  
روزنامه ی عصر آزادگان به مدیر مسئولی غفور گرشاسبی؛  
روزنامه ی آزاد به مدیر مسئولی محمدرضا یزدان پناه فدایی؛  
هفته نامه ی پیام هاجر به مدیر مسئولی اعظم طالقانی؛  
هفته نامه ی آبان به مدیر مسئولی محمد حسن علیپور.  
هفته نامه ی ارزش به مدیر مسئولی علی نظری؛  
ماهنامه ی ایران فردا به مدیر مسئولی عزت الله سبحانی



# سائدهای افول و سقوط

۱۳۸۰ - ۱۳۸۴







# اشکریزان آقای رئیس جمهور!

گزارشی از انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم و پیروزی مجدد سید محمد خاتمی

فروغ کاویانی

کارشناسی ارشد بیوشیمی دانشگاه اصفهان

اشکریزان آقای رئیس جمهور |

گیری در آن زمان مربوط به شخص ایشان می شد؛ اما تصمیم شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسين همچنين خاطرنشان کرد: «اکنون تلاش هایی صورت می گیرد تا در جامعه تضاد به موازات تردیدهای خاتمی جمع زیادی از اشخاص تمایل و دیو همچنان وجود دارد. ما نیز به این امر رسیده ایم که جامعه ظرفیت منازعه و کشمکش را ندارد بنابراین دوستان ما با ارزیابی شرایط جامعه به این نتیجه رسیده اند که به مصلحت جامعه نیست وارد دعوای سیاسی شوند و تصمیم گرفته شد که در انتخابات ریاست جمهوری هم یک قطب دعوا نباشیم.» به هر ترتیب نمایش خرد جمعی اصلاح طلبان با انتشار نامه ۲۲۵ نماینده مجلس ششم خطاب به سید محمد خاتمی و درخواست از وی برای کاندیداتوری دوره هشتم ریاست جمهوری رقم خورد و این عضو ارشد مجمع روحانیون مبارز که چهار سال سکنداری کشتی اصلاحات را بر عهده گرفته بود. در سومین روز ثبت نام از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری تردیدها را کنار گذاشت و وارد صحنه رقابتهای انتخاباتی شد. او نخست در مورد اخباری که در خصوص تردیدهایش منتشر شده بود سخن گفت: «در جامعه ما شایع شده بود که من برای حضور در این انتخابات، تردید دارم، البته من ذکر از تردید نکرده بودم؛ ولی این استنباط، استنباط درستی بود، من، دغدغه ها و نگرانی هایی نسبت به سرنوشت انقلاب و ایران داشتم و کم و بیش، در جاهای مختلف نیز بیان می کردم این نگرانی، نگرانی همه دلسوزان انقلاب و ایران است و طبیعی است که من هم در مقطع کنونی، این نگرانی و دغدغه را دارم. ضمن آنکه من در این زمینه تأمل کردم که آیا در مقام ریاست جمهوری بیشتر می توانم به این انقلاب، ملت و کشور، خدمت کنم یا در موقعیت دیگری؟ البته ترجیح می دادم که این فرصت، در موقعیت دیگری باشد؛ علت آن نیز این است که این ملت، در طول تاریخ، خواسته های بزرگی داشته که مهمترین آنها، تحقق مردم سالاری بوده است.» خاتمی در میان سخنان خود سه مرتبه از گفتن باز ایستاد و اشک چشمانش را پر کرد. او در پایان سخنان خود، با اشاره به این که هر کس به خدا تکیه کند، خداوند او را بس

ایام انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در شرایطی فرا می رسید که افراطیون جریان دوم خرداد یعنی همان کسانی که از حماسه تاریخی دوم خرداد تفسیر رویارویی با نظام را کرده بودند، خاتمی را به دلیل عدم همراهی با خود مورد سرزنش قرار می دادند و وی را مقصر اصلی نرسیدن به اهداف خود می دانستند. تندروهای اصلاح طلب با طرح شعار «عبور از خاتمی» سعی داشتند تا فضای انتخابات را ملتهب سازند. هاشم آغا جری (عضو سازمان مجاهدین) در این باره می گوید: «خاتمی باید شفافیت، صراحت و نشان دادن عزم جدی برای تغییر وضع موجود و تداوم قدرتمند اصلاحات در چهار سال دوم را همچنان در پیش بگیرد آقای خاتمی صریحاً با آنها ( مردم ) عهد ببندد که در چهار سال بعد با انکاء به این رای قاطع ملت در مقابل همه موانع خواهد ایستاد و هرگونه مماشات و محافظه کاری و درواقع ملاحظه را کنار خواهد گذاشت. چنانچه آقای خاتمی با این اپوزیسیون به صحنه بیاید فکر میکنم که روحیه بانشاط و با انگیزه در بین مردم مجدداً فعلیت پیدا خواهد کرد.»

فشارهایی از این دست سید محمد خاتمی را در آمدن یا نیامدن مردد ساخته بود. هر چند خاتمی خود سکوت کرده بود اما احزاب و گروه های دوم خردادی گزینه ای بهتر از وی را برای دنبال کردن منویات خود سراغ نداشتند. در این شرایط برخی حتی خاتمی را برای آمدن یا نیامدن مخیر نمی دانستند و معتقد بودند که خاتمی مجبور است که بیاید، در این رابطه نجفقلی حبیبی می گوید:

«حتی اگر آقای خاتمی خودش هم قصد حضور نداشته باشد، ما نمی گذاریم. افرادی جزو سرمایه های ملی هستند و باید به اهداف عالیه جامعه و قوت نظام جمهوری اسلامی بیندیشند و حتماً هم همین طور است.»

محمدرضا خاتمی (دبیرکل وقت حزب مشارکت) نیز می گوید: «وی افزود: «جناح دولتی خود را دلبر و رقیب را است. این شعر را خواند: «در عاشقی گریز نباشد جز سوز و ساز دیو معرفی می کرد. خود را اصلاح طلب، طرفدار آزادی و جناح عضو است. داده ام چون شمع مترسان ز آتشم حضور در انتخابات نسبت به سال ۷۶ در این است که تصمیم رقیب را ضداصلاحات و خشونت طلب معرفی کرد.»

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۸۶

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸



عشق، دردانه است و من غواص و دریا بی کران  
سرفرو بردن در آن جا تا کجا سر بر کنم  
عاشقان را گر در آتش می‌پسندد، لطف است  
تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم»

خاتمی در میان سخنان خود سه مرتبه از گفتن باز ایستاد و اشک چشمانش را پر کرد. چشمان اشکبار خاتمی سوژه ای شد تا بهروز افخمی کارگردان سینما فیلم غم انگیزی برای ایام تبلیغات تدارک دیده و دل بسیاری را به دست آورد. طرفداران خاتمی با طرح شعارهایی «عدم کفایت اختیارات رئیس جمهور»، «تبدیل انتخابات به همه پرسی» و ... موجی از تبلیغات روانی را به راه انداختند و با تشکیل ستادهای رأی اولیها با عنوان سیمرغ و برگزاری کارناوال انتخاباتی و جشنهای تبلیغاتی، نوع جدیدی از تبلیغات انتخاباتی را به نمایش گذاشتند. رئیس ستاد انتخاباتی جبهه دوم خرداد در گزارش عملکرد خود، از برپایی ۴۸۰۰ ستاد انتخاباتی، سازماندهی ۱۶۰۰ جلسه سخنرانی، حدود ۶ هزار همایش و انتشار ۷ و نیم میلیون پوستر و تراکت خبر داد که طبق برآورد اطلاعات آن زمان، رقمی بیش از ۱۲ میلیارد تومان را شامل می شود!! در این میان مجمع روحانیون مبارز نیز همانند دوره هفتم به حمایت از سید محمد خاتمی پرداخت و او را کاندیدای اصلح خود معرفی کرد. مجید انصاری (عضو مجمع روحانیون مبارز) درباره فعالیتهای مجمع روحانیون مبارز در انتخابات هشتم ریاست جمهوری می گوید:

«ستاد انتخاباتی مجمع روحانیون مبارز تشکیل شد. این ستاد قصد دارد فعالیتهای خود را در سطح کشور گسترش دهد. از جمله اقدامات این ستاد اعزام روحانیون داوطلب برای سخنرانی، تشویق مردم به شرکت در انتخابات و معرفی کاندیدای اصلح می باشد. روحانیون اعضای مجمع و نیز روحانیون همفکر مجمع که داوطلب هستند، برای تبلیغ اعزام می شوند. تشکیل ستاد به معنی عدم عضویت مجمع در ستاد انتخاباتی دوم خرداد نیست.»

## | بررسی کاندیداها |

در بین اعضای مجمع روحانیون مبارز، موسوی خوئینی ها (عضو برجسته آن مجمع) در انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی که در آن جبهه دوم خرداد با اکثریت آرا پیروز میدان شد دخالتی نداشت، ولی در آستانه رقابتهای انتخاباتی دوره هشتم ریاست جمهوری حضور پر رنگ تر پیدا کرد و تلاش نمود تا از شکست خاتمی که آن را مرگ اصلاحات تلقی می کرد . جلوگیری به عمل آورد. لذا با حضور در میتینگهای انتخاباتی ستادهای خاتمی، هوداران را به حفظ آبرو و حضور همه جانبه در صحنه رقابتهای انتخاباتی دعوت کرد. خوئینی ها در کنگره انجمنهای اسلامی دانشگاههای سراسر کشور که در حسینیه شماره ۲ چهارم برگزار شد شرکت کرد. و در شرایطی که صلاحیت احمد توکلی، علی شمخانی، عبدالله جاسبی، حسن غفوری فرد، منصور رضوی، شهاب الدین صدر، علی فلاحیان و مصطفی هاشمی طبا برای نامزدی در رقابت های دوره هشتم ریاست جمهوری تأیید شده بود، خوئینی ها برای زنده نگه داشتن یاد اصلاحات، به هرگونه تلاشی دست زد و حتی از تخریب و تمسخر نیز فروگذار نکرد:

«آخر یکی نیست به این آقا (علی فلاحیان) بگوید: شما الان به خاطر قتلهایی که در دوران وزارت شما انجام شده است، مورد سوءظن هستی این کاندیداهایی که شعار اقتصادی میدهند، اینها دردشان چیز دیگری است. این آقایان عینکهایشان ضعیف است. باید این مهر تأیید مردمی اصلاح آن قدر شفاف باشد تا چشم آقایان ببیند. می گوید: ما هم اصلاحات را داریم، اما اصلاحات چند نوع است: اصلاحات آمریکایی، اصلاح آفریقایی...»

این بخش از سخنان وی، درحقیقت تمسخر به سخنان مقام معظم رهبری بود که پیش از آن، اصلاحات را به دو نوع تقسیم کرده بودند. آیت الله خامنه ای در خطبه های نماز جمعه تهران ضمن تبیین اصلاحات از دیدگاه اسلام فرمودند: «حرف قاطع در این زمینه یک کلمه است. اصلاحات یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه مسؤولان

## یک نگاه

**یکی از مسائلی که دشمن به طور جدی در کشور تبلیغ می کند، مسئله اباحیگری است. اباحیگری اعتقادی و عملی، یعنی پابند ی ها و تقیدات و تکیه گاههایی که یک انسان را در حرکت خود به سمت هدف مشخصی عازم و مصمم می کند، از او گرفتن و او را سرگردان و لنگ کردن. این را باید جدی بگیرد. یکی از سیاست های دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند**

**«سخنان رهبر انقلاب در مراسم تنفیذ خاتمی»**

کشور، همه مردم مؤمن و همه صاحب نظران با آن موافقت، یا اصلاحات، اصلاحات آمریکایی است و همه مسؤولان کشور، همه مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملت با آن موسوی خوئینی ها تنها یک هفته مانده به انتخابات، علی رغم شعار تحمل مخالف و داشتن سعه صدر سیاسی از سوی «من از همین جا اعلام میکنم. الان خیلی از بدنه دولت و نهادهای و قسمتهای دولتی، راستی هستند. ما باید آنها را حذف کنیم. آن دوره اول می گفتند به علت مجلس پنجم مجبور به یک سری محافظه کاریها هستیم، اما الان مجلس ششم، مجلس اصلاحات است. من از طرف خودم میگویم: هیچ چیزی

وجود ندارد که این بار هم به وزرای تحمیلی کابینه خاتمی رأی بدهیم، این بار قضیه متفاوت است. ما جدیت میخواهیم. ما حرکت اصلاح طلبانه میخواهیم . اگر اینها) منتقدان اصلاحات) ما را هم کنار بزنند، دیگر مردم به اطراف آنها نمی روند. مطمئن باشید در این صورت نظام می رود به سمت فروپاشی و یک انقلاب دوباره اینها خیلی زرنگ هستند. من به همه شماها گفتم اگر غافل شویم دهن همه ما را سرویس می کنند.»

## | حاشیه های انتخاباتی |

یکی از موضوعاتی که کمی حاشیه ساز شد، اعلام خبر حضور شمخانی در انتخابات بود؛ چرا که او یک نظامی به شمار می آمد و این امر همان بحث قدیمی امکان حضور نظامیان در عرصه سیاسی را کلید می زد. الهه کولایی نماینده مردم تهران در گفت و گو با ایسنا در این خصوص گفت: «نامزدی آقای شمخانی در چارچوب قواعد یک بازی دموکراتیک برای حضور در عرصه انتخاباتی فی نفسه پدیده قابل تأملی نیست. اما با در نظر گرفتن شرایط موجود در کشور و ضرورت به دور ماندن نظامیان از عرصه های سیاسی، به نظر می رسد این گونه اقدامات با دقت نظر بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.» روزنامه کیهان همان روزها از حضور شمخانی پس از مشورت با خسرو تهرانی و حجابیان خبر داده بود. شعار انتخاباتی شمخانی «دولت اقدام ملی» بود. او تنها ۷۰۰ هزار رأی در سید خود جمع کرد که بیشتر به اقوام عرب زبان به خاطر تمرکز او بر روی آن منطقه اختصاص داشت. جاسبی دیگر شخصیتی بود که وارد پیکار انتخاباتی شد. او شعار خود را «دانایی، توانایی» قرار داد. تبلیغات جاسبی بیشتر شامل تابلوهایی بود که کبوتری از میان دو دست به آسمان می رفت و در کنار آن، شعارهای وی را در بر داشت. در این انتخابات دکترحسن کامران نماینده پیشین مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی نیز ثبت نام کرد. وی هدف خود از شرکت

در انتخابات را مبارزه با اشرافیت و رانت خواری عنوان کرد و افزود: «بنده همیشه چه آن زمانی که در مجلس بودم و چه حالا، اعتقاد دارم که باید برای خدمت به مردم متعلقات دنیایی را سه طلاقه کرد.» او البته با فاصله چند روز از کاندیداتوری انصراف داد و علت آن را هم شمار غیر قابل پیش بینی نامزدان و هزینه سنگین تبلیغاتی مترتب بر آن عنوان کرد. با این وجود تعداد نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری این بار نسبت به دوره های گذشته رشد چشمگیری داشت؛ اگر چه رقبای خاتمی هیچ کدام در رسیدن به پیروزی مصمم به نظر نمی رسیدند. احمد توکلی، علی شمخانی، عبدالله جاسبی، حسن غفوری فرد، منصور رضوی، شهاب الدین صدر، علی فلاحیان، سید محمود مصطفوی کاشانی و مصطفی هاشمی طبا ۹ رقیب انتخاباتی خاتمی در این دوره به شمار می آمدند .

## | دوران تبلیغات |

گرچه دوران تبلیغات انتخاباتی دور هشتم ریاست جمهوری بسیار کم رنق تر از دوره های قبل بود اما خالی از حاشیه نبود. علی فلاحیان وزیر اطلاعات دوران هاشمی که برای نشان دادن صلاحیتش کاندیدا شده بود، فیلم تبلیغاتی اش را به دفاع از عملکردش در وزارت اطلاعات اختصاص داد، اما این فیلم تبلیغاتی از سوی وزارت کشور خاتمی تأیید نشد و پخش نکردید. احمد توکلی نیز در فیلم تبلیغاتی اش تصاویری از یک دختر نیمه حجاب را پخش کرد که از نبود اشتغال و فقر گلایه می کرد. فیلم تبلیغاتی توکلی بسیار مؤثر بود به گونه ای که جناح دوم خرداد چند روز تمرکزش را برای تخریب اثرات این فیلم به کار برد و در نهایت در عرض ۲۴ ساعت فیلم تبلیغاتی خاتمی تغییر کرد و بهروز افخمی مستند نیم ساعته با موضوع گریه خاتمی در وزارت کشور و میتینگ طرفداران خاتمی در ورزشگاه شهید شیرودی را جایگزین فیلم قبلی کرد.

## | تنفیذ حکم ریاست جمهوری |

در نهایت انتخابات در تاریخ ۸۰/۳/۱۸ برگزار شد. در این دوره در این انتخابات میزان معادل ۷۷/۷۶ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند. سیدمحمد خاتمی (با ۷۷ درصد رأی) برای بار دوم به عنوان رئیس جمهور کشور انتخاب شد و پس از او توکلی، شمخانی، غفوری فرد، فلاحیان، جاسبی و... در مراتب بعدی قرار گرفتند. و سرانجام نوبت به تنفیذ حکم ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی رسید. مقام معظم رهبری طی بیاناتی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای خاتمی فرمودند: «یکی از مسائلی که دشمن به طور جدی در کشور تبلیغ می کند، مسئله اباحیگری است. اباحیگری اعتقادی و عملی، یعنی پابندی ها و تقیدات و تکیه گاههایی که یک انسان را در حرکت خود به سمت هدف مشخصی عازم و مصمم می کند، از او گرفتن و او را سرگردان و لنگ کردن. این را باید جدی بگیرد. یکی از سیاست های دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند.» ایشان ضمن اشاره به تهاجم فرهنگی دشمن، انواع فساد را مورد توجه قرار دادند و فرمودند: «فساد انواع و اقسامی دارد که فسادهای مالی و اقتصادی از جمله آنهاست. یکی از بزرگترین مسئولیت های مسئولان کشور از جمله رئیس جمهوری محترم، تعقیب مفاسد مالی و اقتصادی است که باید در برنامه دولت قرار گیرد. البته قوه قضائیه و قوه مقننه هم در این زمینه مسئولند و خوشبختانه همکاری هایی هم می کنند. این مبارزه باید جدی شود و خود را در مرحله عمل نشان دهد. مبارزه با مفسده اقتصادی و مالی یکی از کارهایی است که به گشایش اقتصادی کشور هم کمک خواهد کرد. یکی از موانع پیشرفت اقتصادی کشور، وجود گلوگاه های فساد است که بشدت باید از آن ترسید و با آن مقابله و مبارزه کرد. البته کار سختی هم هست. من در جریان آن نامه هشت ماده ای که نوشتم، هم به رئیس جمهور محترم، هم به رئیس محترم قوه قضائیه و هم به رئیس محترم مجلس گفتم که بدانید مبارزه با فساد، یک مبارزه جدی و واقعی است. مفسدین تهاجم خواهند کرد و فشار خواهند آورد؛ لذا کار سختی است.»

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۸۷

هوای آزاد

دوم خرداد

۹۸



۱۳۸۰

# آزادی بی حد و حصر خواهیم!

بررسی کشمکش‌های نمایندگان مجلس ششم با شورای نگهبان و قوه قضائیه

این جلسات نیز که در دو نوبت صبح و عصر برگزار شد قانونی و مشروعیت خود را از دست داد. زیرا اصل ۹۳ قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی را بدون وجود شورای نگهبان، فاقد اعتبار قانونی می‌داند و به تصریح اصل ۹۱ قانون اساسی نیز، شورای نگهبان با ۱۲ عضو موجودیت پیدا می‌کند و شورای نگهبان با کمتر از دوازده عضو، اساساً وجود خارجی ندارد. به این ترتیب مجلس حق ورود به هیچ یک از حیطه‌های قانونی به جز موارد مصرح در اصل نود و سوم قانون اساسی را نداشت و مسئله تحلیف رئیس‌جمهور نیز که می‌بایست با حضور شورای نگهبان صورت می‌گرفت با مشکل قانونی و بن بست مواجه شد. اما ورود به موقع رهبری معظم انقلاب نه تنها بحران مشروعیت مجلس را حل و فصل کرد بلکه از یک بحران سیاسی خطرناکی که در شرف تکوین بود جلوگیری نمود.

در پی تعلل مجلس در انتخاب دو حقوقدان شورای نگهبان و رسمیت نداشتن این نهاد و به تبع آن غیرقانونی بودن مجلس، رهبر معظم انقلاب به منظور پرهیز از شبهه قانونی در تحلیف رئیس‌جمهور، در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۸۰ فرمان تأخیر در برگزاری مراسم تحلیف تا زمان رفع این شبهه را صادر فرمودند.

رهبر انقلاب پس از صدور فرمان تأخیر در مراسم تحلیف، مجمع تشخیص مصلحت نظام را طی حکمی ملزم به تشکیل جلسه فوق‌العاده‌ای برای چاره‌جویی در برابر این مشکل کرد. در نامه مقام معظم رهبری خطاب به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، آمده بود:

«با توجه به این که مجلس محترم شورای اسلامی و قوه محترم قضائیه نتوانسته‌اند در مورد انتخاب دو نفر حقوقدان شورای محترم نگهبان به توافق لازم دست یابند و این ممکن است موجب تأخیر در مراسم تحلیف رئیس‌جمهور گردد و از آنجا که بحمد الله راه حل این مشکل در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، لذا شایسته است که با توجه به اصل ۱۱۰ قانون اساسی، جلسه فوق‌العاده مجمع تشخیص مصلحت را در نزدیک‌ترین زمان تشکیل دهید و نظر مشورتی خود را برای تصمیم‌گیری به این جانب گزارش فرمائید.»

به دنبال این دستور، مجمع تشخیص مصلحت نظام با

زهر مرادی  
ترم چهار بهدانش عمومی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

## بحران مشروعیت مجلس

از دیگر چالش‌های سیاسی در این دوره، کشمکش بین قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی بر سر تعیین حقوقدانان شورای نگهبان بود. پیش از اتمام دوره قانونی سه تن از اعضای حقوقدانان شورای نگهبان قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه مطابق آنچه که اصل نود و یکم قانون اساسی به وی تکلیف کرده است، مورخ یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۸۰ تعداد شش نفر حقوقدان را به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌کند تا نمایندگان مجلس شورای اسلامی از میان آنان، سه نفر را به عنوان اعضای حقوقدان شورای نگهبان انتخاب کنند، ولی از همان ابتدا، فراقسیون اکثریت مجلس به بهانه‌های واهی همچون جوان بودن، جنای بودن و ناشناخته بودن تعدادی از اشخاص پیشنهادی، حاضر به تعامل با قوه قضائیه نشد و در این کار تعلل و کارشکنی کرد. مجلس شورای اسلامی در ۲۶ تیر ماه ۱۳۸۰ موضوع انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان را که قرار بود فردای آن روز تشکیل شود از دستور کار خارج و آن را به بعد از تعطیلات تابستانی مجلس موکول کرد که این مسئله باتوجه به در پیش بودن مراسم تحلیف و ضرورت قانونی حضور همه دوازده عضو شورای نگهبان در آن، با پرسشهای معناداری روبرو شد. ضمن این که مصوبات مجلس شورای اسلامی را از این پس با تردیدهای جدی مواجه کرد. جدای از این اشکال حقوقی که مانع برگزاری بی‌شائبه مراسم تحلیف میشد، این کار می‌توانست به آغاز یک نزاع سیاسی دامنه‌دار نیز تبدیل شود. زیرا اگر اعضای شورای نگهبان با رئیس قوه قضائیه در واکنش به بی‌اعتنایی مجلس از حضور خود در این مراسم امتناع می‌ورزیدند، مراسم تحلیف با بن بست قانونی روبرو می‌شد. به هر حال ضرورت حضور تمامی دوازده عضو شورای نگهبان در مراسم تحلیف، هیئت رئیسه مجلس را واداشت تا پس از پایان تعطیلات تابستانی و یک روز قبل از مراسم تحلیف، در روز شنبه سیزدهم مرداد ۱۳۸۰ برای تعیین سه عضو حقوقدان شورای نگهبان، جلسه علنی تشکیل دهند. اما

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
[۱۳۸۰]  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴  
۸۸  
هوای آزاد  
دوم خرداد ۹۸



تشکیل اجلاس فوق العاده در روز ۱۵ مرداد ۱۳۸۰ به بررسی تفصیلی این معضل پرداخت. مجمع، پس از بحث و بررسی های فراوان راه برون رفت از این بن بست را اولاً در جایگزین کردن اکثریت نسبی به جای اکثریت مطلق و ثانیاً رسمی تلقی کردن شورای نگهبان با وجود سه چهارم اعضای آن اعلام کرد که این راه حل با اضافه کردن قیوداتی از سوی رهبر معظم انقلاب به مصوبه مذکور، مورد تأیید قرار گرفت. با این تدبیر، زمینه بحران چند روزه بر سر انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان و شبهه در اعتبار قانونی مجلس پایان یافت.

مجلس شورای اسلامی در همان روز (سه شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۸۰) با اکثریت نسبی، پس از عدم حصول اکثریت مطلق، از میان اشخاصی که قبلاً توسط رئیس قوه قضائیه به مجلس معرفی شده بودند، حقوقدانان شورای نگهبان را انتخاب کرد و فردای آن روز نیز مراسم تحلیف آقای سید محمد خاتمی به عنوان پنجمین رئیس جمهور اسلامی ایران برگزار شد و بار دیگر پویایی و استحکام قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی و نقش محوری ولایت فقیه را متجلی ساخت.

## تدبیر رهبر انقلاب از دیدگاه حمید مولانا

پروفسور حمید مولانا، از اساتید دانشگاههای آمریکا در تحلیلی از ماجرای انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان، درباره تدبیر رهبری معظم انقلاب و هوشمندی بی نظیر ایشان در فرو نشاندن این بحران سیاسی و نیز استحکام و ظرفیت بالای اصول قانون اساسی چنین می نویسد:

«دستور حکومتی مقام معظم رهبری در مورد مراسم تحلیف دوره جدید ریاست جمهوری و تقاضای ایشان از مجمع تشخیص مصلحت، درباره مسئله انتخاب حقوقدانان عضو شورای نگهبان و تصمیم نهایی نمایندگان مجلس که متعاقب این موضوع اعلام گردید، یک موفقیت بزرگ برای نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی است. در دهه های آینده، وقتی که تاریخ نویسان و حقوقدانان جریانات این هفته را مطالعه می کنند، بصیرت مؤسسين این جمهوری و ظرافت و اصالت مقام ولایت فقیه و نهادهای شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت که از ویژگی های این نظام است، آشکارتر خواهد شد. در تاریخ معاصر حکومت ها، در بسیاری از نظام ها که خود را بالغ می دانند، این گونه دغدغه های سیاسی و حکومتی وجود داشته است. در برخی نظام ها چنین جریاناتی به انحلال پارلمان و حتی به انهدام نهاد مورد نظر کشیده شده است. در بعضی موارد این اختلافات با آشوب و خونریزی همراه شد و گاهی هم به بحران قانون اساسی و جنگ قدرت مبدل شده است. همچنان که جریان انتخابات و ریاست جمهوری اخیر آمریکا و فترت چند ماهه آن ملاحظه کردیم. کیست که رقابت قدرت، اختلافات مجلس و دولت، جاه طلبی و قدرت گرایی بازیگران سیاسی را در رژیم پهلوی و دقیقاً ۴۸ سال قبل در مرداد ۱۳۳۲ در جریان نهضت ملی ایران فراموش کرده باشد. رقابت و تفرقه بین شخصیت های ملی و مذهبی دربار و دولت، انحلال مجلس رفراندوم و بازپرسی عمومی، فرمان های صادر شده به دستور واشنگتن و لندن و بالاتر از همه کودتای ۲۸ مرداد. این سطور را با احتیاط و دقت می نویسم زیرا همه این وقایع را شخصا مشاهده کرده ام همان گونه که ناظر بحران های سیاسی چهل سال اخیر غرب بوده ام.»

## اغوغای مصونیت نمایندگان

از اتفاقات دیگری که به ظهور مناقشات نسبتاً طولانی و ملال آور در زمان حاکمیت اصلاح طلبان انجامید، ماجرای احضار و بازداشت برخی از نمایندگان متخلف مجلس شورای اسلامی بود. متأسفانه مجلس ششم، اندکی پس از شروع به کار، تعامل ناسالمی را با قوه قضائیه پایه گذاری کرد که عمدتاً ریشه در رفتار خودکامانه و غرورآمیز برخی از نمایندگان این دوره داشت. بی تجربگی در استفاده بهینه و معقول از فضای جدید نیز، عامل دیگری برای افزایش

## یک نگاه

**آیا به کار بردن لفظ خائنین خطاب به شورای عالی امنیت ملی که به موجب اصل ۱۷۶ قانون اساسی شامل سران سه قوه رئیس ستاد فرماندهی نیروهای مسلح مسئول امور برنامه و بودجه دو نماینده به انتخاب مقام رهبری وزیران امور خارجه کشور و اطلاعات و عالیترین مقام ارتش سپاه می باشد را می توان از مصادیق انتقاد سازنده دانست و اگر آن هم در مقام ایفای وظایف قانونی خطاب به مسئولان در مقام و مرتبه فوق الذکر که بدان اشاره شد رکیک و اهانت آمیز باشد پس مصداق توهین و اهانت چیست.**

«اطلاعیه دادگستری در خصوص اتهامات محمد دادگر نماینده اصلاح طلب مجلس ششم»

برخی از مسئولان کشوری بود. آقایان حسین لقمانیان، محمد دادفر و خانم فاطمه حقیقت جو در اظهاراتی وهن آلود، یکی از مسئولان رسمی کشور را مورد اهانت و هتاکی قرار داده بودند. نمایندگان فوق الذکر از این رو از سوی قوه قضائیه مورد پیگرد قضایی قرار گرفته و در مورد آنها احکام کیفری صادر گردید. در اطلاعیه دادگستری تهران در خصوص برخی از اظهارات حسین لقمانیان آمده است:

«نام برده دادگاههای ایران را زمینه چین خائنان داخلی و دشمنان خارجی و چپاول استعمار و امپریالیسم جهانی دانسته و می گوید نهاد قضایی ابزار قانون شکنی و حق باشی و شبه ترس و ناامیدی گشته است نامبرده محاکم قضایی را با الفاظی نظیر این دادگاهها که ره به جایی نمی برند مورد خطاب قرار داده و دادگاه ها را از ایفای وظایف قضایی محول نسبت به پروندههای مهمی که خود متهمین این پرونده به جرایم انتسابی اقرار و اعتراف دارند به قرض ردیف و پروندهسازی بدون دلیل متهم نماید.» در ادامه اطلاعیه با اشاره به اظهارات توهین آمیز آقای محمد دادگر نیز آمده است: «آیا به کار بردن لفظ خائنین خطاب به شورای عالی امنیت ملی که به موجب اصل ۱۷۶ قانون اساسی شامل سران سه قوه، رئیس ستاد فرماندهی نیروهای مسلح، مسئول امور برنامه و بودجه، دو نماینده به انتخاب مقام رهبری، وزیران امور خارجه کشور و اطلاعات، و عالیترین مقام ارتش سپاه می باشد را می توان از مصادیق انتقاد سازنده دانست و اگر آن هم در مقام ایفای وظایف قانونی خطاب به مسئولان در مقام و مرتبه فوق الذکر که بدان اشاره شد رکیک و اهانت آمیز باشد پس مصداق توهین و اهانت چیست.» در اطلاعیه دادگستری پیرامون اتهامات خانم فاطمه حقیقت جو آمده است: «نامبرده طی سخنرانی خود در سالن کوثر شهرستان قزوین که قسمتی از آن در نشریه ندای عدالت قزوین چاپ و منتشر گردیده و متن کامل اظهارات وی که از نوار ویدئویی استخراج و با متن ارائه شده توسط متهم و وکیل مدافع نامبرده نیز منطبق است مسئولان رسمی کشور را با جملاتی که موجب تخریب آنها است مورد اهانت قرار داده و حقوقدان های یکی از نهادهای عالی نظارتی کشور را با الفاظی که مخصوص توصیف چهارپایان است و تکرار آن در این اطلاعیه شایسته نیست مورد خطاب قرار می دهد نامبرده همچنین در مجلس شورای اسلامی اعلام می نماید که در نظام جمهوری اسلامی ایران ما حتی یک دادگاه نداریم که منطبق با اصول عمل کند و رئیس دادگاه های انقلاب اسلامی تهران را متهم به جعل نامه و ارائه اسناد مجعول می نماید.»

به موجب احکام قطعی فاطمه حقیقت جو نماینده تهران به هفده ماه حبس تعزیری، محمد دادفر نماینده بوشهر به هفت ماه حبس تعزیری و حسین لقمانیان، نماینده همدان نیز جمعا به ۱۰ ماه حبس تعزیری محکوم شدند. محکومیت این نمایندگان بهانه ای برای ایجاد آشوبی گسترده در بدنه نظام سیاسی و اجتماعی کشور از سوی افراطیون این جبهه شد. این آشوب با قطعی شدن حکم محمد دادفر کلید خورد و با اجرای احکام کیفری حسین لقمانیان که به زندانی شدن وی انجامید، به اوج خود رسید. نمایندگان فراکسیون اکثریت مجلس ششم، پس از قطعی شدن حکم محمد دادفر (در بیستم آذر ۱۳۸۰) که نشان از عزم قوه قضائیه برای برخورد با قانون گریزان داشت، با تجمع و تشکیل جلسات ویژه در مجلس، تمام تلاش خود را برای رادیکالیزه کردن فضای سیاسی کشور به کار گرفتند. واکنش اصلاح طلبان در مواجهه با اقدام قوه قضائیه به حدی افراطی و تند خویانه بود که حتی برخی از افراد همگرا را نیز به واکنش واداشت. قدرت الله علیخانی، نماینده ی مردم بوئین زهرا و آوج که خود از اعضای فراکسیون جبهه دوم خرداد بود، با انتقاد از رفتار افراطی اصلاح طلبان تصریح کرد:

«مطابق اسنادی که در اختیار دارم، جناح افراطی مدعی مشارکت، به بهانه هایی مثل محکومیت یک نماینده مجلس در صدد ایجاد بحران در مدیریت عالی کشور است.» به کار بستن شیوه های غیر معقول، نظیر به تعطیلی کشاندن

این تنش ها بود. عده ای از اصلاح طلبان در این دوره سرمست از پیروزی و با بهره مندی از فضای باز ایجاد شده و پشتیبانی دولت مردان، سوار بر توسن بی مهار هوس و فارغ از هر حد و مرزی، به هر سو که می خواستند می تاختند. رفتاری که بعضاً مستلزم پیگیری قضایی از سوی قوه قضائیه بود و برخورد این قوه نیز با متهمان، خود عامل دیگری برای تولید نفاق و دشمنی بیشتر بین دو قوه میشد. بویژه این که نمایندگان اصلاح طلب، با اتکا به اصول ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی درباره مصونیت پارلمانی در برابر قوه قضائیه سرسختی از خود نشان می دادند. تردید داشت که مصونیت پارلمانی مجلس، ابزاری قاعده مند برای انجام هر چه بهتر وظایفی است که قانونگذار بر عهده نمایندگان قرارداده است. اما کسانی با برداشتی نادرست، آن را امتیازی ویژه برای نقض افسار گسیخته قوانین تلقی میکردند و با اصرار بر مصونیت مطلق پارلمانی، خواهان منع مطلق تعقیب قضایی نمایندگان بودند. در حالی که این نگاه با هیچ یک از مبانی شرعی و دیدگاه های قانونی و حقوقی ما تطبیق نداشت. افزون بر این، شورای نگهبان قانون اساسی نیز به عنوان تنها مرجع تفسیر قانون اساسی، در پی استفساریه رئیس قوه قضائیه، آزادی نمایندگان را محدود به رأی دادن و اظهار نظر در جهت ایفای وظایف نمایندگی کرده و ارتکاب اعمال و عناوین مجرمانه را از شمول این اصل خارج دانسته بود. هیچ وجدان آگاهی نمی تواند بپذیرد که نماینده صرفاً با وصف نمایندگی می تواند به هر شخصیت حقیقی یا حقوقی، بدون هیچ منعی، اتهامی را وارد دارد یا به حقوق ملت و دولت تعدی کند بی آنکه نهاد مسئولی حق برخورد با وی را داشته باشد. همانگونه که در نظریه تفسیری شورای نگهبان تصریح شده بود، قانون اساسی به هیچ شخصیتی، اعم از حقیقی یا حقوقی چنین مصونیتی را نداده است، چرا که چنین اصلی فقط از یک پایگاه فکری دیکتاتور منشانه نشأت می گیرد. این منطق به حدی سست و بی پایه است که حتی برخی از چهره های افراطی اصلاح طلب، مثل عباس عبدی نیز به شدت آن را تخطئه کردند. عباس عبدی، عضو مرکزی حزب مشارکت، صریحاً اعلام کرده بود که:

«ذره ای اعتقاد به مصونیت نماینده مجلس ندارم، زیرا این حرف بسیار مزخرفی است.»

## ایستادگی قانون گذاران در برابر قانون

یکی از همین قضایا که به چالش جدی بین قوه قضائیه و قوه مقننه، در دوران حاکمیت اصلاح طلبان منجر شد، مسئله هتاکي ها و اظهارات اهانت آمیز سه نماینده مجلس درباره

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۸۹

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
[۱۳۸۰]  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۹۰  
هوای  
آزاد

دوم  
خرداد  
۹۸

مرزهای قانونی تجاوز کنند. قوه قضائیه نیز موظف به تعقیب قانون شکنان است و باید با متخلفین قاطعانه رفتار کند. آن قوه نیز حق ندارد از حدود قانونی خود در قضا و مقدمات خود تجاوز کند. مجلس باید حرمت قوه قضائیه را حفظ کند و قوه قضائیه نیز باید حرمت مجلس شورای اسلامی را نگاه دارد. برای همه این وظایف، قانون، موجود و گویا است و اگر ابهامی وجود داشته باشد، مرجع رفع ابهام را هم قانون معین کرده است. توفیقات همه شما را از خداوند متعال مستل می کنم.

سید علی خامنه ای ۸ دی ۱۳۸۰

نامه مقام معظم رهبری که با کمال بی طرفی و با تأکید بر رعایت قانون از سوی هر دو قوه صادر گردیده بود، سبب آرامش نسبی در مجلس گردید و نوعی احساس تعیین تکلیف را در نمایندگان ایجاد کرده بود. بر این اساس چهل تن از نمایندگان مجلس از دو جناح اکثریت و اقلیت نامه ای را به رئیس قوه قضائیه مرقوم داشته و از ایشان خواستند تا به منظور جلوگیری از هز رفتن وقت مجلس و با توجه به در پیش بودن زمان رسیدگی لایحه بودجه سال ۸۱ به نحو مقتضی اقدام کرده و این بحران را خاتمه دهد.

پیرو درخواست رئیس مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مجلس برای حل این بحران، رئیس قوه قضائیه نامه ای را به حضور رهبر معظم انقلاب تقدیم میکند که در آن با توجه به وجود بن بست های قانونی برای آزادی حسین لقمانیان، از معظم له می خواهد در صورت صلاحدید، براساس بند یازدهم اصل یکصد و ده قانون اساسی، راه را برای آزادی آقای لقمانیان هموار کند. این درخواست مورد موافقت مقام معظم رهبری قرار می گیرد. در بخشی از متن نامه آیت الله شاهرودی می خوانیم:

«از آنجا که ریاست محترم مجلس شورای اسلامی به صورت شفاهی و جمعی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی در نامه کتبی به اینجانب نگرانی خود را در خصوص ادامه بازداشت یکی از نمایندگان محترم بیان کرده و از اینجانب تقاضای مساعدت در حل مشکلات را نموده اند، لذا ضمن تأکید بر ضرورت توجه به استحکام آرا و تصمیمات قانونی دستگاه قضایی و قضات شریف و به منظور حفظ مصالح نظام مقدس جمهوری اسلامی و در اجرا و به استناد بند ۱۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، از محضر حضرت مستطاب عالی استدعا دارد به مناسبت این روز فرخنده سالروز ولادت حضرت معصومه (علیها السلام) با عفو آقای حسین لقمانیان که به ده ماه حبس قطعی محکوم شده است، موافقت فرمایید.» تدبیر قانونی رهبر فرزانه انقلاب در عفو حسین لقمانیان، سرانجام این بن بست را شکست و بار دیگر آرامش را به مجلس و جامعه بازگرداند و نقش بی بدیل رهبری نظام ولایی را در حل معضلات برای چندمین بار به اثبات رساند. آقای مهدی کروبی، پس از آزادی لقمانیان در سخنانی مهم، با اشاره به این مورد خاص و موارد مشابه دیگر، می گوید:

«به هر جهت این مشکل به همان صورتی که شما عزیزان واقفید حل شد و مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای، با دخالشان این مشکل را به طور سریع حل فرمودند. و ما در این جا صمیمانه تشکر و سپاسگزاری از معظم له میکنیم. لازم است این نکته را عرض کنم که اولین بار نیست. ما مشکلات دیگری هم در این بیست ماه داشته ایم که با سرعت و شتاب وقتی ما درخواست کردیم و خواستیم که در چارچوب قانون اساسی و اختیاراتی که دارند به هر صورت مصلحت است حل بشود، حل شده است که نمونه این ماجرای تحقیق و تفحص بود که مشکل آئین نامه ای داشتیم و همان روزی که بنده نامه را نوشتم، شب جواب داده شد. حتی ارجاع به مجمع مصلحت نظام هم برای راه حل آن شد. مجدداً پیمای برای مجمع مصلحت دادند. وقتی که هیئت خواست تحقیق و تفحص را شروع کند، باز ما نامه به مقام معظم رهبری نوشتم و اجازه خواستیم. طبق معمول فوراً اجازه آمد که کارهایشان را انجام بدهند و هیئت هم، همراه با ضوابط و مقررات دارد کارش را انجام می دهد.»

مجلس، تهدید به استعفا و تحصن از دیگر اقدامات این با تشدید درگیری ها و صف آرای بی قوای سه گانه، همه نگاه ها به یک سو خیره شد. همه باور داشتند تنها اوست که می تواند با سرانگشتان تدبیر خود، این گره فرو بسته و کور را بگشاید و همچون وقایع دیگر، به این غائله نیز پایان دهد. حسین مرعشی عضو فراکسیون اکثریت، پس از به بن بست رسیدن تمامی راهها خطاب به نمایندگان می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم  
جناب آقای محمد رضا خاتمی، نایب رئیس مجلس شورای اسلامی با سلام و تحیت،

نامه جناب عالی و هیئت رئیسه محترم درباره مشکل اخیر چند نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ملاحظه شد. همانطور که می دانید در مورد این پیش آمد و امثال آن، هیچ بن بست قانونی وجود ندارد و همه راه حل ها در قانون اساسی پیش بینی شده است. اینجانب نمایندگان محترم مجلس و نیز مسئولان محترم قوه قضائیه را به پیمودن راه های قانونی و تمکین در برابر قانون دعوت میکنم و از مجادله بیهوده در امری که مجرای قانونی آن مشخص است، برحذر می دارم. اختلاف و جنجال بویژه در محضر افکار عمومی ملت عزیز که برای رفع مشکلات خود چشم به شماها و دیگر مسئولان قوای سه گانه دوخته است، کاری برخلاف مصالح ملی و نزد خدا و مردم ناپسندیده است. به وظیفه همه شما این است که در هر مسئولیتی هستید، به فکر رفع مشکلات مردم باشید. نمایندگان محترم مجلس، موظف به نظارت و تذکر و انتقادند و در اجرای این وظیفه کسی حق تعرض به آنان را ندارد. البته آنان حق نادرنداز

مجلس، تهدید به استعفا و تحصن از دیگر اقدامات این گروه، برای مرعوب ساختن دستگاه قضایی کشور بود. هیئت رئیسه مجلس نیز با مقاومت در برابر احکام صادره از سوی دادگاه بر دامنه این اعتراضات می افزود. هنوز غبار ناشی از مجادلات سیاسی فرو ننشسته بود که خبر دستگیری حسین لقمانیان که از قبل تحت پیگرد قضایی بود، مجلس را در روز پنجم دی ماه ۱۳۸۰ به تشنج کشاند. بازداشت حسین لقمانیان به رغم تلاش گسترده مهدی کروبی رئیس مجلس برای آزادی وی، دستگیری فاطمه حقیقت جو و محمد دادفر را نیز قطعی کرد. این چنین بود که صف آرای مجلسیان در برابر قوه قضائیه وارد مرحله ای تازه شد. هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی پس از این وقایع، در نامه ای به رئیس قوه قضائیه نوشت:

«احکام صادر شده برای زندانی نمودن لقمانیان، حقیقت جو و دادفر، احکامی فردی نیست، حکم زندانی تمامی نمایندگان آزادیخواه و حق طلب و دلسوز برای ملت و نظام اسلامی است. اگر دفاع از حقوق ملت و آزادی آنان و انتقاد از روش های بکار گرفته شده توسط بخش هایی از قوه قضائیه در برخورد با سیاستون اهل فکر و قلم و اندیشه جرم است و مرتکب آن مستحق داغ و درفش و بند و زندان است، ما نیز هستیم. ما نیز این مواضع را به همراه سایر نمایندگان ملت امضا میکنیم و بر آن می فشاریم. ما نخواهیم گذاشت که این بدعت در نظام جمهوری اسلامی ایران که ثمره خون های سرخ شهیدان است، با بی توجهی به قانون اساسی و حقوق اساسی ملت پایمال شود...»

## تهدید هیات رئیسه به استعفا |

محمد رضا خاتمی نیز که در غیاب آقای کروبی، در آن روز جلسه را اداره می کرد، قوه قضائیه را به استعفای هیئت رئیسه تهدید کرد، همزمان شش تن از نمایندگان استان همدان نیز در اعتراض به بازداشت حسین لقمانیان، استعفاهای خود را تقدیم هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی کرده و خواستار رسیدگی سریع آن شدند. در پی بروز تشنج در مجلس، حجت الاسلام والمسلمین کروبی که در سفر ریاض به سر می برد، با ارسال پیامی، ضمن ابراز ناخرسندی شدید از همزمانی این اتفاقی با سفر پارلمانی اش به عربستان، خواهان خویشترنداری مجلسیان و حفظ آرامش از سوی آنها گردید. دولت نیز که در این رویارویی به صف معترضین پیوسته بود، ضمن درخواست آزادی لقمانیان نمایندگانی را جهت مذاکره با رئیس قوه قضائیه تعیین کرد اما مؤثر واقع نشد.

## استمداد از رهبری برای حل بحران |





۱۳۸۱  
۱۳۸۲

# جام زهر!

بررسی جنجال به تصویب رسیدن لوایح دو قلو در مجلس ششم و حواشی آن

فاطمه بیژنی فر

ترم سه زیست دریا دانشگاه خرمشهر

لوایح دو قلو

در اولین روز از هفته دولت سال ۱۳۸۱، خاتمی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی، از ارائه لایحه ی «تبیین حدود و وظایف و اختیارات رئیس جمهور» از سوی دولت خبر داد. او همچنین به لایحه دیگری اشاره کرد که هدف آن اصلاح قانون انتخابات مجلس بود. این دو لایحه را که بعدها به لوایح دو قلو معروف شد محمدعلی ابطحی در کسوت معاون پارلمانی رئیس‌جمهور برای اخذ رای از نمایندگان به مجلس ششم برد. عبدالله رمضان زاده، عضو عضو ارشد حزب مشارکت، در همین راستا این لایحه را در واقع افزایش اختیارات خاتمی دانست:

«لایحه افزایش اختیارات ریاست جمهوری از ضروریات جامعه از نظر دولت است.» در مجلس نیز کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس به ریاست میردامادی، دبیرکل پیشین حزب مشارکت، فوراً آن را در دستور کار قرار داد و ظرف چند دقیقه و بدون طرح نظرات مخالف و موافق این لایحه در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس به تصویب رسید لایحه اول با هدف افزایش اختیارات رئیس‌جمهور و در قالب اجرای وظیفه ریاست جمهوری مبنی بر نظارت بر اجرای قانون اساسی در کشور بود بعضی از مواد این لایحه بیانگر این بود که رئیس‌جمهور برای اعمال نظارت خود بر اجرای قانون اساسی در کشور هیئت‌هایی تعیین نماید و ابزار کار را در اختیار داشته باشد که این مقدار مورد توافق همه صاحب‌نظران سیاسی، قانونگذاران، شورای نگهبان و سایر قوای کشور بود.

اما بعضی از مواد لایحه افزایش اختیارات رئیس‌جمهوری، به دخالت و اشراف بر محاکم قضائی، دادگاه‌ها و مانند آن بود که در واقع اعمال نفوذ رئیس‌جمهور در قوه قضائیه را تضمین می‌کرد. بر اساس لایحه دوم یعنی لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی نیز، روش تعیین صلاحیت داوطلبان، از سوی شورای نگهبان سلب و به اعضای شورای شهر و شخصیت‌های مورد نظر در شهرستان‌ها گذاشته می‌شد؛ هم چنین شرایطی مانند التزام عملی به جمهوری اسلامی و

ولایت فقیه را به نوعی از میان بر می‌داشت و با این شرایط جدید بسیاری از افراد که هیچ اعتقاد و التزام عملی به نظام نداشتند، می‌توانستند صندلی نمایندگی مجلس را اشغال کنند. در صورت تصویب این دو لایحه، اولاً از طریق نفوذی که رئیس‌جمهور بر رای دادگاه‌ها به دست می‌آورد، راه برخورد قضایی با مجرمین سیاسی و اقتصادی منتسب به جناح سیاسی رئیس‌جمهور مسدود می‌شد و سکولارها این بار با امنیت کامل به هر توطئه‌ای که می‌خواستند دست می‌زدند؛ ثانیاً جریان برانداز به خوبی واقف بود که با وجود سیستم نظارتی شورای نگهبان، نخواهد توانست مهره‌های کلیدی و افراطی خود را وارد مجلس هفتم کند و اما اگر، در این مسیر کامیاب می‌گشت، می‌توانست از درجه مجلس هفتم، در صدد جبران ناکامی‌های مجلس ششم در استحاله سیستم برآید. در حالیکه لوایح دو قلو هنوز به تصویب مجلس اصلاحات نرسیده بودند، نیروهای حزب مشارکت دست به حرکات جنجالی زدند ورد لوایح از

سوی شورای نگهبان را مسبب بحران در نظام و استعفا ی خاتمی دانستند. در همین راستا عباس عبدی، عضو ارشد حزب مشارکت، رد لوایح دوگانه ازسوی شورای نگهبان را عامل فروپاشی نظام جمهوری اسلامی دانست و تهدید کرد:

«در صورت تایید نشدن کامل این دو لایحه، اصلاح طلبان از حاکمیت خارج خواهند شد؛ زیرا عملاً کاری از دست آنها بر نخواهد آمد تا به مطالبات مردم پاسخ دهند. خروج از حاکمیت هم شامل استعفا ی دسته جمعی رئیس‌جمهوری و نمایندگان مجلس ششم است.» در همین زمینه حجاریان، تنوریسین اصلی حزب مشارکت، خاتمی را دارای خطوط قرمز دانست و گفت: «اگر خط قرمز را بشکنند، ادامه نخواهد داد با رد لوایح دوگانه، خاتمی از رئیس‌جمهوری کناره‌گیری خواهد کرد.» چهار روز از دیماه ۱۳۸۱ نگذشته بود که عبدی، از اعضای ارشد حزب مشارکت که تز «خروج از حاکمیت» را ارائه داده بود، به دلیل فروش اطلاعات محرمانه نظام جمهوری اسلامی به بیگانگان بازداشت شد. در روز دادگاه علنی، عبدی، ضمن اعتراف به اشتباه خود تز «خروج از حاکمیت» را موجب کاهش اعتبار کشور و آماده شدن شرایط برای مداخله بیگانگان

نامہ ی جام زهر

چندی بعد، در آستانه انتخابات شوراها، کار بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات مجلس پس گرفته شد و به دنبال حذف نظارت استصوابی شرط اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۹۱

هوا ی  
آزاد

دوم  
خرداد

۹۸

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۹۲

هوای آزاد

دوم

خرداد

۹۸



آنها چرا قبل از اینکه به دست رهبر معظم انقلاب برسد، سر از اینترنت و سایت‌های ضدانقلاب درآورد.

چندی بعد، بیانیه‌ای تهدیدآمیز نیز از سوی ائتلاف «حزب مشارکت، نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها» منتشر گردید:

«چنانچه نامه ملایم و محترمانه نمایندگان که در آن همه شئون رسمی و متعارف لحاظ شده است، پسند خاطر عده‌ای قرار نگیرد، ای بسا باید روزی را چشم داشت که قلم‌هایی تیزتر برای نگارش عباراتی صریح‌تر و عاری از ملاحظات مرسوم و متعارف به گردش در آید.»

. در بخش‌هایی از نامه جام زهر آمده است:

«با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است غالب ملت ناراضی و نا امید، اکثریت نخبگان ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی گریزان و نیروهای خارجی از هر طرف کشور را احاطه کرده‌اند با این وضع برای آینده کشور دو حالت بیش متصور نیست: یا دیکتاتوری و استبداد، که در خوشبینانه‌ترین حالت فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک. اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه کیان نظام و مهمتر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبرو شد.»

مقام معظم رهبری در واکنش به این نامه ضمن دیداری که با نمایندگان مجلس ششم در خرداد ۸۲ داشتند اینگونه اظهار کردند:

«دشمن نمی‌داند که سلاح و تجهیزات در برابر اراده و پایداری ملت ایران کارایی ندارد، بنابراین در صدد است از درون با مردم ایران برخورد کند و با سست کردن اراده ملت که در اراده مسئولان متجلی می‌شود، به اهداف خود دست یابد، اما مردم و مسئولان ایران با تحمل لوازم مقابله با دشمن، هويت و استقلال خود را حفظ می‌کنند.

انتقاد و اعتراض، ایرادی ندارد، زیرا تنها متکبران یا کسانی که پشتوانه مردمی ندارند، از انتقاد بدشان می‌آید؛ اما باید مراقب بود که بحث‌ها و اختلاف‌نظرها به مقابله و تخاصم تبدیل نشود و تصویر مورد نظر دشمن از اوضاع داخلی ایران، در افکار عمومی ترسیم نگردد. قانون آمده است تا کسی جرأت نکند با صدای کلفت بگوید که هر چه من می‌گویم باید محقق شود؛ بنابراین همه مسائل باید با معیار قانون و در درجه اول، قانون اساسی حل و فصل شود»

کمیسیون‌های سه جانبه مجلس، دولت و شورای نگهبان ادامه بحث درباره لوایح دوگانه را برعهده گرفتند. این مذاکرات در طول تابستان سال ۱۳۸۲ میان نمایندگان دولت، مجلس و شورای نگهبان پیگیری شد؛ اما ره به جایی نبرد و عملاً به بن‌بستی بی‌برگشت ختم شد. به هر صورت اگر چه بحث‌هایی نیز درباره ارجاع لوایح دوقلو به مجمع تشخیص مصلحت نظام پیش کشیده شد، خاتمی در فروردین ۸۳ با ارسال نامه‌ای به مهدی کروی رئیس مجلس خواستار بازپس‌گیری آنها شد. به اعتقاد تحلیلگران، تهیه و ارائه لوایح دوگانه تاکتیکی مربوط به انتخابات مجلس هفتم و برای تأثیرگذاری بر این انتخابات، از طریق کاستن از اختیارات نظارتی شورای نگهبان و افزایش دایره اختیارات قوه مجریه بوده است. لوایح دوگانه دیگر ابزار مناسبی برای بهره‌گیری در انتخابات مجلس هفتم به حساب نیامد. این را به صراحت می‌توان در سخنان محسن میردامادی، دبیرکل پیشین حزب مشارکت، مشاهده کرد. میردامادی در گفتگویی با روزنامه ایران از بی‌ارزش شدن لوایح دوگانه سخن گفت و اعتراف کرد:

«بند معتقدم لوایح ارزش خیلی خود را از دست داده است. استرداد لوایح دوقلو خاتمی نه تنها سوت پایانی بود بر جنجال سازی یک سال و نیمه سکولارها علیه نظام، بلکه به عقیده ناظران در واقع پایان دوره‌ای از اقدامات ناموفق خاتمی و همراهانش بود که می‌کوشیدند با توسل به آنها، پروژه استحاله نظام دینی ایران را پیش ببرند.

فقیه حذف و صرف مسلمان بودن و ابراز وفاداری به قانون

اساسی در فرم ثبت نام جایگزین این شروط شد.

همزمان با پایان یافتن بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات،

اجلاس مجلس خبرگان رهبری برگزار شد. در افتتاحیه‌ی

این اجلاس، آیت الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، با

انتقاد از تخلف نمایندگان مجلس ششم از قانون اساسی تأکید

کرد:

خبرگان رهبری از حوادث تلخ داخلی که به دست متصدیان

قانون صورت می‌گیرد مانند حذف نظارت استصوابی شورای

نگهبان، حذف التزام عملی به ولایت فقیه در اسلام در قانون

انتخابات و تأیید صلاحیت برخی ناصالح‌ها در انتخابات شوراها

که برخلاف نظر صریح امام می‌باشد، جدا ابراز تأسف می‌کند.

با پایان تعطیلات نوروزی سال ۱۳۸۲ با شروع به کار دوباره

مجلس ششم، شورای نگهبان پس از بحث و بررسی «لایحه

تغییر قانون انتخابات مجلس»، این لایحه را در ۳۹ مورد

خلاف قانون اساسی و در ۷ مورد خلاف قانون شرع تشخیص

داد و آن را رد کرد.

اعلام رسمی نظر شورای نگهبان حملات تند مشارکتی‌ها

را در پی داشت. روزنامه «یاس نو» جریده حزب مشارکت،

لایحه تغییر قانون انتخابات را بزرگترین چالش کشور نامید و

به منظور تشویش آذهان عمومی مدعی شد:

«حاکمیت دو راه بیشتر در پیش ندارد: یا باید دیدگاه‌های

اعمالی حاکمیت، به سمت پذیرش رای آزادانه مردم در

انتخابات مجلس هفتم پیش برود که لازمه آن لغو نظارت

استصوابی و یا باید نقطه نظرات خاص شورای نگهبان

در ارتباط با رد صلاحیت جامه‌ی عمل ببوشت.» همچنین

محمدرضا خاتمی نائب رئیس مجلس نیز، رفراندوم را تنها

گزینه موجود در این شرایط موجود عنوان نمود و مدعی شد

که به هیچ وجه از حذف نظارت استصوابی کوتاه نخواهد

آمد. در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۲، شورای نگهبان پس از بررسی

لایحه «تعیین حدود و وظایف و اختیارات ریاست جمهوری»

در جلسات متعدد، این لایحه را نیز در مواردی با قانون

اساسی مغایرت تشخیص داد و این مغایرت‌ها را در ۱۰ بند

به مجلس برای اصلاح بازگرداند. همان گونه که پیش‌بینی

می‌شد، مشارکتی‌ها حملات مجددی را تدارک دیدند و آتش

توپخانه‌های خود را شدیدتر ریختند. مصطفی تاجزاده، عضو

ارشاد حزب مشارکت، درباره اقداماتشان در واکنش به رد لوایح

دوگانه، ضمن تهدید به خروج از حاکمیت، تهدید به تغییر

فصل‌هایی از قانون اساسی کرد.

علیرغم آنکه اعضای حزب مشارکت مدعی بودند اکثریت

نمایندگان حمایت خود را از گزینه‌های همه‌پرسی و استعفا

اعلام کرده‌اند، جلسه‌ای که قرار بود برای بحث درباره این

گزینه‌ها از سوی فراکسیون مشارکت برگزار شود، هرگز به

رسمیت نرسید.

همچنین قرار شد که فراکسیون مشارکت درباره استعفا و

همه‌پرسی، در مجلس اقدام نظرسنجی نماید که نتایج آن را

## بک نگاه

**با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است غالب ملت ناراضی و نا امید، اکثریت نخبگان ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی گریزان و نیروهای خارجی از هر طرف کشور را احاطه کرده‌اند با این وضع برای آینده کشور دو حالت بیش متصور نیست؛ یا دیکتاتوری و استبداد، که در خوشبینانه‌ترین حالت فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک. اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه کیان نظام و مهمتر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبرو شد.**

**«نامه جام زهر نمایندگان مجلس ششم به رهبر انقلاب»**



۱۳۸۲

# شورش علیه جمهوریت!

بررسی تحسن و استعفای نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم در پاسخ به رد صلاحیت های شورای نگهبان

عاطفه بابایی

ترم سه اتاق عمل علوم پزشکی شهید بهشتی

طلبان در این زمینه برنامه های جدی را اجرا می کنند. در چنین حزب مشارکت بودند اعلام پشتیبانی و حمایت کردند و این حرکت جو سیاسی آقای تاج زاده عملکرد شورای نگهبان را مانند منافقان را هوشمندانه و ارزشمند خواندند در همان روزهای اول که افراد حمایت خود را از این تحسن اعلام می داشتند محسن امین زاده توصیف کردند. (۸۲/۱۰/۱۵)

به این نوع بیان و استراتژی خاص آقای تاج زاده نوعی فشار گفته می شود که در زمانی که جو متشنج بود باعث حفظ خواسته های اصلاح طلبان میشد و فضا را به گونه ای که خودشان میخواستند آماده میکرد. البته به تصور ایشان چنین بود و فکر میکردند این تحت فشار قرار دادن شورا و نهاد های ناظر میتواند ورق را برای آنان برگرداند و همچنان مردم پشت راس هرم اصلاحات خواهند ایستاد. در همان زمان عده ای دیگر از اصلاح طلبان در تلاش خنثی سازی کار نهادهای نظارتی مثل شورای نگهبان بودند. از جمله این افراد محسن نریمانی نماینده مجلس بود که در روز ۸۲/۱۰/۱۵ در صحن علنی مجلس از آقای کروی خواست تا از شورای نگهبان بخواهد برای حفظ نظام داولطلبان را رد صلاحیت نکنند. این سخن هم به نوعی تهدید بود و معنای دیگر آن این بود که اگر رد صلاحیت از جانب شورای نگهبان صورت بگیرد باید با نظام جمهوری اسلامی خداقافلی کرد چرا که آشوب توسط گروه رد صلاحیت شده آرامش نظام را بر هم خواهد زد. هرچه از شروع تأیید یا رد صلاحیت می گذشت مدعیان اصلاح طلب بیشتر شده و فشار برای جلوگیری از کار شورای نگهبان نیز بیشتر میشد. از جمله سخنان عجیبی که در آن روزها شنیده شد سخنان کروی رئیس مجلس وقتی بود که اعلام کرد اکثریت مجلس هفتم را اصلاح طلبان تشکیل می دهند! این پیش بینی هم نیز به نوعی تهدید و مداخله در کار شورای نگهبان برای جلوگیری از عدم رد صلاحیت کاندیداها به خصوص اصلاح طلبان بود. در نهایت در پنج روز بعد یعنی ۸۲/۱۰/۲۰ شورا اعلام کرد که کار بررسی صلاحیت به اتمام رسیده و مراحل اعتراض افراد رد صلاحیت را نیز شرح داد.

زمان برگزاری انتخابات مجلس ششم بود که جو سیاسی کشور متشنج شده بود و به سمت اغتشاش و تحسن مایل. تحسن مجلس ششم در دوران اصلاحات اتفاق افتاد و دلیل اصلی آن هجوم به نظارت استصوابی شورای نگهبان بود. اصلاح طلبان گروهی بودند که مخالف برگزاری انتخابات زیر نظر شورای نگهبان به طریق نظارت استصوابی بودند. این مجلس تلاش های بی وقفه خود را در جهت حذف قانونی نظارت می کرد. اما از آنجا که این امر به صورت قانونی معنایی ندارد تصمیم به شیوه دیگر برای برآورده کردن خواسته های خود گرفتند در این بین تلاش های زیادی از جانب حزب مشارکت و سازمان مجاهدین شد با نزدیک شدن به تاریخ اعلام نهایی افراد منتخب شده از جانب نظارت شورای نگهبان محمدرضا خاتمی از اعضای اصلی حزب دبیرکل حزب مشارکت با اعلام اینکه اگر تعداد رد صلاحیت ها گسترده باشد مشارکت مردم کم و رای اعتماد آنها به شورای نگهبان از جانب مردم کمتر خواهد شد آب پاکی را روی دست شورای نگهبان ریخت.

قبل از جنجال تحسن؛ رهبر انقلاب در دیدار با مسئولان کشوری در تاریخ ۸۲/۵/۱۵ به همه از جمله رجال سیاسی تذکر دادند که این جنجال ها همیشه در قبل از انتخابات وجود داشته و نباید اجازه داد این جنجال ها آلت دست دشمنان کشور شده و آنها نیز وسوسه برای برهم زدن تعادل کشور شوند. ایشان صراحتاً اشاره به تمام جناح ها کردند و اضافه کردند نه رئیس جمهور نه مجلس نه شورای نگهبان نه مجمع تشخیص مصلحت نظام و نه رهبر حق ندارند از چارچوب قانون فراتر روند و تخطی کنند. اما حتی بعد از این گوشزد جو آرام نشد چرا که فضا سازی از خیلی قبل با برنامه ریزی ایجاد شده بود و سعی در اعتراض به عملکرد هیات نظارت شورای نگهبان داشتند.

اینکه گفته می شود از قبل تعیین شده بود از آنجا منشأ می گیرد که روزنامه های زنجیره ای که در ایجاد فضا سازی دست داشتند در کنار افراطیون در مجلس شروع به تشویش اذهان عمومی در راستای براندازی نظارت استصوابی کردند. از همان ابتدا تاج زاده عضو اصلی حزب مشارکت قبل از بررسی صلاحیت ها توسط شورای نگهبان به صورت تهدید وارونه ای اعلام کرد که شورای نگهبان در این فضا سازی می تواند ۵۰۰ نفر را رد صلاحیت کند. چون می داند اصلاح

«من معتقدم باید به قانون عمل کرد که به نفع ما باشد چه به ضرر ما خیلی از قوانینی که در مجلس تصویب می شود ممکن است مورد قبول شما نباشد خیلی از مصوبات دولت ممکن است مورد قبول شما و من نباشد اما به همان چیزی هم که قبول ندارید باید عمل کنیم. و این منطق دارد منطق این است که قانون بد بهتر است بی قانونی و نقض قانون است اینکه ما قانون را هر جا طبق میل ما از آب در می آید قبول داشته باشیم هر جا نتیجه اش طبق میل ما از آب در نمی آید قبول نداشته باشیم منطقی نیست، من معتقدم قانون باید ملاک باشد.»

همچنین از صراحت ورود خود به موضوع صحبت کردند: «اگر کار به جای حساسی برسد و محتاج تصمیم گیری باشد و اگر نوبت از

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۹۳

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



مراحل قانونی بگذرد و کار به رهبری برسد شکی نیست که بنده وارد می شوم و آنچه تشخیص می دهم وظیفه است؛ عمل خواهم کرد. از روسای جمهور و مجلس می خواهم بنابه سوگند و تعهد خود در پاسداری از حق ملت همه مساعی خویش را در جهت رفع این ظلم به کار برند و جز به تدوین انتخابات آزاد، عادلانه و قانونی از جانب همه کسانی که نقش مهمی در برگزاری انتخابات دارند رضایت ندهند چنانچه این روش نتواند ما را در دستیابی به این خواسته به پیش ببرد ناگزیر از روش های دیگر قانونی بهره خواهیم گرفت.»

در شرایطی که تحصن ادامه داشت و جو مناسبی برای سوء استفاده سودجویان فراهم بود در فردای آن روز یعنی ۱۰/۲۴ رهبر با شورای نگهبان به صحبت نشست و شورا اعلام کرد خلاف قوانین جمهوری اسلامی حرکت نکرده و هر اقدامی که انجام گرفته بر محور قانون اساسی بوده است رهبر نیز اشاره کرد نباید اجازه داد حق شخصی ضایع شود همچنین از مسئولین شورا خواستند اگر اشتباهی هم صورت گرفته است اعلام کرده و اقدام به جبران آن کنند. به علاوه آنکه اگر درخواست بازنگری داده میشود بر مبنای حق عمل کنند.

این توصیه های رهبری مورد استقبال خیلی از سیاستون قرار گرفت اما همچنان افراد معترض حاضر به اقدام قانونی نشدند و حرکت ساختارشکنانه خود را ادامه دادند.

در مابین جریانات علیرضا علوی تبار، سردبیر ماهنامه آفتاب، در سخنان خود در میان تحصن کنندگان از آنها پیگیری تغییرات بنیادین در نظام را خواستار شد.

علی حکمت سردبیر روزنامه توقیف شده خرداد به مدیریت عبدالله نوری نیز از جمله کسانی بود که با حضور در جمع نمایندگان از آنها حمایت کرد و از آنان خواست سازش را کنار بگذارند و از اصلاحات باسازش نکردن حمایت کنند چراکه وی معتقد بود اگر معامله ای در پشت پرده برای سازش توسط آنها صورت بگیرد فاتحه ی اصلاحات را باید خواند.

از دیگر افراد حامی تحصن کنندگان آقای منتظری بود که با فرستاده ای به سوی تحصن کنندگان آنها را حمایت کرد و طی پیامی به آنها گفت: «اگر شما صلاحیت ندارید پس چه کسی صلاحیت دارد؟ مردم با شما همدردی میکنند و پشت شما خواهند ایستاد.» میر حسین موسوی نیز از افراد حامی بود هر چند که سعی در حفظ ژست سیاسی خود داشت و در عین حال خود را طرفدار نظام نشان میداد. از سری افرادی که در این تحصن و جو مشتتج به حمایت از متخصصین پرداخت شیرین عبادی (شخصی که جایزه ی صلح نوبل را دریافت کرد) بود. او با اعلام اینکه شورا نگهبان خلاف جهت اصلاح مملکت عمل میکند متخصصین را تشویق کرد و حمایت خود را از آنها اعلام نمود همچنین اضافه کرد اگر لازم باشد به جمع آنها خواهم پیوست.

در روزهای شلوغ مجلس هر روز بیانیه های از هر کدام از متخصصین صادر گردید و هر کدام به نوعی با تشویق های افراد ضد انقلاب جانی تازه می گرفتند در این بین کربوبی و خاتمی (رییس وقت قوه مقننه و مجریه) به آیت الله جنتی نامه ای با این مضمون نوشته اند: «با تشکر از اعضای محترم شورای نگهبان که امکان مذاکره را با رئیس دو قوه مقننه و مجریه فراهم آورد لازم می دانیم توضیحاتی در مورد خطبه نماز جمعه برای مردم بزرگوار توضیحاتی دهیم تا سوء

**یک  
نگاه**

**من معتقدم باید به قانون عمل کرد که به نفع ما باشد چه به ضرر ما خیلی از قوانینی که در مجلس تصویب می شود ممکن است مورد قبول شما نباشد خیلی از مصوبات دولت ممکن است مورد قبول شما و من نباشد اما به همان چیزی هم که قبول ندارید باید عمل کنیم. و این منطق دارد منطق این است که قانون بد بهتر است بی قانونی و نقض قانون است اینکه ما قانون را هر جا طبق میل ما از آب در می آید قبول داشته باشیم هر جا نتیجه اش طبق میل ما از آب در نمی آید قبول نداشته باشیم منطقی نیست، من معتقدم قانون باید ملاک باشد. (رهبر معظم انقلاب اسلامی)**

تفاهمی که پیش آمده برطرف شود. برخلاف گفته ایشان که در برابر مطالبات رهبر معظم حرفی برای گفتن نداشته و قانع شده ایم؛ شایان به ذکر است که مطالب طرح شده نه تنها قانع کننده نبود بلکه احیاناً بر ابراهامات نیز افزود. به نظر می رسد که انتشار مشروح مذاکرات روز شنبه برای روشن شدن افکار عمومی مفید است! بار دیگر اعلام می کنیم که انتخاباتی که در حدود ۱۹۰ کرسی آن امکان رقابت به هیچ وجه وجود نداشته باشد و در بقیه موارد نیز غالباً رد و قبول صلاحیت ها به صورتی باشد که شانس، یک طرف و یک گرایش را بیشتر کند ابدأ شایسته نظام مردم سالاری دینی نیست ما همچنان بر برگزاری انتخابات سالم و رقابتی اصرار می کنیم و امیدواریم در ورای فضای تبلیغاتی شورای محترم نگهبان هر چه زودتر با تجدید نظر در رد صلاحیت ها انتخاباتی سالم را فراهم آورند.» در روز بررسی مجدد صلاحیت نمایندگان رد صلاحیت شده، نمایندگان متخصص طی نامه ای اعلام کردند اگر تغییر محسوس قابل قبولی در تجدید نظر دیده نشود به صورت دسته جمعی استعفاي خود را اعلام خواهیم کرد؛ در همین جهت بود که ۱۲۰ نفر از نمایندگان مجلس که اصلاح طلب بودند استعفاي خود را در تاریخ ۱۰ بهمن ۸۲ اعلام کردند و همگی از کار خود دست کشیدند. هر چند این کار یک حالت نمادین برای ایجاد فشار و رسیدن به خواسته مذکور بود چراکه استعفاي دسته جمعی قانونی نیست و از طرفی هر فرد باید به صورت تکی استعفاي خود را به هیئت رئیسه تقدیم کند. در چنین شرایطی بود که تعداد ۱۳ نفر از اعضای دولت به علاوه پنجاه نفر از معاونان وزیر نیز اعلام استعفا کردند. رهبری در واپسین روزهای نزدیک به انتخابات و در آن روزهای جدال بین صلاحیت یا عدم صلاحیت با مردم در ۱۵ بهمن ۸۲ دیداری داشت که در آن سخنان



بسیار مهمی گفته شد از جمله تاکید به اینکه دشمن از این اختلاف ها استفاده میکند و برای تضعیف نظام از این راه تلاش فراوان خواهد کرد. یک دستور مهم در آن روز از طرف ایشان این بود که انتخابات بدون حتی یک روز تاخیر انجام شود ایشان همچنین اشاره به عناصر نفوذی دشمن در داخل کشور داشته و تاکید کردند تمام مسئولان به خصوص نمایندگان مجلس و امور اجرایی باید برای مردم و به نفع مردم کار کنند. سخنان رهبری در دیدار با مردم باعث نامه ای از آقایان خاتمی و کربوبی به رهبر شد آنان که درخواست های متخصصین را پیگیری می کردند باز از عملکرد شورای نگهبان اعلام نارضایتی داشتند و مجدد در نامه خود به این گره ایجاد شده توسط شورای نگهبان اشاره داشتند و از رهبری خواستند دستور دهد که شورا بر اساس داوری وزارت اطلاعات با تکیه بر اسناد نظری که خودشان دارند را اعمال کنند. اما بعد از این رهبر نیز جوابیه ای در خصوص نامه ی آن دو نفر داد، بدین شرح:

«آقایان اگرچه از حیثیت رهبری توسط شورای نگهبان خرج کرده بودند ولی درخواست های شان را از رهبری کردند در صورتی که میدانند این کار اصلاً جنبه ی قانونی ندارد.»

سرانجام در ۱۸ بهمن به علت مقاومت شورای نگهبان به دستور رهبر و عدم عقب نشینی آنها نمایندگان با صدور بیانیه آخر خود به تحصن خاتمه دادند، در آن بیانیه یکی از اهداف مهم اصلاح طلبان حذف نظارت استصوابی بوده است و همچنان در چنین قضیه ای پافشاری دارند. این گونه ماجرای تحصن تمام و پرونده متخصصین بسته شد. خاتمی نیز اعلام کرد ما چاره ای جز برگزاری انتخابات نداریم این صحبت ها موجب اعتراض سعید حجازیان شد که: «بعضی اصلاح طلبان فقط نام اصلاح طلب را یدک می کشند و نباید سرکردگی جنبش اصلاح طلبان دست این افراد باشد» (۸۳/۲/۹). بعدها از نقدهایی که به تحصن وارد شد می توان به سخن بهزاد نبوی اشاره کرد که گفت من خودم جزو افرادی که متصل بودند و حضور داشتند به جرأت می گویم که آن حرکت هیچ نتیجه عینی و ملموسی نداشت نتیجه آن این شد که ۳۰ کاندیدای اصولگرا وارد مجلس شدند این نشان می دهد مردم الزاماً به تندترین حرف ها رای نمی دهند. عناصر خارجی و دیگر حامیان تحصن حضور مردم را کمتر از گذشته و چیزی حدود ۲۵ درصد پیش بینی کرده بودند در مجموع رای کشوری نزدیک به ۵۵ درصد از واجدین شرایط بود که این میزان نسبت به سال های قبل و نسبت به میزان مشارکت در انتخابات شوراها بالاتر بود. اگر سیر جریان اصلاحات را در دوره ریاست جمهوری خاتمی بررسی کنیم به ناکامی جریان اصلاحات پی میبریم این جریان پس از دوم خرداد ۷۶ توانست در انتخابات شورای اول شهر در سال ۷۷ مجلس ششم در سال ۷۸ و ریاست جمهوری سال ۸۰ پیروز باشد اما بعد از این دوره طیف ناکارآمدی اصلاحات موجب دلسردی مردم و ناکامی اجتماعی این جریان شد. شاید دلیل اصلی این ناکامی: دولتی خواهان نظام غیر دینی (سکولار) بود با این طرز فکر که مردم و در اصل مسلمانان نسبت به دین بی رغبت شده اند. و همین فکر باعث پیشبرد پروژه سکولاریزاسیون توسط فعالین این حیطه در ایران شد. در چنین زمانی خاتمی برای حفظ مهره های خود، حفظ قدرت در دوران ریاست خود، و همچنین حفظ آراء و رضایت مردمی درصدد جمع آوری افراد برای تشکیل سازمان های عقیدتی تشکیلاتی برای به سرانجام رساندن پروژه سکولار در سال ۸۸ بود. به همین منظور دو موسسه، «مجمع بین المللی گفتگوی تمدن ها» و «بنیاد باران» هر کدام با رویکرد فرهنگی مدیریتی علمی تاسیس کرد. عجیب ترین اقدامی که در مورد این دو موسسه صورت گرفت تعیین نمودن ردیف بودجه عمومی کشور برای این دو بود که در آخرین روز ریاست جمهوری خاتمی انجام شد به زبان ساده یعنی این دو موسسه که خصوصی بودند هزینه های خود را از بودجه عمومی دولت پرداخت می کردند. با ابلاغ این مصوبه در روز پایانی دولت خاتمی تعداد زیادی از افراد اصلاح طلب از جمله محمدرضا عارف، مرتضی حاجی، حبیب الله بیطرف، بیژن زنگنه و... را با حقوق و مزایای دولتی به این موسسات منتقل کرد و خود نیز به عنوان ریاست این دو مجموعه برگزیده شد. آنچه در حال اتفاق بود یک جریان برنامه ریزی شده حتی پس از افول دولت اصلاح طلبان بود که آن هم صرفاً برای بازگشت قدرت اصلاح طلبان بود.



# تحقیر نتیجه‌ی تغییر!

نگاهی به سیاست خارجی دولت خاتمی و عملکرد آن در مواجهه با دولت های غربی

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن

این نوشتار تقدیم میشود به شهید بهروز مرادی

| گفت‌مان سیاست خارجی |

با بررسی رویکرد و عملکرد دولت خاتمی در حوزه سیاست خارجی می‌توان مدعی شد که در دوران اصلاحات، سیاست خارجی ایران در عین تداوم ظاهری، دستخوش تغییرات رفتاری شگرفی شد. سمت‌گیری و راهبرد سیاست خارجی خاتمی، همانند دولت هاشمی رفسنجانی، نوعی «عدم تعهد اصلاح طلب» بود؛ به این معنی که راهبرد هر دو دولت، عدم وابستگی به مراکز قدرت بین‌المللی، تلاش برای اصلاح نظم و نظام مستقر و موجود بین‌المللی، و مقابله با نظام تک‌قطبی مبتنی بر استیلا و سلطه آمریکا بود. خاتمی در موردی طی سخنانی بر مبنای همین راهبرد تصریح کرد که: «ایران اسلامی اندیشه و پندار سلطه‌طلبی را نمی‌پذیرد و خود نیز قصد سلطه‌طلبی ندارد. ما با جهان تک‌قطبی به این معنا که یک قدرت به خاطر بر خور داری از امکانات مادی بخواهد خواست‌ها و سیاست‌های خود را به دنیا تحمیل کند، مخالفیم». این راهبرد، در ظاهر و شکل خود، تعارضی با گفت‌مان انقلاب اسلامی نداشت؛ اما دولت اصلاحات با راهکارهایی که برای عملیاتی کردن آن برگزید، نشان داد که اتخاذ این راهبرد، ناشی از یک نگرش آرمان‌گرایانه و عاطفی به روابط بین‌الملل بوده، و نکوهش سلطه‌طلبی در ادبیات خاتمی، به هیچ‌رو ریشه در آموزه‌های رهبران جمهوری اسلامی و نگاه آنان به ماهیت نظام بین‌الملل ندارد. در نگاه امام خمینی (ره)، هدف جمهوری اسلامی «گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهان‌خواران» و نیز «خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم» است. به باور امام (ره) «امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار، و جنگ پابرهنگه‌ها و مرفهین بی‌درد شروع شده است».

آیت‌الله خامنه‌ای نیز در گفتاری عرصه روابط بین‌الملل را به صحنه جنگی تشبیه می‌کند که انسان همواره باید در آن هوشیار باشد: «انسان باید در این عرصه وسیع بین‌المللی، خود را در میدان جنگ مشاهده کند. بحث صلح و نوازش و اینها نیست. حتی آنجائی هم که حرف نرم می‌زنند، پشت حرف

نرم، یک خنجر آخته‌ای وجود دارد که منتظر غفلتی هستند تا دسته در جگر طرف مقابل خودشان فرو کنند. لذا باید بیدار مشترک، که از همه مهم‌تر صلح و سعادت همگانی است، بود، باید هوشیار بود». در نگاه ایشان این روحیه سلطه‌گری چیزی نیست که بخواهد با کرنش در مقابل سلطه‌گران از بین برود و با تعدیل شود: «در مقابل این زورگویی و گردن کلفتی و حرف نشنوی و حق ناشناسی چه جور باید برخورد کرد؟ دو جور برخورد وجود دارد: یک برخورد، تسلیم است؛ یک برخورد، مقاومت است. تسلیم در مقابل زورگویان جهان، زورگو را به زور گویی تشویق می‌کند. تسلیم ملت‌ها، تسلیم سیاسیون عالم، تسلیم روشنفکران جوامع مختلف در مقابل زورگویی‌های استکبار جهانی، مشوق آنها در پیشرفت است؛ مشوق آنها در زورگویی بیشتر است. نگرش خاتمی اما به روابط بین‌الملل کاملاً متفاوت است. خاتمی نه تنها اعتقادی به جنگ دائمی حق و باطل ندارد، بلکه عرصه روابط بین‌الملل را «عاطفی» می‌پندارد و بر این باور است که می‌توان با گفت و گو، مبادله و مفاهمه فرهنگی بین ملت‌ها و در نتیجه از بین رفتن پیش‌داوری‌های قوم‌مدارانه به یک جامعه بین‌المللی عاری از زور و خشونت و سپس صلح جهانی رسید: «گفت و گو، شرط لازم برای رسیدن به صلح است. صلحی که از راه گفت و گو حاصل شود و بر اثر رشد عقلی و عاطفی انسان به دست آید، تابع علل وجود خود، یعنی تکامل عقلی و روانی خواهد بود و چون سیر قهقریایی در رشد عقل، امری است نزدیک به محال، چنین صلحی لاجرم امری طولانی است و ثابا دامنه آن بسیار وسیع خواهد بود». خاتمی در جایی دیگر می‌گوید: «باید به تحقق دموکراسی و جامعه مدنی در عرصه بین‌المللی اندیشید. در دنیای امروز، حکومت‌ها یا به اراده ملت‌ها وابسته اند و یا به نیروهای بیگانه؛ از این‌رو برای تحقق دموکراسی و حکومت‌های مردم‌سالار در درون کشورها باید در درجه اول به محور پشتوانه اصلی ستم و تبعیض در این کشورها، یعنی ستم و تبعیض بین‌المللی، بیندیشیم و در پی تأسیس و استقرار نوعی دموکراسی و ایجاد تقویت جامعه مدنی و نهادهای مدنی در سطح جهانی باشیم». این نگرش خاتمی به عرصه روابط بین‌الملل در حقیقت ریشه در دیدگاه «انترناسیونالیسم لیبرال» دارد. سال (۷۹) برگزار شد، بار دیگر از ادعای مالکیت امارات عربی متحده بر جزایر سه گانه حمایت کردند. با وجود این، خاتمی

طریق کنش متقابل و همکاری افزون‌تر، به سمت مقصدهای مشترک، که از همه مهم‌تر صلح و سعادت همگانی است، حرکت می‌کنند. در نظر «انترناسیونالیسم لیبرال»، عقل می‌تواند آزادی و عدالت در روابط بین‌الملل ایجاد کند. «جرمی بنتهام» معتقد بود در هیچ‌جا میان منافع ملت‌ها تعارضی وجود ندارد؛ بدین طریق طرح‌های صلح دائمی می‌توانند از سطح خرد یعنی قرارداد اجتماعی میان افراد در جوامع داخلی، به سطح کلان‌تر یعنی میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل بسط پیدا کنند. بر همین مبنا بود که «سید محمد خاتمی» صلح‌گرایی، تنش‌زدایی، اعتمادسازی، گفت و گو، چندجانبه‌گرایی گفت‌مانی و تلاش برای برقراری دموکراسی جهانی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داد. در پرتو این گفت‌مان، تنش‌زدایی، توسعه روابط و مناسبات با شورای خلیج فارس، اتحادیه اروپا و سپس آمریکا در دستور کار و اولویت سیاست خارجی دولت اصلاحات قرار گرفت. خاتمی در نشست خبری در حاشیه اجلاس هزاره

سران کشورهای عضو سازمان ملل درباره سیاست تنش‌زدایی خود گفت: «سیاست تنش‌زدایی ایران شامل همه کشورها می‌شود و ما به هیچ‌وجه از دشمنی و تشدید دشمنی‌ها استقبال نمی‌کنیم و در حال حاضر روابط بین ملت ایران و آمریکا مثبت است». و این در حالی بود که نظر صریح آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی با این موضع خاتمی کاملاً در تضاد بود: «مسئله ما با آمریکا، مسئله تنش‌زدایی نیست. [چون] سیاست استکباری آمریکا متکی بر ایجاد مزاحمت برای جمهوری اسلامی ایران و مخالفت از پیشرفت اقتصادی کشور ماست».

به هر تقدیر، سرآغاز اعمال و اجرای سیاست تنش‌زدایی از هشتمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ۱۸ آذرماه ۱۳۷۹ در تهران بود. اجلاس تهران فرصت و فضای مساعدی را فراهم ساخت تا رهبران ایران با سران عرب شرکت‌کننده در نشست، درباره مسائل دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی گفت و گو و رایزنی کنند. بویژه آنان فرصت یافتند تا درباره مهم‌ترین موضوع اختلافی یعنی جزایر سه گانه ایرانی گفت و گو کنند.

اما اولین تیر خاتمی برای تنش‌زدایی به سنگ خورد. سران شورای همکاری خلیج فارس در نشستی که در آذرماه همان سال (۷۹) برگزار شد، بار دیگر از ادعای مالکیت امارات عربی متحده بر جزایر سه گانه حمایت کردند. با وجود این، خاتمی

همچنان بر رویه خود اصرار ورزید و به منظور اعتمادسازی و نشان دادن حسن نیت ایران، برای دیدار با شیخ «زاید آل نهیان» رئیس امارات اعلام آمادگی کرد که با استقبال وی مواجه شد. این دیدار اما هیچ گاه صورت نگرفت. در پرتو اصل تنش زدایی در سیاست خارجی دولت اصلاحات، تصمیم گرفته شد با توجه به واکنش های تند کشورهای اروپایی به حکم امام درباره نویسنده کتاب «آیات شیطانی»، این قضیه حل و فصل شود در ۱۳ شهریور ۷۷ در حاشیه پنجاه و سومین مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک خاتمی فتوای امام خمینی (ره) درباره اعدام سلمان رشدی را مسئله ای فقهی و در نتیجه کاملاً پایان یافته اعلام کرد. گویی امام (ره) این روز خاتمی را به چشم دیده بودند. وقتی خاتمی سخاوتمندانه از حکم امام (ره) درباره سلمان رشدی صرف نظر کرد، دقیقاً ۱۰ سال از سال ۶۷ می گذشت؛ یعنی زمانی که امام (ره) پیش بینی کرده بودند: «ترس من این است که تحلیلگران امروز، ۱۰ سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر؟ و نتیجه گیری کنند که چون بیان حکم خدا آثار و تبعاتی داشته است و بازار مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته اند، پس باید خامی نکنیم از کنار اهانت کنندگان به مقام مقدس پیامبر و اسلام و مکتب بگذریم!» پس از آن موضع خاتمی، تنها دستاورد دولت اصلاحات از حکم امام «رابین کوک» وزیر خارجه انگلیس به ایران سفر کرد و پس از مذاکرات، روابط دو کشور به سطح سفیر ارتقاء داده شد. پس از آن عقب نشینی خاتمی، دندان طمع خود را تیزتر کردند. در سوم و چهارم مهر ماه ۸۰ هیئت تروینکای اروپا به سرپرستی «لویی میشل» نخست وزیر بلژیک برای بحث و گفت و گو با مقامات تهران سفر کرد. آنان خواهان بهبود و گسترش روابط با ایران شدند؛ مشروط بر اینکه ایران به «اتلاف مبارزه با تروریسم» بپیوندد. در همین راستا بود که مذاکراتی نیز بین «ایران کراکر» سفیر وقت آمریکا در کابل و فرستادگان تهران، در ژنو انجام شد. در دوره ریاست جمهوری خاتمی، ۱۰ دور مذاکره بین ایران و اتحادیه اروپا برگزار شد. هدف اصلاح طلبان از این مذاکرات همکاری های اقتصادی و پیوستن به سازمان تجارت جهانی بود و اروپایی ها در مقابل، موضوعات سیاسی چون حقوق بشر، تروریسم و صلح خاورمیانه را دنبال می کردند. اما با مطرح شدن مسئله هسته ای ایران، اتحادیه اروپا در خرداد ماه ۱۳۸۲ با صدور بیانیه ای به صراحت بیان داشت که گفت و گوهای این اتحادیه با جمهوری اسلامی مشروط و منوط به اقدامات مثبت ایران در حوزه های حقوق بشر، عدم گسترش سلاح های هسته ای و حمایت از فرآیند صلح اعراب و اسرائیل است. دقیقاً در همین مقطع و به دلیل اصرار دولت اصلاحات بر ادامه مذاکرات و برآورده کردن خواست طرف مقابل است که پای مداخله اروپایی ها به روند هسته ای شدن ایران باز می شود و دولت اصلاحات به امید اینکه بتواند «پای میز مذاکره» و از طریق مفاهیم، صلح آمیز بودن برنامه هسته ای جمهوری اسلامی را اثبات کرده و غربی ها را به پای میز گفت و گوهای بی نتیجه پیشین یعنی مذاکرات تجاری بازگرداند، باب مذاکرات بی فرجام جدیدی را درباره برنامه هسته ای ایران گشوده و غربی ها را در مقام مدعی و طلبکار می نشاند. ظاهراً در همین دوران است که دولت خاتمی تصمیم می گیرد هر دو دولت اسرائیل و فلسطین را به رسمیت بشناسد تا نقش خود را در فرآیند صلح مورد نظر غرب نیز ایفا کند؛ که البته با هوشیاری رهبر انقلاب این حرکت متوقف می شود؛ که اگر به مقصد می رسید، جدا از آنکه به آرمان های امام (ره) و انقلاب پشت پا میزد، اعتبار منطقه ای و جهانی ایران را که در طول سالیان دراز به سبب ایفای نقش محوری در مقاومت کسب شده بود، بر باد می داد و ملت ما را در لاک انفعال و انزوا فرو می برد. البته بعدها خواهیم دید که خاتمی در سفری به آمریکا، نشان می دهد که به وعده خویش در قبال غرب همچنان وفادار است و صراحتاً اعلام می کند که از نظر او اسرائیل باید به رسمیت شناخته شود. در چارچوب چندجانبه گرایی گفتمانی دولت خاتمی، مشارکت جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل نیز بیش از دوره های دیگر افزایش و گسترش یافت.

## یک نگاه

### در پرتو اصل تنش زدایی در سیاست خارجی دولت اصلاحات، تصمیم گرفته شد با توجه به واکنش های تند کشورهای اروپایی به حکم امام درباره نویسنده کتاب «آیات شیطانی»، این قضیه حل و فصل شود در ۱۳ شهریور ۷۷ در حاشیه پنجاه و سومین مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک خاتمی فتوای امام خمینی (ره) درباره اعدام سلمان رشدی را مسئله ای فقهی و در نتیجه کاملاً پایان یافته اعلام کرد

مهم ترین انگیزه ایران مشارکت در هنجارسازی، تنظیم دستور کار و تدوین قواعد بازی بین المللی و منطقه ای بود. بر این اساس، طرح و تصویب «گفت و گوی تمدن ها» به عنوان یک قاعده و هنجار بین المللی در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار گرفت. در حقیقت دولت اصلاحات در چارچوب چند جانبه گرایی گفتمانی، منافع ملی خود را در راستای مصالح جامعه بین المللی تعریف کرد. خاتمی در پنجاه و سومین مجمع عمومی سازمان ملل در اوایل مهر ۷۷ گفت و گوی تمدنها و پیشنهاد نام گذاری سال ۲۰۰۱ میلادی را تحت این عنوان مطرح ساخت: «به نام جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد می کنم. به عنوان گام اول سال ۲۰۰۱ م از سوی سازمان ملل سال گفت و گوی تمدنها نامیده شود. با این امید که با گفت و گو نخستین گام های ضروری برای تحقق عدالت و آزادی جهان برداشته شود. استقرار و توسعه مدنیت چه در صحنه داخلی کشورها و چه در پهنه جهانی در گرو گفت و گو میان جوامع و تمدن ها با سلاقی و نظرات متفاوت است.»

مجمع عمومی نیز در تاریخ ۱۳ آبان ۷۷ (سال روز تسخیر سفارت آمریکا در تهران) نام گذاری سال ۲۰۰۱ م را به عنوان سال گفت و گوی تمدنها به اتفاق آراء تصویب کرد. تلاش های خاتمی برای تنش زدایی و برقراری صلح بین المللی بر پایه گفت و گو اما نه تنها به نتیجه نرسید، بلکه هر چه او و دولتش برای به دست آوردن رضایت طرف مقابل کوتاه آمد و عقب نشست، دشمن پای خود را بیشتر و پیشتر گذاشت. اشتباه بزرگ خاتمی در آنجا بود که وقتی سرمست نظریه «انترناسیونالیسم لیبرال» شده بود، سرنوشت آن را در تاریخ ندید و نخواند که این آرمان گرایی «ولپسونی»، نتوانست جلوی جنگ جهانی دوم را بگیرد؛ خاتمی نخواست واقعیات عرصه روابط بین الملل را که صحنه تقلا می مستکبر برای کسب قدرت و منفعت بیشتر است، درک کند. و زود بود که نتیجه «عاطفی گرایی» خود در سیاست خارجی را مشاهده کرد. در همان سال ۲۰۰۱ م که سازمان ملل متحد به پیشنهاد خاتمی سال گفت و گوی تمدنها نام گذاری کرد، آمریکا جنگ جهانی خود علیه تروریسم ادعائی اش را از افغانستان آغاز کرد و دیری نپایید که ایران هم از سوی واشنگتن در زمره کشورهای عضو «محور شرارت» دسته بندی شد.

#### رابطه با آمریکا

ایران پیش از انقلاب به ویژه از حدود سال ۱۷۷۰ یعنی آغاز دوران قاجار محل رفت و آمد استعمار روس و انگلیس شد. اما آمریکا اندک اندک توانست نقش روس ها و انگلیسی ها را در ایران را کم رنگ کند و خود رسماً بر امور مسلط شود؛ تا جایی که پس از آغاز نهضت ملی شدن نفت در دهه ۴۰، واشنگتن ابتدا علیه لندن در کنار دولت مصدق ایستاد، اما چون دید ممکن است تیغ این نهضت در سیر طبیعی بیگانه ستیزی خود دامن آمریکا را نیز بگیرد، جایگاه خود را در این نزاع سیاسی ۱۸۰ درجه تغییر داد. این بود که کاخ سفید با همکاری سازمان اطلاعات انگلستان اقدام به تهیه طرح کودتا (ره) خبر نبود، آنها که عزم قبضه کردن قدرت در همه ابعادش را کرده بودند، راه را براندازی نظام سیاسی ایران پنداشته و سودای سکولاریسم را در ذهن می پروراندند، نه تنها دیگر خصومتی با آمریکا نداشتند، بلکه برای زمین زدن ولایت فقیه،

از کشور فراری شده بود، مجدداً به ایران بازگشت. با حذف مصدق و قدرت گیری شاه توسط آمریکا، این کشور، ایران را به جولانگاه سیاست های خود مبدل ساخت و بدون حضور هیچ رقیب و قدرت مشابهی توانست به مدت ۲۰ سال در آن حضور فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مستمر برقرار سازد. از این پس تهران تمام سیاست های خارجی خود را در مطابقت کامل با اوامر و خواسته های سران واشنگتن تنظیم می کرد و به تدریج ایالات متحده به شریک اصلی روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران در دنیای خارج تبدیل گشت

به گفته «جیمز بیل»، عملیات مداخله جویانه آمریکا در امور ایران زخم مزمنی برجای گذاشت که مدت ۲۵ سال از آن خون می چکید. دگرگونی این وضعیت اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد. ۲۲ بهمن ماه ۵۷ آمریکا ایران را که به گفته «زیبگنیو برژینسکی» مهم ترین گذرگاه استراتژیک برای واشنگتن بود، رسماً از دست داد. یک سال از پیروزی انقلاب اسلامی می گذشت که خبر فرار «محمد رضا پهلوی» به آمریکا در رسانه ها منتشر شد و موجی از خشم و نفرت نسبت به واشنگتن را در دل ملت ایجاد کرد. مردم طی دو راهپیمایی تاریخی از کاخ سفید خواستند که هر چه سریع تر شاه را به ایران مسترد کند، اما پاسخ واشنگتن منفی بود. نهایتاً در روز ۱۳ آبان ۵۸ جمعی اندک از دانشجویان دانشگاه های تهران که خود را دانشجویان پیرو خط امام (ره) می نامیدند، به سفارت آمریکا حمله برده و آن را تصرف کردند. امام خمینی (ره) با بیان اینکه سفارت آمریکا مرکز جاسوسی و توطئه بود، از اقدام دانشجویان حمایت و از آن به عنوان انقلاب دوم یاد کردند. نهایتاً در ۱۸ فروردین ۵۹ دولت واشنگتن روابط دیپلماتیک خود را قطع کرد و امام خمینی (ره) نیز این اقدام را به فال نیک گرفته فرمودند: «اگر کارتر در عمر خود یک کار کرده باشد که بتوان گفت به خیر و صلاح مظلوم است، همین قطع رابطه است.» با قطع رابطه، امید آمریکا از ایران قطع شد، اما طمعش به ایران نه. این بود که واشنگتن رسماً مجموعه ای از اقدامات سیاسی، اقتصادی و نظامی را برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تسلط مجدداً بر ایران آغاز کرد. حمله مستقیم و ماجرایی معجزه وار طیس، سفر مک فارلین به ایران با هوپیمایی حامل تجهیزات نظامی، حمایت از صدام حسین در جنگ علیه ایران، تصویب یک سری تحریم های اقتصادی گوناگون و... از جمله این اقدامات بود که هیچ کدام نتوانست نظام سیاسی ایران را زمین گیر کند.

«سید محمد خاتمی» از جمله شخصیت های سیاسی بود که در دهه ۶۰ شمسی مواضع تندی علیه آمریکا گرفت. او در جایی آمریکا را «خطری جهانی و بلیه ای برای همه ملت های محروم و بشریت» خواند. او که در مقطعی رئیس کمیسیون خارجه مجلس شورای اسلامی بود، اردیبهشت ماه ۶۱ به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: «ما با آمریکا رابطه ای نداشته و نخواهیم داشت و انقلاب اسلامی ایران هم اکنون بزرگ ترین دشمن این ابرقدرت جهان خوار است». از نظر خاتمی علت و ریشه همه اقدامات ضد ایرانی آمریکا این بود: «گناه بزرگ انقلاب اسلامی ایران این است که خواست و اراده توده های میلیونی مؤمن را حاکم گردانیده است و عوامل سرسپرده خارجی و جاسوسان آمریکایی و سازشکاران با قدرت های سلطه طلب را از صحنه سرنوشت بیرون رانده است». وی همچنین در سرمقاله ای که برای کیهان نوشت، نقش سفارت آمریکا در ایران را اینگونه توصیف و از تسخیر آن حمایت کرد: «پیش از انقلاب کشورمان در اشغال نظامی آمریکا و محکوم به اجرای برنامه هایی بود که تنها منافع مشروع آمریکا و سرمایه داری غرب را در نظر می گرفت و «لانه جاسوسی شیطان بزرگ» و در ایران تحت نام سفارت خانه، کارگزار سیاست های توسعه طلبانه امپریالیسم در منطقه و مرکز فرمانروایی بر ایران اشغال شده بود». پس از رحلت امام خمینی (ره) اما در کلام خاتمی و یارانش از این مواضع انقلابی منطبق بر آرای امام (ره) خبر نبود، آنها که عزم قبضه کردن قدرت در همه ابعادش را کرده بودند، راه را براندازی نظام سیاسی ایران پنداشته و سودای سکولاریسم را در ذهن می پروراندند، نه تنها دیگر خصومتی با آمریکا نداشتند، بلکه برای زمین زدن ولایت فقیه،





خاتمی دیوار بی اعتمادی می نامد، همکاری کنیم. برای از میان برداشتن این دیوار بی اعتمادی، ما باید برای برخورد مستقیم با یکدیگر به عنوان دو ملت مستقل و سرافراز تمایل داشته باشیم و بر یک اساس متقابل به مسائلی که ما را از یکدیگر دور نگه داشته است بپردازیم.» البته آلبایت تصریح کرد که تحریم های اقتصادی تا زمانی که رفتار ایران تغییر نکند، پابرجا خواهد ماند. خاتمی درقبال این سخنان آلبایت سکوت کرد و در عوض نشریات و جریان های حامی دولت اصلاحات از این سخنان به گرمی استقبال نمودند. البته برخی از این تحرکات رسانه ای پس از مواضع صریح آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی در برابر سخنان آلبایت، انجام شد. آیت الله خامنه ای در بیاناتی، هدف گفته های آلبایت را ایجاد نا امنی، اختلاف و ایجاد تردید و تزلزل دانسته و تأکید کردند:

«آن جناب در آن جا گفت: در این جا هم بعضی قلم به دستها فورا از خدا خواستند! همینهایی که به احتمال زیاد بعضیشان وابسته به همان مراکز هم هستند و از آن جا پشتیبانی میشوند؛ فورا این مسأله را دنبال کردند. مسأله اعتماد و عدم اعتماد نیست؛ مسأله این است که ملت ایران به گذشته خود که نگاه

می کند، تا اول انقلاب، از دولت آمریکا یکسره دشمنی نسبت به خودش مشاهده می کند. در زمان کنونی هم وسایل تبلیغاتی شان علیه ایران است؛ امکانات سیاسی شان علیه ایران است؛ رسماً پول برای دشمنی امنیتی تصویب کردند که علیه ایران است؛ تلاش سیاست خارجی شان دائماً علیه ایران است. ملت ایران نگاه می کند، می بیند که یک دشمن آن طرف ایستاده است. بنابراین، تلقی ملت ما از دولت آمریکا این نیست که نسبت به او اعتماد ندارد؛ بلکه او را دشمن خود میدانند. این بحث هم که می گویند ما مالیم با دولت ایران مذاکره کنیم، نوعی کار مقدماتی است، برای این که بتوانند دشمنی های بیشتری بکنند. اینها فریب است. این طور نیست که عده ای بگویند ما برویم با آمریکا مذاکره کنیم تا این دشمنیها برطرف شود؛ نه، دشمنی آمریکا با مذاکره برطرف نمی شود. آمریکا دنبال منافع خودش در ایران است. ضرر این که انسان با استقلال در مقابل آمریکا بایستد، به مراتب کمتر از این است که تسلیم زورگویی های آمریکا شود.» با این حال، تماس های دولت خاتمی با آمریکا در چارچوب ساز و کارهای بین المللی برای بحث و بررسی مسائل منطقه ای ادامه یافت. یعنی در حقیقت، همکاری های دوجانبه صورت نگرفت، اما روابط در قالب مسائل منطقه ای پیگیری شد. برای نمونه، وزیران خارجه ایران و آمریکا برای نخستین بار پس از ۲۰ سال قطع روابط دیپلماتیک دو کشور در اجلاسی درباره افغانستان که ۲۷ شهریور ۱۳۷۹ در نیویورک تشکیل شد، با یکدیگر ملاقات کردند.

#### واقعۀ ۱۱ سپتامبر |

با روی کار آمدن «جرج دبلیو بوش» (پسر) در آمریکا فصل جدیدی از مناسبات تهران-واشنگتن گشوده شد. واکنش خاتمی به مهمترین رویداد آمریکا پس از روی کار آمدن جرج بوش یعنی حملات ۱۱ سپتامبر، ارسال پیامی به ملت آمریکا با فاصله چند ساعت پس از وقوع انفجار برج های دوقلو بود. خاتمی در این پیام با مبنای قرار دادن تفاسیری که آمریکایی ها از این رویداد کردند، حادثه مذکور را اقدامی تروریستی خواند که «از طریق هواپیما ربایی» انجام شده و آن را محکوم کرد: «به نام ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران. تأسف عمیق و همدردی خود را با ملت آمریکا بویژه آسیب دیدگان خانواده قربانیان حادثه اعلام می دارم. تروریسم محکوم است و جامعه باید ریشه ها و ابعاد آن را بشناسد و برای خشکاندن آن گام های اساسی بردارد. اراده اصولی دولت جمهوری اسلامی ایران قطعاً در این مسیر قرار دارد و برای تحقق این باور اسلامی و انسانی، از هیچ اقدامی دریغ نخواهد کرد.»

پاسخ «کالین پاول» وزیر خارجه دولت بوش به این پیام این بود که: «از اظهارات مسئولان ایران و سوریه در جهت محکومیت تحرکات تروریستی، تحت تأثیر قرار گرفتیم و این مواضع میتواند زمینه هایی را برای روابط بهتر با دو کشور مذکور فراهم کند. هر چند با ایران، به خاطر حمایتش از تروریسم اختلاف جدی داریم، به خاطر اظهارات دلگرم کننده و ترغیب کننده اش، واشنگتن این موضوع را در هر گونه تصمیمگیری در روابطش

های بزرگ تاریخ بشر این است که دینداری با آزادی روبه روی هم قرار بگیرند که در این صورت هم دین زبان می کند هم آزادی و هم انسانی که شایسته این است که دیندار و آزادخواه باشد. در آمریکا هیچگاه آزادی و دینداری روبه روی هم قرار نگرفته بودند و حالا هم نگاه کنیم مردم آمریکا اغلبشان مردم دینداری هستند و دین ستیزی در آمریکا کمتر است. در عین حال آن نگاهی به دین که مایه و پایه تمدن «انگلو آمریکن» شده، آن دینی است که با آزادی سازگار است و من معتقدم که بشر اگر بخواهد خوشبخت شود باید کاری کند که هم معنویت دین را داشته باشد و هم شرافت و آزادی را. به این جهت است که بنده می گویم به ملت بزرگ آمریکا احترام می گذارم، به خاطر تمدن خوبی که آنها داشتند.» در همین مصاحبه بود که خاتمی از واژه «شهید» برای توصیف شانزدهمین رئیس جمهور ایالات متحده - که در سال ۱۸۶۵ م به دست یک بازیگر ترور شد استفاده کرد: «پیوریتن ها خواستار یک نظامی بودند که در آن خدا با حرمت انسان و آزادی انسان توأم باشد داد. و این تمدن را در نیوانگلند یعنی در شش ایالت انگلستان جدید بنیاد نهادند. اندک اندک این تمدن بسط پیدا کرد و سراسر آمریکا را فرا گرفت حتی با بعضی گرایش های غلط که در آمریکا هم بود (از جمله در بعضی از ایالت های آمریکا منجر به یک نظام سخت برده داری شد) همین تمدن آمریکایی درگیر شد و آن رسم برده داری را القا کرد. شهید های زیادی هم دادند که شهید نامدارش آبراهام لینکلن رئیس جمهور مقتدر، خوب و شرافتمند آمریکا است.» خاتمی مخالفت خود با به آتش کشیدن شدن پرچم آمریکا در ایران را نیز اعلام داشت: «بنده هم در زمینه آتش زدن پرچم به هیچ وجه با آنچه که باعث جریحه دار شدن احساسات ملت و رمز و نمونه ملیت یک کشور باشد موافق نیستم.»

«بیل کلینتون» رئیس جمهور هم دوره خاتمی در آمریکا، پس از گذشت سه هفته به این ابراز احترام خاتمی پاسخ داد و در پیام تبریکی که به مناسبت «عید فطر» منتشر کرد، ایران را «کشوری مهم با میراث فرهنگی سرشار» خواند و از دور بودن دو ملت ایران و آمریکا ابراز تأسف کرد. او البته اختلاف های فیما بین را نیز ناشی از برخی «سیاست های ایران» و در عین حال قابل رفع دانست: «گرچه در مورد برخی سیاست های ایران، با این کشور اختلاف جدی داریم، ولی به اعتقاد من اینها برطرف شدنی است.»

دو ماه بعد نیز «مادلین آلبایت» وزیر خارجه دولت کلینتون از یک سو اتهامات معمول واشنگتن علیه تهران درباره حمایت ایران از تروریسم، مخالفت با روند صلح خاورمیانه و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته ای را تکرار کرد و از سوی دیگر به دست داشتن آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت «محمد مصدق» و نیز حمایت کشورش از حکومت پهلوی اذعان کرد. البرایت در ادامه مواضع خود به سخنان خاتمی درباره «بلند بودن دیوار بی اعتمادی میان دو کشور» اشاره کرد و گفت: «ما می خواهیم با ایران برای از بین بردن آنچه که پرزیدنت

دست در دست شیطان بزرگ نیز نهادهند. آنان محاسن ارتباط با آمریکا را تئوریزه و تبلیغ کرده و حتی خارج از چارچوب های تعریف شده در نظام، اقدام به همکاری و برقراری رابطه با آمریکا نمودند. خاتمی جدید به صراحت می گفت «من هرگز نمی گویم شیطان بزرگ!» وقتی خاتمی رئیس جمهور شد، تلاش های فراوانی از سوی دولت وی، مطبوعات موسوم به زنجیره ای، نمایندگان مجلس ششم و اعضای حزب مشارکت برای برقراری ارتباط با آمریکا صورت گرفت. به یاد بیاوریم که پس از استعفاي خاتمی از وزارت ارشاد در سال ۱۳۷۱، رسانه های غربی به شدت خشمگین شده و از «اصلاح» در درون جمهوری اسلامی اظهار نا امیدی کرده بودند. در همین راستا اسنادی وجود دارند که نشان می دهند مواضع آمریکایی ها و حتی ادبیات آنها نسبت به جمهوری اسلامی ایران پس از روی کار آمدن دولت خاتمی تغییر کرد. بخشی از این تغییر واکنش آمریکایی ها به پیروزی خاتمی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری قابل مشاهده است. برای نمونه، «سام گجنسون» نماینده کنگره آمریکا در مصاحبه ای از خوشحالی «همه» از انتخاب خاتمی سخن می گوید؛ یا «سایروس ونس» مشاور وقت امنیت ملی آمریکا ریاست جمهوری خاتمی را زمان برقراری مجدد روابط دیپلماتیک تهران - واشنگتن می داند. اما شاید صریح ترین موضع در مورد روابط دوجانبه، مربوط به «ریچارد کلمن» باشد که روی کار آمدن اصلاح طلبان را پایان روزهای سردرگمی آمریکا دانست و اضافه کرد: «من به همه مردم دنیا می گویم، ما به ایران باز خواهیم گشت.» البته در این سو، در دولت خاتمی نیز نشانه هایی نزدیک به همین مضامین به چشم می خورد. برخی محققان بر این باورند که مهم ترین بعد سیاست تشنج زدایی خاتمی در اصل تلاش برای کاهش سطح تنش و رویارویی بین ایران و آمریکا بود؛ به گونه ای که رئیس دولت اصلاحات سعی کرد از طریق گفت و گوی مستقیم با مردم و غیر مستقیم با دولت آمریکا، سیاست دولت هاشمی رفسنجانی در پرهیز از تقابل با این کشور را «تعمیق» بخشد. نخستین حرکت خاتمی در راستای اهداف سیاست خارجی دولت اصلاحات در قبال آمریکا را می توان گفت و گوی وی با شبکه سی.بی.اس آمریکا دانست. او در این مصاحبه با اشاره به اینکه جمهوری اسلامی ایران اصل تشنج زدایی را پیشه کرده، در مورد ایجاد رابطه با آمریکا اظهار داشت:

«من مراتب احترام خود را به ملت و مردم آمریکا اعلام می کنم و امیدوارم با مردم آمریکا در آینده ای نزدیک، سخن بگویم ولی از بدی هایی که سیاستمداران آمریکا در پنجاه سال گذشته در حق ما روا داشتند، متأسفم.»

خاتمی یک ماه بعد در گفت و گو با یک شبکه تلویزیونی آمریکایی دیگر (سی.ان.ان.) از ملت آمریکا تمجید کرد و مبانی مذهبی و آزادی آن را ستود. شاید مشهورترین ترین عبارات خاتمی درباره آمریکا در خلال این جملات باشد که تمدن آمریکا را شکل ایده آل تلفیق دین و آزادی - که او در ایران همواره بر آن اصرار داشت - دانست و گفت: «یکی از فاجعه

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۹۷  
هواي  
آزاد

دوم  
خرداد  
۹۸

با تهران مورد توجه قرار می دهد.

واکنش رهبر انقلاب اسلامی اما با واکنش رئیس دولت اصلاحات متفاوت بود. ایشان نیز حوادث ۱۱ سپتامبر را محکوم کردند، اما از این منظر که: «ما طبق اسلام که نظر قطعی ماست کشتار انسانها و قتل عام مردم را محکوم می کنیم، فرقی ندارد که این کشتار دسته جمعی در هیروشیما و ناگازاکی باشد، در قانا، صبرا و شتیلا باشد، در دیر یاسین باشد، در بوسنی و کوزوو باشد، در عراق باشد، یا در نیویورک و واشنگتن باشد. ما هم این عمل را محکوم می کنیم، هم عمل آمریکایی ها در هیروشیما را محکوم می کنیم.»

دو روز بعد از این بیانات، جرج بوش با شعار «یا با مائید یا با تروریست ها» همه کشورهای جهان را ضمن تهدید، به همراهی با خود در «جنگ علیه تروریسم» فراخواند. سپس رسانه های موسوم به زنجیره ای برای اثبات ضرورت همکاری با آمریکا در جنگ با تروریسم، تبلیغات وسیعی انجام دادند و حتی پاول نیز به رسانه ها گفت که «جک استراو» وزیر خارجه انگلیس در سفر خود به تهران، حامل پیام آمریکا برای جلب همکاری تهران با واشنگتن است. پس از آن آیت الله خامنه ای مواضع صریح تری اتخاذ کردند: «همه بدانند که ایران اسلامی در هیچ حرکتی که رهبری آن با آمریکا باشد شرکت نخواهد کرد. البته مبارزه با تروریسم و ناامنی فضای زندگی انسانها یک مبارزه لازم و یک جهاد است. منتها این یک حرکت جهانی است و باید رهبری صالح داشته باشد.»

اما آنگونه که «ایران کراکر» دیپلمات کهنه کار آمریکایی در خاطرات خودنوشت و دولت خاتمی هیچگاه تکذیبش نکرد، هفته نخست اکتبر، یعنی پس از بیانات صریح رهبری، سه دیپلمات ایرانی به ژنو رفته و با «کراکر» درباره نحوه همکاری تهران - واشنگتن در جنگ با تروریسم دور یک میز نشستند. طبق نوشته های کراکر، دو سه روز پس از مذاکرات ژنو (دو روز قبل از حمله آمریکا به افغانستان) است که دستگاه سیاست خارجی دولت «جرج بوش» فهرستی از کشورها و گروه هایی که از نظر دولت آمریکا تروریست یا حامی تروریسم به شمار می رفتند، منتشر می کند. شاید برای دولت خاتمی غیرقابل انتظار بود، اما در فهرست وزارتخانه تحت مدیریت «کالین پاول»، نام ایران نیز در میان کشورهای حامی تروریسم به چشم می خورد.

سرانجام ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ یعنی نهم بهمن ماه ۸۰ نیز جرج بوش در سخنرانی سالانه خود صراحتا ایران را کشوری جزو محور شرارت معرفی کرد. برآشفتگی دولت خاتمی از این تناقضات رفتاری دولت بوش و بازی خوردن دستگاه سیاست خارجی اصلاحات را از آن جا می توان دریافت که یکی از دیپلمات های حاضر در مذاکره با کراکر در مقاله خود برای نیوزویک نامی از دیپلمات ها نبرده و فقط گفته هر سه در آمریکا تحصیل کرده بودند، پس از سخنرانی بوش در کابل سراغ کراکر را گرفته و می گوید: «شما دارید چکار می کنید؟». گویا کراکر که نمی داند چه بگوید، خود را از رودربایستی ایجاد شده خلاص می کند و پاسخ می دهد: «ببین، من فقط درباره امور کابل مسئولیت دارم»

## یک نگاه

**شبکه چهار رادیویی بی.بی.سی از ارسال نامه ای در سال ۲۰۰۳ م توسط دولت «سید محمد خاتمی» خطاب به مقامات کاخ سفید خبر داد. آنگونه که این شبکه رادیویی اعلام کرد، دولت وقت ایران در نامه برای حل همه اختلافات فی مابین اعلام آمادگی کرد. تلاش برای خلع سلاح «حزب الله لبنان»، شفاف سازی تمامی فعالیت های هسته ای، دست برداشتن از حمایت گروه های فلسطینی و... از جمله مواردی بود که در نامه مذکور دولت ایران به جرج بوش پیشنهاد داده بود.**

### | تلاش برای خلع سلاح حزب الله لبنان |

یک ماجرای حیرت انگیز دیگر که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م رخ داد و البته بعدها افشا شد، نامه محرمانه و مربوبانه ای بود که وزارت خارجه دولت اصلاحات خطاب به رئیس جمهور آمریکا نوشت و البته با بی توجهی و تحقیر مخاطب روبه رو شد تا نتایج اتخاذ سیاست تنش زدایی با دشمنان قسم خورده ایران بیش از پیش برای مجریان این خط مشی روشن شود. ۲۵ سپتامبر سال ۲۰۰۶ م (۵ مهر ۸۵) شبکه چهار رادیو بی.بی.سی از ارسال نامه ای در سال ۲۰۰۳ م توسط دولت «سید محمد خاتمی» خطاب به مقامات کاخ سفید خبر داد. آنگونه که این شبکه رادیویی اعلام کرد، دولت وقت ایران در نامه برای حل همه اختلافات فی مابین اعلام آمادگی کرد. تلاش برای خلع سلاح «حزب الله لبنان»، شفاف سازی تمامی فعالیت های هسته ای، دست برداشتن از حمایت گروه های فلسطینی و... از جمله مواردی بود که در نامه مذکور دولت ایران به جرج بوش پیشنهاد داده بود. رادیو بی.بی.سی در گزارشی طعنه آمیز که به طریقی در صدد نشان دادن ترس دولت وقت تهران از حمله نظامی آمریکا به منطقه بود، ماجرا را اینگونه افشا کرد:

«آوریل ۲۰۰۳ میلادی، در شرایطی که تانک های آمریکایی در خیابان های بغداد حرکت می کردند، این نگرانی در تهران شدت می گرفت که شاید پس از عراق نوبت ایران باشد. یک ماه بعد، ایران در اقدامی بی سابقه و با واسطه سوئیسی ها نامه برای دولت آمریکا فرستاد که در آن آمادگی خود را برای حل همه اختلافها اعلام کرده بود. در این نامه، ایران نه تنها از دست برداشتن از حمایت گروه های فلسطینی سخن به میان آورده بود، بلکه پیشنهاد داده بود برای خلع سلاح حزب الله تلاش کرده و تمام فعالیت های هسته ای خود را شفاف کند. در ازای این همه، ایران از آمریکا خواست از رفتار خصمانه خود نسبت به جمهوری اسلامی دست بکشد و در بیانیه ای تصریح کند که ایران جزو محور شرارت نیست.» محمد حسین عادلی که در آن زمان معاون وزیر امور خارجه ایران بود می

گوید: «آن نامه برای آمریکاییها فرستاده شد تا نشان دهد که ما آماده گفت و گو و حل معضلات هستیم. این اقدام در راستای سیاست های محمد خاتمی بود که می خواست همه راه های مسالمت آمیز را بیازماید». «لری ویلکینسون»، رئیس دفتر «کالین پاول»، وزیر خارجه وقت آمریکا، می گوید: «تنها چیزی که من دیدم گزارشی بود از اینکه چنین نامه ای دریافت شده و پاسخی که از طریق مقام های سوئیسی برای ایران فرستاده شد. پاسخی شبیه به اینکه چطور به خود اجازه میدید چنین پیشنهاد «گستاخانه ای بدهید». افشای خبر نامه دولت سابق به مقامات کاخ سفید و آشکار شدن رفتار دولتمردان آمریکا با این نامه در رسانه های خبری انعکاس فراوانی داشت. صاحب نظران سیاسی معتقدند این موضوع یعنی ارسال نامه به دولت آمریکا بلافاصله پس از تصرف عراق و نیز پیشنهاد معامله بر سر برخی اصول بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در آن برهه به شدت کشور را در موضع انفعال قرار داد. حقیقت آن است که هزینه این موضوع برای کشورمان کمتر از هزینه ماجراهای «ایران گیت» و «واتر گیت» برای ایالات متحده نبود. افشای این ماجرا اما با تکذیب سنگین دولت سابق مواجه شد، به طوری که «عبدالله رمضانزاده» در گفت و گویی به کلی چنین نامه ای را تکذیب کرد. با این حال مقاله «دنيس راس»، مشاور ارشد جرج بوش پدر و پسر، فرستاده ویژه کلینتون در مسائل خاورمیانه و مشاور خارجه «باراک اوباما»، که در مجله «نیوزویک» به چاپ رسید، نه تنها نگارش و ارسال نامه دولت اصلاحات به جرج بوش را تأیید کرد که از نویسنده این نامه نیز اسم برد. «دنيس راس» در ابتدای این مقاله به نفوذ قدرت منطقه ای ایران در دولت احمدی نژاد اشاره و در ادامه با بیان اینکه هنوز هم برای متوقف کردن ایران در برنامه هسته ای دیر نشده است، برای ادعای خود اینگونه ادرس داد: «تاریخ نشان داده ایران در مقاطعی در قبال فشار سیاسی بین المللی جواب دلخواه را داده است. برای مثال در سال ۲۰۰۳ م پس از نابودی ارتش عراق توسط نیروهای آمریکایی، دولت وقت از طریق سفیر سوئیس در ایران پیامی به واشنگتن ارسال کرد تا با این کار نگرانی های آمریکا را درباره برنامه های تسلیحاتی تهران و حمایت ایران از حزب الله و حماس تا حدی تخفیف دهد». راس یاد آور می شود: «صادق خرازی، معاون وزیر امور خارجه دولت وقت که این پیام را تنظیم کرده بود، گفت بیم ها و هراس ها آنها را مجبور کرد دست به این کار بزنند. اما برعکس، سال پیش که سازمان اطلاعاتی آمریکا گزارشی راجع به ایران منتشر کرد، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور دولت جدید ایران در اظهاراتی جنجالی گفت رویارویی با آمریکا اثر بخش است و آمریکا از موضع خود عقب نشسته است». پس از نگارش این یادداشت، دست اندرکاران دولت خاتمی انکار را بی فایده دیده و زبان به اعتراف گشودند. «صادق خرازی» در جلسه بررسی سیاست خارجی دولت هشتم در بنیاد باران اظهار داشت: «در سال ۲۰۰۳ م دیوار بی اعتمادی بلندی میان ایران و آمریکا وجود داشت و هر لحظه ممکن بود آمریکا به ما حمله کند، به همین خاطر به پیشنهاد من دولت هشتم نامه ای به آمریکا نوشت و همراهی اش با برخی سیاست های خاورمیانه ای آمریکا مثل سازش در فلسطین و لزوم تبدیل حزب الله لبنان به یک حزب سیاسی و شفاف سازی فعالیت های هسته ای ایران را اعلام کرد». خرازی البته تحقیر دولت وقت تهران از سوی واشنگتن را نیز اینگونه توجیه کرد که «اما دیوار بی اعتمادی میان ایران و آمریکا به قدری بلند بود که آمریکایی ها حتی نامه را بررسی نکردند». خرازی در گفت و گویی که روزنامه سرمایه با وی ترتیب داد تا از جزئیات این نامه بپرسد، گفته های پیشین خود در این باره را کافی دانست: «من بارها درباره این نامه صحبت کرده ام و جزئیاتی را گفته ام. از آنجایی که بارها درباره این نامه سخن گفته ام دیگر چیزی برای گفتن نیست». نگارش این نامه که بر خلاف منویات، توصیه ها و هشدارهای صریح رهبر انقلاب انجام شد، آمریکایی ها را برای مدتی در این خیال خام برد که ایران ترسیده و «اگر واشنگتن عرصه را بر ایران تنگ کند»، تهران تسلیم خواهد شد. اما همان طوری که در نوشته راس نیز دیده می شود، روی کار آمدن دولت اصول گرا حباب این توهم را شکست.





۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹

۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳

۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷

۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱

۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۹۹

هوای آزاد

دوم خرداد ۹۸



# از سعد آباد تا پاریس تقریباً هیچ!

تاریخچه مذاکرات هسته‌ای در دولت سید محمد خاتمی

ناهید پیری

ترم هشت کاردرمانی علوم پزشکی شهید بهشتی

| آغاز کشمکش |

پس از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا و متحدانش در اواخر سال ۱۳۸۰ به بهانه مبارزه با گروهک تروریستی القاعده، به کشور افغانستان حمله کردند و آنجا را به اشغال خود درآوردند. این موضوع که سبب ترس طیف اصلاح طلب در ایران شده بود، سبب گردید تا در ۳۱ اردیبهشت سال ۱۳۸۱، تعداد ۱۲۷ نفر از نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم، در نامه سرگشاده‌ای خطاب به رهبر معظم انقلاب، از ایشان بخواهند تا با نوشیدن جام زهر و عقب نشینی از برخی مواضع انقلابی، از اشغال ایران به وسیله آمریکا جلوگیری کنند. تلقی آنان بود که آمریکا قصد لشکرکشی به ایران را دارد و چون نمی‌توان در برابر آمریکا ایستادگی کرد، پس باید تسلیم خواسته‌های او شد و از این طریق جلوی حمله آمریکا را گرفت. پس از مدتی، جمهوری اسلامی ایران در پاییز سال ۱۳۸۱ رسماً دستیابی به فناوری هسته‌ای را اعلام کرد. اعلام این خبر باعث شد تا دولت‌های غربی، رژیم صهیونیستی و گروهک منافقین، همه روزه به انتشار خبرهایی علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران بپردازند. در این شرایط محمد البرادعی، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به ایران سفر کرد و سپس در تاریخ ۲۶ اسفند سال ۱۳۸۱ گزارش سفر خود به تهران را به اعضای شورای حکام آژانس ارائه داد. پس از آن، ظرف مدت کوتاهی، یک فضای سنگین و رعب‌انگیز سیاسی و رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران در محیط بین‌المللی به وجود آمد. رسانه‌های غربی کوشیدند تا از طریق صفحه‌آرایی گسترده، برنامه هسته‌ای ایران را تهدیدی آشکار برای صلح و امنیت جهانی جلوه دهند و افکار عمومی جهانی را علیه جمهوری اسلامی جهت‌دهی نمایند. این تبلیغات به باز شدن پرونده‌ی ایران در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انجامید. طبق گزارشی که در سال ۱۳۸۵ برخی رسانه‌های آمریکایی منتشر کردند، در اردیبهشت سال ۱۳۸۲، صادق خرازی معاون وزیر خارجه وقت ایران با نگارش نامه‌ای تلاش کرد تا خواسته

هم حزبی‌هایش در مجلس ششم از رهبر انقلاب، یعنی همان مقامات غربی نیز که ترس و نگرانی مسئولین دولت وقت را عقب‌نشینی از مواضع انقلابی را خود اجرا کند. وی در این نامه دیدند، فرصت را برای باج‌گیری از ایران مناسب دیدند. لذا در که با وساطت سفارت سوئیس به وزارت خارجه وقت آمریکا اردیبهشت ۱۳۸۲ جنجال بر سر پرونده هسته‌ای ایران دوباره ارسال شد، نوشته بود که در ازای خروج نام ایران از محور اوج گرفت و در خرداد همان سال موضوع پرونده ایران در شرار تفرش قطعات هواپیما به ایران از سوی آمریکا، ایران دستور کار شورای حکام قرار گرفت.

هم متعهد می‌شود فعالیت هسته‌ای خود را شفاف کند و از خلع سلاح حماس و حزب‌الله حمایت کند. خود صادق خرازی نیز با تأیید نگارش نامه، می‌گوید: «ما برای اعتماد سازی اقدام به نگارش این نامه کردیم. به در پی فضا سازی‌های آمریکا در تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳ (۲۰ خرداد ۱۳۸۴) پرونده هسته‌ای ایران نخستین بار با عنوان پرونده اضطراری، در هفتمین دستور اجلاس شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار گرفت. به دنبال آن در تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ (۲۵ خرداد ۱۳۸۲) با وزرای خارجه کشور های عضو اتحادیه اروپا، در اجلاس لوکزامبورگ طی بیانیه‌ای از ایران خواستند بدون قید و شرط پروتکل الحاقی را امضا کنند.

در چنین اوضاعی، سران حزب مشارکت که دولت خاتمی و مجلس ششم را در قبضه قدرت خود داشتند و از اجرای حمله آمریکا به افغانستان و عراق به شدت ترسیده بودند، زمره پذیرش پروتکل الحاقی را سر دادند. در این راستا، محمدرضا خاتمی دبیرکل حزب مشارکت و نایب رئیس مجلس ششم، طی مصاحبه‌ای با روزنامه الوطن چاپ عربستان، در تیرماه ۱۳۸۲ با وجود زیر پا گذاشتن مکرر تعهدات در قبال برنامه هسته‌ای ایران توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، می‌گوید: «من معتقدم هیچ گونه مشکلی برای امضای پروتکل الحاقی وجود ندارد. پروتکل تعریف شده است و ما هیچ شرطی جز امضای آن نداریم.» به گفته علی باقری، معاون دبیر سابق شورای عالی امنیت ملی - هنگامی که غربی‌ها فعالیت دولت و مجلس را مشاهده می‌کنند، وزیر امور خارجه انگلیس در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۲ نامه‌ای به ایران می‌نویسد مبنی بر این که برنامه هسته‌ای ایران باید تعلیق شود.

در چنین شرایطی مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران در همان تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۲، درباره شیوه مقابله با تهدیدات دشمن می‌فرماید: «هرگونه عقب‌نشینی در مقابل قدرت متکبر و زورگو، تشویق به تعرض و تجاوز بیشتر خواهد بود. این را ما در طول چند سال در صحنه‌های گوناگون تجربه هم کرده‌ایم. هر جا عقب نشینی مشاهده کرده‌اند، یک قدم جلو آمده‌اند؛ ممنون نشده‌اند که بگویند بالاخره اینها یک امتیاز دادند، ما هم یک امتیاز

یک نگاه

**هرگونه عقب‌نشینی در مقابل قدرت متکبر و زورگو، تشویق به تعرض و تجاوز بیشتر خواهد بود. این را ما در طول چند سال در صحنه‌های گوناگون تجربه هم کرده‌ایم. هر جا عقب‌نشینی مشاهده کرده‌اند، یک قدم جلو آمده‌اند؛ ممنون نشده‌اند که بگویند بالاخره اینها یک امتیاز دادند، ما هم یک امتیاز بدیم. در مقابل و مواجعه قدرت، این حرف‌ها معنا ندارند. قدرت‌های مادی این مطالب سرشان نمی‌شود. وقتی دیدند طرف یک قدم عقب رفت یا مرعوب شد، احساس می‌کنند پس باید فشار را بیشتر کرد....**  
**«مقام معظم رهبری ۱۵ مرداد ۱۳۸۲»**

بدهیم. در مقابله و مواجهه قدرت، این حرف ها معنا ندارند. قدرت‌های مادی این مطالب سرشان نمی‌شود. وقتی دیدند طرف یک قدم عقب رفت یا مرعوب شد، احساس می کنند پس باید فشار را بیشتر کرد.»

علی‌رغم مواضع صریح مقام معظم رهبری و ایستادن در مقابل زورگویی های دشمن عدم عقب نشینی و وادادگی در برابر آنان، الهه کولایی عضو ارشد حزب مشارکت، در گفتگو با روزنامه یاس نو ارگان حزب مشارکت با اتخاذ یک رویکرد سازشکارانه، در مرداد ۱۳۸۲ اظهار می دارد:

«با پیوستن بدون قید و شرط ایران به پروتکل الحاقی، برنامه‌های هسته‌ای ایران شفاف می‌شود.»

به دنبال آن، دولت خاتمی در تاریخ سوم شهریور ۱۳۸۲، نامه‌ی رسمی اعلام آمادگی ایران برای مذاکره با آژانس را، پیرامون پذیرش پروتکل الحاقی، به آقای البرادعی تسلیم کرد.

شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که انفعال دولت خاتمی را دیده بود، روز ۲۱ شهریور ۱۳۸۲ قطعنامه‌ای را به پیشنهاد کشورهای اروپایی به تصویب رساند که ضرب‌الاجل ۵۰ روزه‌ای را تا ۲۹ آبان برای ایران تعیین کرد تا پروتکل الحاقی را امضا کند. این قطعنامه همچنین از ایران خواسته بود که هر گونه برنامه غنی سازی اورانیوم را متوقف و ثابت کند که در حال تولید سلاح اتمی نیست. اما باید توجه داشت که بر اساس مفاد صریح اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، طرح هرگونه درخواست و الزام ایران به تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی، خلاف مقررات آژانس می باشد. آژانس بر مبنای اساسنامه خود، حق الزام ایران به تعلیق را ندارد و درج چنین درخواستی در قطعنامه شورای حکام هم فاقد مشروعیت بوده است. آقای البرادعی، مدیرکل آژانس نیز پس از تصویب قطعنامه شهریور ۱۳۸۲، ضمن اعلام این موضوع که ایران بایستی کلیه فعالیت های مربوط به غنی سازی اورانیوم و چرخه سوخت را متوقف سازد وی بیان داشت که:

«خواست آژانس و شورای حکام در قطعنامه صادره، با قوانین موجود بین المللی در زمینه هسته‌ای مطابقت ندارد اما با وجود غیرقانونی بودن قطعنامه، ایران بایستی تمامی فعالیت های مرتبط با غنی سازی را متوقف سازد.»

اما مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۸۲ یعنی سه روز پس از التیماتوم شورای حکام، در دیدار فرماندهان رده‌های مختلف سپاه پاسداران، با اشاره تلویحی به زورگویی شورای حکام، می‌فرماید:

«همچنان که پروردگار کریم وعده تخلف ناپذیر داده است، ایستادگی در برابر دشمنان، آنان را از غلبه بر ملت ایران مایوس خواهد کرد و به فضل پروردگار ملت ایران همچون گذشته آماده این مقاومت و پایداری است.»

سران حزب مشارکت پس از انتشار قطعنامه شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی و مضاعف شدن فشارهای سیاسی به ایران، هماهنگ با سیاست کشورهای غربی در صد القای ترس و عدم توانایی مقابله با تهدیدات کشورهای استکباری برآمدند. به نوشته روزنامه نسیم صبا در مهرماه ۱۳۸۲، محمدرضا خاتمی (دبیرکل حزب مشارکت و نایب رئیس مجلس ششم) در یک موضع گیری قابل تامل، به اتحادیه اروپا حق داد که از فعالیت‌های هسته‌ای ایران نگران باشند و این نگرانی را امری طبیعی دانست که نباید از آن به دخالت تعبیر کنیم!

نمایندگان اصلاح طلب در قضیه انرژی هسته‌ای به اینجا قناعت نکردند و طرح سه فوریتی آماده ساختند تا نظام را به پذیرش قطعنامه شورای حکام ملزم سازند. مطلبی که روزنامه شرق در شهریورماه ۸۲ در گزارشی از فراکسیون حزب مشارکت در مجلس ششم، آن را فاش ساخته و نوشت:

«یکی از محورهای اصلی این جلسه، به اعتراض اکثریت نمایندگان حاضر در جلسه به فرصت های از دست رفته اختصاص داشت. بسیاری از نمایندگان دوم خردادی معتقدند که مجلس باید با تصویب قانون، دولت را ملزم به پذیرش پروتکل الحاقی نماید.»

این دقیقاً موضوعی است که یکی از سه وزیر خارجه کشورهای

## یک نگاه

**«یادم هست که در گفتگوهای سعدآباد، جگ استراو وزیر خارجه انگلیس، در زمان استراحت پس از مذاکرات، جلوی وزیر خارجه وقت ایران، کمال خرازی مثل یک فاتح در برابر کسی که تسلیم شده، در کمال بی ادبی عمل کرد و پای خود را روی میز دراز کرد.»**

**جگ استراو در توصیف این گستاخی خود، گفته بود: «ما میوه اشغال عراق را در سعدآباد چیدیم.»**

**«سفیر سابق ایتالیا در ایران»**

تن به شرایط تحمیلی اروپایی‌ها داد که مشخص بود کاملاً از تهدیدات آنها ترسیده است. سفیر سابق ایتالیا در ایران نیز در این رابطه گفته بود:

«یادم هست که در گفتگوهای سعدآباد، جگ استراو وزیر خارجه انگلیس، در زمان استراحت پس از مذاکرات، جلوی وزیر خارجه وقت ایران [کمال خرازی] مثل یک فاتح در برابر کسی که تسلیم شده، [در کمال بی ادبی] عمل کرد و پای خود را روی میز دراز کرد.»

جگ استراو در توصیف این گستاخی خود، گفته بود: «ما میوه [اشغال] عراق را در سعدآباد چیدیم.»

در توافقنامه سعدآباد، طرف غربی از ما سه مورد را خواستار شد که آنها در قطعنامه شورای حکام در ۲۱ شهریور ۸۲ نیز آمده بود: «تعلیق غنی‌سازی، اجرای سریع پروتکل الحاقی و ارائه یک اظهارنامه کامل درباره تاریخچه فعالیت‌های هسته‌ای ایران.» اروپایی‌ها هم ظاهراً سه تعهد در مقابل ایران قبول کردند: «یکی کمک به توسعه فعالیت صلح آمیز هسته‌ای ایران، دیگری کمک در جهت عاری شدن خاورمیانه از سلاح‌های هسته‌ای و در نهایت بسته شدن پرونده ایران در آژانس بین المللی اتمی.» در این راستا ایران به هر سه تعهد خود عمل کرد اما طرف غربی به هیچ‌یک از تعهدات خود عمل نکرد.

یک روز بعد از امضا شدن بیانیه تهران، آدام ارلی معاون سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، درباره نقش پشت پرده آمریکا در این مذاکرات گفت:

«وادر کردن ایران به انجام چنین کاری، نتیجه‌ی یک تلاش چند جانبه بود که ما خواهان آن بودیم و به طور کامل در آن شرکت داشتیم.» یعنی در واقع سه کشور اروپایی در هماهنگی کامل با آمریکا، این پرونده را به جلو می برند.

آدام ارلی دو روز بعد از آن نیز طی سخنانی گفت: «وزرای خارجه سه کشور اروپایی در مذاکرات خود در تهران، هیچ امتیازی به ایران ندادند.»

یوشکا فیشر وزیر امور خارجه آلمان نیز در بازگشت از ایران، در فرودگاه برلین با خرسندی تمام گفت:

«آلمان، فرانسه و انگلیس، هیچ امتیازی به تهران ندادند.» اظهارات مقامات اروپایی و آمریکایی، صحت گفتار مقام معظم رهبری در تاریخ ۷ خرداد ۸۲ را اثبات کرد؛ آنجا که فرمودند:

«بعضی ها می گویند چیزی بدیم و چیزی بگیریم! بدهیم درست است، بگیرمش درست نیست؛ هیچ چیز نخواهد داد.» سفیر آلمان در تهران، بعدها پرده از هدف نهایی کشورهای اروپایی از توافقنامه سعدآباد برمی دارد و در یک برنامه تلویزیونی در پاسخ به سوال مجری صدا و سیما صراحتاً به مردم ایران اعلام می‌کند:

«من نمی خواهم شما را فریب بدهم. ما خواستار تعلیق همیشگی فعالیت های هسته‌ای ایران هستیم.»

در تاریخ اول آبان ۱۳۸۲، طرف ایرانی در یک بذل و بخشش بی سابقه، اظهارنامه‌ها و اسناد برنامه هسته‌ای ایران در گذشته را به آژانس ارائه کرد. آقای البرادعی طی مصاحبه ای در این خصوص گفت:

«مجموعه عظیمی از اسناد به آژانس ارائه شده است که ما باید کار راستی‌آزمایی در خصوص آنها را آغاز کنیم.»

در واقع طرف ایرانی در یک اظهارنامه ۱۰۳۳ صفحه‌ای فعالیت‌های هسته‌ای ایران را به آژانس تسلیم کرد که در آن جزئیات مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران از پیش از انقلاب تا آن تاریخ وجود داشت. در واقع ما در یک اقدام بی سابقه در طول تاریخ همکاری کشورها با آژانس ۱۰۳۳ صفحه سند تقدیم آژانس کردیم که طی آن حجم انبوهی از اطلاعات به کلی سری کشور به دلیل ارائه این اسناد به آژانس، در اختیار سرویس‌های جاسوسی غرب قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین تبعاتی که ارائه این اظهارنامه به غرب داشت، این بود که آنها بر مبنای این اطلاعات توانستند بازارهای غیررسمی را که ایران به طور قانونی از آنها مواد و تجهیزات لازم برای توسعه فعالیت‌های هسته‌ای خود را خریداری کرده بود، شناسایی پروتکل الحاقی بپیوند و فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را به و تعطیل کنند. آقای حسن روحانی درباره اطلاعاتی که در دسترس بازرسان آژانس قرار داده بود، می‌گوید:

اروپایی در هنگام مذاکره با هیئت ایرانی مطرح کرده بود که: اگر شما هم تن به پذیرش قطعنامه ندهید، ما خبر داریم که مجلس شما با یک طرح سه فوریتی شما را ملزم به چنین کاری خواهد کرد.

## مذاکرات سعد آباد تهران |

در چنین شرایطی در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۸۲، آقای حسن روحانی به عنوان مسئول ارشد پرونده هسته‌ای ایران در دولت اصلاحات انتخاب شد و کمتر از دو هفته پس از آن، یعنی در تاریخ ۲۴ مهر ۸۲، روحانی در دیدار با محمد البرادعی، مدیرکل آژانس اتمی، آمادگی خود را برای امضای پروتکل الحاقی اعلام کرد! این موضع انفعالی در حالی بود که مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۸۲ در دیدار با ائمه جمعه سراسر کشور، مسئولین کشور را به استقامت و ترفتن زیر بار حرف زور توصیه کرده، فرموده بودند:

«زورگویان جهانی به خوبی واقفاند که ما سلاح هسته‌ای نداریم بلکه آنچه آنها را نگران کرده، دستیابی ملت ایران به دانش هسته‌ای است زیرا جهان استکبار نمی‌تواند بپذیرد که ایران اسلامی با شعارهای عدالت خواهانه و آزادی طلبانه خود، به رشد و توسعه و پیشرفت علمی دست یابد...»

مسئولین دولت اصلاحات، با اعلام آمادگی برای امضای پروتکل الحاقی، نشان دادند که بنا ندارند به توصیه‌های مقام معظم رهبری عمل کنند. کالین پاول، اولین وزیر امور خارجه دولت جورج بوش، در گفتگویی با بی.بی.سی به مناسبت ۱۱ سپتامبر، از دیدارش با کمال خرازی وزیر امور خارجه دولت خاتمی، و گفتگوی دو طرفه پرده برداشت. پاول اظهار داشت که کمال خرازی به طور خصوصی به وی گفته بود که پیگیری برنامه‌ی هسته‌ای، اولویت دولت اصلاحات نیست. طرف‌های غربی نیز که ضعف و عقب‌نشینی طرف ایرانی را مشاهده کردند، ادعاهای بیشتری را مطرح نمودند. در چنین شرایطی، دولت خاتمی به جای آن که مسائل هسته‌ای را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی حل و فصل نماید، با نمایندگان سه کشور اروپایی انگلستان، آلمان و فرانسه وارد مذاکره شد! در حقیقت سیاست خارجی دولت خاتمی، ادامه همان سیاست خارجی دولت آقای هاشمی بود. در آن زمان نیز دولت آقای هاشمی با مشروعیت دادن به ۳ کشور مذکور موسوم به تروئیکای اروپا، چندین سال مذاکراتی را تحت عنوان گفتگوی انتقادی با آنها انجام می داد که در واقع محاکمه جمهوری اسلامی ایران از جانب کشورهای مذکور بود! دولت خاتمی نیز با مذاکره با آنان به جای آژانس، در واقع به مداخلات غیر قانونی آنان مشروعیت داد. در این راستا مذاکرات چهارجانبه‌ی تهران با حضور وزرای خارجه سه کشور انگلستان، آلمان و فرانسه در تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۸۲ در تهران برگزار شد. پس از این مذاکرات بیانیه‌ای صادر شد که به بیانیه سعدآباد معروف شد و طبق آن طرف مذاکره‌کننده ایرانی پذیرفت که ایران به پروتکل الحاقی بپیوندد و فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را به و تعطیل کنند. آقای حسن روحانی درباره اطلاعاتی که در حالت تعلیق درآورد، طرف مذاکره کننده ایرانی در شرایطی



«در اجرای پروتکل، جمهوری اسلامی ایران توانست حداکثر تلاش خود را برای حفظ اطلاعات و اسرار استراتژیک - امنیتی کشور به خرج دهد به نحوی که به اعتراف مسئولین آژانس، جمهوری اسلامی ایران اطلاعاتی را در اختیار آنها قرار داد که قبلاً از سایر منابع کسب کرده بودند!»

البته آقای حسن روحانی اشاره نمی‌کند که این سایر منابع! چه کسانی بوده‌اند، اما هنگامی که بعدها مشخص شد که یکی از اعضای تیم مذاکره کننده، جاسوس انگلیس بوده و نفر بعدی نیز با داشتن غیرقانونی تابعیت کشور سوئیس، شریک کمپانی‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی بوده، به خوبی مشخص شد که اطلاعات فوق قبلاً از طریق چه منابعی به دست آنها رسیده بود!

در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۸۲ یعنی حدود کمتر از دو هفته پس از توافق سعدآباد، مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران نظام، فضای حاکم بر تعاملات دیپلماتیک را چنین تبیین می‌کنند: «اگر قرار باشد دشمنان به مراکز قدرت زیاده‌خواهی کنند و سنگر به سنگر جلو بیایند و ما هم عقب‌نشینی کنیم، این شیوه تسلیم به هیچ وجه درست نیست و اجازه چنین کاری هم داده نخواهد شد.»

یعنی مقام معظم رهبری تلویحاً از معاهده سعدآباد به عنوان یک عقب‌نشینی و تسلیم شدن طرف ایرانی یاد می‌کند، اما ظاهراً این هشدار به گوش آقایان اثر نمی‌کند!

معاهده سعدآباد، فعالیت‌های هسته‌ای ایران را فلج کرده و در عوض چیزی که نصیب ایران شد، قطعه‌نامه‌های مداوم شورای حکام علیه ایران بود. کشورهای غربی در تاریخ ۵ آذر ماه ۸۲، بر خلاف انتظار تیم مذاکره کننده ایرانی، دومین قطعه‌نامه‌ی پیشنهادی خود علیه ایران را به شورای حکام تحویل دادند. شورای حکام در این قطعه‌نامه شدیدالحن خود، علاوه بر درخواست‌های قبلی، تهدید نمود که چنانچه کوتاهی‌های جدی و بیشتر از جمهوری اسلامی ایران دیده شود، شورا فوراً تشکیل جلسه خواهد داد و تصمیمات لازم را اتخاذ خواهد نمود. با این وجود، آقای حسن روحانی در یک ادعای عجیب، می‌نویسد:

«قطعه‌نامه ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ (۵ آذر ۸۲) شورای حکام، تا اندازه زیادی بر مطالبات جمهوری اسلامی ایران انطباق داشت!!»

## پروتکل الحاقی چیست؟

در ابتدای سال ۱۹۹۲، شورای حکام آژانس تصمیمات متعددی را در زمینه تقویت سیستم نظارتی آن، پی‌تی (معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) اتخاذ کرد. شورا در ماه دسامبر ۱۹۹۳ مطالعه‌ی برنامه‌ای را به منظور تهیه پیشنهادی در زمینه تقویت سیستم نظارتی، به مدت ۲ سال شروع کرد که با عنوان پروتکل «۹۳+۲» و یا پروتکل الحاقی نامیده شد. پروتکل ۹۳+۲ برای کشورهای عضوی طراحی شده است که موافقت‌نامه بازرسی و نظارت را با آژانس امضا کرده‌اند. هدف از تصویب این پروتکل، تقویت سیستم نظارتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌های فاقد سلاح‌های هسته‌ای عضو آن، پی‌تی و نظارت بر اجرای آن طبق معاهده مذکور است. جمع‌آوری و گسترده‌ی اطلاعات در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌های فاقد سلاح‌های هسته‌ای و دسترسی و بازرسی از مکان‌ها و سایت‌های مختلف این کشورها، اساس پروتکل الحاقی را تشکیل می‌دهد. این پروتکل به گونه‌ای طراحی شده است تا با کسب اطلاعات بیشتر و دسترسی گسترده‌تر به محل‌های فعالیت‌های هسته‌ای و حتی غیر هسته‌ای دولت‌ها، فعالیت‌های هسته‌ای مخفیانه احتمالی دولت‌ها را کشف و از دسترسی آنها به سلاح‌ها هسته‌ای جلوگیری کند. باید توجه داشت که پذیرفتن پروتکل الحاقی، به معنای واگذاری بخشی از حاکمیت کشور به یک سازمان بین‌المللی است که اساساً کار آن بر مبنای تبعیض بین کشورها قرار دارد. تهدیداتی که کشور طبق این پروتکل می‌پذیرد، بسیار گسترده‌تر از سایر تعهدات بین‌المللی در قالب کنوانسیون‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات است. از طرف دیگر، موضوعات پروتکل مربوط به رابطه ایران و آژانس نیست، بلکه اساساً یک موضوع امنیتی است که آمریکا آن را تعقیب و پیگیری می‌کند

## یک نگاه

**امضای پروتکل الحاقی در فضای هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل توسط هر کشوری، نتایج منفی علیه حاکمیت ملی، استقلال و یکپارچگی آن کشور خواهد داشت. اما به راستی چه کسی عامل اصلی پذیرش پروتکل الحاقی بود؟ پروتکلی که چنین تبعات غیر قابل جبرانی را برای کشور به بار می‌آورد. در پاسخ به این سوال دیوید فیلیپس، عضو ارشد شورای روابط خارجی آمریکا، در سال ۱۳۸۳ طی مصاحبه‌ای به نقش آقای حسن روحانی در پذیرش پروتکل الحاقی، چنین اشاره می‌کند: «شخصیت کلیدی ایران در پذیرش پروتکل الحاقی، حسن روحانی بود که در حال حاضر دبیر شورای امنیت ملی است.»**

تا از طریق آن، پرونده ایران را امنیتی کرده و به این بهانه، دست به اقدامات جدی علیه کشور بزنند. بدین ترتیب امضای پروتکل الحاقی در فضای هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل توسط هر کشوری، نتایج منفی علیه حاکمیت ملی، استقلال و یکپارچگی آن کشور خواهد داشت. اما به راستی چه کسی عامل اصلی پذیرش پروتکل الحاقی بود؟ پروتکلی که چنین تبعات غیر قابل جبرانی را برای کشور به بار می‌آورد. در پاسخ به این سوال دیوید فیلیپس، عضو ارشد شورای روابط خارجی آمریکا، در سال ۱۳۸۳ طی مصاحبه‌ای به نقش آقای حسن روحانی در پذیرش پروتکل الحاقی، چنین اشاره می‌کند: «شخصیت کلیدی ایران در پذیرش پروتکل الحاقی، حسن روحانی بود که در حال حاضر دبیر شورای امنیت ملی است.»

با وجود این، آقای حسن روحانی بدون توجه به پیامدهای بسیار منفی پذیرش پروتکل الحاقی، اظهار می‌دارد: «پروتکل الحاقی در واقع برای این است که به جامعه‌ی جهانی اعتماد داده شود که غنی سازی در مسیر صلح‌آمیز است. البته باید توجه داشت که از نظر این آقایان، جامعه‌ی جهانی یعنی آمریکا و چند کشور متحد آن.»

## مذاکرات بروکسل

چهار ماه پس از توافق تهران و در حالی که نتیجه ملموسی از این توافق به دست نیامده بود، شاهد توافق دیگری در تاریخ ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ (۴ اسفند ۱۳۸۲) در بروکسل هستیم که به تفاهنامه بروکسل معروف شد. در این توافقنامه، طرف ایرانی قبول کرد که علاوه بر ادامه اجرای پروتکل الحاقی و تعلیق غنی‌سازی، موارد زیر به تعلیق‌های قبلی اضافه شود:

۱- تعلیق مونتاژ و آزمایش سانتریفیوژها ۲- تعلیق ساخت آقای روحانی در تیر ۱۳۸۲ می‌گوید: «به اعتقاد من مذاکرات بروکسل بسیار موفق بوده تا جایی که آمریکایی‌ها را عصبانی کرد! ایشان در جای دیگر می‌گویند: پس از توافق بروکسل در فوریه ۲۰۰۴ (اسفند ۱۳۸۲)، که سه وزیر اروپایی آن را امضا و برای ما ارسال کردند، آمریکایی‌ها به آنها فشار آوردند و آنها در نهایت از تعهدات خود عقب‌نشینی کردند.»

قرار بود که بعد از پذیرش پروتکل الحاقی در بیانیه سعدآباد و اجازه صدور بازرسی‌های سرزده و همه‌جانبه برای بازرسان آژانس، سنگ اندازی‌ها و کارشکنی‌ها خاتمه یابد ولی نه فقط کارشکنی‌ها و بهانه جویی‌های غربی‌ها خاتمه نیافت، بلکه بر شدت آن هم افزوده شد. در نتیجه در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۸۳، سومین قطعه‌نامه پیشنهادی کشورهای اروپایی علیه فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، در شورای حکام به تصویب رسید.

سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت، در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۳ در توصیف پایبندی ایران و عدم پایبندی کشورهای اروپایی به تعهدات خود چنین می‌گوید:

«ما تأیید البرادعی را داشتیم که گاز دهی به دستگاه سانتریفیوژ، قطعه‌سازی و مسائل دیگری که مربوط به آن می‌شود و مونتاژ، اصلاً جزو غنی سازی نیست. حال یا بهانه گیری کردند یا نظرشان عوض شد و یا مسائل غنی‌سازی را تعمیم دادند و ما با حسن نیت این را پذیرفتیم و عملی هم کردیم و مسیر را پیش می‌رفتیم که [در مورد تأسیسات نظامی] سوال کردند، به آنها اجازه دادیم حتی از تشکیلات نظامی ما بازرسی کنند. در مقابل اروپایی‌ها تعهد داشتند که زمینه انتقال تکنولوژی و همکاری گسترده را به وجود آورند و هم در زمینه منطقه‌ای، دوجانبه و هم با اتحادیه اروپایی [با ما] همکاری کنند که با بهانه‌های مختلف در این مسیر حرکت نکردند. پس از بحث‌های فراوان بالاخره در بروکسل این بحث‌ها ادامه داشت و بنا بر این بود که پرونده هسته‌ای ایران در اجلاس ژنو عادی بشود، یعنی از یک مسئله فوق‌العاده، بیرون برود. امروز با وجود بازرسی‌ها و همکاری‌هایی که شده، پرونده ایران از حالت فوق‌العاده خارج نشده است!»

از آنجایی که اراده واقعی سیاسی آمریکا و اروپا بر آن بود که نگذارند ایران به توانایی هسته‌ای دست یابد، به رغم وعده‌ی طرف اروپایی، پرونده ایران در نشست ۲۹ خرداد ۸۳ شورای حکام بسته نشد و برعکس، چهارمین قطعه‌نامه شدیدالحن پیشنهادی همان کشورهای اروپایی نیز علیه فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، در این اجلاس تصویب شد.

علی اکبر محتمشی پور - یکی از نزدیکان به جناح حاکم دولت خاتمی - در ۱۱ تیر ۱۳۸۳ ضمن سخنرانی در حسینیه جماران اعلام می‌کند:

«در جریان مباحثی که سال گذشته میان ایران و آژانس انرژی اتمی مطرح شد، ناگهان وزرای کشورهای انگلیس، آلمان و فرانسه به ایران آمده و قراردادی را با دبیر شورای عالی امنیت ملی [حسن روحانی] امضا کردند که یکی از مفاد آن تعلیق موقت غنی سازی اورانیوم بود. در حالی که این اقدام ربطی به کشورهای اروپایی نداشت و اگر ایران با آژانس انرژی اتمی مسئله دارد، اروپایی‌ها حق نداشتند از موضع قیم‌مانه با ملت ایران رفتار کنند. آقای روحانی مجاز نبود در سفر به بروکسل با وزرای خارجه کشورهای فرانسه، آلمان و انگلیس قراردادی را امضا کند که به موجب آن متعهد شود ایران ساخت قطعات دستگاه‌های سانتریفیوژ را متوقف کرده و در مقابل، اروپایی‌ها هم قول بستن پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی اتمی را بدهند، در حالی که این کار از عهده آنها بر نمی‌آید.»

خود آقای حسن روحانی در مصاحبه‌ای در تیر ماه ۸۳ اظهار

می‌دارد که در بیانیه تهران، کشور اروپایی گفتند ما با ایران مذاکرات بلندمدتی را شروع می‌کنیم و در سایه این اعتماد سازی متقابل، فناوری پیشرفته را برای ایران تسهیل می‌کنیم و در زمینه امنیت منطقه و عاری کردن آن از سلاح کشتار جمعی به ایران کمک می‌کنیم! اما پس از عقب‌نشینی‌های تیم مذاکره کننده ایرانی در اجلاس سعدآباد و بروکسل، کشورهای اروپایی به جای عمل کردن به وعده‌های داده شده در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۸۳، پنجمین قطعه‌نامه پیشنهادی خود علیه ایران را در شورای حکام به تصویب رساندند. طرف‌های مذاکره کننده غربی، از آبان ۸۲ تا آبان ۸۳ نشان داده بودند که به هیچ‌یک از تعهدات خود وفادار نبوده و به هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند. آنها نه تنها از عادی کردن پرونده هسته‌ای ایران خودداری کردند، بلکه با تهدیدات روزافزون، به سطح مطالبات زورگوانه‌ی خود می‌افزودند. بدین خاطر مقام معظم رهبری با توجه به مواضع غیرمنطقی و خصمانه طرف‌های غربی در موضوع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران طی سخنانی در تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۳ در دیدار مسئولان نظام می‌فرمایند:

«اعتقاد من این است آن قدری که اروپا و آمریکا به مسئله انرژی هسته‌ای تظاهر می‌کنند و وانمود می‌کنند نگران این قضیه هستند نگران نیستند. خودشان هم می‌دانند که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم... یکی از اهداف عمده این‌ها این است که نظام اسلامی را مشغول کند، ذهن مدیران، مسئولان، مجلس، دولت و دست اندکاران گوناگون را از مسائل جاری و کاری کشور در بخش‌های مختلف - چه بخش قضایی و چه بخش اجرایی تقنینی - منحرف و غافل کنند. این مسائل

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۰۱

هواي

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

هم که حل بشود باز مسئله دیگری درست خواهد شد... آنها می‌گویند شما باید غنی‌سازی را تعلیق بلندمدت کنید، چرا و به چه دلیل؟ چه ربطی بین شفاف‌سازی و تعلیق یا توقف غنی‌سازی است؟ با هم هیچ ارتباطی ندارد. با این یاوه‌گویی‌ها و حرف‌های دوران استعمار، مگر میشود ملتی را از حق و خواسته‌ها و نظرات خودش محروم کرد، آن هم ملت ایران، این ملت زنده؟ طرف‌های مذاکره کننده بداند ملت ایران زنده است. موجود زنده، هم اهل منطق است، هم اهل حرکت است، هم اهل تعامل است، هم اهل دفاع است، هم اهل مشت زدن است، آنجایی که لازم باشد... اگر به هر شکل تهدیدی در مذاکرات پیش آمد، نشان دهنده عدم برخورداری از منطق است، اگر منطق باشد، تهدید نیست. اگر تهدیدی در مذاکرات پیش آمد، نشان دهنده بی‌منطقی است و بی‌منطقی، ما را از اصل گفتگو و ادامه همکاری با طرف‌های مربوط به آژانس و غیره باز خواهد داشت.»

## مذاکرات پاریس

علیرغم مواضع صریح رهبری نظام مبنی بر رفتن زیر بار تهدید، متأسفانه موافقت‌نامه‌ی دیگری در پاریس، در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۸۳ میان تیم مذاکره کننده ایرانی و غربی‌ها امضا شد. طبق توافقنامه پاریس ایران نه تنها فقط قطعه‌سازی و مونتاژ ماشین‌ها، بلکه کلیه فعالیت‌های مربوط به ساخت سوخت هسته‌ای خود را به حالت تعلیق درآورد. موافقتنامه پاریس که در ۲۴ آبان ۸۳ منعقد شد، در شرایطی شکل گرفت که طرف‌های غربی نه تنها به تعهد خود مبنی بر عادی کردن موضوع هسته‌ای ایران در اجلاس خرداد ۸۳ شورای حکام عمل نکردند، بلکه در اجلاس شهریور و آبان ۸۳ نیز علیه ایران قطعنامه صادر کردند. در بخشی از توافقنامه پاریس چنین آمده که تعلیق غنی‌سازی اورانیوم تا زمانی که مذاکرات برای یک توافق مورد قبول دو طرف در خصوص ترتیبات درازمدت پیش می‌رود، ادامه خواهد داشت. معنی جمله فوق چیزی جز تعلیق نامحدود غنی‌سازی اورانیوم، یا همان تعطیل کردن غنی‌سازی نیست. در ازای این عقب‌نشینی‌ها، سه کشور اروپایی فقط متعهد شدند که از شروع مذاکرات الحاق ایران به موافقت‌نامه تجاری جهانی یا همان W.T.O، حمایت خواهند کرد. در پاریس، بحث تعلیق حتی به فعالیت‌های تحقیقاتی هم سرایت کرد و ایران پیش از گذشته در از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیز خود، تحت فشار قرار گرفت.

دکتر منوچهر محمدی استاد دانشگاه تهران، در آذرماه ۹۲، در این باره می‌گوید:

«در مذاکرات پاریس که فیلم آن چندین بار پیش از بی.بی.سی. فارسی پخش شد، همین آقای ظریف التماس می‌کرد که یکی دو تا سانتریفیوژ بچرخد. طرف مقابل در جواب ظریف اعلام داشت که شما حتی لیاقت داشتن چنین فناوری هسته‌ای را هم ندارید و گفتند که شما باید کلاس‌های فیزیک هسته‌ای را نیز تعطیل کنید و دستور دادند که کلیه دانشجویان ایرانی را در اروپا و آمریکا از سر کلاس‌های فیزیک اخراج کنند.»

بعد از انعقاد تفاهم‌نامه پاریس با آن شرایط خفت‌بار، دکتر علی لاریجانی گفت:

«با این تفاهم‌نامه مرورید دادیم و آبنبات گرفتیم.»

پس از موافقتنامه پاریس، زمان علیه ایران رقم خورد و سه کشور اروپایی سعی کردند تا با طولانی کردن مذاکرات، عملاً برنامه غنی‌سازی را در ایران متوقف سازند. این کوتاه آمدن‌ها در برابر دشمن و عقب‌نشینی‌ها، در حالی صورت می‌گرفت که خود آقای حسن روحانی در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۸۰ در جمع انجمن جمع سراسر کشور گفته بود:

«باید برای مردم توضیح دهیم که اگر یک قدم در برابر دشمن کوتاه بیاوریم، دشمن از ما عقب‌نشینی‌های بیشتری را خواهد خواست و این عقب‌نشینی‌ها آن قدر ادامه خواهند یافت تا تسلیم محض شویم.» باید توجه داشت که پذیرش تعلیق چه به عنوان مقدمه مذاکرات و چه نتیجه آن، عملاً به عنوان تحمیل اراده طرف‌های مقابل به جمهوری اسلامی ایران است و فضای نامناسبی را برای مذاکرات حاکم می‌گرداند. یکی از بزرگترین خطاهای دولت خاتمی این بود که تعلیق را به عنوان پیش شرط مذاکرات با غربی‌ها هم در توافق‌نامه سعدآباد، هم

## یک نگاه

### دکتر منوچهر محمدی استاد دانشگاه تهران،

در آذرماه ۹۲، می‌گوید:

«در مذاکرات پاریس که فیلم آن چندین بار پیش از بی.بی.سی. فارسی پخش شد، همین آقای ظریف التماس می‌کرد که یکی دو تا سانتریفیوژ بچرخد. طرف مقابل در جواب ظریف اعلام داشت که شما حتی لیاقت داشتن چنین فناوری هسته‌ای را هم ندارید و گفتند که شما باید کلاس‌های فیزیک هسته‌ای را نیز تعطیل کنید و دستور دادند که کلیه دانشجویان ایرانی را در اروپا و آمریکا از سر کلاس‌های فیزیک اخراج کنند.»

بعد از انعقاد تفاهم‌نامه پاریس با آن شرایط خفت‌بار، دکتر علی لاریجانی گفت:

«با این تفاهم‌نامه مرورید دادیم و آبنبات گرفتیم.»

در موافقتنامه بروکسل و به ویژه در موافقتنامه پاریس، پذیرفت. اما آقای حسن روحانی در یک ادعای عجیب، می‌گوید:

«آنچه ما با اروپا توافق کردیم از بیانی‌های تهران تا تفاهم بروکسل و پاریس، موفقیت بود [!] به اعتقاد من در هر سه مرحله، قدم‌های خوبی برداشته شد و کار بزرگی انجام شد. کمتر کشور جهان سومی قادر است با اتحادیه اروپا بنشیند و چانه بزند و آنها را از طرح اولیه چند قدم پایین بیاورد!»

وی در یک ادعای عجیب دیگر می‌گوید: «اساساً در هیچ تفاهمی، تیم مذاکره هسته‌ای هیچ تعهدی را بر دوش کشور نگذاشت!»

عجبا! پذیرش پروتکل الحاقی و اجرای آن بدون تصویب مجلس، قبول ارائه اطلاعات سری هسته‌ای کشور با آژانس، قبول تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی، قبول تعلیق ساخت و مونتاژ و آزمایش و اداره سانتریفیوژها، تعهد محسوب نمی‌شود؟! در تاریخ ۹ آذر ۱۳۸۳، تحت فشار آمریکا ششمین قطعنامه پیشنهادی کشورهای اروپایی در مورد موضوع هسته‌ای ایران در شورای حکام به تصویب رسید. در این قطعنامه، تعلیق پایدار و نامحدود غنی‌سازی اورانیوم، به عنوان یک الزام و تعهد از جانب ایران ذکر شده بود؛ یعنی مسئله‌ای که در تضاد آشکار با توافق صورت گرفته در پاریس بود. این زمانی که یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان، با وقاحت کم نظیر ای خطاب به مسئولین مذاکره کننده ایرانی می‌گوید:

«شما تنها غنی‌سازی را متوقف کرده‌اید، در حالی که باید سه مرحله را انجام می‌دادید توقف و تعلیق، جداسازی اجزای تاسیسات هسته‌ای و سپس تخریب کامل آن. آنگاه ما یقین می‌کنیم! این وقاحت و گستاخی وزیر خارجه آلمان، صرفاً به خاطر انفعال و عقب‌نشینی‌های پی‌در پی در تیم مذاکره کننده ایرانی، فرصت بروز یافته بود. در حالی که بخش اعظم فعالیت‌های هسته‌ای ایران با هدف جلوگیری از انتقال پرونده ایران به شورای امنیت ملی سازمان ملل تعلیق شد، اما دولت آمریکا در تاریخ ۹ آذر ۱۳۸۳ رسماً اعلام کرد که هرگاه بخواهیم، پرونده ایران را به شورای امنیت ارجاع می‌دهیم. طبق اظهارات محمد البرادعی مدیرکل آژانس، در تاریخ ۱۹ آذر ۸۳، شورای حکام آژانس خاطرنشان کرد ایران موافقت کرده تمام فعالیت‌های غنی‌سازی و بازفرآوری‌اش را به حالت تعلیق در آورد و آژانس روند راستی‌آزمایی را تکمیل کرده است. البرادعی پوزش بطلید.»

به دنبال آن در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۴، هفتمین قطعنامه پیشنهادی کشورهای اروپایی در شورای حکام علیه فعالیت‌های صلح آمیز هسته‌ای ایران، به تصویب رسید و از ایران خواسته شد که به تعلیق غنی‌سازی همچنان ادامه دهد. اما در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۸۴، فعالیت آقای حسن روحانی به عنوان دبیر شورای امنیت ملی و مسئول پرونده هسته‌ای ایران، پایان یافت.

یکی از مسئولان تاکنون چندین مرتبه تاکید کرده که در

زمان تیم نخست هسته‌ای، پذیرفته بودند تمامی فعالیت‌های علمی هسته‌ای در دانشگاه‌ها تعطیل شود؛ در حالی که در آن دوران نه آژانس و نه هیچ کشور دیگری این درخواست نابجا را مطرح نکرده بود تا ما به آن پاسخ دهیم.» اما دکتر آقامیری، استاد فیزیک هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی، در مصاحبه‌ای با روزنامه ایران می‌گوید:

«در دولت هشتم [دولت خاتمی] نامه‌ای را از سوی سازمان انرژی اتمی با تاکید دبیرخانه شورای امنیت ملی [آقای حسن روحانی] مبنی بر لزوم اعلام کلیه فعالیت‌های هسته‌ای و لیزر و دروس دانشگاهی در این زمینه دریافت کردیم که بر اساس آن باید کلیه فعالیت‌های خود را اعلام می‌کردیم و تصمیم‌گیری می‌شد که چه بخشی از این دروس مرتبط باید تعطیل شود!»

وی در جای دیگر می‌گوید: «همان موقع از مسئولان به دانشگاه‌ها نامه نوشته بودند که اسامی کسانی را که روی لیزر و هسته‌ای کار می‌کنند، بدهید. خوشبختانه دانشگاه‌ها آن زمان اسامی را ندادند اما اصرار بود که ما در این بحث محدودکنند و نگذارند که ما مسیر را طی کنیم.» جمشید صباغ زاده - مدیر پژوهشگاه لیزر ایران - نیز می‌گوید: «شخص آقای خاتمی دستور توقف هرگونه فعالیت تحقیقاتی در زمینه لیزر را صادر نمودند.» سال ۱۳۸۳ در شرایطی به پایان رسید که از سه

توافقنامه‌ی تهران، بروکسل و پاریس، نتیجه‌ای به دست نیامد و شرایط روز به روز برای ایران بدتر می‌شد؛ چرا که تیم مذاکره کننده ایرانی فقط عقب‌نشینی می‌کرد و طرف‌های غربی نیز با طرح این مطلب که ایران باید اثبات کند که به دنبال تولید سلاح اتمی نیست، مدام به خواسته‌های غیر قانونی و زورگویانه خود می‌افزودند. در چنین شرایطی، مقام معظم رهبری در تاریخ اول فروردین ۱۳۸۴ در اجتماع زائران حرم رضوی میفرمایند:

«آمریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که تولید بمب اتم در ایران افسانه است و هیچ واقعیتی ندارد. آنها در واقع از شکل گرفتن ایران قدرتمند و مستقل اسلامی، پیشرفته و برخوردار از فناوری‌های مدرن نگران‌اند و سعی می‌کنند با چار و جنجال، راه پیشرفت ملت ایران را سد کنند و این کشور را همیشه نیازمند خود نگه دارند، اما ملت ایران برخورداری از انرژی و فناوری مدرن هسته‌ای را حق خود می‌دانند و از این حق نمی‌گذرند.» در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۴ (۵ اوت ۲۰۰۵)، اروپایی‌ها بالاخره پس از مدت زمان طولانی توقف تمام فعالیت‌ها توسط ایران، خواسته اساسی خود را که همان توقف دائمی فعالیت‌های چرخه سوخت هسته‌ای بود، در قالب طرح ۵ به ایران ارائه کردند. اما یک روز بعد یعنی در تاریخ ۱۵ مرداد، ایران با رد این طرح، فعالیت‌های یو.سی.اف اصفهان را از سر گرفت. در این زمان، آقای حسن روحانی که نتوانسته بود از مذاکرات دو ساله خود با طرف‌های غربی هیچ نتیجه مثبتی بگیرد، طی نامه‌ای به محمد البرادعی، پیشنهاد اروپایی‌ها را به دستور استعماری کاپیتولاسیون تشبیه کرده می‌نویسد:

«علی‌رغم همه تلاش‌های صادقانه خود و حداکثر انعطاف، پیشنهاد سه کشور اروپایی نه تنها حقوق ایران برای توسعه صلح آمیز انرژی هسته‌ای را مورد توجه قرار نمی‌دهد، بلکه حتی در حد اصلاح محدودیت‌های غیرقانونی ناموجهی که بر اقتصاد و توسعه فناوری ایران شده، نیز نیست... پیشنهاد سه کشور اروپایی در زمینه تقاضاها از ایران، بسیار معین و مشخص، اما در مورد پیشنهادهای ارائه شده به ایران، مضحک، کوتاه و نارساست. فقدان هرگونه تلاش برای ایجاد ظاهری متوازن، این پیشنهادهای را به دستور استعماری کاپیتولاسیون شبیه می‌سازد. پیشنهاد یاد شده توهینی به تمام ملت ایران است که سه کشور اروپایی باید به خاطر آن از ملت ایران پوزش بطلید.»

به دنبال آن در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۴، هفتمین قطعنامه پیشنهادی کشورهای اروپایی در شورای حکام علیه فعالیت‌های صلح آمیز هسته‌ای ایران، به تصویب رسید و از ایران خواسته شد که به تعلیق غنی‌سازی همچنان ادامه دهد. اما در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۸۴، فعالیت آقای حسن روحانی به عنوان دبیر شورای امنیت ملی و مسئول پرونده هسته‌ای ایران، پایان یافت.



۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹

۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳

۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷

۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱

۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴

۱۰۳  
هوای  
آزاد

دوم  
خرداد  
۹۸

گزارش  
رویداد

# سلام آقای رئیس جمهور!

گزارشی از آخرین حضور سید محمد خاتمی در دانشگاه تهران - آذر ۱۳۸۳

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن

برگرفته از خاطرات محسن حسام مظاهری

من «وارد سالن شد. استقبالی دانشجویان مثل همیشه نبود. می کردند، بعضی جاها هم با شعار. میانه های متن رسیده بچه های بسیج - که تقریباً کم تر از یک سوم حضار بودند - در حمایتش شعار می دادند و مابقی بر علیه اش. مجری خطاب به خاتمی فریاد می زد که بیا و ببین آن بیرون سالن دارند چه بلایی سر بچه ها می آورند. من نظم را قطع کردم تا حرفش تمام شود. یک لباس شخصی بی سیم در گوش که مسئول میکروفن بود و پشت سرم ایستاده بود، مدام سیخونک می زد و می گفت «یالا ادامه بده! زود باش!» محلش نگذاشتم. خاتمی از دختر خواست بلندتر بگوید حرف حسابش چیست و بعد گفت که باشد رسیدگی می کند. چند دقیقه ای وقفه افتاد. حرف های دختر که تمام شد، نطق را از سر گرفتم:

«العدل اساس الملک. و عدل را فقط در مبارزه با فقر فقیران نیبید. عدل یعنی: هر چیز، سر جای خود.»  
برای حسن ختام هم دو بیت از خواجه شیراز انتخاب کرده بودم: «گوهر مخزن اسرار» را که گفتم، خاتمی با لبخند ادامه می مصرع را خواند: «همان ست که بود». باقی شعر را با من همخوانی کرد. نطقم که تمام شد، شعارها شدت گرفت «خاتمی! خاتمی! خاتمی! خجالت! خجالت!»، «خاتمی! رأی ما رو پس بده!» بعد از من نماینده ای انجمن صنفی حرف زد و بعد از او نماینده ای انجمن دانشکده فنی.  
نوبت رئیس جمهور شد. آن قدر شعار و فریادها بلند بود که صدا به صدا نمی رسید. خاتمی گفت می گذارید من هم حرف بزنم؟ مجری از حضار خواست سکوت کنند. عده ای فریاد زدند: «بازم حرف! بازم حرف!» خاتمی به طعنه گفت «آن شاء الله بعد از بنده کسانی خواهند آمد که عمل خواهند کرد.»

هرچو بود سخن رانی را شروع کرد. انصافاً هم در آن فضا سخن رانی کردن خیلی سخت بود. بچه ها مدام شعار می دادند. هو می کردند. کف می زدند. سوت می کشیدند. خاتمی اوایل صبور بود. اما عاقبت میانه های سخن رانی، لحنش عوض شد. چندجایی هم از کوره دررفت. خصوصاً وقتی چند نفر یک شعار غیراخلاقی و بی سابقه را دادند - که از ذکرش معذورم - و هو کردند، طاقش طاق شد. فریاد زد: «آدم باش! یک کاری نکنید بگویم بیایند بیرون تان کنند. تحمل کن!». یک جا هم گفت «شماها که تحمل

سال ۸۳ بود و قرار بود آخرین مراسم روز دانشجو در دولت خاتمی برگزار شود. برنامه ریزی مراسم آن روز، از چند هفته قبل شروع شده بود؛ در جلسات هماهنگی بین نمایندگان تشکل ها و مسئولین دانشگاه. اگر درست در خاطرمانده باشد، آن جلسات آخر نماینده ای از نهاد ریاست جمهوری هم به جلسات می آمد. من به نمایندگی از «خانه نوادیشان» در جلسات حاضر می شدم. خانه، تشکلی بود که من و چند نفر دیگر از دوستانم سال ۸۰ تأسیس کرده بودیم. آن سال، فضای دانشگاه خیلی ملتهب بود و این را ما که دانشجو بودیم و بین بچه ها، خوب درک می کردیم. در یکی از همان جلسات یادم است که به مسئولین گفتم «من اگر جای شما باشم، نمی گذاشتم امسال آقای خاتمی به دانشگاه بیاید. برای حفظ حرمتش. مطمئن باشید حضورش پرحاشیه خواهد بود». گفتم ولی کسی جدی نگرفت.  
روز مراسم رسید. قرار بود من هم جزو پنج نفری باشم که به نمایندگی از تشکل های دانشجویی صحبت می کنند. از در اصلی نمی شد وارد شد. آن قدر جمعیت در سالن و محوطه ی بیرون و حتا راه پله ها و طبقه ی پایین جمع شده بود، که اصلاً نمی شد حرکت کرد. رفتم در پشتی سالن شهید چمران که به خیابان ۶۱ آذر باز می شود. در را بسته بودند و کسی را راه نمی دادند. به هر والداریاتی بود رفتم داخل. سیدعلی کشفی و محسن رومی پور که با هم بودیم را راه ندادند. من را هم به زور و وقتی یکی از مسئولین دانشگاه شناسایی ام کرد، راه دادند.

وارد سالن که شدم، فضا همان طوری بود که پیش بینی می کردم. به شدت ملتهب و هیجانی و شلوغ. برای من که ورودی ۹۷ بودم و یک سال بعد از ۸۱ تیر دانشجوی دانشگاه تهران شده بودم و ساکن کوی، تجربه ی مراسم پراشتاب، تجربه ی تازه ای نبود. ولی مراسم آن روز جنش با همه ی قبلی ها فرق می کرد. به زحمت یک صندلی خالی در ردیف سوم پیدا کردم و نشستم. خاتمی در ملغمه ای از فریادها و شعارهای دانشجویان و صدای «یار دبستانی بعد از بعضی فرازها، بچه ها با کف و سوت همراهی





۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳

شنیدن ندارید، وقتی به قدرت برسید می‌خواهید چه کنید؟ در همه چیز انحراف درست کردید و حالا هم نمی‌گذارید چهار کلمه حرف بزنم». معترضین ولی از رو نرفتند. بیشتر شعارها از ردیف‌های بالای سالن بود. ردیف‌های جلو را - معلوم نبود کی و چطور - بچه‌های بسیج پر کرده بودند. خود همین هم به التهاب‌ها دامن زده بود.

خاتمی داشت از مردم‌سالاری و نفی دیکتاتوری حرف می‌زد. از اعتقادش به جمهوری اسلامی. از انتقاداتش به اصلاح‌طلبان. از انتقاداتش به انتخابات مجلس هفتم. عده‌ای فریاد زدند «فراندم رفتاندم. این‌ست شعار مردم» او هم گفت «انشاالله نوبت شما هم می‌رسد که به قدرت برسید».

آخر هم سخنرانی را هرچو بود در بین دادو فریاد به پایان برد و سریع و به‌زحمت در حلقه‌ی محافظان از سالن خارج شد. قبل از آن که اتفاق بدتری بیفتد که هیچ بعید نبود.

بعد مراسم، بازار بحث و جدل داغ بود. بین مخالفان و موافقین. و بین ما و مسئولین که چرا به هشدارها توجه نکردید و این‌طور شد.

مراسم آن‌روز انعکاس گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت. خصوصاً در روزنامه‌ها. همان شب بود یا دو سه شب بعدش که اعلام شد تلویزیون می‌خواهد فیلم کامل مراسم را نشان دهد. البته منظورشان از فیلم کامل، نطق دو نفر از دانشجویان بود و سخنرانی خاتمی. از بین پنج نفر، قرعه به نام من و نماینده‌ی بسیج افتاده بود. پخش این دو نطق با هم، این تلقی را به وجود آورد نطق نماینده‌ی بسیج به عنوان نطق حامیان خاتمی و نطق من هم به عنوان نماینده‌ی مخالفان او پخش شده است. از فردای آن روز تا چند روز داشتم در مهمانی و دانشگاه و حتا کوچه و خیابان جواب سوالات خلق‌الله را می‌دادم. که بعضی‌شان با من هم‌سخن بودند و بعضی هم مخالف. و البته هیچ‌کدام مان خبر نداشتیم قرار است چند ماه بعد چه اتفاقات عجیبی بیفتد و چه دوران تلخی انتظارمان را می‌کشد. شاید اگر می‌دانستیم، شاید اگر کسی از روزهای آخر بهار سال بعد یا پنج سال بعد خبرمان می‌کرد، مراسم آن روز جور دیگری رقم می‌خورد. نمی‌دانم. شاید.

این هم متن کامل نطق آن روز من:

سلام آقای رئیس‌جمهور! قطعاً، و حتی پیچ و مهره‌هایش حاکم است. آن قدر که اگر قطعه‌ای جا به‌جا شود، - سهل است - اگر مهره‌ای حتی، سر جای خود نباشد، در کار کل ماشین، خلل وارد می‌شود. یعنی می‌شود درست مثل ماشین پُرخلل جامعه‌ی ما.

اگر هر چیز سر جای خود بود، آن وقت با این شکاف عمیق، خاتمی پرچمدار اصلاحات؛ نه خاتمی اپوزیسیون؛ نه بین دو حوزه‌ی نظر و عمل روبرو نبودیم. دانشگاه‌مان، روزبه‌روز از دانش و دانش‌اندوزی تهی نمی‌شد و کارکرد رئیس‌جمهور، تا رسیدن به این آخری، راه کمی نیامده‌ایم. صرفاً سیاسی نمی‌یافت و به باشگاه سیاست‌بازان مبدل نمی‌گشت و رقابت در هیاهو و جنجال، جای رقابت در علم‌اندوزی را نمی‌گرفت و...

بیهوده‌ترین سؤالی که در چنین وضعی ممکن است پیش آید، این‌ست که: چرا «علم» در این دیار جایی ندارد، و چرا قرار نیست به دست «دانش» گرهی باز شود؟

یادمان باشد: این یک قانون است: «در این پازل آشفته، تنها، قطعه‌ای جا خواهد گرفت، که نیازی را برآورده سازد.» آن جاست که می‌بینی به جای یک قطعه‌ی کلیدی و مهم، شده‌ای: پیچی هرز و بی‌مصرف.

العدل اساس الملک. و عدل را فقط در مبارزه با فقر فقیران آن‌جا که دیگر توان‌ها فرسوده بود و کاسه‌ی صبرها لبریز، نبینید. «عدل» یعنی: هرچیز، سر جای خود. \*\*\*

سلام آقای رئیس‌جمهور!

بعضی حرف‌ها هم هست، که بیان‌شان، مقامی می‌طلبد، مادران فردا خواهند گفت که پس از این سخن، یکی از آرام و صادق و زلال. نه یک میتینگ؛ نه یک روزنامه؛ و نیز نه یک مراسم روز دانش‌جو؛ آن‌هم در واپسین سال بنگرید! و دیگری ندا سر داد: «چه آوای حزینی داشت!» قدرت. بعضی حرف‌ها را فقط در خلوت تنهایی باید زد؛ و اما بعید نیست اگر آن وقت، زبان کودکی به پرسش باز شود که: «مگر آن قهرمان، خود از آن قوم نبود؛ و مگر آن راز بحران بسازد.

را نمی‌دانست؟! نمی‌دانم. شاید بشود جور دیگری هم به تقدیر همه‌ی گروخاک‌ها، نشستن است، و همه‌ی های‌وهوها، رفتن.

کاش معیار ماندن ما، همین قدر دست‌یافتنی بود!

گوهر مخزن اسرار، همان است که بود

خُنه‌ی مهر، پدان مهر و نشان است که بود

طالب لعل و گهر نیست، و گرنه خورشید

این تمثیل تکراری را همه شنیده‌ایم: جامعه، مثل یک

ماشین است؛ با نظم یک‌نواخت و محکمی که بر همه‌ی والاسلام.

۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
[۱۳۸۳]  
۱۳۸۴

۱۰۴  
هوای آزاد

دوم  
خرداد  
۹۸



۱۳۸۴

# هاشمی رفسنجانی سوم!

## گزارشی تفصیلی از انتخابات ریاست جمهوری نهم

فروغ کاویانی

کارشناسی ارشد بیوشیمی دانشگاه اصفهان

موسوی به عرصه انتخابات، وی شرایط را برای حضور خود احمدی نژاد دیده می شود و شورای هماهنگی نیروهای مهیا ندانست و همانند انتخابات هفتم ریاست جمهوری دست انقلاب اسلامی نیز با انجام راینی هایی به دنبال رسیدن به رد به سینه اصلاح طلبان، بخصوص مجمع روحانیون مبارز به نامزدی واحد بودند. از سوی دیگر احتمال کاندیداتوری هاشمی عنوان دعوت کننده وی زد. مهدی کروبی (دبیر کل وقت مجمع رفسنجانی تصمیم گیری را برای اعضای شورای هماهنگی بیش از پیش دشوار می کرد. بویژه آن که هاشمی در اواخر شهریور ۱۳۸۳ گفته بود:

«اگر همه به این نتیجه برسند که من برای ریاست جمهوری بهترین هستم، برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری تصمیم میگیرم.» در کنار این احتمالات، نامزدی مهدی کروبی، موسوی خوینی ها، مصطفی معین و تعداد دیگری از اصلاح طلبان نیز مطرح شد. سرانجام پس از کش و قوسهای فراوان هاشمی رفسنجانی با صدور بیانیه ای کاندیداتوری خود را اعلام کرد. وی در بیانیه خود که نشان از تمایل هاشمی به اصلاح طلبان بود. هشت سال پیش که مسؤولیت اجرایی را با خاطری آسوده از قرار گرفتن کشور در مسیر توسعه و اعتدال به منتخب شما می سپردم، هرگز گمان نمی بردم شرایط چنان رقم خورد که در معرض آزمونی دوباره قرار گیرد. اما گذر زمان هم اکنون مرا در مسیر تکرار تجربه ای تازه قرار داده است. تصمیم به حضور در انتخابات ۷۲ خرداد یکی از سخت ترین تصمیماتم در سراسر سالهای فعالیت سیاسی ای بوده است، نه از آن جهت که قبول مسؤولیت خللی بر آرامش شخصی ام وارد می کند، که هرگز در خدمتگزاری عافیت طلب نبوده ام، بلکه به سبب تردیدهایی بود که تصمیم گیری را برای من سخت می ساخت. هاشمی رفسنجانی در توضیح تردیدهایش افزود:

«منی خواستم گمان شود که نظام جمهوری اسلامی توان زایش نخبگان و مدیران تازه را ندارد و یا شائبه این تحلیل ناصواب که برخی تصور کنند این جانب تنها شکل خدمت به انقلاب و میهن عزیز را منحصر در مدیریت اجرایی می دانم و یا این که مجال برای خدمتگزاری نیروهای تازه نفس و توانا محدود گردد.

اعلام حضور هاشمی و خصوصا بیانیه وی با واکنشهایی روبه رو شد. مهدی کروبی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز) که از مدتها قبل حضور خود را اعلام کرده بود، از جمله معترضین به بیانیه هاشمی بود. کروبی در نامه ای خطاب به هاشمی رفسنجانی نوشت:

زمانی که سعید جباریان در اوایل دوران اصلاحات شعار «فتح سنگر به سنگر» را مطرح کرد، کمتر کسی باور می کرد اصلاح طلبان که با این شعار در حرکت هستند تا رسیدن به هدف نهایی، به یکباره متوقف شوند و بزودی به ایستگاه آخر برسند. براندازان و تجدید نظر طلبان در قالب اصلاح طلب آمده بودند تا با اجرای پروژه های مختلف، ساختار نظام اسلامی را دچار تغییر و دگرگونی کنند، اما در این راه آن چنان غرق در پروژه های ساختار شکنانه و درگیریهای سیاسی و عمدتا درون گروهی شدند که ترجیح منافع سیاسی و باندی شان به مصالح عمومی، بر همگان نمایان شد؛ تا جایی که فاصله میان و آنان روز به روز عمیق تر گشت. بدین ترتیب بود که «فتح سنگر به سنگر» جای خود را به «خالی کردن سنگر به سنگر» داد. اولین فاصله بین مردم و اصلاح طلبان در انتخابات دوم شورای شهر رقم خورد و با انتخابات مجلس هفتم تکمیل گردید. اصلاح طلبان یکی پس از دیگری سنگرهای فتح شده را از دست می دادند و این مسأله بغرنجی برای آنان بود. لذا با نزدیکی انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، اصلاح طلبان که از پیش قافیه را باخته بودند در صدد جلوگیری از شکست بعدی بر آمدند. برای این منظور مجددا به سراغ میر حسین موسوی رفتند تا او را مجاب به رقابت با جناح رقیب کنند. اواخر بهار ۸۳ بود دعوت مجمع روحانیون مبارز از میر حسین موسوی منتشر شد. در این خبر آمده بود: «مجمع روحانیون مبارز ضمن تأکید بر ضرورت برگزاری انتخابات حماسی و پر شور و حضور گسترده مردم در این عرصه مهم سیاسی کشور و نقش تعیین کننده آن در حفظ اقتدار ملی، تصویب نمود که از جناب آقای مهندس میر حسین موسوی، نخست وزیر محبوب دوران پرافتخار امام خمینی (ره) جهت کاندیداتوری ریاست جمهوری دعوت به عمل آورد.»

بعد از انتشار این خبر بود که قدرت الله علیخانی (عضو مجمع روحانیون مبارز) گفت: «میر حسین موسوی شخصیت مورد احترامی است و کاندیداتوری او در انتخابات خوب است؛ اما بعید می دانم که ایشان به آن معنا دوباره وارد عرصه سیاسی شود.» اما علی رغم حجم بالای تبلیغات برای ورود میر حسین

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

[۱۳۸۴]

۱۰۵

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸

«امیدوار بودم برخی ادعاهای غیر منطقی که توسط بعضی دوستان مدعی حمایت از شما مطرح می شود از جمله عباراتی که القاء کننده ضعف همه کاندیداها بجز جنابعالی است، توسط خود حضرتعالی جبران خواهد شد. اما به نظر حقیر آنچه در بیانیه انتخاباتی جنابعالی اعلام گردید نه تنها در راستای همان ادعاهایی بود که توسط دوستان جنابعالی مطرح می شد بلکه مکمل فرمایشات قبلی خود شما بود که از چند ماه قبل به عنوان شرط کاندیداتوری خود اعلام می نمودید. صمیمانه عرض می کنم اگر تلفیق مجموعه اظهارات ماه های اخیر جنابعالی، اظهار نظر دوستان شما و بیانیه اخیر، القاء کننده ضعف همه کاندیداها و انحصار همه راههای نجات کشور در وجود حضرتعالی نبود، تنها پاسخگویی را به پس از برگزاری انتخابات موکول می کردم.»

دیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز افزود:

«ظاهراً جنابعالی به این نتیجه رسیده اید که تنها فرد قادر به رفع آن نگرانیها، خود حضرتعالی هستید. در حالی که معتقدم بذر بسیاری از همین نگرانیها در دولت جنابعالی کاشته شد و اکنون چیزی را درو می کنیم که خود حضرتعالی سالها شاهد کاشته شدن و رویدان آن بودید و متأسفانه در برابر آن سکوت یا رفتار تأیید آمیز داشته اید.» یکی دیگر از نشانه های متمایل شدن هاشمی به اصلاح طلبان، پوستر ها و فیلم تبلیغاتی وی در انتخابات نهم ریاست جمهوری بود. وی در پوستر تبلیغاتی خود از طرح «Hashmi» استفاده کرد که در نوع خود بی نظیر بود. فیلم تبلیغاتی هاشمی نیز آن چنان متفاوت بود که تعجب همه را برانگیخت. نشریه سوره با سردبیری وحید جلیلی در گزارشی با به فیلم تبلیغاتی هاشمی ساخته شده توسط رسول صدرعاملی نوشت:

«حضور تعدادی دختر و پسر جوان با آرایش و پوششهای متنوع (از چادری و آستین بلند گرفته تا بدجباب و آستین کوتاه و دارای آرایش های رپ و هیوی) نزد هاشمی و ارائه سوالات متنوع که قرار بود جامعیت دغدغه های جوانان معاصر را در بر داشته باشد. گویای آن بود که فاصله زیاد هاشمی با جوانان (چه به لحاظ سنی و چه به لحاظ فکری) تبدیل به یک مانع بالقوه بزرگ برای موفقیت او در انتخابات شده است و از همین رو چنین تمهیدی چه بسا می توانست فاصله مزبور را تکت کند و یا دست کم از گسترش آن جلوگیری کند. سوالات نیز چنان تنظیم شده بود که طبق همین ایده عنوان شود سوالاتی برای رفع شبهه از شخصیت هاشمی (این که آیا او ممنوع الخروج است، این که او چقدر ثروت دارد)، سوالاتی موجد صمیمیت (آیا تا به حال عاشق شده است) و سوالات دال بر روحیه تساهل گرای هاشمی (نظر خواهی راجع به حجاب و دریافت این پاسخ که بالاخره یک چیزی به نام لباس تن تان باشد!) اما تصنعی ترین قسمت فیلم آنجا بود که دوربین دختری را نشان می داد که با بغض از مشکلاتش سخن می گوید. در این جا بود که دراماتیک می شد، زمانی که یک به یک جوانانی که در کنار هاشمی و گرد میز حلقه زده بودند، سوالاتشان را می پرسیدند دختری که یک هنر پیشه بود، سکوت کرد و سکوت کرد تا فیلم به نقطه مطلوب خود برسد و او نیز طبق نوبتش با بغض سخن آغاز کند.» هر چند این فیلم از سوی بسیاری حتی پر و پا قرص ترین حامیان هاشمی مثل روزنامه جمهوری اسلامی مورد نقد واقع شد، اما هاشمی رفسنجانی با این فیلم یک مطلب را می خواست به اثبات برساند و آن، تغییر نگرش و نزدیکی به اصلاح طلبان بود. مسأله ای که محمد قوچانی (سردبیر روزنامه شرق) در مصاحبه با هاشمی در سالنامه ۱۳۸۴ بدان پرداخته بود. قوچانی در اولین سؤال خود از هاشمی پرسید:

«آیا هاشمی سومی در راه است که مستقل از هاشمی اول (عصر انقلاب) و هاشمی دوم (عصر سازندگی) می اندیشد؟ سوالاتم را از آن جهت چنین آغاز کردم که بدانم آیا تغییری کرده است؟ در این پنج سال دوری از اصلاح طلبان چه اندازه تغییر کرده است؟» و هاشمی چند جا به این پرسش پاسخ داد: «اصولم همان است، ممکن است روشهایم تغییر کند ... من همانم که بودم ... اما تغییر هم کرده ام؛ مثل هر آدم دیگر. »

در ادامه محمد عطریانفر (رئیس شورای سیاست گذاری روزنامه شرق) نیز با مطرح کردن سوالاتی و دریافت پاسخ آن از سوی

## نگاه

**مسایلی که امروز در مورد حمایت تمام گروههای جبهه دوم خرداد از میر حسین موسوی عنوان می شود، بسیار تاکتیکی و فریبکارانه است. دیدگاههای سیاسی و اقتصادی بسیاری از گروههای دوم خرداد بانوع تفکر اجرایی میر حسین موسوی ناسازگار است. این گونه حمایت از میر حسین موسوی در سالهای گذشته نیز سابقه داشته است و با این گونه حمایتهای فریبکارانه می خواهند در لحظه نهایی برای کاندیداهاى مورد نظر خود حمایت و محبوبیت جلب کنند.**

**«محمد رضا دولت آبادی عضو مجمع روحانیون مبارز»**

هاشمی به شفاف سازی و انعکاس و القاء تغییر واقعی در هاشمی به مخاطب پرداخت. این گفتگو بخوبی نشان داد که هاشمی این بار به پایگاهش در جناح چپ و اصلاح طلبان تکیه دارد و می کوشد تا روشنفکران این جناح را توجیه کند؛ در جبهه دوم خرداد نیز شدت و عمق اختلافات و کینه ها به حدی بود که طرفین هیچ کدام حاضر به مدارا با دیگری نشدند. مهدی کربویی نماد مخالفت با تندروهای حزب مشارکت و سازمان مجاهدین بود و مصطفی معین کاندیدای مشارکت و سازمان ساختار شکنان.

رفتاری که در آن مرحله حیرت و تأمل بسیاری از تحلیلگران سیاسی را برانگیخت عدم همراهی خاتمی با کربویی بود. پیش از آن ارزیابیها بدین سمت رهنمون می شد که سید محمد خاتمی با حمایت از کربویی در انتخابات، انتقام سختی از تندروهای مشارکت و مجاهدین خواهد گرفت، اما آنچه در ادامه نمایان شد میل خاتمی به حمایت از کاندیدای افراطیون بود و همین موضوع سبب اختلافات جدی میان این دو عضو سرشناس مجمع روحانیون مبارز شد. عدم حمایت خاتمی از کربویی، زمینه های انشقاق در مجمع را ایجاد کرد و بدین ترتیب کربویی که نزدیک به چهارده سال دبیر کلی مجمع روحانیون مبارز را بر عهده داشت، مورد حمایت هم حزبیهای خود قرار نگرفت و به اتفاق تعداد اندکی از اعضای مجمع مانند رسول منتجب نیا ستادهای خود را آماده کرد. کربویی در رقابتهای انتخابات نهم ریاست جمهوری با مطرح کردن شعار «هر ایرانی ۵۰ تومان» توانست رتبه سوم دور اول انتخابات را از آن خود کند و همین امر موجب اعتماد به نفس کربویی و یارانش برای جدایی از مجمع روحانیون گردید.

با ورود به سال ۱۳۸۴ حتی سرسختترین طرفدار حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب هم باور نمی کرد که مصطفی معین گزینه نهایی و صددرصدی این احزاب باشد چرا که از روز اول مصطفی معین را با شعار «کاندیدای حداقلی» و یا «کف خواسته ها» وارد صحنه انتخابات نهم ریاست جمهوری کرده بودند. عدم رأی آوری و جذابیت از یک سو و اطمینان سران مشارکت و مجاهدین انقلاب بر رد صلاحیت مصطفی معین، سبب شده بود که ستادهای او بدون حضور چهره های شاخص سوت و کور و بر دوش چند جوان وبلاگ نویس راه اندازی شود. اصلاح طلبان رادیکال قصد داشتند تا با رد صلاحیت معین، از خود برای حضور تمام عیار در انتخابات رفع تکلیف کنند تا بدنه اجتماعی ولو کم رنگشان را حفظ کنند. همچنین با حمایت از هاشمی رفسنجانی بخشی از بدنه اجرایی شان را در سلسله مراتب مدیریتی نگه دارند و این چنین بود که اظهاراتی مانند تحریم انتخابات در صورت رد صلاحیت معین تنها بلوفی سیاسی ارزیابی می شد چنان که یک سال پس از انتخابات سال ۸۴ بهزاد نبوی به صراحت اظهار داشت که جریان و متبوعش در خصوص انتخابات چند احتمال را پیش بینی کرده و هاشمی رفسنجانی را به عنوان «خاکریز آخر» در نظر گرفته بود تا در صورت رد صلاحیت دکتر معین یا رأی نیاوردن او در مرحله اول انتخابات، حمایت از هاشمی را در دستور کار قرار دهد.

بهزاد نبوی در این مصاحبه تصریح نمود که این استراتژی را در زمان انتخابات اعلام نکردیم چون اگر می گفتیم در صورت رد صلاحیت معین از هاشمی حمایت می کنیم، خودمان زمینه را برای رد صلاحیت کاندیدایمان فراهم کردیم.

## رد صلاحیت

عصر روز اول خردادماه سال ۸۴ شورای نگهبان با صدور اطلاعیه، اسامی ۶ تن از کسانی را که طی بررسی ها واجد شرایط کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری تشخیص داده شده بودند، اعلام کرد. در این بیانیه پس از شرح چگونگی مراحل احراز صلاحیت ها آمده بودند: «اینجا ضمن ادای احترام به کلیه کسانی که با احساس وظیفه نسبت به ثبت نام در این دوره از انتخابات اقدام نموده اند و تأکید بر این نکته که اعلام اسامی واجدین شرایط به هیچ وجه نافه صلاحیت افرادی که اسامی آنها اعلام نمی گردد برای احراز سایر مسئولیت ها در نظام جمهوری اسلامی ایران نیست، نظر نهایی شورای نگهبان در مورد واجدین شرایط مطرح در اصل ۱۱۵ قانون اساسی ذیلا به ترتیب القبا اعلام می گردد:

آقایان ۱- محمود احمدی نژاد فرزند احمد ۲- علی اردشیر لاریجانی فرزند هاشم ۳- محسن رضایی میرقائد فرزند نجف ۴- محمد باقر قالیباف فرزند حسین ۵- مهدی کربویی فرزند احمد ۶- اکبر هاشمی بهرمانی فرزند علی . به خوبی قابل پیش بینی بود که پس از صدور اطلاعیه شورای نگهبان و اعلام اسامی افراد واجد شرایط برای کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری، حملات سیاسی- تبلیغاتی علیه شورای نگهبان شدت بگیرد. این شانتاژ سیاسی، خصوصاً از جانب طیف رادیکال جبهه دوم خرداد- که با توجه به سوابق کاندیدای خود انتظار عدم اعلام صلاحیت وی از سوی شورای نگهبان را داشتند و از قبل خود را برای این موقعیت آماده کرده بودند- با شتاب و در حد گسترده آغاز شد. حزب مشارکت در بیانیه ای فوری که گویی از پیش آماده کرده بود، با ایراد اتهامات بی اساس به شورای نگهبان و متهم کردن این شورا به عملکرد جناحی، مدعی شد:

«آنچه مسلم است، رد صلاحیت غیرقانونی نامزدها، انتخابات آینده را به انتخاباتی غیرآزاد، ناعادلانه، غیرقابل و در یک کلام نامیشی بدل کرده است که عملاً در قالب ادامه سناریوی از پیش طراحی شده انتصاب رئیس دفتر یا تدارکاتچی دیگران قابل ارزیابی است و چنین انتخاباتی نه تنها نقشی در حل بحران های فزاینده داخلی و خارجی نخواهد داشت، بلکه امنیت و منافع ملی را بشدت به مخاطره خواهد افکند. براین اساس، جبهه مشارکت ایران اسلامی در روندی که متضمن محو جمهوریت نظام و انکار نقش مردم خواهد بود، وارد نخواهد شد و در چنین انتخاباتی شرکت نخواهد کرد. صراحتاً اعلام می کنیم حضور دکتر مصطفی معین به عنوان خط قرمز جبهه مشارکت ایران اسلامی برای شرکت در انتخابات و تنها شرط ما برای ادامه این راه است.»

محسن آرمن، سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب هم در مصاحبه ای خاطرنشان کرد که گروه های حامی دکتر معین به دنبال شرکت در انتخابات بودند اما با رد صلاحیت او، تصمیم به عدم شرکت در انتخابات دارند. البته کولایی سخنگوی ستاد انتخاباتی دکتر معین هم در مصاحبه ای تصریح نمود:

«وضعیت موجود برای ما غیرقابل پیش بینی نبود. ما از انتخابات مجلس هفتم چنین تجربه ای را داشتیم و تصور می کردیم که کاندیدای ما در انتخابات ریاست جمهوری رد صلاحیت شود.» مصطفی معین، نامزد رادیکال ها نیز در واکنش به اطلاعیه شورای نگهبان، در مصاحبه ای، با ادعای این که رد صلاحیت او غیرقانونی، غیرمنطقی و ناپجا بوده، تصریح کرد که در انتخابات شرکت نخواهد کرد. در این میان، ستاد انتخاباتی مهدی کربویی - دیگر کاندیدای اصلاح طلبان که صلاحیت او برای حضور در انتخابات مورد تأیید قرار گرفته بود - با صدور اطلاعیه ای، به این مسئله اعتراض کرد. البته برخی اخبار منتشره در محافل سیاسی حکایت از آن داشت که برخی حامیان کربویی، درصدد بودند تا رد صلاحیت دکتر معین را به فرصتی برای یارگیری از جبهه هواداران او تبدیل نمایند. در همین راستا «عابد فتاحی» نماینده ارومیه و از حامیان کاندیداتوری کربویی در مصاحبه ای،





علی‌رغم اعتراض به رد صلاحیت دکتر معین تأکید کرد:

«رد صلاحیت دکتر معین، دموکراسی و آزادی در انتخابات را کمرنگ کرد که مردم باید خلاً موجود را با حمایت از کروی پر کنند. بهترین واکنش طرفداران دکتر معین این است که بر سر صندوق‌ها حضور یابند و با تمام توان از کروی حمایت کنند چرا که معین و کروی هر دو همفکر و همسنگرند و اختلاف زیادی ندارند.» اما عجیب‌ترین موضعگیری در این زمینه مربوط به وزارت کشور به عنوان یک نهاد حکومتی بود که بدون آن که هیچ مداخلت حقوقی و قانونی در بررسی صلاحیت کاندیداها داشته باشد، به مثابه یک حزب سیاسی، اقدام به صدور بیانیه نمود و با ایراد اتهاماتی به شورای نگهبان ادعا کرد: «وزارت کشور به عنوان مسئول برگزاری انتخابات، گرچه هیچ وظیفه و نقشی در تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری نداشته و ندارد، اما بنا به وظیفه ملی و اسلامی خود، از قبل هشدارهای لازم را به شورای محترم نگهبان و مقامات ذیربط کشور داده است و متذکر شده است که امروز تصمیم شورای نگهبان یکی از فرازهای حساس روند فعلی و آینده سیاسی کشور را رقم می‌زند؛ زیرا این تصمیم به منافع و مصالح کشور مربوط می‌شود و اکنون نیز نگرانی عمیق خود را نسبت به روند پیش آمده ابراز می‌کند.»

البته اعتراض‌های فاقد وجهت قانونی به اطلاعیه شورای نگهبان، منحصر به گروه‌های دود خردادی نبود. برخی گروه‌ها و عناصر منتسب به جریان اصولگرا نیز از زوایای مختلف سیاسی، به تصمیم حقوقی و قانونی شورای نگهبان معترض بودند. عده‌ای از اصولگرایان این گونه تحلیل می‌کردند که با توجه به جایگاه پائین افرادی نظیر دکتر معین در نظر سنجی‌ها، اگر او رد صلاحیت نمی‌شد و وارد عرصه انتخابات می‌گردید، توانایی کسب آرای مردم را نداشت و در نتیجه شعارهای اصلاح‌طلبان نقش بر آب می‌گردید. همچنین هواداران برخی کاندیداها اصولگرا، نسبت به تأیید صلاحیت برخی دیگر از کاندیداها این جریان توسط شورای نگهبان اعتراض داشتند. از جمله، گروهی تحت عنوان «ستاد حامیان قالیباف» با صدور بیانیه‌ای، از شورای نگهبان انتقاد کردند که با چه دیدگاهی دکتر معین را رد صلاحیت نموده اما دکتر احمدی‌نژاد را تأیید صلاحیت کرده است؟

### حکم حکومتی برای معین

فردای صدور این اطلاعیه، قبل از آن که شانتاژهای سیاسی- تبلیغاتی علیه این اطلاعیه در رسانه‌ها اوج بگیرد، مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پی نامه دکتر حداد عادل، رئیس مجلس شورای اسلامی به ایشان و درخواست برای توسیع دایره کاندیداها، در نامه‌ای خطاب به دبیر شورای نگهبان، خواستار تجدیدنظر در اعلام صلاحیت دکتر مصطفی معین و مهندس مهرعلیزاده شدند.

در پی ارسال این نامه از سوی رئیس مجلس شورای اسلامی به رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، نامه‌ای خطاب به آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان مرقوم فرمودند، این نامه

رهبر معظم انقلاب که براساس مصالح عالیه موردنظر ایشان خطاب به دبیر شورای نگهبان مرقوم شده بود، فی‌الواقع «حکم ولایی» به حساب می‌آمد و از این رو، اعضای شورای نگهبان بلافاصله اقدام به تشکیل جلسه فوق‌العاده نمودند و دبیر شورا در نامه‌ای خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، اجابت حکم حکومتی ایشان را این گونه تشریح کرد. پس از وصول نامه جناب‌عالی جلسه فوق‌العاده شورای نگهبان جهت تجدیدنظر تشکیل گردید و از آنجا که حضرت‌عالی مطلوب را آن دانسته‌اید که همه افراد کشور از صاحبان سلاقی گوناگون سیاسی فرصت و مجال حضور در آزمایش بزرگ انتخاب را بیابند، در امتثال نظر ولایی آن مقام شریف، صلاحیت آقایان مصطفی معین و محسن مهرعلیزاده اعلام می‌گردد. با اعلام صلاحیت مصطفی معین مشکلی دیگر برای طرفداران او به وجود آمد. رادیکال‌های حامی کاندیداتوری دکتر معین و شخص او، طی ماه‌های قبل، از جمله محورهایی که به عنوان برنامه سیاسی خود پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مطرح می‌کردند: عدم تمکین به «حکم حکومتی» بود. آنها مدعی بودند که حکم حکومتی فراتر از قانون است و لذا تنها در چارچوب قانون با رهبری نظام تعامل خواهند داشت. دکتر معین در مواضع خود چند بار تأکید کرده بود که اگر او به جای خاتمی بود انتخابات مجلس هفتم را برگزار نمی‌کرد. اما اکنون معین و هوادارانش در یک تنگنای تاریخی قرار گرفته بودند. به لحاظ حقوقی و قانونی، شورای نگهبان به عنوان نهادی که براساس قانون اساسی مسئول تطبیق وضعیت کاندیداها ریاست جمهوری با شرایط مصرح در این اصل است، صلاحیت دکتر معین را احراز نکرده بود. این شورا تنها پس از نامه مقام معظم رهبری به عنوان ولایت مطلقه امر، در امتثال نظر ولایی ایشان، صلاحیت معین را «اعلام» کرد. حال کاندیدای رادیکال‌ها یا می‌بایست مطابق ادعاهای گذشته خود، صرفاً روال قانونی را مدنظر قرار می‌داد و از حضور در عرصه انتخابات کناره‌گیری می‌کرد یا اینکه براساس «حکم حکومتی» رهبر انقلاب وارد گردونه رقابت‌های انتخاباتی می‌شد. طبیعی بود که معین و هواداران او- که مطابق استراتژی تداوم حاکمیت دوگانه شدت تمایل به تداوم حضور در قدرت داشتند - به هیچ وجه نمی‌خواستند فرصت پیش آمده برای حضور در عرصه انتخابات را از دست بدهند. رادیکال‌ها برخلاف آنچه که در ظاهر عنوان می‌کردند، برای ماندن در عرصه انتخابات، حتی در صورت قطعی شدن رد صلاحیت دکتر معین، برنامه داشتند و براساس آنچه که افرادی چون «بهزاد نبوی» فاش کردند، خاکریز بعدی رادیکال‌ها بعد از رد صلاحیت معین، حمایت از کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی بود. حال که با حکم حکومتی مقام معظم رهبری، گزینه مطلوب آنها یعنی ورود به عرصه انتخابات با کاندیدایی چون دکتر معین تحقق یافته بود؛ طبیعتاً آنها نمی‌خواستند چنین فرصت ذیقیمتی را از دست دهند. اما مشکل مواضعی بود که آنها پیش از این، در قبال حکم حکومتی اتخاذ کرده بودند. فی‌الواقع رادیکال‌ها می‌بایست از

کانالی وارد عرصه انتخابات می‌شدند که قبلاً حکم به انسداد آن داده بودند. این تناقض بزرگ موجب گردید تا پس از انتشار نامه دبیر شورای نگهبان مبنی بر «اعلام صلاحیت» معین و مهرعلیزاده، رادیکال‌ها و کاندیدایشان تا چند روز بالاترکلیف و سرگردان باشند. این سرگردانی بویژه از آنجا ناشی می‌شد که طیفی از مؤلفین سابق رادیکال‌ها از پیروسیون (که به تحریم انتخابات ریاست جمهوری اعتقاد داشتند) با یادآوری مداوم مواضع و ادعاهای معین و هوادارانش علیه حکم حکومتی، از رادیکال‌ها می‌خواستند که مطابق شعارهای قبلی خود از پذیرش حکم حکومتی سر باز زنند. تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی داخل کشور بر روی این نکته متفق‌القول بودند که نامه رهبر معظم انقلاب به شورای نگهبان «حکم حکومتی» بوده است. رسول منتجب‌نیا عضو وقت شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در این باره گفت: حکم حکومتی چه به نفع‌مان باشد و یا به ضررمان باشد، باید آن را بپذیریم. نظر رهبری در برخی موارد فصل‌الخطاب است و اگر قرار باشد حکم حکومتی را نپذیریم، باید همه مواردی که رهبری مداخله می‌کند را نپذیریم و آن را مورد پذیرش قرار ندهیم. دستور اخیر مقام

رهبری نسبت به تأیید صلاحیت برخی کاندیداها ی نهمن دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز، از همان مصادیق حکم حکومتی است و چاره‌ای هم نیست و باید در موارد استثنایی این حکم را پذیرفت. ارائه چنین تحلیل‌هایی از جانب طیف‌های مختلف سیاسی موجب می‌شد تا معین و هوادارانش بیش از پیش با بحران تصمیم‌سازی مواجه شوند. اما در نهایت با توجه به تمایل شدید آنان برای تداوم حضور در قدرت از طریق باقی ماندن در پروسه انتخابات، پس از برگزاری گردهمایی حامیان معین در ۶ خرداد ماه و اظهارات اعضای حزب مشارکت در این گردهمایی مبنی بر ضرورت باقی ماندن در عرصه انتخابات، دکتر معین طی بیانیه‌ای اعلام کرد که پس از چند روز تردید، سرانجام برای حضور در عرصه انتخابات ریاست جمهوری مجاب شده است. عمده‌ترین توجهی که دکتر معین و حامیان برای باقی ماندن در عرصه رقابت‌های انتخابات مطرح کردند این بود که نامه رهبر انقلاب برای اعلام صلاحیت او، حکم حکومتی نبوده، بلکه توصیه‌ای برای «تجدیدنظر در اشتباه شورای نگهبان» بوده است. اسدالله محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت نیز که به صورت همزمان از معین و هاشمی رفسنجانی حمایت می‌کرد، نیز پس از یکی از جلسات دولت به تبیین حکم حکومتی پرداخت بدون آنکه آن را از نوع بسیج عمومی و یا ابلاغ سیاست‌های کلی نظام بداند. به هر روی مصطفی معین با تأخیری یک روزه وارد صحنه تبلیغات رسمی انتخاباتی شد به امید آنکه از رأی ۲۲ میلیونی ۴ سال پیش محمد خاتمی، توشه‌ای بجوید اما در پایان او در یک رقابت سنگین نفر پنجم شد و بیش از چهار میلیون رأی نتوانست جمع کند اما یاران انتخاباتی‌اش همانگونه که وعده داده بودند با شعار مبارزه با اختناق در دور دوم انتخابات سال ۸۴ به حمایت از هاشمی رفسنجانی پرداختند.

### ورود به مرحله دوم

با مشخص شدن نتایج دور اول انتخابات نهمن دوره ریاست جمهوری و ورود هاشمی رفسنجانی و احمدی‌نژاد به دور دوم، برخی مشاوران تندروی هاشمی رفسنجانی خواستار انصراف وی از انتخابات شدند. اما هاشمی رفسنجانی روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ در بیانیه‌ای حضورش را در مرحله دوم انتخابات اعلام کرد. هاشمی رفسنجانی در این بیانیه ضمن گلایه از انتخابات، با نام بردن از مهدی کروی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز) کوشید تا رأی ۵/۴ میلیونی وی را به سمت خود هدایت کند. هاشمی در این بیانیه آورد:

«آنچه ضرورت داشت که همپای این مشارکت همگانی در نظر گرفته شود، رعایت حسن سلوک انتخاباتی و ادب تبلیغاتی بود که متأسفانه به دلیل پاره‌ای اقدامات و البته دخالت‌های سازمان یافته، منظره باشکوه و امید بخش انتخاب را آلوده کرد. حضور شکوهمند ملت، این بار از ناحیه کج سلیقه‌ی ها و بدلی های برنامه ریزی شده به رنج افتاد و طی رقابت‌های انتخاباتی و از طریق تخریب نامزدها و زیر سؤال بردن غیر منصفانه عملکرد انقلاب اسلامی و مدیران کشور آغاز شد و در متن

۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
[۱۳۸۴]

۱۰۷

هواي آزاد

دوم خرداد ۹۸





در عین حال به تخریب رقیب او مبادرت ورزیدند. میرحسین موسوی که برای ورود در این انتخابات دست رد به سینه اصلاح طلبان زده بود، در بیانیه ای با استفاده از کلید واژه های هاشمی رفسنجانی مبنی بر خط روی کار آمدن یک دولت متحجر اعلام کرد:

«آرای مردم می تواند کمک نماید که دولت آینده به دور از تحجر و جمود، به دنبال توسعه ای عدالت محور و توأم با آزادی و نواندیشی باشد و بر هر گونه واپسگرایی و فقر و فساد که آرمانهای اصیل انقلاب اسلامی را می تواند به خطر اندازد، غلبه کند.»

سید محمد خاتمی (رئیس دولت اصلاحات و عضو مجمع روحانیون) نیز در آستانه برگزاری دور دوم انتخابات نهم ریاست جمهوری بیانیه ای صادر کرد که به نوعی حمایت از هاشمی رفسنجانی تلقی می شد و بی طرفی مجری انتخابات را هم زیر سؤال برد. خاتمی در بیانیه خود آورد:

«بیایید به حرمت عهد مقدسی که از هشت سال پیش باهم بستیم، یکوشیم در ماههای پایانی این دوران درخشان و سخت، منصب پرافتخار خدمتگزاری را به آن کس واگذاریم که آزادی را صادقانه پاس بدارد و در پی پیشرفت و سازندگی و عدالت مبتنی بر توسعه و قادر به دفاع از عزت حیثیت و منافع کشور در جهان کنونی باشد، بیایید بار دیگر پیمان ببینیم که همچنان در دینداری، وطن خواهی و دفاع از اسلام ماندی آزادی و حرمت انسان، استوار خواهیم ماند و با مقابله با خشونت و تحجر، صلح مبتنی بر عدالت را در جهان ندا خواهیم داد.»

مهدی کروبی (دبیرکل وقت مجمع روحانیون مبارز) نیز که همچنان به خواب یک ساعته اش در شب انتخابات اعتراض داشت، در مصاحبه ای ضمن حمایت از هاشمی گفت:

«مردم احتمال بدهند اگر به پای صندوق نروند تحجر، واپسگرایی و ناامنی شکل خواهد گرفت.»

بدین شکل اصلاح طلبان که در انتخابات مجلس ششم در تخریب هاشمی رفسنجانی سنگ تمام گذاشته بودند با چرخشی ۱۸۰ درجه ای به یکباره حامی هاشمی رفسنجانی شدند و طبق معمول با فاشیست و دیکتاتور و متحجر خواندن رقیب به جنجال رسانه ای پرداختند! اما درنهایت علی رغم تمامی تلاشها و تخریبهای اصلاح طلبان و حامیان تندروی هاشمی رفسنجانی، در سوم تیر محمود احمدی نژاد در دور دوم انتخابات پیروز میدان شد. محمدعلی ابطحی (عضو ارشد مجمع روحانیون مبارز) در روز چهارم تیر ۱۳۸۴ در وبلاگش دلیل شکست هاشمی رفسنجانی را این گونه تحلیل کرد:

«بعضی از کاندیداهای اصلاح طلب وعده هایی دادند که یا بوی عوام فریبی می داد و یا بوی خواص فریبی و بسیاری از مردم از شعارهای خواص فریب در واقعیت جغرافیای سیاسی کشور بوی جنگ داخلی استشمام کردند. حرفهای اقتصادی تقریباً در فضای تبلیغات سیاسی ما کمرنگ بود. به نخبه ها و فرهیختگان توجه کردیم و به لشکر مردم عادی که به فکر معیشت خود هستند، توجه کمتری داشتیم.»

در تبلیغات سایر کاندیداها مجموعه نیروهایی که فارغ از مسایل سیاسی دغدغه دین داشتند، فراموش شدند. حتی در تبلیغات آقای هاشمی رفسنجانی نیز توجه به مسایل دینی مخاطبان کم بود. حمایت مداحان و امامان غیر سیاسی مساجد حجم فراوانی نیرو، در اختیار فکر و احساس خود دارند. جناحهایی که با آقای هاشمی رفسنجانی مجبور بودند ائتلاف کنند. با توجه به انتقادهایی که به ایشان داشتند، نتوانستند استدلال خود را که چرا هاشمی را به اجبار برگزیده اند به جامعه منتقل نمایند. هاشمی رفسنجانی در افکار عمومی اکثریت جامعه نماینده قدرت وقت و ثروت بود، حق یا ناحق! و آقای احمدی نژاد با رقابت آقای هاشمی بر موج شکاف حاکمیت و مردم و شکاف فقر و غنا سوار شد و در چهره غیرنخبگان جامعه به عنوان نماینده مقابله با حاکمیت و مبارزه با فقر و نماد تغییر در لایه های عمومی جامعه، بخصوص در لایه های شهرها و مردم عادی شناخته شده و رای آورد. البته تعداد کمی هم که متأثر از بعضی رادیوهای خارجی به این عنوان که کار حکومت با آقای احمدی نژاد یکسره می شود، رای دادند.

ضمن حمایت از هاشمی رفسنجانی، حملات خود را با عناوین تحجر، فاشیسم، طالبان، اختناق و ... علیه احمدی نژاد آغاز کردند. سازمان مجاهدین انقلاب که در دور اول مصطفی معین را تنها نامزد خود می دانست، با حمایت از هاشمی رفسنجانی در بیانیه خود آورد:

«سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران بنا بر اصول و ثوابت فکری سیاسی و تحلیل مشخص از شرایط حساس کنونی،

## یک نگاه

**جناحهایی که با آقای هاشمی رفسنجانی**

**مجبور بودند ائتلاف کنند. با توجه به**

**انتقادهایی که به ایشان داشتند، نتوانستند**

**استدلال خود را که چرا هاشمی را به اجبار**

**برگزیده اند به جامعه منتقل نمایند. هاشمی**

**رفسنجانی در افکار عمومی اکثریت جامعه**

**نمایند قدرت وقت و ثروت بود، حق یا ناحق!**

**و آقای احمدی نژاد با رقابت آقای هاشمی بر**

**موج شکاف حاکمیت و مردم و شکاف فقر و**

**غنا سوار شد و در چهره غیرنخبگان جامعه به**

**عنوان نماینده مقابله با حاکمیت و مبارزه با**

**فقر و نماد تغییر در لایه های عمومی جامعه،**

**بخصوص در لایه های شهرها و مردم عادی**

**شناخته شده و رای آورد. البته تعداد کمی**

**هم که متأثر از بعضی رادیوهای خارجی به**

**این عنوان که کار حکومت با آقای احمدی**

**نژاد یکسره می شود، رای دادند.**

**«محمد علی ابطحی»**

خطر حاکمیت فاشیسم را اصلی ترین مسأله این مرحله از مبارزات سیاسی - اجتماعی ملت ایران می داند و علی رغم اختلاف آراء و دیدگاهها و فارغ از هرگونه چشم داشت و سهم خواهی سیاسی، شکست پروژه تبدیل رئیس جمهور به رئیس دفتر را در این مقطع در گرو حمایت از کاندیداتوری آقای هاشمی رفسنجانی میدانند. از این رو سازمان در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری نهم، حمایت صریح خود را از کاندیداتوری آقای هاشمی رفسنجانی اعلام می دارد و از ملت رشید و آگاه ایران می خواهد با درک شرایط خطیر کنونی و جلوگیری از حاکمیت تحجر و استبداد، آرای خویش را به نفع ایشان به صندوقهای رای بریزند.

علاوه بر احزاب و تشکلهای دوم خردادی، شخصتهای سرشناس اصلاح طلب نیز به حمایت از هاشمی پرداختند و

برگزاری انتخابات به برخی دخالتهای سازمان یافته در هدایت آراء انجمن و معلوم نیست، این ناصواب اگر نهادینه شود، ره به کجا خواهد برد. در همین جا بنا به ضرورت حفظ حرمت آرای مردم از مسؤولان ذی ربط می خواهم که در اسرع وقت نسبت به احقاق حق و بررسی به اعتراضات شکایات، اقدام قاطعانه و عادلانه نمایند و به شکایت برادرم جناب آقای کروبی در مورد انتخابات بعضی از شهرستانها رسیدگی شود.

هاشمی رفسنجانی در تناقض با بخش نخست بیانیه که از تخریب نامزدها شکایت داشت، خود در ادامه نامزد رقیب را مورد تخریب قرار داده و آن را ریاکار و متحجر خواند:

«آنچه امروز بیش از هر چیز دیگر برای استحکام نظام کارایی دارد همان اسلام نابی است که مفسر آن امام راحل هستند و نه افکار متحجر و اعمال ریاکارانه. امروز ریا و تحجر یک سو سمی مهلک و مانع جدی در راه توسعه کشور و سعادت جامعه است و از سوی دیگر آتشی است بنیان سوز که معارف مرفقی و آسمانی اسلام و قرآن را خاکستر می کند. متأسفانه همان تفکری که در دوران مبارزه در مقابل امام (ره) و همراهان ایستادگی می کرد و امام را مسؤول خونها ریخته شده در راه انقلاب معرفی می نمود، امروز پوشتین اسلام را وارونه پوشیده و ریاکارانه به فریبکاری مشغول است و اصرار دارد که افکار معیوب خود را به جای معارف اصیل اسلام به دیگران تحمیل کند. تفکری که حامیان امروزی آن علی رغم اعلام و دستور صریح رهبر معظم انقلاب مبنی بر تحریم تخریب دیگران در مبارزات انتخاباتی، میلیاردها تومان از بیت المال را صرف تهیه و نشر تهمت ها و اهانت ها و دروغهای خطرناک می کنند که کنون دهها میلیون شب نامه منتشر کرده و هنوز هم دست بردار نیستند. تاسف بارتر این که ایجاد تفرقه میان نیروهای وفادار به انقلاب را در دستور کار خود قرار داده و فراموش کرده اند که یکی از عوامل پیروزی و تداوم انقلاب، همدلی و همراهی این نیروها، بخصوص در حوزه و دانشگاه بوده و خواهد بود و اسفبارتر این که آگاهانه یا ناآگاهانه ایجاد تفرقه بین ارکان نظام را با جدیت پیگیری می کنند و با کوفتن بر طبل فتنه و تفرقه، راه نفوذ دشمنان انقلاب را باز می کنند. در مرحله نخست انتخابات، حضور مردم حماسه ای عظیم را رقم زد و اگر اشکالاتی بروز کرد، غفلت مدیریت و نظارت بود که در نتیجه، شاهد برخی تخلف ها از جمله تخریب ها زنده و دخالتهای ناروای سازماندهی شده بودیم.»

این مواضع هاشمی در آستانه برگزاری دور دوم انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در واقع خط دهی او برای حامیانش برای تخریب احمدی نژاد بود. بدین ترتیب ماشین تخریب احمدی نژاد که توسط اصلاح طلبان در دور اول استارت خورده بود، در دور دوم گرم شد و با حمایت گسترده اصلاح طلبان از هاشمی رفسنجانی به اوج خود رسید. قریب به اتفاق اصلاح طلبان که در دور اول از کاندیداتوری مصطفی معین حمایت کرده بودند، با حمایت از هاشمی در دور دوم به تخریب احمدی نژاد پرداختند. احزاب دوم خردادی با صدور بیانیه های مشابهی

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۰۸

هوای

آزاد

دوم

خرداد

۹۸



# اعتماد به نفس شیخ اصلاحات!

نگاهی به دیدگاه اصلاح طلبان نسبت به آمریکا و استکبار جهانی

زهره سیفی

ترم چهار بهداشت عمومی علوم پزشکی شهید بهشتی

زندگی مهدی کروبی از آغاز تا انتخابات ریاست جمهوری نهم

مهدی کروبی در ۱۴ مهر ۱۳۱۶ در الیگودرز بدینا آمد. وی فرزند مرحوم «حجت الاسلام احمد کروبی» است. شیخ مهدی در سال ۱۳۴۱ با فاطمه کروبی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج ۴ فرزند بود. وی در سال ۱۳۴۲ در رشته فقه و حقوق اسلامی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از گذشت بیش از ۸ سال موفق به اخذ مدرک لیسانس شد که طولانی شدن این دوره تحصیلی عمدتاً به علت فعالیت‌ها و بازداشت‌های سیاسی بود.

کروبی با پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۸ در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از زادگاهش وارد مجلس شد. و به دستور امام خمینی «بنیاد شهید» و «کمیته امداد امام خمینی» را تأسیس کرد. وی در دور دوم انتخابات مجلس خود را از تهران کاندیدا نمود و به مقام نایب رئیسی مجلس دست یافت. شیخ مهدی در آستانه انتخابات مجلس سوم در سال ۶۶ به سبب داشتن روحیه ناسازگار با محیط خود همراه چند تن دیگر از جامعه روحانیت مبارز جدا شده و گروهی به نام مجمع روحانیون مبارز را بنیان کرد. این مجمع که رهبری جریان اقلیت سیاسی را بر عهده گرفته بود اولین شورای مرکزی خود را به دبیر کلی مهدی کروبی و عضویت افرادی چون، «محمد موسوی خوئینی ها»، «حسن صانعی»، «سید محمد خاتمی»، «صادق خلخالی» و ... تشکیل داد.

دبیر کل سابق مجمع روحانیون مبارز در اوایل تأسیس این مجمع برای اثبات مجموعه تحت مدیریت خود در میان امت حزب الله به تکرار مواضع ضد آمریکایی و انقلابی خود اهتمام ورزید تا چهره ای انقلابی تر به خود گیرد که البته این مسئله برای وی صرفاً استفاده تبلیغاتی داشت.

کروبی بسیار کوشید تا با اتخاذ مواضع انقلابی به جریان چپ هویت بخشد. به طور مثال در باب موضوعاتی چون ضرورت مبارزه با «اسلام آمریکایی»، «ضرورت مبارزه با اخلاک‌گرا» در برنامه های اقتصادی دولت و برخورد با عناصر وابسته به بیگانه صحبت کرده است. او در سخنرانی خود در سالگرد اشغال فلسطین در سال ۱۳۶۹ صهیونیست‌ها را عامل سیاست آمریکا در منطقه دانست. از دیگر صحبت های او که خیلی کوتاه به آن ها

اشاره میکنیم به این شرح است: «باید منافع آمریکا و صهیونیست ها را به خطر انداخت». «سیاست لیبرال ها براساس معیارهای انتقادات تند از اظهارات و عملکردهای «اکبر هاشمی رفسنجانی» پرده برداشت. با نزدیک شدن به موعد برگزاری انتخابات مشاهده کرد که حزب متبوعش از او حمایت نمیکند و رو به سوی وزیر اسبق علوم نهاده است. بنابراین گلایه های خود را متوجه سران اصلاح طلب نمود و از عملکرد «خاتمی»، «موسوی» و اصلاح طلبان حامی «مصطفی معین» انتقاد کرد.

کروبی در عین حال در سفرهای انتخاباتی نیز بر محق بودن خویش به حمایت یکپارچه اصلاح طلبان تأکید می کرد. انداخت رویکرد نتیجه گرایانه برای دستیابی به قدرت سیاسی و عدم ثبات در تعیین استراتژی مشخص در بازه های مختلف تاریخی از

سوی کروبی و فقدان باور به کار جمعی نهایتاً منجر به این شد که دبیرکل سابق مجمع روحانیون مبارز که روزگاری به عنوان یکی از حامیان خط امام شناخته میشد با اتخاذ مواضع متناقض تبدیل به عنصری صرفاً منتقد و ناسازگار گردد که نه تنها از حمایت بزرگان نظام بلکه از همراهی بخش وسیعی از متدینین و انقلابیون معتقد به مبانی ولایت فقیه باز ماند. با آغاز انتخابات سال ۸۴ کروبی در کنار صندوق رأی آمادگی خود را برای کمک به فرد انتخاب شده اعلام کرد اما یک روز پس از این در خبرگزاری دانشجویان ضمن اعتراض به روند شمارش آرا خواستار بررسی انتخابات در برخی شهرها شد. پس از مشخص شدن نتایج آرا کروبی در یک نشست خبری انتخابات ریاست جمهوری نهم را آخرین برگ سیاهی دانست که به پرونده دولت اصلاحات الصاق شد و ضمن دعوت از مردم برای شرکت در دور دوم انتخابات ادعا کرد که اگر پای صندوق های رأی نیابند «طالبان ایران» قدرت میگیرند.

پس از پیروزی «احمدی نژاد» کروبی از تمام مناصب حکومتی استعفا داد و اطلاعیه ای برای تشکیل حزب صادر نمود. وی همچنین از مجمع روحانیون مبارز جدا شد. وی در جلسه آسیب شناسی شکست در جدی ترین رقابت سیاسی، برخی از هم حزبی های خود را علت حذف اصلاح طلبان دانست؛ کسانیکه هر روز به یک رنگ در می آیند و بنا بر اقتضائات زمانه روزی انقلابی و روزی ضد انقلاب می شوند. او همچنین اصلاح نشدن اصلاح طلبان را دلیل اصلی شکست دانست و راه اصلاح آنان را در شناسایی و تحلیل عامل شکستشان که «تفرقه»، «تشتت» و «ناهماهنگی» بود، دانست. در ادامه به بررسی فرآیند جدایی کروبی

مجلس شورای اسلامی، به لزوم پایداری جمهوری و عضویت در مجمع متحمل شکست سنگینی شد. در این میان مهدی کروبی با حکم مقام معظم رهبری به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام در دوره چهارم درآمد. پس از آنکه شیخ اصلاحات از ورود به پارلمان هفتم ناکام ماند دست به پرده برداری از تندروی اصلاح طلبان زد و در دیدار با تشکل های دانشجویی دوم خردادی از لزوم گسترش فرهنگ دموکراسی در کشور و گفت و گویی شفاف با مردم سخن گفت. این انتقاد کروبی از روش و رفتار اصلاح طلبان زمینه سازی در فضای سیاسی کشور و آماده سازی ذهنی جامعه برای ورود به رقابت های انتخاباتی بود. بدین ترتیب و پس از اعلام رسمی رئیس مجلس

از مجمع روحانیون مبارز و تشکیل حزب اعتماد ملی میپردازیم

## انتخابات ریاست جمهوری و تأسیس حزب اعتماد ملی

مهدی کروبی (دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز) با وجود ناامیدی همه اصلاح طلبان و از جمله یاران هم حزبی اش در مجمع روحانیون مبارز از رأی آوری در انتخابات ریاست جمهوری نهم، مصمم و فعال در انتخابات شرکت کرد. او که شعار «هر ایرانی پنجاه هزار تومان» را مطرح کرده بود، توانست آراء زیادی را به خود اختصاص دهد به طوری که اختلاف کم آرای وی و احمدی نژاد مانع از ورود کروبی به دور دوم انتخابات گردید. رتبه سوم کروبی در انتخابات ریاست جمهوری نهم موجب افزایش اعتماد به نفس در وی و همفکرانش و اتخاذ تصمیمات مهمی برای کروبی شد. کروبی تصمیم به استعفا از مجمع تشخیص مصلحت نظام و خروج از مجمع روحانیون مبارز و تشکیل یک حزب جدید را در طول چهار ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری نهم به مورد اجرا در آورد.

«جواد حق شناس» (از همراهان کروبی) در این باره در گفتگو باویژه نامه تحزب هفته نامه شما می گوید:

«در انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ آن طور که آقای کروبی انتظار داشت، مجمع روحانیون به حمایت نیامد. این خیلی برای آقای کروبی گران تمام شد چون عکس قصبه وجود داشت که وقتی مجمع، آقای خاتمی را کاندید کرد، تمام عیار و تمام قد از آقای خاتمی حمایت کرد و به میدان آمد. آن موقع آقای خوئیانی ها روزنامه سلام را داشت که کاملاً از نامزدی خاتمی حمایت کرد. آقای کروبی موقعیت ریش سفیدی داشت و نقش او در مجمع خیلی نقش پررنگ بود و وزن بالایی داشت. خود ایشان این حمایت را از آقای خاتمی کرد بخصوص آقای خاتمی روز اول با اکراه نامزدی حضور در انتخابات را پذیرفت. اما زمانی که آقای کروبی نامزد شد، این اتفاق نیفتاد. بنابراین به دلیل عدم حضور تمام و کمال مجمع روحانیون در انتخابات ۸۴ و این که مجمع آن طیف وسیعی را که باید در جامعه داشته باشد، نداشت، سبب شد که آقای کروبی احساس کند که یک حزب جدید را به شکل فراگیر داشته باشد که بتواند چهارچوب های سیاسی مورد نظر خود را با حضور تمامی اقشار در آن چهارچوب دنبال کند».

اما سؤال این جاست که چرا کروبی توسط اصلاح طلبان و بویژه مجمع روحانیون مبارز که وی عمری را برای تشکیل و تثبیت این تشکل روحانی گذاشته بود، حمایت نشد؟ برخی تحلیلگران، انتقاد کروبی از اصلاح طلبان افراطی و بخصوص سازمان مجاهدین و حزب مشارکت را به دلخوری های شخصی وی از سران آن دو گروه در دوران حیات مجلس ششم و بخصوص انتخابات نهم ریاست جمهوری نسبت می دهند. چراکه احزاب دو قلو ی جریان دوم (مشارکت و مجاهدین) در مجلس ششم علاقه چندانی به نشستن در کرسی ریاست مجلس نداشتند و در مجموع با اکراه به این مسأله تن دادند.

و در انتخابات نهم ریاست جمهوری نیز احزاب دوقلو از کاندیداتوری مصطفی معین (وزیر علوم دولت خاتمی) حمایت کردند. اما فاصله گرفتن کروبی از اصلاح طلبان تندرو، نمی تواند به حساب دلخوریهای شخصی گذاشته شود؛ چرا که به نظر می رسد، تفاوت خط مشی سیاسی کروبی با گروههایی چون سازمان مجاهدین و حزب مشارکت در این زمینه بیشتر مؤثر بوده است.

کروبی بر این باور بود که قهر از نظام سیاسی در هیچ شرایطی مفید نیست و اصلاح طلبان باید با پذیرش همه محدودیتهای، به هر میزانی که ممکن باشد، در نهادهای انتخابی سهیم شوند، تلاش کنند تا از طریق رایزنی با مقامات ارشد نظام و نشان دادن نرمش در برابر آنان، به بهبود اوضاع در حد توان خود کمک کنند. در واقع کروبی مواضعی مقابل با موضع احزاب دو قلو و شعار آنان «فشار از پایین، چانه زنی از بالا» داشت بر استفاده از شیوه های مسالمت آمیز اعتراضی تأکید می کرد. نمونه تفاوت خط مشی سیاسی کروبی را می توان در جریان رد صلاحیت تعدادی از نامزدهای ثبت نامی اصلاح طلبان و تحصن کنندگان مجلس ششم یافت. کروبی به عنوان رئیس مجلس ششم و دبیر کل وقت مجمع روحانیون مبارز در این جریانها، تمام تلاش خود را متمرکز کرد تا صلاحیت نامزدهای رد صلاحیت شده از طریق مجاری قانونی مورد تأیید واقع شود. او در شرایطی که احزاب دو قلو ی دوم خرداد انتخابات مجلس هفتم را تحریم کرده بودند؛ فهرستی

از کاندیداهای مجلس هفتم متشکل از بخشی از اصلاح طلبان که شامل مجمع روحانیون مبارز، حزب همبستگی و حزب کارگزاران سازندگی و ... بودند، را منتشر کرد و به همین شکل نزدیک به چهل نفر از اصلاح طلبان را وارد مجلس هفتم نمود که فراکسیون اقلیت را تشکیل دادند. گذشته از تفاوت خط مشی سیاسی کروبی با افراطیون اصلاح طلب، باور قاطعانه به رأی اندک کروبی در سطح جامعه، دلیل دیگر اصلاح طلبان و خصوصاً مجمع روحانیون مبارز در عدم حمایت از کروبی در انتخابات نهم ریاست جمهوری بود. همین باور بود که مجمع روحانیون مبارز را نیز مجاب کرده بود تا مانند بسیاری دیگر از احزاب اصلاح طلبان از کروبی بخواهد تا در انتخابات نامزد نشود. همین مخالفتها باعث می شد که اعضای سرشناس مجمع روحانیون مبارز، کروبی را در جلساتی که برای

کردن زمینه نامزدی خود تشکیل می داد، همراهی نکنند. این عدم همراهی زمانی بیشتر آشکار گردید که دبیرکل وقت مجمع روحانیون مبارز در انتخابات ریاست جمهوری نهم ثبت نام کرد و ستاد انتخاباتی خود را تشکیل داد. از این جا بود که زمینه های انشقاق در مجمع روحانیون مبارز شکل گرفت.

تعداد غالب اعضای مجمع روحانیون مبارز از هاشمی رفسنجانی حمایت کردند و تعداد معدودی از معین؛ و «علی اکبر محتشمی پور» و «رسول منتجب نیا» نیز به حمایت از مهدی کروبی وارد میدان شدند. این گونه بوده پس از انتخابات، کروبی یاران خود را در حزب جدیدش از میان کسانی برگزید که فعالان ستادهای انتخاباتی او در سراسر کشور بویژه تهران بودند

افزون بر دلایل پیش گفته، مهدی کروبی بر اساس تجربه دریافته بود که در چارچوب محدود یک تشکل روحانی نمی توان کار حزبی کرد. چرا که تشکلهای اصلی روحانی چون «جامعه روحانیت مبارز» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم»، اصولاً خود را در جایگاه حزبی هیچگاه ندانسته و همواره در جایگاه رهبری و پدري تشکلهای و احزاب سیاسی نمایندگی کرده اند و بسیاری از آنان با کار حزبی حرفه ای توسط روحانیون مخالف هستند. از سوی دیگر اگرچه تشکلی چون مجمع روحانیون مبارز از کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب مجوز فعالیت سیاسی به عنوان یک حزب سیاسی دارد؛ اما واقعیت آن است که عملکرد این تشکل که عمدتاً به ایام انتخابات بر می گردد، موسمی، مناسبتی و غالباً از ویژگیهای گروههای ذی نفوذ است تا احزاب رسمی و شناسنامه دار، چرا که مجمع اصولاً فاقد کنگره، دفاتر استانی و عضوگیری است و عمدتاً حلقه ای از روحانیون را در بر می گیرد که از ابتدای تشکیل تاکنون، رویش و زایشی در جغرافیای سیاسی کشور نداشته است.

با این نگاه، مهدی کروبی به همراه رسول منتجب نیا از مجمع روحانیون مبارز جدا شده و «حزب اعتماد ملی» را تأسیس کرد. حزب اعتماد ملی در پیاپی اعلام موجودیت خود در تاریخ ۸۴/۱۲/۱۸ ریشه خود را از منظر تاریخی و آبشخور فکری در انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) در ۱۵ خرداد سال ۴۲ دانسته و تصریح کرده است: «حزب اعتماد ملی برآیند جریان فکری خط امام است که بزرگترین مشخصه آن از نظر حزب تعامل با تحجر و واپس گرایی از دینداری و دفاع از اندیشه های مترقی و سازنده است».

مهدی کروبی در خصوص تفاوتهای حزب اعتماد ملی با دیگر احزاب کشور می گوید: «این حزب در حالی تشکیل شده که نوع جمعیت آن در قدرت نیستند. اما همه جزء مسؤولان قیل کشور هستند که تفاهم و صمیمیت و همکاری بین آنها بسیار خوب و ریشه دار است و از میدان نبرد درآمده اند. حتی الامکان مواظب هستیم که این حزب فامیلی نشود، تا آنجا که من مانع از اصرار دوستان برای حضور فرزندانم در این حزب شدم. ضمن آن که تشکیلاتی عمل می کنیم. اما فضا سازی هم نمی کنیم که مانع نفوذ خودمان شویم». نگاه به اسامی ۵۵ عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی نشان می دهد که نمایندگان سابق مجلس، بیشترین و مهمترین و اصلی ترین اعضای شورای مرکزی و یاران کروبی در حزب اعتماد ملی را تشکیل می دهند. برخی از این اعضاء عبارتند از: «مهدی کروبی» (دبیرکل)، «رسول منتجب نیا» (قائم مقام

حزب)، «محمد رضا خباز»، «اسماعیل گرامی مقدم»، «الیاس حضرتی»، «ابوالفضل شکوری»، «اسماعیل دوستی»، «سید ابراهیم امینی»، «محمدجواد حق شناس»، «محمد قمی»، «محمد رتوف قادری»، «محمدباقر ذاکری» و .... درواقع کروبی به این جمع بندی رسیده بود که دیگر نمی توان در یک تشکیلات محدود فعالیت حزبی داشت. کروبی بعدها در مصاحبه ای درخصوص جدایی از مجمع روحانیون مبارز می گوید: «من به تک تک اعضای مجمع علاقه مند. از آنها هم دلگیر نیستم احساس میکنم الان لازم است نقش جدیدی ایفا کنم. استقبال و سعی هم که از ایده من برای تشکیل حزب جدید به عمل آمد، نشان داد من در تشخیص خود اشتباه نکرده ام در مورد آنچه در مجمع گذشت، اکنون دیگر مهم نیست که ناشی از نقص من بوده یا کوتاهی دیگران یا اشکالات یک تشکل روحانی، مهم این است که ثابت شد نمی توانیم از سایر اقشار نیز استفاده کنیم. مثلاً نمی توانستیم از چهارتا دانشگاهی به همکاری دعوت کنیم. بعد از این مشکل بروز می کرد که فرهنگ سیاسی اینها با فرهنگ سیاسی آنها متفاوت بود».

(این صحبت های کروبی در حالی زده میشود که وی و سایر اعضای مجمع روحانیون مبارز در سال ۶۷ یکی از مهم ترین دلایل انشعاب خود از جامعه روحانیت مبارز را، جذب سایر اقشار به خصوص جوانان میدانستند)

شاید بتوان مهمترین و اصلی ترین انگیزه کروبی برای تشکیل حزب اعتماد ملی و وسیع کردن دایره کار تشکیلاتی و سیاسی اش را توجه او به ضروریتهای حضور در صحنه های سیاسی و کسب قدرت از راههای قانونی دانست. این مسأله با نزدیک شدن ایام انتخابات ریاست جمهوری دهم بیش از پیش خود را نمایان کرد، به طوری که حزب اعتماد ملی برای انتخابات دهم به عنوان یک قطب جدید وارد رقابتهای جدی انتخاباتی شد.

## تغییرات در مجمع پس از خروج کروبی

پس از جدایی مهدی کروبی از مجمع روحانیون مبارز که چهارده سال دبیر کلی آن را عهده دار بود، کمیته ای ۴ نفره مرکب از اعضای شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز (عبد الواحد موسوی لاری، محمدعلی صدوقی، محمدعلی ابطحی و مجید انصاری) اساسنامه مجمع را مورد اصلاح و بازبینی قرار دادند و نتایج آن را برای تصویب به شورا ارائه نمودند پس از آن با رأی قاطع اعضاء، سید محمد خاتمی به سمت رئیس شورای سیاستگذاری و سید محمد موسوی خوئیانی ها به سمت دبیر سیاسی مجمع روحانیون انتخاب گردیدند. اما انتخاب سید محمد موسوی خوئیانی ها به دبیری مجمع روحانیون مبارز یک پیام داشت و آن هم نزدیکی مجمع روحانیون مبارز با احزاب تندروی اصلاح طلبان و اتخاذ مواضع افراطی از سوی آن بود. چراکه موسوی خوئیانی ها در نقش پدر معنوی برای بسیاری از این چهره ها چون؛ سید حجاریان، اکبر گنجی، محمد رضا خاتمی، بهزاد نبوی و ... بود و باهم در مرکز استراتژیک ریاست جمهوری اهداف مشترکی را دنبال می کردند. از سوی دیگر اختلاف میان مجمع روحانیون و حزب اعتماد ملی افزایش یافت. مهدی کروبی در حزب اعتماد ملی به صورت تشکیلاتی به فعالیت پرداخت و دفاتر این حزب را در سراسر کشور راه اندازی نمود. او هر چند وقت یک بار کنگره حزب را بر پا می کرد و روزنامه «اعتماد ملی» را به منظور تأثیرگذاری بر افکار عمومی جامعه و تبیین دیدگاههای حزب اعتماد ملی منتشر نمود. اما مجمع روحانیون مبارز در نوعی لاک دفاعی فرو رفت و در بسیاری از مسایل سیاسی کشور به دنباله روی «حزب مشارکت» و «سازمان مجاهدین» وارد عمل شد؛ این دنباله روی در مواجهه بسیاری از رویدادها و اتفاقات و بخصوص مواجهه با دولت نهم و استراتژی اصلاح طلبان مبنی بر تخریب گسترده این دولت به وضوح دیده می شود. در واقع با خروج کروبی و انشقاق صورت گرفته، مجمع روحانیون مبارز دیگر از جایگاه سابق برخوردار نبود و سیاستهای اعلام شده آن نیز متأثر از احزاب دوقلو بوده است. هر چند که در برخی موارد نیز مواضع مجمع روحانیون مبارز و حزب اعتماد ملی کروبی باهم همسانی و هم راستایی دارد، بویژه این که سید محمد خاتمی نقطه مشترک میان این دو تشکل اصلاح طلب بوده و مهدی کروبی همواره بر محور بودن خاتمی برای گروههای اصلاح طلب تأکید داشت.



۱. سودای سکولاریسم | سید یاسر جبرائیلی | موسسه خبرگزاری فارس بهار ۹۶
۲. ۸ سال بحران آفرینی اصلاح طلبان | سلمان علوی نیک | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۰
۳. نقش رهبری در مدیریت بحران‌ها | جمعی از نویسندگان | نشر کیهان ۱۳۹۷
۴. اصلاحات به روایت حلقه کیان | حمید رضا اسماعیلی | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۵
۵. اصلاحات به روایت حلقه آئین | حمید رضا اسماعیلی | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۵
۶. سراب سیاست | محمد رضا امینی | نشر اشراق حکمت ۱۳۹۱
۷. روشنفکر دینی سکولار | دکتر کاظم سام دلیری | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۳
۸. آقای نخست وزیر | جواد موگویی | نشر شهید کاظمی ۱۳۹۶
۹. مجمع روحانیون مبارز | گروهی از نویسندگان | نشر قدر ولایت ۱۳۹۶
۱۰. بازی ترور | حمید رسایی | نشر کیهان ۱۳۸۰
۱۱. پایان داستان غم انگیز | حمید رسایی | نشر کیهان ۱۳۸۲
۱۲. از ما بریده‌ها | رضا اکبری آهنگر | نشر سوره مهر ۱۳۹۶
۱۳. دو نما از چپ‌های جمهوری اسلامی | وحید خضاب | نشر سوره مهر ۱۳۹۶
۱۴. چریک‌های پشیمان | جمعی از نویسندگان | نشر کیهان ۱۳۸۲
۱۵. زنجیره‌ای‌ها | مهدی حق بین | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۱
۱۶. خاتمی، عبور از بحران | با مقدمه مصطفی تاج زاده | نشر اکنون ۱۳۸۰
۱۷. مردی از باران | علی اصغر سید آبادی | نشر ذکر ۱۳۸۰
۱۸. گفتگوی تمدن‌ها | سید محمد خاتمی | نشر طرح نو ۱۳۸۸
۱۹. توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت | سید محمد خاتمی | نشر طرح نو ۱۳۸۸
۲۰. کنفرانس برلین، خدمت یا خیانت | علی زکریایی | نشر طرح نو ۱۳۷۹
۲۱. کالبد شکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان | حسین سلیمی | نشر گام نو ۱۳۸۴
۲۲. رای مردم (محاكمه و دفاعیات مصطفی تاج زاده) | بابک داد | نشر طرح نو ۱۳۸۲
۲۳. براندازی در سکوت | مرتضی قمری وفا | نشر کیهان ۱۳۸۰
۲۴. حادثه کوی دانشگاه تهران | احمد قدیریان | نشر دفاع ۱۳۸۱
۲۵. تاریکخانه اشباح | اکبر گنجی | نشر طرح نو ۱۳۷۸
۲۶. عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری | اکبر گنجی | نشر طرح نو ۱۳۷۸
۲۷. خاطرات حجت الاسلام و المسلمین دری نجف آبادی | به کوشش وحید نظری | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۴

۲۸. خاطرات حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری | به کوشش مرتضی میردار | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۴

۲۹. سازندگی و شکوفایی (خاطرات سال ۱۳۷۰ هاشمی رفسنجانی) | به کوشش عماد هاشمی | نشر معارف انقلاب ۱۳۹۲

۳۱. رونق سازندگی (خاطرات سال ۷۱ هاشمی رفسنجانی) | به کوشش حسن لاهوتی | نشر معارف انقلاب ۱۳۹۴

۳۱. آسیب شناسی حزب مشارکت ایران اسلامی | سلمان علوی نیک | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۸

۳۲. دفتر تحکیم وحدت از آغاز تا انشعاب | علی کردی | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۱

۳۳. پرونده هسته ای و ابعاد پیدا و پنهان آن | کامران غضنفری | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۹۴

۳۴. اندیشه سیاسی در ایران، جلد دوم، سیاست خارجی | حسن روحانی | نشر کمیل ۱۳۸۸

۳۵. آقای سفیر (گفت و گو با جواد ظریف) | محمد مهدی راجی | نشر نی ۱۳۹۲

۳۶. شوکران اصلاح (محاکمه و دفاعیات عبدالله نوری) | نشر طرح نو ۱۳۷۸

## نشریات

۱. اندیشه پویا شماره های، ۲، ۲۵، ۲۶، ۴۶، ۵۴

۲. مهرنامه شماره های ۲۷، ۴۸، ۵۲

۳. رمز عبور شماره های ۱ تا ۴

## سایت ها

۱. farsi.khamenei.ir

۲. khatami.ir

۳. rafsanjani.ir

۴. irdc.ir

۵. resistart.ir

۶. mashreghnews.ir

۷. bbc.com/persian

۸. webneveshteha.com

## برنامه های اینترنتی و سایت ها

۱. مناظره مصطفی تاج زاده و علیرضا زاکانی

۲. خشت خام نوبت چهاردهم گفت و گو با مصطفی تاج زاده

۳. مستند گزارش چند قتل

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۱۲

هوای  
آزاد

دوم

خرداد

۹۸



# فتح قريب

VICTORY IS NEAR | הניצחון קרוב





$$\frac{-(-4) \pm \sqrt{(-4)^2 - 4(1)(5)}}{2(1)}$$

$$\frac{4 \pm \sqrt{16-20}}{2}$$

$$z_1 + z_2 = z$$

$$z_1 z_2 = z$$

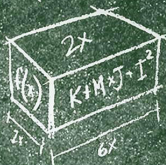
$$3. \overline{z^n} = (\overline{z})^n$$

$$4. \left( \frac{z_1}{z_2} \right) = \frac{\overline{z_1}}{\overline{z_2}}$$

$$5. z \in \mathbb{R} \Leftrightarrow z = \overline{z}$$

$$6. z \in \mathbb{R} \wedge \neq 0 \Leftrightarrow z = -\overline{z}$$

$$\frac{x+3}{2} = 5 \sqrt{316x/2}$$



$$\textcircled{5} \frac{w-4}{wb}$$

$$\textcircled{6} \frac{(2y-1t^3)}{b^5 + -4}$$

$$\frac{4 \pm \sqrt{16-20}}{2}$$

$$V = \sqrt{\frac{T}{P}}$$

$$\textcircled{7} 9.3 \times 10$$

$$a = \frac{V}{R}$$

$$y = x^2 - 4x + 5$$

$$\frac{-(-4) \pm \sqrt{(-4)^2 - 4(1)(5)}}{2(1)}$$

$$\frac{4 \pm \sqrt{16-20}}{2} \quad x+m$$

$$\frac{4 \pm \sqrt{-4}}{2} \quad mx - 5y$$

$$\frac{4 \pm 2}{2} \quad y = \frac{1}{3}(x)(x-6)$$

$$\frac{4 \pm 2}{2} \quad y = \frac{1}{3}(x^2 - 6x)$$

$$15x - 5 - 14x$$

$$\sin\left(\frac{a}{2}\right) = \pm \sqrt{\frac{1 + \cos a}{2}}$$

$$\cos\left(\frac{a}{2}\right) = \pm \sqrt{\frac{1 + \cos a}{2}}$$

$$\tan\left(\frac{a}{2}\right) = \frac{1 - \cos a}{2} + 4x = 1$$

$$y = x^2 - 4x + 5 \quad + 5x = -4$$

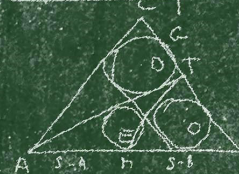
$$\frac{-(-4) \pm \sqrt{(-4)^2 - 4(1)(5)}}{2(1)} \quad -z = -5$$

$$r_1 r_2 [\cos(t_1 + t_2) + i \sin(t_1 + t_2)] \frac{x+3}{2} = 5 \sqrt{316x/2}$$

$$[\cos(t_1 - t_2) + i \sin(t_1 - t_2)]$$

$$\sqrt[n]{n} \left( \cos \frac{t+2k\pi}{n} + i \sin \frac{t+2k\pi}{n} \right)$$

$$(x+1) \left( x^2 - \frac{1-\sqrt{5}}{2}x + 1 \right)$$



$$z_1 + z_2 = z$$

$$z_1 z_2 = z$$

$$3. \overline{z^n} = (\overline{z})^n$$

$$\left( \frac{z_1}{z_2} \right) = \frac{\overline{z_1}}{\overline{z_2}}$$

$$z \in \mathbb{R} \Leftrightarrow z = \overline{z}$$

$$z \in \mathbb{R} \wedge \neq 0 \Leftrightarrow z = -\overline{z}$$

دانشمند فیزیک پلاسما، درکنار شخصیت یک گروه‌بان تعلیم‌دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی می‌شود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. رهبر معظم انقلاب

۳۱ خرداد سالروز شهادت

دکتر مصطفی چمران

و روز بسیج اساتید